



اثر:

دکتر جاوید اقبال

جاویدان اقبال

زندہ رود

ترجمہ و تخریج:

دکتر شہیندخت کامران مقدم (صفیاری)



اقبال اکادمی پاکستان

جاویدان اقبال

زندہ رُود

زندگی نامہ

علامہ محمد اقبال

(جلد سوم)

ترجمہ و تحشیہ

دکتر شہیدخت کامران مقدم (صغیر)

اقبال آکادمی پاکستان

ناشر: اقبال آکادمی پاکستان

بہ کوشش و اہتمام پروفیسر محمد منور مدیر اقبال آکادمی پاکستان (لاہور)

چاپ اول: ۱۹۸۶

چاپ دوم ۱۹۸۹ء

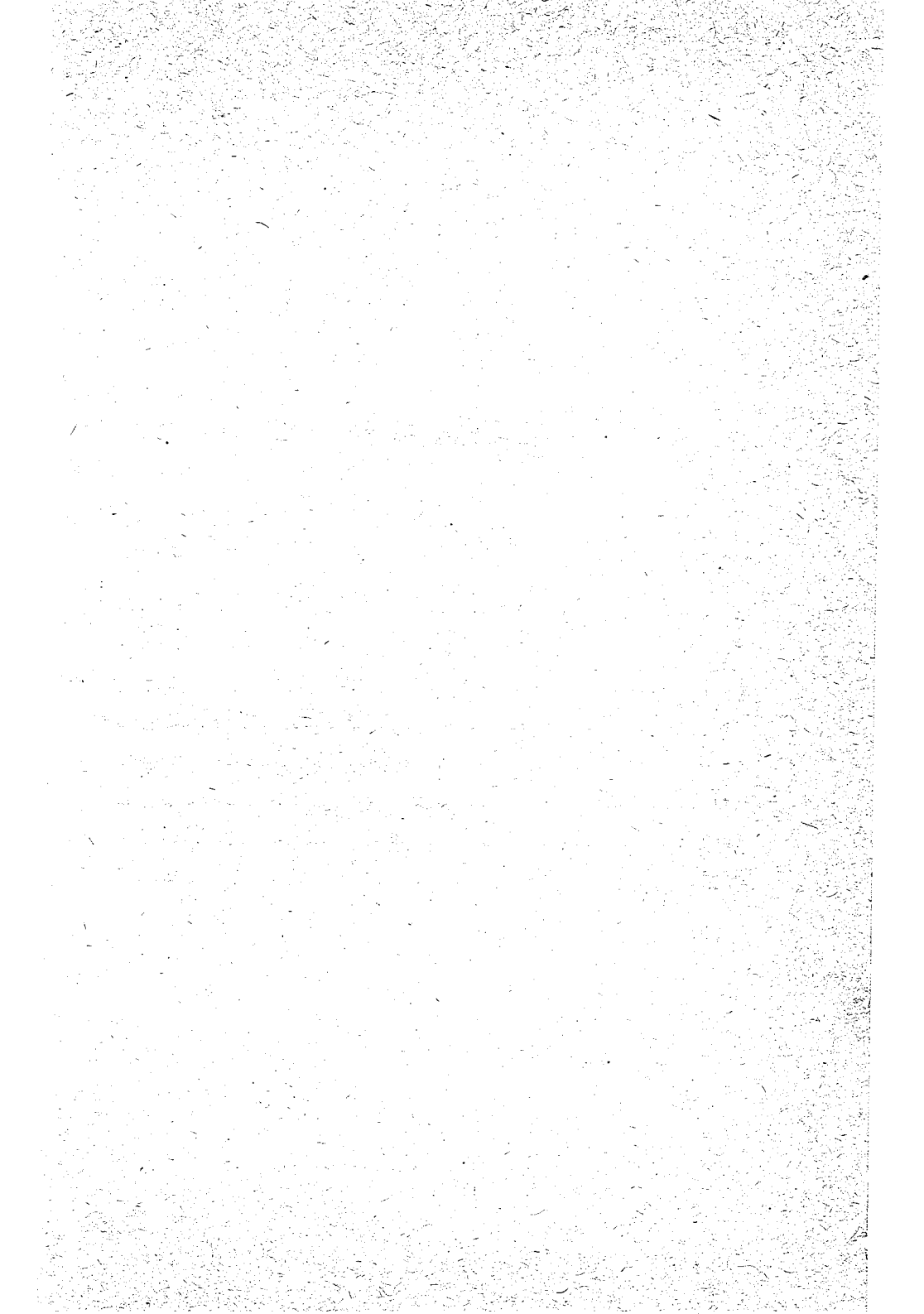
تعداد۔ ۵۰۰

چاپ: پرنٹرز۔ شاد پرنٹرز لاہور۔ فون۔ 212386

امور فنی و ہنری: سازمان پژوهش، تہران، تلفن: ۸۲۳۹۵۷

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه جلد سوم
۲۵	مقدمه ناشر
۲۷	پیشگفتار
۳۹	فصل پانزدهم - گشمتش عملی در میدان سیاست
۱۱۹	فصل شانزدهم - سفر اقبال به جنوب هند
۱۹۱	فصل هفدهم - تصور تشکیل کشور اسلامی
۲۶۳	فصل هیجدهم - کنفرانسهای میزگرد
۳۸۵	فهرست منابع



بنام خدا

مقدمه جلد سوم

ز بیرون در گذشتم ز درون خانه گفتم
سخن نگفته‌های را چه قلندرانه گفتم
پرازش‌ترین ادوار تاریخی عبارت از ادواری است که
در آن مردان بزرگ زیسته‌اند. حیات آنان مراحل خاصی
دارد که مملو از حوادث است. زندگی آنها درخشندگی
خیره‌کننده‌ای دارد و آموزنده و پرمعنی و اسرارآمیز است.
آنان شاهکارهای آفرینش و قهرمانان تاریخند. و مملو از
حماسه‌های پرشور خلق. زیرا بر روی نوار مرزی انقلابات و
تحولات زمان خویش زیسته‌اند؛ یا به عبارت دیگر، جنبشها
و نهضتها بر روی زندگانی آنان.
جهان غیر از تجلی‌های ما نیست
که بی ما جلوه نور و صدا نیست
بدین سبب می‌توان گفت ایشان حلقه اتصال زمانها و
مکانهای متشابه و متضادند.

از خود اندیش و از این تادیبه ترسان مگذر

که تو هستی و وجود دو جهان چیزی نیست

در میان مردان بزرگ، نام پرافتخار اقبال، اقبال آفرین

در میان زندگی پرامواج، پیر حادثه و هیاهوی زمان حاضر،

نامی آشناست. که با سرعت و شدتی هرچه تمامتر در میان

ملل شرق، عمیقاً نفوذ کرده و این حقیقتی است که

تاریخ نویسان به آن معترفند.

نگارنده با آنکه در ترجمه و مقدمه جلد اول و دوم کتاب

زنده رود (جاویدان اقبال) شرح زندگی. علامه اقبال متحمل

زحمت و مشقت و رنج سفر فراوان شدم، ولی خوشحالم که

جای خالی این کتابها را در میان کتب فارسی پر کردم.

پس از انتشار دو جلد جاویدان اقبال (زنده رود)، نقایص

و اشتباهات مولف و مترجم یادآوری گردید، ولی آنقدر کم

و ناچیز بود که فضلا و دانشمندان فن چه مولف و چه مترجم

را مورد تقدیر قرار دادند. گرچه که خود را در خور اینهمه

تقدیر نمی دانم، ولی خشنودم که با انتشار این چهار جلد

کتاب، باب تازه ای برای بیان کلی سزگذشت علامه اقبال

گشودم. متن اصلی جلد سوم، زنده رود هنگامی انتشار یافت

که پیش نویس آن قبلاً "توسط نویسنده به مترجم داده شده

بود تا آن را به فارسی بگرداند. اما پس از انتشار متن اردو،

تغییراتی چند در آن دیده شد که اجباراً "می بایست در

ترجمه آن نیز منعکس گردد و البته مستلزم کار بیشتری بود.

در هر حال این کار پایان پذیرفت. همانگونه که بیشتر مورخان

و صاحب نظران اسلامی و غیر اسلامی بیان داشته اند، بدون

تردید یکی از برجسته ترین و قوی ترین چهره های متفکر و

محبی دین در عصر ما، علامه اقبال است که سهم بزرگ و

عمیقی در احیای اسلام و آگاه کردن مسلمانان از اوضاع روزگار و اسلام اصیل محمدی و بخصوص گرایش آگاهانه نسل جوان مسلمان به حقیقت دین دارد. به ویژه اقبال در ایران در میان قشر جوان مسلمان و انقلابی، به خاطر دیوان اشعار فارسی او که منتشر گردیده و همچنین پاره‌ای از کتابهای انگلیسی او که به فارسی برگردانده شده، از شناخته‌ترین چهره‌های اسلامی مرفقی است. این کتابها تنها شرح زندگی یک شخصیت استثنایی در تاریخ نیست، بلکه کارنامه‌ایست مشتمل بر حقایق و اطلاعاتی شگفت‌انگیز درباره چگونگی تشکیل کشوری اسلامی در صحنه تاریخ و علل و عوامل و جریانات بروز و پیدایش آن.

زنده‌رود یک اثر مهم سیاسی و تاریخی و سندی اصلی و اساسی است برای شناسایی دقیق و تجزیه و تحلیل واقع بینانه تحولات شبه‌قاره در قرن بیستم.

دکتر جاوید اقبال، بسیاری از رویدادها و تحولات را با توجه به حضور مداومش در آن برهه زمانی، گرچه که بسیار کوچک هم بوده، ذکر کرده است. و این از محاسن کتاب است که مولف آن در ساخت و پرداخت وقایع تاحدی نقش داشته و آنها را تجربه کرده است. زیرا وقتی که به‌ثبت آنها می‌پردازد، آنان را با واقعیت و عینیت تمام نقل می‌کند. اقبال نیاز به شناخت ندارد. آوازه شهرت او فراتر از مرزهاست، او فرزند متفکر اسلام است و راه او سرمشقی برای همه مسلمانان.

هر که او را قوت تخلیق نیست

پیش ما جز کافر و زندیق نیست

هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که اقبال متعلق به ما است.

او سیاستمداری پخته، شاعری دردمند، مجاهدی استعمار
ستیز، عارفی دلسوخته و حکیمی صاحبنظر است.

کسی کودرد پنهانی ندارد تنی دارد ولی جانی ندارد
اگر جانی هوس داری طلب کن تب و تابی که پایانی ندارد
به حق از آن همه مسلمانان می باشد، زیرا حرکتی را
آغاز نمود که از ابتدا تا انتها حرکتی اسلامی و منطبق با
شاخص ترین اندیشه های انسانی بود و همین خط تقوی و
اسلامیت است که بر چهره او قداستی روحانی می بخشد و او
را از مقربین می سازد.

مسلمان را همین عرفان و ادراک

که در خود فاش بیند رمز کولاک

خدا اندر قیاس ما نگنجد

شناس آن را که گوید ما عرفناک

او در اشعارش برای بیداری مسلمانان، اصالت و فرهنگ

آنان را گوشزد می نماید و به استعمارگران می تازد و به مسلمانان

هشدار می دهد:

تا خودی در سینه ملت ببرد کوه گاهی کرد و باد او را ببرد

ای مسلمان اندرین دیر کهن تا کجا باشی به بند اهریمن

باری آنچه اقبال و نقش او را در حرکت عظیم اسلامی

قرون اخیر برجسته و از بسیاری جهات ممتاز می کند، قدرت

کلام و سحر بیان او برای درهم کوبیدن ارزشها و عناصر

فرهنگی در جامعه شرک آلود می باشد:

دم مرا نفس باد فرود بین کردند

گیاه را ز سرشکم جو یا سمین کردند

نمود لاله صحرائشین ز خونام

چنانکه باد لعلی به ساتگین کردند

بلندبال چنانم که بر سپهر برین

هزار بار مرا وزیان کمین کردند

فروغ آیدم خاکی ز تازه کاری هاست

مہوستارہ کنند آنچه پیش ازین کردند

چراغ خویش برافروختم کہ دست کلیم

در این زمانہ نہان زیر آستین کردند

در ا بہ مسجد و یاری خسروان مطلب

کہ روز ففر نیاکان ما چنین کردند

او می خواہد اصطلاحات و تعبیرات و ارزشہای اسلام

راستین را جانشین سنتہای متروک نماید و بہ قول خودش با

تصفیہء منابع فرهنگی، مردم را بہ خوبستن اسلامی بازگرداند

و ارزش حرکت اسلامی را در طول تاریخ بہ آنها بنمایاند.

مسلمانی کہ داند رمز دین را نساید پیش غیر اللہ جبین را

اگر گردون بہ کام او نگردد یکام خود بگرداند زمین را

وقتی کہ او پس از پایان تحصیلات بہ سرزمین خود و

بہ میان امت مسلمان و نسل جوان خود یاخته و مجذوب تمدن

و تجدد غربی برگشت، دست بہ کاری زد کہ تا آن زمان جز

بہ وسیلہ معدود افرادی چون سید جمال و ... سابقہ نداشت.

از سویی بہ شدت مسلمانان را از غرب زدگی و فریفته شدن

بہ تمدن و تجدد غربی بر حذر داشت و از سویی دیگر نسل

تازہ و جوان مسلمان را با شرایطی بہ فراگیری علوم و

دانشہای مفید غربی دعوت کرد:

قدرت مغرب نہ از چنگ و زباب

نی ز رقص دختران بی حجاب

محکمی او را نہ از لادینی است

نی فروغش از خط لاتینی است

قوت افرونگ از عليم و من است

از همین آتش چراغش روشن است
آنچه او را به اوج می‌رساند ، حرکت او در عینیت جامعه
است . در حقیقت او به یک انقلاب بزرگ و کم نظیر دست زد
و با تکیه بر ارزشهای اسلامی ، راه را برای بازگشت به خویشتن
و فراهم آوردن زمینه فکری با قدرت و صلابت گشود .
به آدمی نرسیدی خدا چه می‌جویی

ز خود گریخته‌ای آشنا چه می‌جویی
در نظر او ایمان ، تفکر صحیح و وجدان آگاه ، لازمه
یک حرکت فرهنگی و عملی در تاریخ است ، چه اعتقاد بدون
شناخت به زودی صورت تعصب و خرافات پیدا می‌کند و مانع
عمل سازنده و مسئولانه می‌گردد .
درون گنبد درسته‌اش ننگجیدم

من آسمان کهن را چو خار پهلویم
به علاوه بدون دگرگونی فکری و استقرار معیارهای تازه
هیچ تغییر اجتماعی امکان پذیر نیست . هر حرکت فکری برای
آنکه به ثمر برسد ، باید با عمق وجدان و فطرت انسان سازگار
باشد .

در جهان بال و پر خویش گشودن آموز

که پریدن نتوان با پروبال دگران
با تحلیل‌های اقبال ، نسل جوان شبه‌قاره از سرگردانی
بدر آمد و خود را برای انقلابی سازنده در جهت طرد
وابستگی‌های نظام منحنط‌آماده کرد . وی با قبول معیارهای
والای اسلامی ، در درون خود یک انقلاب عظیم برپا کرد .
و چیزی نپایید ، آرزوهای او که پیش از مرگش چون رويا
می‌نمود ، پس از مرگش با استقلال کشوری مسلمان در صحنه

گیتی تبلور یافت .

هند را این ذوق آزادی که داد؟

صید را سودای صیادی که داد؟

آن برهمن زادگان زنده دل

لاله احمر ز روشن در خجل

تیزبین و پخته کار و سخت کوش

از نگاه شان فرنگ اندر خروش

اصلشان از خاک دامن گیر ماست

مطلع این اختران کشمیر ماست

خاک ما را بی شرر دانی اگر

بر درون خود یکی بگشا نظر

این همه سوزی که دازی از کجاست

این دم باد بهاری از کجاست

این همان باد است کز تاثیر او

کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

هرگز نمی توان اثر عمیق گفته ها و نوشته هایش را که از

دل برخاسته و بر دل نشسته از خاطرها زدود و از دلها

بیرون راند . زیرا خود آگاهی او که با خلوص و صمیمیت ،

همراه با عشق و ایمان و اعتقاد بیان شده و از نیروی خلاقه

فوق العاده ای برخوردار است ، در طول تاریخ شبه قاره همواره

مورد مراجعه و مذاقه خواهد بود .

پس از من شعر من خوانند و دریا بندومی گویند

جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی

او مردی از سرزمین پاک است که زندگی و زمان او را

تنها نگذاشت . گرچه که او همیشه خود را تنها حس می کرد :

چو دیدم جوهر آئینه خویش گرفتم خلوت اندر سینه خویش

از این دانشوران کوروسی ذوق رمیدن با غم دیرینه خویش
زندگیش از او دفاع کرد و زمان تبرئه‌اش نمود و مدعی
این برائت ایجاد کشوری مسلمان است :
آنکه نام تو مسلمان کرده است

از دویی سوی یکی آورده است
خویشتن را ترک و افغان خوانده‌ای

وای بر تو آنچه بودی مانده‌ای
شعار "نه شرقی، نه غربی" اقبال یک رهنمود عام
اسلامی است که خواه در عرضه داخلی و خواه در عرصه
خارجی در قبال تمام نیروها چه موافق و چه مخالف، اعلام
گردیده است :

غربیان گم کرده اند افلاک را در شکم جویند جان پاک را
برخورد اسلام با مساله غرب و تمدن و فرهنگ غرب
ناشی از این شعار می‌باشد، و نتیجه آگاهی از سیر تاریخ
به‌ویژه تاریخ اسلام و احیای رهنمودهای قرآن و پیامبر اسلام
است که اقبال با شناخت کامل، آن را عنوان می‌نماید .
بدین سان شعار نه شرقی، نه غربی، خودبیه‌خود یک ایدئولوژی
و شاه‌بیت اشعار اقبال است :

بنده آزاد را آید گران زیستن اندر جهان دیگران
اقبال گوید : مسلمین نه تنها در زمینه تحقیق مسایل
مختلف فلسفی و علمی از راه تفکر مجرد و مشخص و تجربه
و مشاهده و عمل به‌اوج رسیدند، بلکه معرفت علمی آنها به
آن درجه رسیده بود که از جهت تبویب و تفهیم علوم و
فهرست‌بندی آنها و تنظیم آثار دائرةالمعارفی در دین و
فلسفه و علوم و ادبیات و زبان و هنر در دوران خود در
فرهنگ جهانی نظیری ندارند .

اسرار ازل جویی بر خود نظری واکن

یکتایی و بسیاری، پنهانی و پیدایی
این دست آوردهای شایان توجه که مسلمانان با حفظ
اصلات اسلامی در عین اقتباس از سرچشمه‌های پیش از خود
به آنها ناغل آمده‌اند، مقدمه‌ای برای پیدایش رنسانس
اروپایی شد و جنگ‌های صلیبی، مسیحیان اروپایی را با تمدن
برتر و فراتر کشورهای اسلامی آشنا ساخت.
تصور وجود تضاد شدید بین مذهب و علم مخصوصاً
ایمان به اینکه علم‌گرایی تنها راه نجات و ترقی بشر است،
از نتایج دوران بعد از رنسانس است که اقبال به شدت با آن
مبارزه کرد:

خیز و خلاق جهان تازه شو
شعله در برکن خلیل آوازه شو
در حال حاضر یکی از اساسی‌ترین وظیفه فرهنگ اسلامی،
عبارتست از نیل به سطح جهانی در عرصه علم و این سخن
خام و غلوآمیز نیست، بلکه طرح منطقی هدف می‌باشد،
گرچه دور از دسترس نماید.

ما که اندر طلب از خانه بیرون ناخته‌ایم

علم را جان بد میدیم و عمل ساخته‌ایم
تخریب حیل‌گرانه و زیرکانه فرهنگ اصیل اسلامی به
دست غرب و عمال آگاه و ناخودآگاه آن منجر بدان شد که
این فرهنگ در نزد حاملان آن یعنی مسلمانان خوار شود و
از چشم آنان بیفتد و تحت تاثیر فرهنگ بیگانه قرار بگیرد.
روح با حق زنده و پاینده است

وزنه اینرا مرده آنرا زنده است
آنکه حی لایموت آمد حق است
زیستن با حق حیات مطلق است

ای تهی از شوق و ذوق و سوز و درد

می‌شناسی عصر ما با ما چه کرد

عصر ما ما را ز ما بیگانه کرد

از جمال مصطفی بیگانه کرد

او عشق به قرآن را با مهر به اهل بیت درهم آمیخته

و از این آمیزه مقدس که توصیه پیامبر گرامی اسلام است ،

به حقیقتها رسید و فضیلتها کسب کرد :

هر که در آفاق گردد بوتراب باز گرداند ز مشرق آفتاب

و در حقیقت به تکامل کامل یک مسلمان واقعی دست

یافت :

در بدن داری اگر سوز حیات

هست معراج مسلمان در صلوات

او می‌گوید : اگر می‌خواهی خدا را بشناسی ، اول خود

را بشناس :

شکوه کم کن از سپهر لاجورد

جز بگرد آفتاب خود مگرد

برگ و ساز کائنات از وحدت است

اندرین عالم حیات از وحدت است

غیر قرآن غمگسار من نبود

قوتش هر باب را بر من گشود

او بر نظریه حفظ ذات تکیه دارد و اثبات نفس را تعلیم

می‌دهد . نفس کمال نیافته از طریق انکار نفس کمال نمی‌یابد

بلکه از طریق تهذیب نفس و کمال یابی یعنی تقویت "خودی"

در خویشتن مراحل تکامل و تطور را می‌پیماید :

چون حیات عالم از زور خودی است

پس به قدر استواری زندگیست

مثل حیوان خوردن، آسودن چه سود
گر به خود محکم نئی بودن چه سود
گر فیا خواهی ز خود آزاد شو
گر بقا خواهی به خود آباد شو
اقبال عقل را نعمتی خداوندی دانسته و گوید، چه بهتر
که عقل و عمل با هم همراه و همگام باشند :
عقل خود را بر سرگردون رساند
عالم اثبات را افسانه خواند
بسکه از ذوق عمل محروم بود

جان او وارفتهء معدوم بود
او معتقد است که حکمت و فلسفه دارای وسعت عظیمی
می باشد که دایره آن به مادیات و محسوسات محدود نمی گردد :
بلندتر ز سپهر است منزل من و تو
براه قافله خورشید میل فرسنگ است
بدین ترتیب آدمی به مقامی می رسد که او را از قید
امروز و فردا می رهاند و از نشیب و فراز آزاد می گرداند .
نه به امروز اسیرم ، نه به فردا ، نه به دوش
نه نشیبی ، نه فرازی ، نه مقامی دارم
در این راه عقل جهان بین راهبر و راهنمای او می گردد .
با نوریان بگو که به عقل بلند دست

ما خاکیان به دوش شریا سواره ایم
به نظر اقبال عقل دو نوع است :
عقل خود بین دگر و عقل جهان بین دگر است
بال بلبل دگر و سازوی شاهین دگر است
باتوجه به آثار علامه محمد اقبال درمی یابیم که این
نابعه قرن ، پرچم عشق را با عقل برافراشته و جهانیان را

برای رهایی از تباهی و سیاهی و بدبختی و تیره‌روزی به‌این
مکتب فراخوانده است :

بنده عشق از خدا گیرد طریق
می‌شود بر کافر و مومن شفیق
کفر و دین را گیر در پهنای دل
دل اگر بگیرد از دل، وای دل
گرچه دل زندانی آب و گل است
این همه آفاق، آفاق دل است
عشق شاطر ما به دستش مهره‌ایم
پیش بنگر در سواد زهره‌ایم
او درباره عقل نظریات و عقایدی همانند پیشوایان
معنوی خود دارد :

مومن از عشق است و عشق از مومن است
عشق را ناممکن ما ممکن است
عقل سفاک است و او سفاک‌تر
پاک‌تر، جالاک‌تر، بی‌پاک‌تر
عقل در پیچاک اسباب و علل
عشق چوگان باز میدان عمل
عقل صید از زور بازو افکند
عقل مکار است و دامی می‌زند
عقل را سرمایه از بیم و شک است
عشق را عزم و یقین لاینفک است
آن کند تعمیر تا ویران کند
این کند ویران که آبادان کند
عقل چون باد است ارزان درجهان
عشق کمیاب و بهای آن گران

عقل محکم از اساس چون و چید
عشق عریان از لباس چون و چید
عقل می گوید که خود را پیش کن
عشق گوید امتحان خویش کن
عقل با غیر آشنا از اکتساب
عشق از فضل است و با خود در حساب
عقل گوید شاد شو، آباد شو
عشق گوید بنده شو، آزاد شو
عشق را آرام جان حریت است
ناقضش را ساریان حریت است
سیک شعر اقبال، خود روش خاصی دارد و ذوق نرم
و متحرک او را کد نمانده و طعم سیک استادان مختلف را
چشیده است و از این رو سخن او از فیض آنان رنگین شده
است:

ملت از جسم است، شاعر چشم اوست
چشم را از چشم بینا آبروست
یکی از بزرگانی که بر ذوق و طبع اقبال اثری محسوس
گذاشته است، مولانا می باشد که اقبال خود را مرید او
می داند. علاوه بر حسن ترکیب، وقار تعبیر و مناعت روح
که در بسیاری از اشعار اقبال دیده می شود، گاهی تعبیرات
خاص در اشعار او می بینیم و به ابیاتی بر می خوریم که گوینده
به حریم خواجه شیراز نزدیک شده و انسجام کلام حافظ بر او
اثر گذاشته است. یکی از مسایلی که در اندیشه های والای
اقبال به چشم می خورد و موجب غنای آثار فلسفی و شهرت
علمی او گشته است، مساله خودی است:

از همه کس کناره گیر، صحبت آشنا طلب
 هم ز خدا خودی طلب، هم ز خودی خدا طلب
 فرط عشق به مولانا، سخن وی را از رنگ و بوی شیوه
 استاد برخوردار کرده و مزایای مرشد بزرگ مولانا در گفته‌های
 اقبال متجلی و متلالمو است.
 پیر روم آن صاحب ذکر جمیل
 ضرب او را سطوت ضرب جلیل
 آن غزل در عالم مستی سرود
 هر خدای کهنه آمد در سجود
 شعر سیاسی اقبال، حلقوم به فریاد آمده مسلمین
 استعمارزده است.
 به طور کلی از مختصات شعر اقبال، لحن آزادی بخش
 و اسارت زدایی است که او برای بیدار کردن مردم بخصوص
 مسلمین شبه قاره به کار برده است:
 هر که حق باشد چو جان اندر تنش
 خم نگردد پیش باطل گردش
 خوف را در سینه او راه نیست
 خاطرش مرعوب غیر الله نیست
 اقبال با اعتقاد به برادری اسلامی، همه مسلمانان را
 دعوت می‌کند، تا در مقابل فرهنگ غرب واکنش منفی نشان دهند:
 دانش افرنگیان تیغی بدوش
 در هلاک نوع انسان سخت کوش
 او همیشه در اشعارش از آنها انتقاد می‌کند:
 دانش اندوخته‌ای دل ز کف انداخته‌ای
 آه از آن نقد گرانمایه که در باخته‌ای
 علامه اقبال معتقد است: آنگاه که عقلی همراه و مطیع

دل و اساس آن بر کتاب و حکمت مبتنی باشد، می‌تواند
انباء بشر را از گمراهی و ضلالت رهانیده، به‌راه مستقیم و
رستگاری رهنمون گردد:

برگ‌وساز ما کتاب و حکمت است

این دو قوت اعتبار ملت است

اقبال گوید: من هیچوقت خودم را شاعر تصور نکردم.
مرا به‌هنر شاعری علاقه‌ای نیست. البته اهدافی دارم که
برای بیان آنها شعر را برگزیده‌ام.

نبینی خیر از آن مرد فرودست

که بر من تهمت شعروسخن بست

از خصوصیات بارز شعر اقبال این است که بیشتر به
معنا توجه دارد تا به‌ظاهر و حالت شعر. او هیچگاه مفهوم
را فدای لفظ نمی‌سازد:

نغمه‌ام ز اندازه‌تاراست بیش

من مترسم از شکست عود خویش

در نمی‌گنجد بجزو عمان من

بجزها باید بی طوفان من

او به‌حسن صورت شعر خود اهمیت نمی‌دهد و طالب

مشاهده جمال معنی است:

مرغ فکرم گلستانها دیده‌است

از ریاض زندگی گل چیده‌است

اقبال را بر سایر معاصرانش مزیتی است انکارناپذیر و

آن اثر محسوسی است که از خود باقی گذاشته‌است. او

آزاده‌ای بلندنظر بود که طبع لطیف، صفای باطن، و

آراستگی ظاهر را یکجا جمع کرده و با گشاده‌رویی بر چهره

زندگی لبخند زد:

ای سرادر من ترا از زندگ ادم نشان

خواب را مرگ سینه مرگ را خواب گران
در مورد اقبال باید گفت: برای کسانی که او را خوب
نمی شناسند و به عمق روح پیرفتوح او پی نبرده اند و آگاهی
چندانی از این معمار واقعی پاکستان ندارند، او را معمول و
متعارف در ردیف دیگران قرار می دهند، بنابراین آنچنان
که باید و شاید پی به شخصیت واقعی اقبال نبرده اند. او
به حق یک روشنفکر مسلمان است.

از رسالت صد هزار ما یکیست

جزو ما از جزو ما لاینفک است

آنکه شان اوست بیهدی من بیری

از رسالت حلقه گرد ما کشید

حقیقت امر اینست که سراسر وجود اقبال در گرو عشق

محمد (ص) بوده است. اقبال به درود فرستادن به حضرت

محمد (ص) سخت معتقد بود و معروف است که او ده میلیون

بار بر حضرت محمد (ص) و آل او درود فرستاده است:

خاک نجد از فیض او جالاک شد

آمد اندر وجد و بر افلاک شد

در دل مسلم مقام مصطفی است

آبروی ما ز نام مصطفی است

طور موجی از غبار خانهاش

کعبه را بیت الحرم کاشانهاش

در شبستان حرا خلوت گزید

قوم و آیین و حکومت آفرید

اقبال معتقد بود: امت اسلامی از اختلاط افراد پیدا

می شود و تکمیل و تربیت او از نبوت است. و برای امت

اسلامی لازم است که رکن اساسی اش که توحید ایمان قلبی داشته باشند و سپس رکن دوم رسالت است و مقصود از رسالت محمدیه تشکیل و تاسیس خیریت و مساوات اخوت بنی آدم است. پس باید مسلمانان رکن دوم را محکم بگیرند:

از رسالت همشوا گشتیم ما

همنفس هم مدعا گشتیم ما
دین فطرت از نبی آموختیم
در ره حق مشعلی افروختیم

این گهر از بحر بی پایان اوست
ما که یکجانبیم از احسان اوست
تا نه این وحدت ز دست ما رود
هستی ما با ابد همدم شود
پس خدا بر ما شریعت ختم کرد

بر رسول ما رسالت ختم کرد
به هر تقدیر شادم که این کار نیز بدینگونه که می بینید
به پایان رسید و باز تاروپودهایی از دل خویش را که همواره
در راه دوستی دو ملت ایران و پاکستان می تپد، در این
اوراق گنجاندم. اینست که این اوراق را تا همان شور و
تپشهای همیشگی به همه مسلمانان جهان می سپارم و رستگاری
و کامرانی ایشان را از درگاه باری تعالی آرزو مندم.

در پایان سخن از فرزند ارجمند علامه اقبال، دکتر
جاوید اقبال که به من اجازه دادند این کتابها را ترجمه
نمایم، بسیار سپاسگزارم.

این کتاب شامل حقایق، اطلاعات، ملاحظات،
تحقیقات، تفسیرها، رویدادها و سیر تحولاتی است که
ماخذ آنها از یکسو حافظه و از سوی دیگر یاد نوشته ها است.

جاوید این سه مجلد را به یاد پدر به رشته تحریر درآورده است و درحقیقت خوشحالم که آن را به یاد همه کسانی که در راه استقلال کشوری مسلمان به نام پاکستان گام برداشته اند ترجمه کرده‌ام. و آرزو دارم که دو ملت ایران و پاکستان، با سربلندی و غرور مقام والایی را که شایسته آنان است، در خانواده بزرگ انسانی به دست آورند و نقش و مسئولیت خود را در جهان ایفاء کنند.

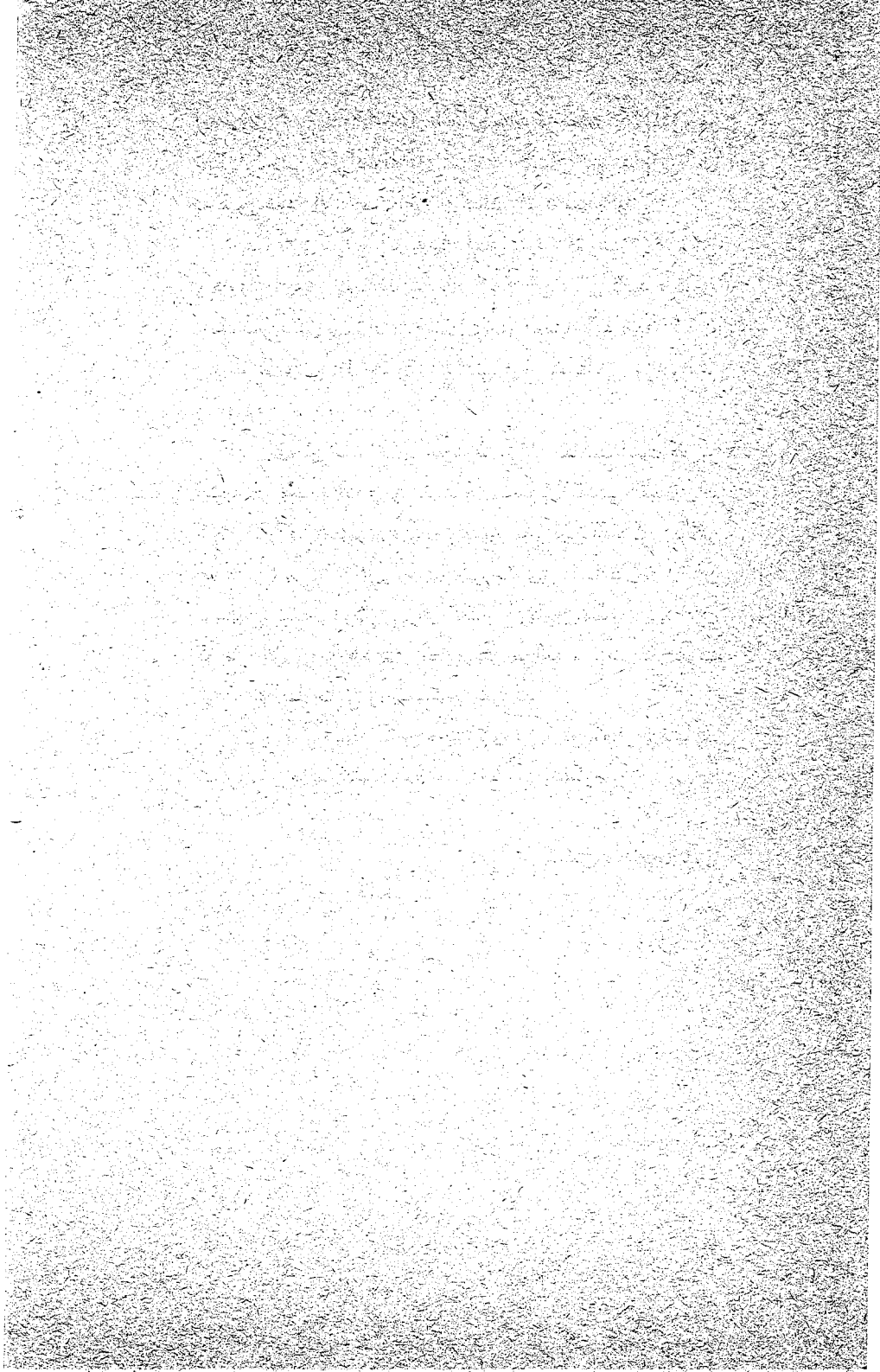
در حقیقت این سری کتابها سه مجلد بود که بنا بر حجم، جلد سوم آن را در دو مجلد ترجمه کردم و البته در مقدمه جلد چهارم به اختصار کوشیده‌ام که از ایرانیان اقبال شناس ذکر خیری به میان آرم. البته دانشمندان و استادان پاکستانی که درباره علامه اقبال به فارسی مطالبی نگاشته‌اند نیز کم نیستند و برای ایرانیان شناخته شده‌اند. در هر حال نمی‌دانم تا چه حد توانسته‌ام حق مطلب را ادا کنم و امیدوارم که اقبال شناسان فارسی‌گو بر من ببخشایند، زیرا این تلاشی بود برای نشان دادن مقام والای اقبال و در حقیقت قطره‌ای از دریایی بوده است. در پایان سخن، از دوست دانشمند پاک‌نهادم شیخ نوازش علی که در ترجمه این کتاب علی‌رغم گرفتاریهایشان با کمال خوشرویی و گشاده‌طبعی مرا یاری کردند و تمامی نسخه دستنویس ترجمه این کتاب را خواندند، سپاس فراوان دارم. در هر حال آنچه امروز در دست شماست، نتیجه کوششی چهار ساله است که در آن مترجم در این مقدمه خود را در گرو محبت و مهر این بزرگواران می‌داند.

استاد گرامی دکتر اسماعیل دولتشاهی که راه تحقیق را بر بسیاری از شیفتگان، از جمله من آسان کرده‌اند و حق

ایشان را همواره به یاد دارم و از استاد ارجمند دکتر منوچهر
خدا یار محبی که از انتقادهای سودمند ایشان در تمام مراحل
تحقیق خود سود جستهم ، از صمیم قلب سپاسگزارم .
در این کار از اندوخته دانش و مدد گروهی از عزیزان
و دوستان هم بهره مند شده ام که از آن میان باید نامهای
محمد عمر سهیل و نبی بخش قاضی را به رسم سپاسگزاری یاد کنم ،
زیرا از یاری بردبارانه و راهنماییهای ارزنده آنان برخوردار
بوده ام .

برای من مایه بسی خوشوقتی و سعادت است که در
اینجا از محیط جدی و دلپسندی به نام آکادمی اقبال یاد
کنم . بویژه از پروفسور محمد منور مدیر این آکادمی به پاس
علاقه و تشویق ایشان ، زیرا این تحقیق را با علاقه دنبال
کردند و وقت خود را برای گفتگو دربارهٔ مسایل بیشماری
که در جریان پژوهشهای من پیش می آمد ، بیدریغ صرف
کردند و اصلاحاتی را پیشنهاد نمودند .
از کمال صمیمیت و توجه آقای حسن پور که از دستیاری
ایشان در چاپ کتاب مدد جستهم نیز متشکرم .

شهین مقدم صفیاری



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ناشر

این کتاب که شامل ذکر وقایع و حوادث دوران زندگانی اقبال است و "جاوید اقبال" آن را تالیف نموده، درباره پایان دوران حیات علامه محمد اقبال می‌باشد. از طرف دیگر می‌توان گفت که این قسمت از زندگی اقبال مربوط به همان قسمت اول یعنی (جلد اول) کتاب زنده‌رود که دوره تشکیل زندگی اقبال است و همچنین مربوط می‌شود به قسمت دوم یعنی (جلد دوم) که دوران میان‌سالی اقبال محسوب می‌شود و درحقیقت دنباله همان تحریرات است.

آغاز این کتاب یا شرکت عملی اقبال در میدان سیاست است، که از ژانویه ۱۹۲۶ میلادی شروع می‌شود. در آن سال وی در انتخابات مجلس قانونگزاری پنجاب شرکت نمود و تا ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ میلادی که زمان وفات اوست، ادامه یافت.

جهت تازه‌ای از شخصیت اقبال در این دوره پایانی زندگیش ظاهر می‌گردد. در این دوره وی عملاً "در سیاست پنجاب و شبه‌قاره شرکت می‌کند هنگام بازدید از جنوب هند، درباره تشکیل حکومت جدید اسلامی

سخنرانیهای موثری ایراد نمود و هدف از ایجاد کشوری مسلمان در شبه‌قاره را عرضه کرد .

برای شرکت در کنفرانسهای میزگرد به انگلستان سفر کرد ، و در فرانسه ، ایتالیا ، اسپانیا ، مصر و فلسطین ، چند روز اقامت داشت . به دعوت دولت افغانستان به کابل رفت و از شهرهای تاریخی مانند : غزنین و قندهار دیدار نمود . در سالهای آخر زندگیش که در بستر بیماری بود ، با وجود بیماری ، برای وحدت و تشکل مسلمانان شبه‌قاره و حفظ حقوق آنان کوششهای بی‌دریغ خویش را ادامه داد . و بدین ترتیب برای احیاء اسلام و آزادی مسلمانان شبه‌قاره ، خط مشی تلاش و سعی را ارائه نمود . افکار و نظریات دینی ، سیاسی ، اخلاقی ، قانونی ، فرهنگی ، اقتصادی و الهی را بدون پروا از مخالفان اظهار کرد . سرانجام وی کار خود را ناتمام گذاشت و درحالی که مضطرب و نگران بود ، جهان را بدرود گفت .

جاوید اقبال در این قسمت مسائل نازهای را ذکر نموده است که تا به حال هیچیک از وقایع‌نگاران اقبال درباره آنها چنین مطالبی را به قلم نیاورده‌اند .

حقیقت اینست که این مطالب را فقط فرزندش جاوید اقبال می‌توانست بگوید . بدین سبب این کتاب هم مکمل بی‌نظیری بر دو جلد قبلی می‌باشد که در ادبیات اقبالی درج گردیده ، و برای آشنایی و شناخت زندگانی و حیات فکری اقبال کلیدی دیگر است .

با انتشار آخرین جلد "زنده رود" مجموعه کتابهای جاوید اقبال درباره تاریخ زندگانی علامه اقبال به پایان رسید که در مدت ۹ سال با زحمات و مشقات فراوان تدوین یافت .

"ناشر"

بنام خدا

پیشگفتار

قسمت سوم زندگی نامه اقبال که درحقیقت پایان حیات اوست ، پیش روی شما است . این قسمت با قسمت اول یعنی دوره تشکیل زندگی اقبال و قسمت دوم که حیات میان سالی اقبال است ، پیوسته می باشد . و آخرین دوره همان مندرجات است .

آغاز این دوران از شرکت عملی اقبال در میدان سیاست شروع می شود . یعنی از ژانویه ۱۹۲۶ موقعی که وی در انتخابات مجلس قانونگزاری پنجاب شرکت نمود و تا ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ که زمان وفات اقبال است ، به پایان می رسد . این قسمت شامل بررسی زندگی شخصی و ارتقاء تدریجی افکار و نظریات اقبال می باشد . در این دوره ، از چند جهت شخصیت نواقبال پدیدار می گردد . وی درباره تعیین خط مشی مسلمانان یعنی آزادی و استقلال ، افکار دینی ، سیاسی ، اخلاقی ، قانونی ، فرهنگی ، اقتصادی و الهی بدون پروا از مخالفان مطالبی بیان می کند . و سرانجام درحالی که بی قرار و مضطرب و بی تاب است و کارش هم ناتمام مانده ، جهان را بدورد می گوید . کیفیت اضطراب و التهاب عجیب روح اقبال حالتی دارد که هنوز

هم توسط شعر او از قلب رازداران اقبال شعله می‌کشد .
در این مجلد ، دربارهٔ حیات اقبال چیزهای تازه‌ای وجود دارد که
آن را تا امروز هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران بیان ننموده‌اند . من (جاوید) ، این
سری کتابها را در سال ۱۹۷۵ میلادی شروع نمودم و خدا را سپاس که بعد
از تحقیق و پژوهش و پشتکار ۹ ساله ، این کار به‌پایان رسید .

"جاوید اقبال"

فصل پانزدهم

کشمکش عملی در میدان سیاست

اقبال اگرچه از نظر فکری به مسایل سیاسی گرایش عمیقی داشت، ولی قبل از سال ۱۹۲۶ میلادی، عملاً "در امور سیاسی شرکت نکرد. طبق نوشته‌هایش، شاید اولین کسی باشد که خواب یک قوم متحد را در هندوستان دیده است."

به نظر می‌رسد زمانی حامی اتحاد هندو و مسلمان بوده، زیرا احساس می‌کرد بنا بر اهداف سیاسی بین این دو قوم اتحاد لازم است. وی در کنگره شرکت نکرد، زیرا شبه‌قاره را موطن ملت‌های مختلف تصور می‌نمود. فکر وحدت اسلامی نیز ابتدا از سال ۱۹۰۰ میلادی در اشعار او دیده شده است.

در دوران اقامتش در انگلستان او یک دوره انقلاب فکری و روحی را گذراند که در نتیجه به‌طور کامل به‌طرف اسلام کشیده شد. ارتباطش با انجمن پان اسلامیس و یا کمیته انگلیسی مسلم لیگ در لندن بسیار سطحی و ظاهری بود و به‌هنگام بازگشت به‌لاهور، رابطه او با شاخه استانی مسلم لیگ صرفاً "جنبه فکری داشت."

سرفضل حسین از طرف استان پنجاب قرارداد میان مسلم لیگ و کنگره را که "میثاق لکهنو" نامیده می‌شود، امضاء کرده بود. اقبال با این قرارداد موافق نبود. بعدها وقتی کنفرانس خلافت تشکیل شد و رهبران سیاسی مسلمانان با هندوها در نهضت عدم همکاری یا ترک موالات شرکت کردند، اقبال به سبب اختلافات موجود از آنها کناره‌گیری کرد. این دوره از زندگی اقبال، دوران تنهایی و انزوای فکری و روحی او بود. این دو گروه مسلمان یکی طرفدار عدم همکاری و دیگری طرفداری همکاری بود، و رهبران این دو گروه مسلمان نقطه نظرهای اقبال را درک نمی‌کردند.

اقبال شرکت مسلمانان را عملاً "در سیاست شبه‌قاره، کاری عبث و بی‌پهوده و شور و شوقی زودگذر و یا وسیله‌ای برای رسیدن به جاه و مقام می‌دانست و اصولاً آن را نمی‌پسندید. نظر شخصی وی در مورد شرکت عملی در سیاست این بود:

ترجمه شعر:

اگر هوس نیز باشد همت حرکت و فعالیت ندارم
رسیدن به جاه و مقام، به تلاش بستگی دارد
هزاران شکر که روح من بسیار حساس است
هزاران شکر که اندیشه‌هایم فتنه نمی‌سازد
از سخن من کشتزارهای دلها سرسبز است
جایی که هستم مانند آبری می‌باشم که دریا می‌سازد
این افکار سیاسی مبارک خودتان باشد
از فیض عشق ناخن من سینه‌خراش است

با توجه به این زمینه فکری او، این سؤال پیش می‌آید که چرا وی در سال ۱۹۲۶ میلادی تصمیم گرفت عملاً "در سیاست شرکت کند".
مسئله اینجا است: او در دوران اقامتش در انگلستان هنگامی که اصول انتخابات جداگانه برای مسلمانان شبه‌قاره به رسمیت شناخته شد، به این

نتیجه رسید که خط مشی سیاسی و مکتب فکری سید احمدخان درست و بجا است. لذا از نظر فکری و قلبی به آن گرایش پیدا کرد. منطق و استدلال فکر سیاسی "سر سید" این بود که چون در شبه قاره مسلمانان در اقلیت هستند، بنابراین از ترس جور و ستم اکثریت، یعنی هندوها، حالت تدافعی پیدا نموده اند. وحدت قومی توسط حکومت جمهوری فقط در صورتی می توانست بنیان گذاشته شود که هندوها و مسلمانان در دولت مرکزی سهمی داشته باشند. ولی به سبب مسایل عقیدتی، هندوها هرگز حاضر به قبول چنین وضعی نبودند.

بنابراین فکر ایجاد یک قوم متحد در شبه قاره خیالی خام و بیهوده بود.^۲

این فکر در نزد اقبال پس از چندی به صورت یک عقیده محکم و مستدل درآمد. وی در سال ۱۹۰۹ میلادی دریافت که در شبه قاره هندوها و مسلمانان باید به طور جداگانه شخصیت ملی خویش را حفظ نمایند.^۳

با توجه به این عقیده و اعتقاد، اقبال از طریق نگارش مطالب و اشعاری اصول وحدت اسلامی را تشریح نمود. در دوران نهضت عدم همکاری او احساس کرد که بر همه کشورهای جهان، روح قومیت منطقه‌ای و جغرافیایی تسلط یافته است. و بیشتر رهبران سیاسی مسلمانان در شبه قاره یا در سراب اتحاد هندوها و مسلمانان افتاده اند و یا جلب نظر و خشنودی دولت انگلستان را برای رسیدن به اهداف خویش لازم می دانند. در این مرحله، اقبال با رهبران مسلمانان قطع رابطه کرد. در هر حال اقبال به استان پنجاب تعلق داشت، و مسلمانان در آن اکثریت داشتند، بنابراین به طور طبیعی او در سیاست روش تهاجمی را اختیار کرد، نه روش مدافعه.

سرانجام به این دلیل تصمیم گرفت عملاً "در سیاست شرکت کند که به خوبی استنباط کرده بود، مسلمانان برای دست یافتن به خواسته‌های خود در سطح ملی، مسلماً باید متحد شوند. تا بتوانند در مقابل اکثریت هندو و دولت انگلستان قرار بگیرند. اگرچه در قانونی که بر اساس اصلاحات

"مورلی" منو" در سال ۱۹۵۹ میلادی به تصویب رسید. مسأله انتخابات جداگانه برای مسلمانان نیز به تصویب و به رسمیت شناخته شد، ولی در سوراهاى بخش، تعداد نمایندگان منتخب محدود بودند. بعد از آن نیز به سبب حوادث گوناگون، اوضاع سیاسى شبه قاره روز به روز بدتر مى شد. لغو تقسیم بنگال، جنگ طرابلس و بالکان، حادثه کانپور، شرکت ترکیه در جنگ جهانی اول به همراه قدرتهای مرکزی، لایحه "رولت"***، حادثه جلیا نواله باغ، جنبش خلافت، نهضت عدم همکاری، گسترش تعصبات فرقه‌ای و عقیدتی به سبب تشکیلات شده‌ی و سنگین و اختلافات بی‌پایان هندوها و مسلمانان از آن جمله بودند.

با توجه به این اوضاع آشفته، بر اساس گزارش "مانتیگو"*** چمیز فورد" به صورت اصلاحات دستوری، در سال ۱۹۱۹ لایحه‌ای ابلاغ گردید که طبق آن به تعداد کرسیهای نمایندگان استاتنها افزوده شد. بدین ترتیب روشی که در آن دو نظام مراعات گردیده بود، عنوان شد. طبق دستورات جدید در اولین انتخابات منطقهای در سال ۱۹۲۳ میلادی، از اقبال خواسته شد که خود را کاندیدای عضویت در شورا بنماید، ولی بدان سبب که دوستش عبدالعزیز خود را نامزد این مقام کرده بود، به مقابله با وی نپرداخت. تا سال ۱۹۲۶ میلادی، شکاف عمیقی در روابط هندوها و مسلمانان به وجود آمد. پس از اتمام نهضت عدم همکاری از اهمیت و اعتبار کنگره و کنفرانس خلافت نیز کاسته شد.

میدان سیاست عملاً" در دست هند و مهاسیها و حزب سواراج بود که به هیچ وجه حاضر نبودند توجهی به خواسته‌های مسلمانان بنمایند. مسلم لیگ با گذشتن از مراحل تنظیمات جدید، مکرراً" خواسته‌های مسلمانان را یادآوری می کرد. ولی در فضای تعصب فرقه‌ای و اختلافات عمیق و طولانی هیچ نوع

* برای اطلاع بیشتر درباره این مطلب به زیرنویس صفحه ۹۴ جلد دوم رجوع شود.

** برای آگاهی بیشتر به زیرنویس صفحه ۳۴۲ جلد دوم رجوع شود.

*** برای اطلاع بیشتر به صفحه ۲۴۵ جلد دوم رجوع شود.

تفاهمی بین مسلمانان و هندوها به چشم نمی خورد و امکان هیچ نوع سازشی نبود.

نقشه سیاسی استان پنجاب نیز قابل توجه بود. در شهرها، تعدادی افراد باسواد و مردمی در طبقه متوسط زندگی می کردند. ولی بیشتر جمعیت این استان در روستاها بود، بدین سبب امتیاز میان روستایی و شهری اهمیت پیدا کرد. علاوه بر آن تمام استان بین اقوام مختلف یعنی جاتها، راجپوتها، پتانها، اعوانها، گکرها، گوجرها، مغولها و غیره تقسیم شده بود. بر شهرها نیز همین وضع حکمفرما بود. در شهر لاهور آرائین ها، کشمیریها، ککی ژئی و غیره گروههای جداگانه ای تشکیل داده بودند و هیچ کس بدون حمایت گروهش قادر نبود که در میان مردم طرفدار پیدا کند. شاید بدین سبب بود که اقبال در روزهای اول اقامتش در لاهور با انجمن مسلمانان کشمیری وابستگی پیدا کرد و برای بهبود و سروسامان دادن به گروه کشمیریها در جلسات انجمن، شدیداً فعالیت نمود. ولی هنگامی که در ۱۹۱۸ میلادی او استنباط کرد که مسلمانان از اهداف اخوت و برادری دور شده اند و در دام فریب اقوام مختلف افتاده اند، و در نتیجه فریب خوردگی آنها این خطر وجود دارد که سیاست ملی تحت تاثیر قرار بگیرد، لذا از این نوع انجمنها و جلسات کناره گیری نمود.^۴

در هر حال در آن زمان هیچ انجمن سیاسی فعالی در این استان وجود نداشت که مسلمانان را از تعصبات قبیله ای و فرقه ای برهاند. و آنان را در سطح ملی متنظم سازد. البته احزاب و جمعیت های کوچکی وجود داشتند که چندان مثرتر نبودند.

به نظر عاشق حسین بتالوی، مایکل ادوایر اولین کسی بود که با زرتگی خاصی مسلمانان روستاهای پنجاب را در مقابل مسلمانان شهر بسیج نمود، و در این استان به وحدت ملی مسلمانان شدیداً "زیان رساند". سرانجام این تقسیم ظاهری و ساختگی در امور سیاسی مسلمانان در سال ۱۹۲۳ میلادی

باعث به وجود آمدن " حزب اتحاد " شد . بنیان گزار این حزب سرفضل حسین بود .

به سبب اثر سرفضل حسین در شورای مقننه پنجاب ، حزب اتحاد موقعیت مستحکم تری به دست آورد . پس از آنکه این حزب گسترش یافت ، بمنصب قومی و عقیدتی نیز افزوده گردید و بین مسلمانان روستائین و شهری ، دیوار عظیم حائل شد .^۵

در ماههای اول سال ۱۹۲۶ میلادی ، اقبال طبق معمول به کار وکالت خویش مشغول بود . اکنون او با اتومبیل به دادگاه عالی می رفت و راننده او ، شخصی به نام فیروز بود . در این زمان او مشغول تهیه کتاب " زبور عجم " شد . در ضمن برای دانشگاههای مختلف سئوالهای امتحانی نیز تهیه می کرد ، و گاهی اوقات اوراق آنها را تصحیح و نمره می داد . در مهمانیهای دوستانه شرکت می نمود و راجع به اوضاع سیاسی جهان ، کشور و استان و مسائل فلسفی و ادبی و علمی بحث و گفتگو می کرد .

در این سال بنا بر سفارش اقبال ، چودهری محمد حسین در دبیرخانه استان پنجاب ^{***} مشغول کار گردید . او ابتدا وابسته به قسمت انتشارات و پس از جندی به " هوم دیپارتمنت " ^{****} انتقال و ارتقاء مقام یافت . اقبال از ابتدا اعتماد و اعتقاد خاصی به چودهری محمد حسین داشت و او را یک مسلمان واقعی و دوست حقیقی خود می پنداشت . چودهری محمد حسین نیز نه تنها از نظر کاری به اقبال وابسته بود ، بلکه محبت زیادی نیز بهاو داشت . چند ماه پس از شروع کارش ، دولت انگلیسی استان بهاو ماموریت داد ، گزارش محرمانه ای از کارهای اقبال ، یا کسانی که اقبال با آنها مراوده و ملاقات دارد ، تهیه کند . چودهری محمد حسین در این زمان حالت عجیبی پیدا

* این حزب از کسانی تشکیل شد که از طرف Unionist Party دولت انگلستان به آنان زمین و اقطاعی داده شده بود .

*** Punjab Legislative Council .

**** Punjab Civil Secretary .

قسمتی از (وزارت کشور) وزارت امور داخله Unionist Party

کرده بود، سرانجام تصمیم گرفت از کارش استعفاء دهد. به سبب اینکه به اصرار اقبال تن به این کار داده بود، در نتیجه وقتی اقبال از او سؤال کرد، وی مجبور شد تمام حقیقت را برای اقبال بازگو نماید. اقبال او را وادار نمود به کارش ادامه دهد و ماموریتی که به او محول گردیده، انجام دهد. در نتیجه چودهری محمدحسین کارش را رها نکرد. اقبال و چودهری محمدحسین غالباً "با یکدیگر می نشستند و آن گزارش مخفی را مشترکاً تهیه و به دولت می دادند، و این کار سالها ادامه داشت."

در این زمان چودهری محمدحسین از ملاقاتهای خود با اقبال شروع به یادداشت برداری کرد و در این یادداشتها بر بحثهایی راجع به دین و علوم و ادبیات اشاره شده که بعضی از آنها بسیار جالب و دلپذیر هستند. مثلاً "در جایی می نویسد: یک بار خانمی عاشق اقبال شد و شروع به نامه نگاری به وی نمود. مبنی بر آنکه با من ازدواج کنید. اقبال پاسخی به وی نداد، بدین سبب آن خانم شخصی را برای جلب نظر اقبال نزد او فرستاد: هنگامی که رابط پیش اقبال آمد، چودهری محمدحسین نیز در آنجا حضور داشت. در آن زمان تمام دوستان چودهری محمدحسین فکر می کردند که او ازدواج نکرده است، حتی اقبال نیز نمی دانست که او ازدواج کرده است یا خیر؟ و صاحب فرزند است یا نه؟

اقبال به آن شخص تعارف کرد که بنشیند، بعد دلیل آمدنش را پرسید، در آن زمان چودهری محمدحسین کمی دورتر ایستاده بود، و در جستجوی کتابی در کتابخانه بود. او گفت که من می خواهم با دکتر اقبال ملاقات نمایم، خواهش می کنم به من بگویید کدام یک از شماها دکتر اقبال هستید؟ اقبال گفت، من هستم. سپس آن شخص با لحن رازگونه ای گفت: از طرف فلانی برای خواستگاری آمده ام. اقبال معذرت خواست و گفت من ازدواج کرده ام و خیال ازدواج مجدد ندارم. رابط هنگامی که جواب رد شنید، منزل را ترک نمود. اقبال تمام جریان را برای چودهری محمدحسین بیان کرد. چودهری محمدحسین گفت: خوب شما به من اشاره می کردید و می گفتید

دکتر اقبال اوست. اگر شما نمی‌خواستید ازدواج کنید، حداقل به فکر من می‌بودید.^۲

مدت قلیلی پس از تولد نویسنده (جاوید)، اقبال تمام کبوترهایی را که در منزلش در خیابان میکلود^۳ داشت، به دوستان بخشید و کبوتربازی را بدین سبب رها کرد که دلش نمی‌خواست نویسنده (جاوید) وقتی بزرگ شد، به این کار اشتیاق پیدا نماید. اوضاع و احوال منزل خوب نبود، ولی محیط آن آرامش داشت. در مقابل ساختمان منزل، یک حیاط قرار داشت که در یک طرف آن منشی خانهای وجود داشت که مملو از کتابهای قانون بود. جنب آن یک مهمانخانه، بالکن، گاراژ و چند اطاق نیز برای خدمتکاران بود. در کنار این ساختمان یک قبرستان دیده می‌شد که در حال حاضر اثری از آن باقی نمانده است. روی ستونهای بالکن خانه‌ها یا تخته‌های چوب پوشانده بودند. یک سکوی سیمانی نیز آنجا به چشم می‌خورد، که روی آن صندلی می‌گذاشتند و اقبال و دوستانش در زمستان آنجا می‌نشستند و از آفتاب بهره می‌گرفتند. یا در تابستان شبها اقبال روی آن می‌خوابید، یکی از درهای بالکن به اطاق نشیمن باز می‌شد، این اطاق مفروش بود که صندلی و میز در آن گذاشته بودند. سیمان یک طرف دیوار اطاق سالها بود که ریخته بود و برای پوشاندن آن عکس بزرگی از ملکه ویکتوریا روی آن نصب کرده بودند. در سمت راست اطاق نشیمن، به یک اطاق کوچک باز می‌شد که اطاق خواب اقبال بود. در این اطاق، وی در زمستانها روی تخت فتری می‌خوابید. یک حمام نیز آنجا بود. در ضمن در روبروی اطاق نشیمن به اطاق بزرگی باز می‌شد که اقبال و خانواده‌اش، تابستانها در آنجا استراحت می‌کردند. دومین در بالکن بیرون به اطاق زنانه راه داشت که از یک راهرو می‌گذشت و به بالکن داخلی می‌رسید. روبروی بالکن داخلی یک دالان بزرگ بود. که یک طرف آن آشپزخانه و روبروی آن یک دیوار بلند دیده می‌شد که حداقل منزل اقبال بود. این دیوار، منزل اقبال را از حیاط کالج دیال سنگه جدا می‌کرد. از بالکن داخلی یک در به دواطاق بزرگ

باز می شد که پهلوی آن نیز یک حمام قرار داشت .

سردار بیگم غذای خانواده را شخصا " بسیار خوب طبخ می نمود ، یک خانم میان سال کشمیری ، از موجی دروازه به نام رحمت بی در کارهایش به او کمک می کرد . او را سادربزرگ صدا می کردند . رحمت بی در سال ۱۹۱۳ میلادی به همراه سردار بیگم به منزل اقبال آمد ، او نیز مانند علی بخش تمام عمرش را در خدمت خانواده اقبال گذراند . چند ماه قبل از وفاتش به سن ۷۰ سالگی به منزل دخترش رفت و در سال ۱۹۴۵ میلادی ، در همانجا وفات کرد .

پشت منزل ، محله "مصلیون" * (نومسلم) بود . دختران آنها برای فراگیری قرائت قرآن نزد سردار بیگم می آمدند و از برادرزاده های اقبال یعنی عنایت بیگم و وسیمه بیگم نیز کارهای خیاطی و زبان اردو می آموختند . و در کارهای منزل به آنها کمک می کردند . بعضی از آنها را نیز سردار بیگم به خانه شوهر فرستاد . گاهی از اوقات یکی از خواهران اقبال ، زینب بی ، یا کریم بی به آنجا می آمدند و چند روز می ماندند . به همین صورت برادر بزرگ اقبال ، شیخ عطاءمحمد نیز هر وقت برای تغییر آب و هوا به لاهور می آمد ، نزد اقبال سکونت اختیار می کرد . در این زمان پدر اقبال شیخ تورمحمد بسیار ضعیف شده بود . بدین سبب اقبال برای ملاقات وی با خانواده اش در تعطیلات تابستان به سیالکوٹ می رفت . در اطاق منشی ، منشی طاهرالدین و یا موکلین می نشستند و در مهمانخانه ، برادرزاده اقبال ، مختار احمد اقامت داشت ، که پس از اتمام تحصیلاتش در دبیرخانه استان پنجاب شروع به کار کرده بود . در این دوران نویسنده (جاوید) علاوه بر اقوام ، فقط دو مهمان را دیده که در مهمانخانه ای که مختار احمد در آن اقامت داشت ، ساکن شدند . یکی از آنها به نام سوامی جی بود که از جنوب هند آمده و ریش و سرش را می تراشید ، او گاهی اوقات به لاهور می آمد و در این مکان می ماند .

* کسانی که تازه مسلمان شده بودند ، امروزه آنها را مسلم شیخ می گویند . این کلمه از حلوۃ شایب آمده باشد و در مقابل اجهوت ها که نماز نمی خواندند .

وی همیشه بایرهنه بود، و لباسهای نارنجی رنگ می پوشید و در یک کیف کوچک جرمی پولهایش را نگاه می داشت.

دومین میهمان یک آلمانی که کارشناس طراحی نقشه جغرافی بود، و طبق درخواست اقبال در سال ۱۹۲۹ میلادی برابر آمار و سرشماری جمعیت در شبه قاره آن زمان، آبادیهای مسلمان نشین و هندوها، و بخشهای مختلف آنها را به صورت یک نقشه تهیه کرد و به اقبال تقدیم داشت. نویسنده (جاوید) از کودکی این نقشهها را به صورت یزاکنده در منزل می دید. ولی بعدها آن نقشهها از بین رفت. طبق یادداشت نویسنده (جاوید) در آن نقشه آبادیها را با علامت نقطه نشان داده بودند.

برای روشن شدن و تشخیص و جدا کردن مناطق هندوها و مسلمانان از رنگهای نارنجی و سبز استفاده شده بود.

برای کمک به علی بخش شخص دیگری را نیز به نام رحما* استخدام کردند. وی هم از روستای اتلگر (هوشیارپور) بود، که علی بخش نیز به آن تعلق داشت. صاحبخانه منزل اقبال در میکلودرود، یک زن بیوه هندو بود که دو بچه یتیم داشت، بدین سبب اقبال نه فقط بیش از اندازه کرایه می پرداخت، بلکه هرگز از وی نمی خواست که منزل را تعمیر نماید.^۱

قرار بود در ۱۹۲۶ میلادی، انتخابات شورای مقننه پنجاب انجام شود. لذا دوستان بار دیگر اصرار ورزیدند که اقبال از طرف گروه مسلمانان لاهور در انتخابات شرکت کند. در همین دوران هنگامی که عبدالعزیز وکیل به او اطمینان داد که نه تنها به مقابله با او بر نخواهد خواست، بلکه او را نیز یاری خواهد کرد، او در آوریل ۱۹۲۶ آمادگی خود را برای شرکت در انتخابات اعلام کرد.^۲

خبر کناره گیری عبدالعزیز به نفع اقبال در شماره مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۶ در روزنامه زمیندار به چاپ رسید. سپس در شماره ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۶ در زمیندار

* ممکن است نام اصلی او رحم الدین یا رحیم الدین یا عبدالرحمن باشد که به طور اختصار "رحما" نامیده می شد.

اعلامیه کاتدیذا شدن اقبال رسماً منتشر شد. وی ضمن تشکر از میان عبدالعزیز وکیل گفت:

"مسلمانان به خوبی می دانند که تاکنون من از این شغلها گریزان بوده‌ام. و اگر اشخاص دیگری حاضر بودند این مسئولیت را به دوش بگیرند، بنابراین من برای خود کار دیگری را انتخاب کرده بودم، ولی اکنون، دیدن مصائب و مشکلات ملت مرا وامی دارد که دایره فعالیتهای خویش را وسیعتر گردانم، شاید وجود ناقابل من برای این ملت مفیدتر باشد. ملتی که برای خدمت بآن، روزها و شبها، زندگیم را صرف کرده‌ام."

اگرچه روزنامه‌های مسلمان لاهور بارها نوشته بودند که باید اقبال بدون داشتن رقیب انتخاباتی به عنوان عضو شورا انتخاب شود، ولی اقبال دو رقیب انتخاباتی پیدا کرد. یکی از آنها شهردار لاهور بود. بهر حال ملک محمد حسین رئیس شهرداری لاهور تصمیم گرفت که به نفع اقبال از انتخابات کناره‌گیری کند. اقبال ضمن تشکر از وی گفت:

"من این رفتار را قابل ستایش می دانم که حاضر نیستید تفرقه میان مسلمانان را ببینید، و به خاطر اتحاد مسلمین شما حاضرید تا این حد از خود اینثار نشان دهید. خداوند به همه مسلمانان توفیق دهد که این اینثار را داشته باشند."

ولی ملک محمد دین به رقابت خویش با اقبال ادامه داد، بدین سبب اقبال مجبور شد که وارد میدان جنگ انتخاباتی شود. در لاهور به حمایت از وی تقریباً بیست جلسه تشکیل شد که در بعضی از آنها اقبال سخنرانی کرد. از هر محله‌ای گروهی از مردم به حمایت اقبال راه پیمایی کردند. بسیاری از مردم شهر در حمایت از وی اعلامیه منتشر و پخش نمودند. در حقیقت اقبال در امر تبلیغات جهت انتخاب شدنش پول بسیار کمی خرج کرد.^{۱۱} ملک محمد دین در امر انتخابات از جهات مختلف به اقبال حمله می کرد. یکی از اعتراضات او به اقبال این بود که می گفت عقاید و افکار اقبال ایراد دارد و او وابسته به مکتب وهابی است.

لکن محمددین ، اهل تسنن بود . این مساله بدین سبب موثر واقع شد که اقبال در اسرار خودی از حافظ شیرازی انتقاد کرده بود و بعضی از مشایخ که در شبه‌قاره می‌زیستند ، وی را دشمن تصوف خوانده بودند . ضمناً "وی در حمایت از سلطان ابن سعود بیانیهای نیز داده بود .

در نتیجه گروهی از علماء شبه‌قاره علیه او فتوای کفر صادر نمودند . نظر دوم این بود که اقبال با برادری کشمیری رابطه دارد . به دلیل آن که ملک محمددین به قوم آرائین^{۱۳} تعلق دارد ، بدین جهت آرائین باید برای حفاظت از منافع خویش ، نماینده‌های از میان خودشان انتخاب کنند . سومین حربه مبارزاتی وی این بود که اقبال را از طریق اعلامیه‌هایش بدنام کند . این روش مبارزه انتخاباتی ملک محمددین تأسف‌آورترین بعد آن بود .

چهارده اعلامیه از این نوع به صورت سئوالاتی روی دیوارها نصب شد و منظور از این کار به‌جز بدنام کردن و اتهام به اقبال چیز دیگری نبود . اقبال به این اعلامیه‌ها پاسخی نداد . در گردهم‌آییهایی که به نفع اقبال برپا می‌شد ، از مردم تقاضا می‌کردند که اتحاد اسلامی را حفظ نمایند و به آنها گوشزد می‌نمودند که به قید و بندهای غیر اسلامی برادرانه پایان دهند و از اختلاف عقیده احتراز جویند . در هیچ جلسه‌ای علیه کسی سخنی به میان نیامد و حتی اگر شخصی از کوره درمی‌رفت ، نیز نمی‌گذاشتند کلمه زشتی از دهانش خارج شود!^{۱۳}

مدیر روزنامه زمیندار در حمایت از اقبال ضمن تحلیلی بر مساله تبلیغات انتخاباتی ملک محمددین نوشت^{۱۴} :

"آیا این دلیل بدبختی و نامرادی مسلمانان نیست که اجازه نمی‌دهند یک چنین شخصیت محترمی (اقبال) برای احراز چنین پست کوچکی یعنی عضو شورای پنجاب بدون وجود رقیب انتخاباتی انتخاب شود؟ وقتی که حال و روز مسلمانان اینست ، پس تا چه حد می‌توانیم به آنها حق بدهیم

* شاید این کلمه الراعی باشد که جمع آن الراعیان است و این کلمه در زبان اردو متغیر گردید و به آرائین تبدیل شده است .

که شکایت کنند . خدمتگزاری که مخلص ملت باشد و در ضمن رهبر حقیقی نیز باشد ، وجود ندارد و در حقیقت در بین مسلمانان قحط الرجال است . میان عبدالعزیز وکیل و ملک محمد حسین شهردار لاهور با کناره گیری خود از شورا در حمایت از اقبال ثابت نمودند که بسیار اندیشمند و آگاهانه خواسته های ملت را در نظر گرفتند . بنابراین مسلمانان از اعماق قلب از آنها متشکرند . اینک در مقابل اقبال یک وکیل به نام ملک محمد دین که چندان اشتهاری هم ندارد ، قرار گرفته که حتی نام او را بسیاری از مسلمانان تاکنون نشیده بودند ."

در اعلامیه هایی که ملک محمد دین در رابطه با انتخابات منتشر ساخت ، همه جا از این مساله سخن به میان آورد که من سنی هستم و بزرگان دین را زیارت کردم و تنها هدفم این است که رای اهل سنت را بیاورم .
ما می خواهیم این سؤال را مطرح کنیم ، آیا برای عضویت شورا معیارهای اهل تسنن و غیره درآینده معتبر شناخته خواهد شد ؟ شخصی که فقط کاندیدای یک مقام است و تا این حد فرقه پرست می باشد ، چگونه می تواند پس از پذیرش در شورا به عنوان نماینده مسلمانان نامیده شود ؟ آیا این بدین معنی است که در شورا شیعیان و اهل حدیث* کرسیهای جداگانه ای برای خود بخواهند ؟

از یک طرف علامه اقبال می گوید که می خواهم نماینده تمام مسلمانان باشم ، و هدف من اینست که بتهای فرقه ای و غیره را بشکنم و از طرف دیگر شخصی حنفیت** را عنوان می کند و فکر نمی کند که مسلمانان نیز از به فرقه ندارند بلکه وحدت می خواهند .

* جماعتی از اهل بیت که احکام شرع را مبتنی بر نص قرآن و حدیث می دانند ، و از جهت عنایت خاصی که به تحصیل احادیث و نقل اخبار دارند ، اهل حدیث خوانده می شوند . در حال حاضر گروه بسیاری از اهل حدیث در پاکستان وجود دارند .

** مکتبی از مکتب فقه اسلامی که پیروان آن را احناف می گویند . پیشوا و امام این مکتب فقه ، امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت می باشد .

ما به خوبی می دانیم که ملک محمد دین روی آراء آرائینها بسیار حساب می کند و این مسأله که انسان به آراء یک گروه از مردم متکی باشد ، خود دلیل روشنی است برای آنکه ثابت کند که او فرقه پرست است و کاری با بقیه مسلمانان ندارد . ولی ما می خواهیم که به ایشان ثابت نمایم که مردم روشنفکر و تحصیل کرده آرائین ، آنقدرها هم خام و بی سواد نیستند که نتوانند فرق میان اقبال و ملک محمد دین را تشخیص دهند . آنها هرگز اهداف گروه خویش را به اهداف اسلام ترجیح نمی دهند ملک محمد دین چنین است و علامه اقبال بارها در جلساتی در لاهور گفته است :

"هرکس می خواهد به خاطر کشمیری بودنم به من رای دهد ، خواهش می کنم مرا از این رای معاف دارد . فقط به نام اسلام از شما می خواهم و درخواست می نمایم که من فقط نیاز به آراء مسلمانان دارم" (لاله لا حیت رای "هندو از هر گروهی که بخواهد شخصی را نامزد می کند و سپس بدون رقیب انتخاباتی او را برمیگزیند . و شخص دیگر جرات مقابله با او را ندارد .

هندوها با وجود اختلافات شدید داخلی که با یکدیگر دارند ، مصمم هستند که به این مخاصمات که بین آنها وجود دارد ، خاتمه دهند و یکی را بدون رقیب انتخاب کنند . پاندیت موتی لعل نهرو و یا پاندیت مالوی را . از طرف گروهی که پاندیت مالوی کاندیدای شرکت در انتخابات شده است ، صدها هزار کنگره ای در آن هستند ، و از جمعی که پاندیت موتی لعل نهرو کاندید شده است ، صدها هزار سنگتھی طرفدار آن هستند . ولی اتحاد ملی این حالت را دارد که هیچ کس در مقابل بزرگان کشور در مقام مبارزه نخواهد ایستاد و این مسلمانان هستند که با وجود داشتن شخصیت جلیل القدر و عظیم الشان مانند اقبال نمی توانند وحدت داشته باشند ."

به گفته حاجی دین محمد خوشنویس ، که در انتخابات یکی از حامیان پروپاقرص اقبال بود و در این رابطه خدمات ارزنده ای نیز انجام داده ، سر شادی لعل ملک محمد دین را حاضر کرده بود که در مقابل اقبال بایستد

و با او به مبارزه برخیزد . او اضافه می کند که از طرف ملک محمد دین بروی دیوارها اعلامیه بسیار بزرگی نصب کردند .

قرار بود که طرفداران اقبال در " مزنگ " * جلسه تشکیل دهند . ملک لال دین قیصر نیز گفت که ما باید اعلامیه‌ای به بلندی قد انسان روی دیوار نصب کنیم . همه به طرف حاجی دین محمد نگاه کردند ، زیرا که از خط خوش برخوردار بود . او فوراً " نوشتن اعلامیه را آغاز کرد . کاغذ آماده کردند و به چاپخانه رفتند و آنگاه چاپ و تکثیر نمودند و سپس آنها را به روی دیوارهای " مزنگ " و در محل گردهمایی نصب کردند . بعد با آرامش کامل وارد محل جلسه شدند و در کناری نشستند . هنگامی که جلسه در حال آغاز شدن بود ، ملک لال دین از وی پرسید : جناب حاجی شما اینجا نشسته‌اید ؟ اعلامیه کجاست ؟ او خندید و به سویی اشاره کرد و گفت :

" آن اعلامیه شماست " . مردم بسیار تعجب کردند که در این مدت کوتاه ، اعلامیه‌ای بدین بزرگی چگونه تهیه شده است . هنگامی که اقبال از جریان کار آگاه شد ، حیرت کرد و گفت : " جناب حاجی ، خوش نویس (کن فیکون **) هستند " به اعلامیه گفت : " کن " و همان موقع " فیکون " شد ^{۱۵} .

ملک لال دین نیز یکی از طرفداران پروپاقرص اقبال بود . او شاعر معروف پنجابی بود و در تمام جلسات اقبال شرکت می کرد . مولانا غلام مرشد * در مورد نیاز و ضرورت اتحاد (وحدت) اسلامی بیاناتی ایراد می کرد و ملک لال دین نیز اشعار پنجابی خود را به سمع شنوندگان می رساند . از اشعار پنجابی ملک لال دین قیصر در آن می توان این شعر را که در آن زمان ورد زبان مردم بود ، نام برد .

فوج اقبال آمد ، راه را باز کنید (آگے فوج اقبالی) کردیورسته خالی (

* در آن زمان منطقه‌ای در حومه لاهور بود و در حال حاضر یکی از محلات داخل شهر لاهور است .

** اشاره به آیه ۸۲ سوره یسین " إِنَّمَا مَزَّةٌ إِذَا ارَادَ شَيْءٌ أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ " (جز این نیست امرش چون چیزی را آنکه می گوید مرا و را بشوی پس می شود) .

** زمانی خطیب مسجد شاهی بود .

دانشجویان دانشکده اسلامی و دیگر نوجوانان شهر در جلسات این اشعار
را می‌خواندند و یا این شعر اقبال را می‌سرودند .

ظاهراً " شما سید هستید ، میرزا هستید ، افغان هستید ،

شما همه چیز هستید ، بمن بگوئید آیا مسلمان هم هستید ؟

در یکی از گردهم‌آییهای انتخاباتی "چوهته* مفتی باقر" اقبال در
جمع حدود سه یا چهار هزار نفر حضور داشت . در این جلسه مولوی محرم
علی چشتی که سخت از ملک محمد دین حمایت می‌کرد ، حضور داشت . البته
ملک لال دین قیصر او را به‌همراه خود آورده بود . وی ضمن معرفی او به
حضار ، این شعر طنزآمیز را خواند .

ترجمه شعر** :

شنیده‌ایم که جیبی پور*** نام دهی است ، (محرم علی) در آنجا
پتواری*** است . ما بها و چیزی نمی‌گوییم ، زیرا او ریش دارد .

دیروز کسی پیش او رفت و به‌طور طنز به‌وی گفت :

حضرت والا ، نیروی شما کجاست ؟ آنطرف (به‌جانب اقبال) تمام
مردمان هستند . وی (محرم علی چشتی) در پاسخ گفت : ای احمق مگر عقل
از سرت پریده . می‌دانم که همه شهر لاهور حامی اقبال است ، و نیروی ما
در اتاری*** است .

در شهر لاهور بسیاری از شخصیت‌های معروف از جمله حامیان اقبال
زندگی می‌کردند . علاوه‌بر میان*** نظام‌الدین ، میان امیرالدین ، میان

* نام محله‌ای است در داخل شهر لاهور .

** این شعر به پنجابی سروده شده است .

*** نام دهی است نزدیک لاهور .

**** مامور دولت در ده و جمع‌کننده محصول .

***** نام قصه‌ای که بیشتر سکه آن را سیکها تشکیل می‌دادند . نزدیک مرز پاکستان و
هندوستان است (به‌طور استعاره یعنی مسلمانان آن زمان حامی اقبال هستند و سیکها
حامی ...) .

***** کلمه میان به‌جای جناب به‌کار برده می‌شود و قوم آرائین این کلمه را بیشتر به‌کار
می‌برند .

حسام‌الدین وکیل، میان‌ام‌اسلم، محمددین تاثیر، خلیفه شجاع‌الدین، میان‌وکیل عبدالعزیز، مولوی سید ممتاز علی، غلام رسول مهر، عبدالمجید سالک، خواجه فیروز دین، خواجه دل محمد، پهلوان جنن دین، دکتر میرزا یعقوب بیگ، مولوی احمد دین وکیل، حفیظ جالندهری، سید محسن شاه وکیل، سید مراتب علی، شیخ عظیم‌الله وکیل، عبدالرحمن چغتائی، عبدالله چغتایی، نواب محمد علی خان قزلباش، سید افضال علی حسنی، میرزا جلال‌الدین وکیل، شیخ گلاب دین وکیل، سردار حبیب‌الله، ملک میران بخش، مولانا ظفر علی خان، شیخ محمدنقی، مولوی محبوب عالم، میان‌شاه‌نواز، حکیم محمد یوسف حسن، علاوه بر آن شخصیت‌های اداری که در لاهور می‌زیستند، محمد حنیف شاهد، نام صدها شخصیت دیگر را در تالیف خود به نام اقبال و شورای پنجاب درج کرده است. انجمن‌های مناطق مختلف، اعلامیه‌هایی در حمایت از اقبال به چاپ رساندند. در شهر تعداد کشمیریها از آرائینها کمتر بود. ولی گروه‌های دیگری مانند زرگرها، خوجها (گروهی که بیشتر به کار تجارت اشتغال دارند). قصابها، شیر فروشها، آهنگرها، تصمیم گرفتند که به نفع اقبال رای بدهند. قوم ککی زئی هم عملاً "به اقبال کمک کرد."

از گروه‌های مذهبی، رهبر شیعیان سید علی حائری، خواجه‌گان نارووال احمدیان قادیان و احمدیان لاهور در تایید و حمایت از اقبال اعلامیه

* محله‌ای به نام این قوم در شهر لاهور مجاور کشمیری بازار وجود دارد که این قوم در آنجا زندگی می‌کنند.

** نارووال ناحیه ایست نزدیک شیالکوٹ. قرن‌ها پیش درویشی هندو این منطقه را آباد نمود. بیشتر شیعیان دوازده امامی این منطقه مریدان شمس‌الدین سبزواری بودند. این صوفی مسلمان در سبزواری به سال ۵۶ هجری تولد یافت و پس از گذراندن عمر طولانی در بولتان به سال ۶۷۵ هجری درگذشت و در همانجا مدفون گشت. پیشه اکثر افراد این قوم تجارت است. بدین سبب آنها را خواجه‌گان (شخص ثروتمند) می‌نامند. تعداد زیادی از این قوم در تمام نقاط کشور پاکستان بخصوص در کراچی، فیصل آباد، لاهور، راولپنڈی و کوئته و در خارج از پاکستان، در امریکا، انگلستان، عربستان سعودی، امارات متحده و ایران به کسب و کار اشتغال دارند.

منتشر کردند. انجمن اسلامی میان میر*، اهل حدیث نیز از اقبال طرفداری کردند. از میان گروههای سیاسی مجلس خلافت اقبال را بهترین کاندیداً قلمداد کرد، و او را یاری داد و از او حمایت کرد. اقبال با اصول مجلس خلافت موافقت کرده و منشور آن را که به شرح زیر می باشد، امضاء نموده بود.

- ۱- ترجیح دادن منافع ملی بر خواسته های شخصی و خوشنودی دولت.
- ۲- علاوه بر حفاظت از حقوق مسلمانان، در نظر گرفتن اهداف آزادی کامل هندوستان و تا وقتی که مجلس خلافت این اهداف را مدنظر قرار دهد، با آن در شورا و یا خارج از آن مخالفت نکردن.
- ۳- یا توجه به حفاظت از منافع عمومی اسلام، تا وقتی که اوضاع هندوستان تغییر نکند، تلاش برای ادامه نیابت فرقه های مسلمانان ادامه داشته باشد.
- ۴- هم صدا بودن در شورا با آن گروهی که به اصول مذکور پای بند باشند.

دو روزنامه کشمیری به نام سیاست و نشتر، اقبال را با خطابه های کوچک کذاب، وهابی، نجدی، دشمن اسلام و غیره می خواندند و شدیداً "با وی مخالفت می کردند، ولی بقیه روزنامه های اسلامی لاهور، نوشته هایشان در حمایت از اقبال بود"^{۱۷}.

گردد هم آییها از اکتبر ۱۹۲۶ میلادی آغاز شد. در این جلسات علاوه بر مولانا غلام مرشد و ملک لال دین قیصر، بعضی از شخصیت های معروف دیگر نیز سخنرانی می کردند، و یا شعر می سرودند. از آن جمله: مولانا محمد بخش مسلم، حفیظ جالندهری، دکتر سیف الدین کچلو، مولانا عطاء اله شاه بخاری،

* حضرت میان میر از متوفین معروف دوره شاهجهان بود. وی در شهر قدیم سند در ۹۵۷ هجری به دنیا آمد. نام اصلی او میر محمد بود و همه اوقات در دگر و عبادت به سر می برد. جهانگیر پادشاه و پسرش شاهجهان جزو مریدان او بودند. او در قلوب و آذهان مردم پنجاب تأثیر و نفوذ بسیار داشت. او در سال ۱۰۳۰ هجری در لاهور فوت کرد و در همانجا مدفون گردید.

مولانا ظفرعلی خان ، مولانا حبیب الرحمان و مولانا مظهرعلی اظہر را می توان نام برد .

راہیمیاییہای عظیمی نیز برپا شد کہ اقبال خود نیز در آنها شرکت می کرد . طرفداران اقبال کہ از گروہہای مختلف بودید ، با در دست داشتن پلاکاردهای انتخاباتی ، ضمن تعریف و تمجید از اقبال ، شعر می خواندند و بہ پیش می رفتند .

علامت ہر گروہ کہ بتوان آنها را از دیگری تشخیص داد ، مختلف بود . یک گروہ از مردم عمامہہای بنفش رنگ بر سر داشتند . دستہ دیگر عمامہ خاکستری ، بعضی ہا کلاہہای ترکی قرمز بر سر گذاشتہ بودند کہ روی آنها کلمہ اقبال نوشتہ شدہ بود . پشت سر این گروہہا شخصیتہای برجستہ شہر در حرکت بودند کہ شامل روساء و تجار ، استادان دانشگاہہا و دیگر افاضل می شد . این گروہ اقبال را احاطہ کردہ ، بہ طوری کہ او حتی نمی توانست قدم بردارد ، کہ ناگہان حلقہہای گل در گردن او می انداختند . در راہ از ہر طرف باران گل می بارید . ہواداران و طرفداران مخصوصاً " آن اشعار اقبال را می خواندند کہ در آنها پیام اتحاد اسلامی دادہ می شد . زیرا کہ اقبال تصمیم گرفتہ بود در دوران انتخابات بہ مسائل فرقی پایان دہد . گروہ انبوه تظاہرکنندگان از بازارہا می گذشتند ، و اگر در این راہیمیایی وقت نماز می رسید ، در یک مسجد بزرگ نماز را بہ طور جماعت برگزار می کردند ، سپس بار دیگر با همان تشکیلات ، بہرہ خود ادامہ می دادند و با همان شور و حال از بازارہا می گذشتند و در یکی از دروازہہای لاہور* راہیمیایی را بہ پایان می رساندند . اقبال در آن زمان ، سخن می گفت و پیام اتحاد را بہ گوش مسلمانان می رساند^{۱۸} .

* لاہور در قدیم دارای ۱۳ دروازہ ، بنامہای : موجی دروازہ ، شاہ عالمی دروازہ ، لوہاری دروازہ ، موری دروازہ ، بہاتی دروازہ ، تگالی دروازہ ، روشنائی دروازہ ، مستی (سجدی) دروازہ ، کشمیری دروازہ ، شیرانوالا (خضری) دروازہ ، لکی (ذکی) دروازہ ، دہلی دروازہ و اکبری دروازہ بودہ است کہ آثار بعضی از آنها هنوز ہم موجود است .

بعضی از سخنرانیه‌های اقبال که در چنین تظاهرات انتخاباتی ایراد کرده بود و در روزنامه زمیندار منتشر شده بود، اکنون محفوظ مانده است. مثلا "در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۶ در جلسهای گفت:"

"من می‌توانم با نوشته‌هایی به زبان انگلیسی، اردو، فارسی، نظرات خویش را به‌نثر بیان کنم. ولی این ثابت شده است که طبع مردم بیشتر به شعر تمایل و گرایش دارد. لذا برای بیشتر آشنا ساختن مسلمانان با مفهوم درست زندگی که در راه اسلام پیشینیان گام نهادند و ناامیدی و بزدلی و بی‌همتگی را از خود دور سازند، از شعر استفاده کرده‌ام. من مدت ۲۵ سال حتی الامکان به‌برادرانم کمک فکری کرده‌ام. اینک برای اینکه بتوانم عملاً به آنها خدمتی کرده باشم، خود را در اختیار آنان می‌گذارم."

عجب دوره‌ای بر مسلمانان هند می‌گذرد، در سال ۱۹۲۹ میلادی قرار است که یک کمیسیون سلطنتی به هندوستان بیاید و تحقیق کند که آیا این کشور مستحق اصلاحات و تسهیلات هست یا خیر؟ لازم است که مسلمانان نیز در این زمینه با توجه کامل، عمل کرده تا بتوانند حقوق حقه خود را دریافت نمایند. یکی از بزرگترین شرایطی که باید یک عضو و یا نماینده دارا باشد، اینست که به‌هنگام در میان بودن منافع شخصی و منافع ملی، منافع شخصی را فدای منافع ملت ننماید. من به‌شما اطمینان می‌دهم که هرگز منافع خود را به منافع ملی ترجیح نخواهم داد و از خدا می‌خواهم که توفیق دهد تا بتوانم به‌شما خدمت کنم. من این را بدتر از مرگ می‌دانم که خواسته‌های شخصی را در مقابل خواسته‌های مردم قرار دهم."

در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۶ میلادی در جلسهای، اعلام کرد که اگر ملت همگی به‌من بگویند از این کار صرف‌نظر کن، من به‌روی چشم آن را پذیرا خواهم بود. و آن را گناه بزرگی می‌دانم که با یکی و نصفی* آجر مسجدی بسازم. من نیروی گروهی از نوجوانان را آماده خواهم کرد که مسائل فرقه‌ای را از

* اصطلاحی در زبان اردو به‌معنای اینکه گروه کثیری طرفدار یک چیز و جمع قلیلی طرفدار چیز دیگر باشند.

میان مسلمانان ریشه‌کن کنند*.

در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در میان جمعی این چنین سخن گفت: "چیز مقدسی مانند مذهب را نباید وسیله‌ای برای انتخابات ساخت. باید با اتحاد یکپارچه عمل شود و اینکه ما باید بار دیگر کاری ابراهیمی بکنیم و بت تبعیض را خرد نماییم، من بزودی برنامه‌ای اجتماعی به نوجوانان ارائه خواهم داد^{۲۰}."

در ۱۷ اکتبر ۱۹۲۶ وی یک سخنرانی راجع به جمهوریت اسلام و شورای پنجاب ایراد کرد.

جلسه ۱۹ نوامبر ۱۹۲۶ آخرین گردهم‌آبی بود که در کتره ولی‌شاه** در داخل شهر تشکیل می‌شد. اقبال ساعت ۸/۵ وارد محل جلسه شد. بازار بیرون محل جلسه را تا مسافت زیادی تزئین کرده بودند و در اطراف انبوه مردم حضور داشتند. جمعیت آنقدر زیاد بود که حتی جای سوزن انداختن نبود. هنگامی که اقبال وارد شد، حلقه گلی به او هدیه گردید، و جلسه شور و حالی یافت. پس از خواندن اشعار ملک‌لال دین‌قیصر و "آس"*** و "ثمر"*** شیخ عظیم‌الله وکیل، شمس‌الدین حسن سردبیر خاور و خواجه فیروز دین و مولانا محمد بخش مسلم، سخنانی بیان داشتند. در پایان اقبال ایستاد و گفت^{۲۱}:

"راز زندگی مسلمانان بستگی به وحدت آنها دارد. من سالها این را مطالعه کرده‌ام. چه شبیهایی را با این فکر سر بر بستر گذاشتم، تا به حقیقتی دست یابم. عربها چگونه از محبت حضرت محمد (ص) طی سی سال رهبر مسلمانان جهان شدند. این حقیقت اتحاد است که همیشه و همه جا به روی

* سیاه تازه برانگیزم از ولایت عشق که در حرم خطری از بغاوت خرد است

** محله‌ای در داخل شهر قدیم لاهور - کترا به معنی محله کوچک یا خانه که در آن چند فامیل زندگی می‌کنند.

*** تخلص یک شاعر.

**** تخلص یک شاعر.

لبهای همه نقش بسته است . و ای کاش در دل هر مسلمانی جای گیرد .
اختلاف نظر مسالهای است که به طبع اشخاص بستگی دارد ، به این دلیل
که خلق و خوی و طرز فکر افراد مختلف است . نظر هر کسی با دیگری متفاوت
است ، مسیر فکرها یا یکدیگر فرق می کند . ولی این تضاد را طوری باید با
آن روبرو شویم که اجداد ما این کار را می کردند . در آن صورت این اختلاف
سلیقهها رحمت است . به هنگامی که بدبینی در مغزهای مردم رسوخ نماید ،
مشکل ایجاد می کند . ای مسلمانان ، من به شما می گویم : اگر می خواهید زنده
بمانید ، متحد شوید . اگر اختلاف دارید ، مانند گذشتگان با آن روبرو شوید .
تنگ نظریها و تعصیها را به دور اندازید . می گویم اگر تنگ نظریها را رها
کنید ، تمام اختلافات از بین خواهد رفت .

موضوع دیگری که برای مسلمانان هند بسیار مهم است ، این که به امور
سیاسی هندوستان علاقه نشان دهند . کسانی که نمی توانند روزنامه بخوانند ،
از دیگران بی پرسند و بشنوند . در حال حاضر قدرتهایی که بر جهان تسلط
دارند ، علیه اسلام مشغول فعالیت هستند ، ولی من بر اساس وعده " لیظهره*
علی الدین کله " به این مسأله ایمان و اطمینان دارم که سرانجام نیروهای
اسلام پیروز خواهند شد . " ولا تهنوا ولا تحزنوا . وانتم الاعلون ان کنتم
مومنین*** " . در دوران انتخابات لطیفههایی نیز بر سر زبانها افتاد . مثلا "
طبق گفته حفیظ جالندهری ، روزی پس از اینکه اقبال در جلسهای سخنرانی
کرد ، به هنگام بازگشت ، گروهی همراه وی پیاده از میان کوچههای شهر
گذشتند به سبب آنکه نامزد انتخاباتی بود ، هر کسی را در راه می دید بهاو
سلام می کرد . به شخصی سلام داد ، ولی مثل اینکه او طرفدار ملک محمد دین

* آیه ۹ ، سوره الصف (هوالذی ارسل رسولہ بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و
لوکره المشرکون ") . اوست آنکه فرستاد رسولش را به هدایت و دین حق تا غالب سازد او
را بر دین همایش . اگرچه مشرکون خوش نداشته باشند) .

** آیه ۱۲۳ ، سوره آل عمران (و سست مشوید و اندوهگین مگردید و شما برترانید اگر باشید
از گروندگان) .

بود. زیرا به جای پاسخ دهوتی* خود را باز کرد و برهنه شد. اقبال خسته و کوفته هنگامی که در اتومبیل به منزل بازمی گشت، با صدای گرفته‌ای به حفیظ جالندهری گفت: به خاطر مصائب و مشکلات این ملت، من شبها خواب به چشم نمی آید. ولی نمی دانم که چرا مردم از اخلاق و مروت بهره‌ای ندارند. حفیظ جالندهری با حالت مخصوص خود، ضمن اینکه او را دلنداری می داد، جواب داد: جناب دکتر، ملت هرچه دارد، به شما نشان داده است، دلیلی ندارد که شما از این مسأله برنجید. اقبال از شنیدن این حرف با صدای بلند خندید و تمام کدورتها از دلش برطرف شد^{۲۲}.

شرح مفصل جلسات ۲۳ و ۲۴ نوامبر ۱۹۲۶ میلادی را می توان به نقل از زمیندار آن تاریخ در کتاب "اقبال و شورای پنجاب" نوشته محمد حنیف شاهد خواند^{۲۳}.

در ۲۳ نوامبر در شهر لاهور، در اجتماع مسلمانان و در ۲۴ نوامبر در کمپ لاهور اخذ رای به عمل آمد.

در هر حوزه انتخاباتی ساعت‌های اول روز شلوغترین ساعتی بود که مردم برای ریختن آراء خود می آمدند و هرچه که به ساعت‌های آخر رای گیری می رسید، جمعیت کمتر می شد. در دروازه اکبری در محل رای گیری برخوردی ایجاد گردید.

طرفداران ملک محمد دین کوشش کردند که آراء جعلی را نیز به قیبه آراء اضافه کنند. ولی رأیهای قلابی آنها را باطل کردند. تقریباً "نزدیک به ده نفر دستگیر شدند. بسیاری از آرائینهای تعلیم یافته که فکر اختلاف برادری مسلمانان را نمی کردند به اقبال رأی دادند. در مرکز انتخاباتی موجی دروازه طرفداران دو طرف با هم درگیر شدند و شخصی یکی از مخالفین خود را با چاقو زخمی کرد. پس از اتمام رأی گیری، انبوه مردم اقبال را احاطه نمودند و به داخل شهر بردند، و در نتیجه جمعی از مردم

* نوعی پوشش است که به جای شلوار از آن استفاده می کنند. باید همان کلمه دوتپی باشد که گاهی یک طرف آن را می دوزند و طرف دیگر باز است.

منتظم شدند و با صدای الله اکبر و زنده باد اقبال، از بازارهای کشمیری و "دبی*" گذشتند.

در ۲۴ نوامبر، در کمپ لاهور دو وقت رأی گیری، چهار نفر از افراد ملک محمد دین به هنگام جعل آراء دستگیر شدند که از جمله این چهار نفر می توان از برادر کوچکش نذیر احمد نام برد. ولی بعداً او را به قید ضمانت آزاد کردند. یکی از طرفداران ملک محمد دین می خواست که به جای شخصی که از طرف اقبال برای شناسایی رأی دهندگان گماشته شده بود، رأی جعلی به صندوق بیاندازد، ولی موفق نشد و فوراً او را شناختند، یکی از افراد که نامش دولت علی بود، درشکاهش را ربودند، بدین سبب که او یکی از اشخاصی را که می خواست در طرفداری از ملک محمد دین رأی جعلی به صندوق بیاندازد، شناسایی کرده بود. بعدها همان درشکه از دست چهار نفر حامیان ملک محمد دین که دو نفر آنها دستگیر شدند و دو نفر دیگر فرار نمودند، به دست آمد. برای پیگیری این مسأله چودهری علی گوهر را به عنوان رئیس کلانتری کمپ لاهور انتخاب کردند.

در ۶ دسامبر ۱۹۲۶ میلادی، نتایج انتخابات شورا در تمام استانها رسماً اعلام گردید. در آن زمان تعداد رأی دهندگان در حدود دوازده هزار نفر بودند ولی ۸۵۰۰ هزار رأی ریخته شده بود، اقبال از این تعداد ۵۶۷۵ رأی به دست آورد. ملک محمد دین، ۲۶۹۸ رأی آورده بود^{۲۴}. لذا اقبال با حدود سه هزار رأی بیشتر در انتخابات پیروز شد. بعد از آن حامیان اقبال به صورت گروههای مختلف در چهارراه بازار شهرداری جمع شدند و اقبال را در آنجا دیدند. در نتیجه او را احاطه کرده و جمعیت بزرگی تشکیل دادند. نوجوانان در حال رقص محلی "بهنگرا**" بودند. محمد دین تاثیر که میان صلاح الدین را روی شانههایش بلند کرده بود نیز در رقص شرکت داشت. تقریباً "نزدیک ساعت سه بعد از ظهر این جمعیت

* بازار جمعه سازان.

** رقص محلی پنجاب است.

از بازار انارکلی و "دروازه لوهاری" عبور کردند. موقع عصر به "بهاتی" دروازه" رسیدند و در مسجد بلندی که در آنجا بود، نماز مغرب را بهجا آوردند. سپس گروهها از بازار "هیرامندی" و "سید متها" گذشتند و به چهارراه "جهیدا"*** رسیدند. در اینجا شخصی بهسراقبال عمامه بست. سپس جمعیت بهدروازه "موری" رسید. اقبال را سوار بر درشکه کردند، آنگاه جمعیت با عبور از دبی* بازار و پانی والاتالاب** بهکشمیری بازار رسیدندکه در آنجا صاحب یکی از مغازهها باقبال یک عمامه*** هدیه کرد. بعد از آن، جمعیت از کوتوالی قدیم گذشته و کمی در "چوهته مفتی باقر" توقف کرد. در آنجا استادگام یک شعر پنجابی خواند. ساعت ۱۰/۳۰ شب، اقبال از همه تشکر کرد و سپس مردم متفرق شدند^{۲۵}.

زمیندار در سرمقاله خود، ضمن بیان شکست ملک محمد دین، نوشت: مسلمانانی که در حمایت از ملک محمد دین بها و رأی دادند، از میان آراء آنها تعداد دو هزار رأی دهنده، کسانی بودند که با استعداد علمی اقبال آشنا نبودند. بقیه آراء را اشخاصی بهصندوق ریخته‌اند که تعصب "حنفیت بریلوی"*** داشتند. یک روزنامه محلی که مردم را معمولاً "گمراه می نمود و از تبلیغات سوء این روزنامه و حنفیها بود که این تعداد تحت تأثیر قرار گرفتند"^{۲۶}.

* قومی بهنام بهات در اطراف این منطقه قرنهای زندگی می کرده‌اند. بدین سبب این دروازه را بهاتی گفته‌اند.

** این کلمه در زبان اردو به معنی پرجم است.

*** بازار جعبه سازان.

**** منطقه‌ای که آب در آن جمع می‌کردند برای مصرف شهر و به معنی استخر

***** در اصطلاح زبان اردو آن را لنگ مشهدی می‌نامند.

***** در شهر بریلی هندوستان عالی بهنام احمد رضا خان (۱۹۲۱-۱۸۸۵ میلادی) می‌زیست

وی واضع مکتبی برای مسلمانان است که آن را بریلوی می‌گویند. جمعی از مسلمانان حنفی پیرو این مکتب شدند. این مذهب رسومات سوم تا جهلم، ندور و عرس و غیره را جایز می‌داند که در مقابل مکتب دیوبندی با این مراسم شدیداً مخالف است و آنها را بدعت می‌شمارد. مولانا احمد رضا خان درباره عقاید و آداب و رسوم حنفیت بریلوی کتابهایی به رشته تحریر درآورده است.

یکی از بستگان ملک محمد دین ، ملک ظهورالدین که به اقبال رأی داده بود ، مورد طعن و لعن چند تن از افراد "آرائین" قرار گرفت تا آنجا که او مجبور شد به خاطر دفاع از خود ، نامه‌ای به سردبیر زمیندار بنویسد که در آن روزنامه منتشر سازند ، در آن یادداشت چنین نوشته شده بود^{۲۷} .

"عموم مردم بهمن اعتراض می‌کنند که چرا در شورای پنجاب ملک محمد دین را یاری نکرده و به حرف افراد گروه خود گوش ندادم . دلایل این کار به شرح زیر می‌باشد :

اول - هنگامی که یکی از اعضای گروه مانند وکیل عبدالعزیز به نفع اقبال از شرکت در انتخابات کناره‌گیری کرد و به او قول همکاری داد ، با این کار نشان داد که دکتر اقبال تا چه حد ارزش دارد و درست نیست که رقیب او باشد . در نتیجه وظیفه ما بود که برای تأیید عبدالعزیز به اقبال یاری دهیم و گروه خود را بدنام نکنیم .

دوم - منسوب محترم من ، ملک محمد دین ، شاید از این مسأله آگاه نباشد ، اشخاصی (اشاره او به سرشادی لعل) که او را وادار نمودند در مقابل دکتر اقبال بایستند و با او مبارزه کنند ، تا چه حد با گروه ما عداوت دیرینه دارند (با خانواده میان سرمحمد شفیع) . اینها از فرصت استفاده کرده و از ما انتقام گرفته‌اند ، و با دلیل و خوار کردن افراد آرائین در جهان ، دلشان را خنک کرده‌اند . به زودی وقتی که همه چیز روشن شود ، افراد ما به اشتباه خود پی خواهند برد و پشیمان خواهند شد .

سوم - ملک محمد دین از افراد بی سواد گروه سوء استفاده کرده است . آنها اینک به این مسأله پی برده‌اند . پنجاه درصد افراد با سواد گروه ما به اقبال رأی داده‌اند و بقیه افراد که جبراً "با ملک محمد دین باقی مانده بودند ، نیز بیشترشان هنگامی که پای صندوق رأی رسیدند به دکتر اقبال رأی دادند .

اقبال به مناسبت پیروزی در انتخابات از سراسر استان پیامهای تبریک دریافت نمود و علاوه بر لاهور ، زعمای پنجاب و شهرهای مختلف آن برای

وی مهمانیهایی ترتیب دادند. در لاهور، اقبال در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۶ در میهمانی که حاج دین محمد خوشنویس بهافتخارش در کشمیری بازار برپا کرده بود، شرکت کرد. بههمین ترتیب در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۶ میلادی، گروه "ککی زئی" بهافتخار وی، میهمانی شامی ترتیب داد که در آن ملک برکت علی، از مسلمانان بهخاطر پیروزی اقبال تشکر کرد. اقبال نیز سخنرانی مؤثری ایراد کرد و در آن از اعضای مسلمانان شورا استدعا نمود که از امتیاز بین روستایی و غیرروستایی دست بردارند و وحدت خود را حفظ نموده، بهاسلام و وطن خدمت کنند. بدین صورت، ضمن پذیرفتن دعوت میان تصدق حسین خالد، جهت شرکت در جشنی که برای استقبالش از طرف افراد محترم فیروزپور* ترتیب داده شده بود، بهفیروزپور رفت.^{۲۸}

تقریباً تمام سال ۱۹۲۶ میلادی را اقبال سرگرم امورات انتخابات بود. در سوم ژانویه ۱۹۲۷ میلادی، هنگام عصر، جلسه افتتاحیه شورای قانونگزاری پنجاب تشکیل شد. و در آن جلسه، اعضاء یکی پس از دیگری سوگند یاد کردند. در بعضی روزنامهها این خبر منتشر گردید که عدهای از اعضاء شورا که بین مردم محبوبیت خاصی دارند، کوشش می کنند که دستجات جداگانهای تحت عنوان گروه آزاد تشکیل دهند و ممکن است که اقبال بهعنوان رهبر این گروه شناخته شود.

انتظار می رفت که این دسته آزاد با هیچ حزب و جمعیتی مخالفت نکند، بلکه ترتیبی دهد که حقوق تمام طبقات استان محفوظ بماند و از نظر آن فرقی بین کارگر و غیرکارگر، پولدار و بی پول، زمیندار یا غیر زمیندار، دهاتی یا شهری وجود نداشته باشد.^{۲۹} ولی چنین گروهی بهوجود نیامد. بهسبب اثری که سرفضل حسین در شورا داشت، حزب "اتحاد" اکثریت را دارا بود. و در این اوقات بود که اقبال فکر کرد، اگر در این حزب شرکت داشته باشد، شاید بتواند خدمات بهتر و بیشتری انجام دهد. ولی اقبال

* قسمه‌ای در پنجاب شرقی در زمان اقبال.

با شرکت در آن حزب و دیدن عملکرد آن، هم از سرفضل حسین و هم از آن حزب کناره‌گیری کرد.

عظیم حسین در زندگینامه سیاسی پدرش، سرفضل حسین از راه شکایت می‌نویسد:^۳ "انتقادهایی که بر فضل حسین وارد شد، مسئول آن بیشتر دکتر اقبال بود. ذکر اعمال سیاسی اقبال به‌طور خصوصی در اینجا بی‌مورد است. . . این حقیقت دارد که سرفضل حسین همیشه کوشش می‌کرد که به دکتر اقبال کمک کند، ولی اقبال از موقعیتهایی که برایش فراهم می‌شد، قادر نبود استفاده کند. در سال ۱۹۲۴ میلادی، فضل حسین به "سرملکم هیلی" * (استاندار پنجاب) پیشنهاد کرد، به اقبال پست قاضی دادگاه عالی را بدهند. ولی هنوز این موضوع تحت بررسی بود که اقبال از دولت انتقاد شدیدی کرد، و این امر باعث شد از وی سلب اعتماد شود. سپس در سال ۱۹۲۷ میلادی، پیشنهاد دیگری داد که در رابطه با اصلاحات سیاسی آینده، هیئتی را به‌منظور ارائه خواسته‌های مسلمانان به‌وزیر هند، به‌انگلستان اعزام نمایند. سرفضل حسین از اقبال خواست که در رأس این هیئت به‌انگلستان برود. بدین‌منظور مبلغ سه هزار روپیه نیز جمع‌آوری شد. این کار باعث می‌شد که زندگی سیاسی اقبال در درجه اول تثبیت شود، ولی او از رفتن امتناع ورزید، زیرا که خرج چند هزار روپیه را روا نمی‌دانست. به‌جای ایشان چودهری ظفرالله‌خان آماده شد که به‌این سفر برود. وی برای خود آینده روشنی را تعیین کرد. بدون در نظر گرفتن این مسائل، بار دیگر فضل حسین خواست که به اقبال کمک کند. و این پیشنهاد را ارائه نمود. هنگامی که مأموریت چودهری شهاب‌الدین به‌عنوان رئیس شورا به‌پایان رسید، اقبال را با حمایت از حزب "اتحاد" به‌عنوان رئیس شورا انتخاب کردند. ولی اقبال با اعتراض به‌سیاست حزب و انتقاد شدید به‌اعضای آن،

* Lord Malcolm Hailey از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ استاندار پنجاب بود. دانشکده اقتصاد دانشگاه پنجاب به‌نام وی دانشکده هیلی نامیده شد. او در مدت استانداری خویش همچنین Chancellor دانشگاه پنجاب نیز بود.

در روزنامه نظر آنها را نیز نسبت به خود تغییر داد.

در نتیجه اکثریت اعضاء حزب از نامزد کردن وی سرباز زدند و بار دیگر چوده‌ری شهاب‌الدین را به‌عنوان رئیس شورا انتخاب کردند.

شاید گله و شکایت عظیم حسین به‌جای خود درست باشد، ولی آینده سیاسی که سرفضل حسین برای اقبال پیشنهاد می‌کرد، حداکثر می‌توانست او را یک سرفضل حسین یا سرفظرالله‌خان دیگر بسازد. در این صورت او هرگز اقبال باقی نمی‌ماند. به‌همین دلیل اقبال بر اساس معیارهای سرفضل حسین عمل نکرد، و در هر مرحله او را از خود مأیوس می‌کرد. عاشق حسین بتالوی می‌نویسد^{۳۱}:

"اقبال از سال ۱۹۲۷-۳۰ میلادی عضو شورای مقننه پنجاب بود. در مدت این سه سال او کاملاً عملکرد حزب اتحاد را مورد توجه و بررسی قرار داد. مسئله روستایی و شهری را در شورا همین حزب به‌وجود آورده بود، و سپس درگیری بر سر این مسأله، تمام استان را فراگرفت. تمام این رویدادها از اقبال پوشیده نماند. بعضیها اعتراض می‌کنند که یک چنین متفکر بلند پایه، فیلسوف و شاعری مانند اقبال نمی‌بایست به شورا برود.

این اعتراض به‌جای خود درست است. ولی نظر من این است که اگر اقبال خود در شورا شرکت نمی‌کرد و از نزدیک طرز کار حزب را ملاحظه نمی‌نمود، شاید آن کاری که خداوند برای او سرنوشتش را قلم زده بود، در دو سال آخر عمرش انجام نمی‌شد.

لذا اقبال در تمام مدتی که در شورا بود، فقط مانند یک عضو عادی شرکت می‌کرد. او در آن شورا از حمایت هیچ انجمنی برخوردار نبود.

بدین سبب سخنرانیهای وی در شورا درباره آسایش و بهبود مردم مانند صدای طوطی در نقارخانه بود و توجهی به‌آن نشد، البته به‌دلیل اینکه اینک وی در سیاست عملاً قدم برداشته بود، در همان سال به‌سمت دبیر حزب مسلم‌لیگ استان پنجاب انتخاب شد و موقعیت آن را یافت تا

در امور سیاسی و ملی مسلمانان شبه‌قاره (هند) شرکت کند. این مهمترین بعد زندگی سیاسی‌اش بود.

همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، یکی از دلایل بزرگ درگیریهای این زمان، جنبشهای شده‌ی* و سنگین بودند. این نهضتها احساسات مسلمانان را شدیداً جریحه‌دار نمود.

"سوامی سرده‌انند" در راجیوتانه** در جنبش شده‌ی (هندو کردن مسلمانان) بسیار فعالانه شرکت می‌کرد. وی در دسامبر ۱۹۲۶ میلادی توسط شخصی به نام عبدالرشید به قتل رسید. روز بعد از این حادثه در دهلی درگیری شد، و هندوها در این کشمکش، شش مسلمان را به شهادت رساندند^{۳۲}. سپس در پنجاب چند روزنامه مانند "پرتاب" و "ملاپ" و بعضی از رهبران سیاسی هندو، علیه مسلمانان و اسلام شروع به تبلیغات کردند. به منظور اعتراض به این تبلیغات سوء، مسلمانان لاهور دو جلسه عمومی به ریاست اقبال تشکیل دادند. اولین جلسه در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۷ میلادی و دومین جلسه آن در ۳۰ ژانویه ۱۹۲۷ میلادی در محوطه خارجی مچی دروازه تشکیل شد. اقبال در پایان این جلسات گفت^{۳۳}:

"در هندوستان و کشورهای دیگر، همه جا کوس رسوایی ما به گوش می‌رسد. اختلافات داخلی، باعث تأسف است. ما حتی فکر نمی‌کنیم که نتایج این کشمکشها چه اثر بدی بر دیگر کشورهای مسلمان آسیا خواهد داشت. از نظر من صداقت، الماسی تراشیده شده است که ابعاد مختلف دارد. و از هر بعد آن اشعه رنگینی خارج می‌شود. و هر شخصی به دلخواه خود رنگ مورد نظرش را انتخاب می‌کند. و از نقطه نظر خود به صداقت می‌نگرد... اصول همزیستی مسالمت‌آمیز همین است که با در نظر گرفتن مثال بالا، به کسی گفته نشود که شما خطی باطل دارید... نباید نتیجه"

* برای آگاهی بیشتر به زیرنویس صفحه ۲۲۱، جلد اول رجوع شود.

** استانی در هند.

اختلافات این شود که سربیکدیگر را بشکنند . . . اسلام نیز همان خلوص نیت را بما می آموزد که در زمان قدیم بعضی از "رشیها" * بما آموختند .
 (در این موقع وی در زبان سانسکریت چیزی را بهمعنای شنوندگان رساند که طبق این آیه از قرآن کریم بود : "کل شیء هالک الا وجهه بحق اقرب الیه من حبل الوریذ" **) من از ته دل خواهش می کنم که به خاطر خدا چشمتان را به روی حقیقت باز کنید و با هم اختلاف نداشته باشید . در هندوستان اشخاصی هستند که به خاطر منافع شخصی خود ، بین شما تفرقه می اندازند . اگر شما با هم نزاع و اختلاف داشته باشید ، کشورهای دیگر از امنیت برخوردار نخواهند بود و در نتیجه همه به دردسر خواهند افتاد .
 در مقابل جنبشهای "شدهی" و "سنگهتن" مسلمانان نیز نهضت‌هایی به منظور تبلیغ و تنظیم به وجود آوردند .

غلام بهیک تیرنگ معتمد انجمن تبلیغ اسلام بود ، و خیال داشت که کنفرانسی تشکیل دهد که در آن اروپاییهای تازه مسلمان شده ، نیز شرکت داشته باشند . اقبال در نامه‌ای خطاب به وی مورخ ۲۴ ژانویه ۱۹۲۷ میلادی اعلام کرد : تصمیم دارد برای این کنفرانس اعانه جمع آوری نموده و فعالانه جهت انجام اهداف آن ، فعالیت خواهد کرد .^{۳۴} وی نه فقط جنبش غلام بهیک تیرنگ را تأیید کرد ، بلکه ضمن ارائه خدمات خود ، برای او چنین نوشت :^{۳۵}
 "از نظر من در حال حاضر پرداختن به امور مربوط به تبلیغات اسلام بر کارهای دیگر رجحان دارد . اگر غرض مسلمانان هندوستان از برداشتهای سیاسی ، فقط آزادی و بهبود اقتصادی است و اسلام مد نظر آنها نیست ،

* پیشوای هندوها - درویش هندو - مرتاض هندو .
 ** آیه ۸۸ سوره قصص " ولا تدع مع الله الا اخر لاله الا هو کل شی هالک والا وجهه له الحکم والله ترجعون " (مخوان با خدا الهی دیگر را نیست الهی مگر او همه چیز هلاک و زوال پذیرد مگر وجه او را و راست حکم و بسوی او برگردانیده می شوید) و همچنین آیه ۱۵ سوره ق " ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوریذ " (به تحقیق آفریدیم انسان را و می دانیم آنچه را و سوس می کند به آن نفسش و ما نزدیکتریم به او از رگ گردن) .

همان طور که این روزها از روش ملی‌گراها معلوم می‌شود، پس مسلمانان هرگز در رسیدن به اهداف خویش موفق نخواهند شد.

این مسأله را بدین سبب می‌گویم که خود از نزدیک آن را مشاهده نموده و امور سیاسی کنونی را لمس کرده‌ام، خط‌مشی سیاسی هندوستان تا آنجا که به مسلمانان مربوط می‌شود، به خودی خود خطر بزرگی برای دین اسلام است. از نظر من خطر "شدهی" کمتر از خطر آن نیست و یا حداقل صورتی دیگر از "شدهی" است، بهر حال با آن فداکاری و پشتکار که شما به‌امور تبلیغات پرداخته‌اید، فقط حضرت رسول (ص) می‌تواند پاداش شما را بدهد. ان‌شاءالله هر جا که لازم باشد به‌عنوان نماینده شما گفتگو خواهم کرد.

در ژانویه ۱۹۲۷ میلادی، اقبال به‌عنوان عضو کمیته‌های مالی و آموزشی انتخاب شد^{۳۶}. در ۱۳ فوریه ۱۹۲۷ میلادی، وی برای طرح دو پیشنهاد در جلسه آینده شورا تذکراتی داد.

اول آنکه با در نظر گرفتن بیکاری و بی‌شغلی در میان طبقه تحصیلکرده جامعه، باید به‌این اشخاص زمین بدهد تا در آنها زراعت کنند.

دوم، به‌سبب آنکه دولت هند، استان پنجاب را از مالیات سالیانه معاف کرده است، بدین جهت برای کاستن مالیاتها، جلسهای به‌منظور انجام تحقیقات تشکیل شود که این تخفیف درباره تمام مالیات‌دهندگان به‌طور مساوی و عادلانه داده شده باشد^{۳۷}.

در ۴ مارس ۱۹۲۷ میلادی در سائن حبیبیه دانشکده اسلامیة، جلسهای به‌ریاست اقبال تشکیل شد. در این جلسه میرزا بشیرالدین محمود درباره دین و علم سخنانی ایراد کرد. در پایان سخنرانی، اقبال با توجه به‌موضوع صحبت وی، به‌طور مختصر گفت^{۳۸}:

"دین، فلسفه، فیزیک و دیگر علوم و فنون گرچه که راههای جداگانهای دارند، ولی همه به‌یک سرنمزل مقصود می‌رسند و این فکر که دین و علم با یکدیگر متفاوت هستند، فکری اسلامی نیست. زیرا بازکننده دریچه علوم و

فهرین، مسلمانان هستند. و این اسلام بود که به انسان منطق استقرایی
آموخت و تعلیم داد که علوم را بر اساس نظریات و قیاسات بررسی نکنید،
و همین مسأله باعث شد که علوم جدید به وجود بیاید. . . فکر برخورد
علوم و دین، غیر اسلامی است. در هر صفحه از قرآن کریم، انسان تشویق
شده است که از طریق مشاهدات و تجربیات خویش علم بیاموزد و آخرین
نظریه این است که قوای فطری را تسخیر نمایند. قرآن کریم به انسان یاد
داده است که اگر آدمی به نیروهای فطری دست یابد، قادر خواهد شد که
از ستاره‌ها فراتر رود*.

در ۵ مارس ۱۹۲۷، اقبال به عنوان عضو کمیته مالی شورای پنجاب
ضمن بیاناتی درباره بودجه آن سال، دو پیشنهاد ارائه داد:

۱- به سبب آنکه وضع مالی استان خوب است و پول کافی برای امور
مختلف وجود دارد، قسمتی از بودجه را به بهداشت روستاها و
کمک پزشکی به زنان آنجا اختصاص دهند.

۲- از مالیات زمینها کاسته شود. طریقه‌ای که برطبق آن، مالیات
زمین زراعی گرفته می‌شود، نوعی بی‌انصافی در آن به چشم
می‌خورد که باید در این وضع تجدیدنظر گردد و هنگام بررسی
درآمد محصول این اصول را مدنظر قرار دهند که به شخصی به
میزان قابلیت وی محصول داده شود.

ولی در رابطه با مالیات زمین این اصول را ندیده می‌گیرند.

اقبال به عنوان عضو کمیته آموزشی در ۱۰ مارس ۱۹۲۷ ضمن تفسیری
بر سیاست آموزشی دولت پنجاب، بر این مسأله تأکید کرد که در تعلیمات
ابتدایی درس جبر نیز باید تدریس گردد.

در سال ۱۹۲۷ میلادی "سری نواس آتنگر" را به ریاست کنگره انتخاب

* آیه ۳۳ سوره الرحمن "یا معشر الجن و الانس ان استظتم و ان تنفدوا من اقطار السموات و
الارض فانفدوا لا تنفدون الا بسلطان" (ای جماعت جن و انس اگر توانید که بگریز بیرون
روید از اطراف آسمانها و زمین پس بیرون روید. بیرون نتوانید رفت مگر به تسلط).

کردند. محمد علی جناح رئیس مسلم لیگ بود. هردو عضو مجلس مرکزی بودند و به همین دلیل با هم در مورد اوضاع سیاسی شبه قاره (هند) بحث و تبادل نظر می کردند. سری نواس آئنگر خواستار این مسأله بود که تدبیری اتخاذ شود که در آن حقوق مسلمانان محفوظ بماند، و گله و شکایت هندوها نیز رفع گردد، که می گفتند، انتخابات جداگانه ریشه و اصل درگیریها است. برای بررسی این مسأله محمد علی جناح در ۲۰ مارس ۱۹۲۷ بعضی از رهبران مسلم لیگ را جهت تشکیل جلسهای در دهلی دعوت کرد. سر محمد شفیع به عنوان رئیس مسلم لیگ استان پنجاب در این جلسه شرکت کرد. علاوه بر ایشان مولانا محمد علی، دکتر انصاری، سر محمد یعقوب و چند نفر دیگر نیز در این جلسه حضور بهم رساندند. این رهبران پس از بررسی مسائل، مفاد زیر را تصویب نمودند، که بعدها تحت عنوان پیشنهادات دهلی نامیده شد.^{۴۰}

۱- سند را از بمبئی جدا نموده و آن را یک استان جداگانه بنامند.

۲- در سرحد و بلوچستان دستور اصلاحات جدید ابلاغ شود.

۳- در شوره های پنجاب و بنگال، مسلمانان مانند گذشته اکثریت داشته باشند.

۴- در مجلس مرکزی، تعداد نمایندگان مسلمان $\frac{1}{3}$ تمام نمایندگان باشد.

۵- اگر پیشنهادهای مذکور قابل قبول باشد، مسلمانان با حفظ کرسی، روش انتخابات مختلط را خواهند پذیرفت و از خیر مسأله انتخابات جداگانه خواهند گذشت.

۶- در استانهایی که مسلمانان در اقلیت هستند و هندوها در اکثریت می باشند و همچنین در استانهایی که هندوها در اقلیت هستند و مسلمانان در اکثریت می باشند، مانند سند و سرحد و بلوچستان تسهیلاتی فراهم گردد.

۷- این پیشنهادهای غیر قابل تغییر و موظفند تمام مواد آن را یکجا

قبول کنند. و اینطور نشود که چند پیشنهاد مورد قبول واقع گردد و بقیه را رد کنند. در این صورت مسلمانان از خواسته خود مبنی بر انتخابات جداگانه دست برنخواهند داشت.

در رابطه با تشریح این پیشنهادات، محمدعلی جناح در بیانیه‌ای که در تاریخ ۲۹ مارس ۱۹۲۷ میلادی در روزنامه‌ها منتشر شد، گفت:^{۴۱}

"تا آنجا که به برنامه انتخابات مربوط می‌شود، آن به‌جای خود هدف اصلی نیست. انتخابات اگر جداگانه باشد، چه خواهد شد؟ و اگر با هم باشند چه می‌شود؟ هدف اصلی این است که مسلمانان کاملاً مطمئن شوند که حقوق و زندگی ملی آنان محفوظ خواهد ماند. آنها از این موضوع اطمینان حاصل کنند که گروهی که در اکثریت هستند، از تعداد خود جهت پایمال نمودن حقوق آنها استفاده نخواهند کرد، و نیز اطمینان حاصل کنند تا وقتی که در هندوستان یک دولت ملی مسئول، روی کار نیامده، از جور استبداد اکثریت در امان خواهند بود. نکته اساسی تمام این ماجرا چنین است که به‌گروه‌های اقلیت، اطمینان داده شود که حقوق آنها حفظ خواهد شد. در موقع تنظیم پیشنهادات فوق، همین فکر مد نظر بود."

فلسفه سیاسی پیشنهادات دهلی این بود که در استانهایی که هندوها در اکثریت هستند، حقوق مسلمانان اقلیت محفوظ باشد. و در استانهایی که مسلمانان در اکثریت هستند، حقوق هندوهای اقلیت حفظ شود. بدین ترتیب نوعی تفاهم و اطمینان وجود مساوی، در میان هر دو گروه ایجاد شود تا آنها نتوانند به یکدیگر زبانی برسانند. در آن دوران استان سرحد که در سال ۱۹۰۱ میلادی از پنجاب جدا شده بود، فاقد اصلاحات در قانون اساسی بود. همچنین در بلوچستان نیز اصلاحاتی در قانون اساسی نشده بود. استان سند قسمتی از بمبئی بود، و استانی جداگانه به حساب نمی‌آمد. الحاق سند در سال ۱۸۴۲ میلادی انجام پذیرفت و دولت انگلستان آن را در استان بمبئی ادغام کرد.

در صورتی که مردم سند از نظر مذهب، زبان و نژاد با مردم استان

بمیئی تفاوت داشتند . علاوه بر آن به دلیل آنکه منطقه سند در میان "گجرات" و "کاتھیوار" قرار داشت ، به کلی از استان بمیئی جدا بود ، تا جایی که حتی برای ایاب و ذهاب راه آهن نیز بین سند و بمیئی وجود نداشت . پنجاب و بنگال تنها استانهای مسلمان نشین بودند که شورا داشتند و برای آنها انتخابات انجام می شد . ولی در این شورا رسماً "مسلمانان در اکثریت بودند ، زیرا که آنها کمتر از تناسب جمعیت که داشتند در آن شورا نماینده فرستاده بودند . از طریق پیشنهادات دهلی ، رهبران مسلم لیگ خواستار به وجود آوردن پنج استان اکثریتی به جای دو استان بودند تا بدین وسیله با هفت استان اکثریتی هندوها مساوی شوند .

به رحال هنگامی که سر محمد شفیع به لاهور بازگشت ، رهبران مسلمان دیگر پنجاب که اقبال نیز از جمله آنها بود ، با دست برداری از خواسته انتخابات جداگانه ، مخالفت کردند . نقطه نظر آنها این بود که در پنجاب و بنگال و سند ، هندوها برتری اقتصادی دارند ، به همین جهت اگر آنها از انتخابات جداگانه چشم پوشی کنند ، هندوها هرگز نخواهند گذاشت ، نامزدهای مسلمانی که می خواهند از منافع اسلام حفاظت کنند ، در انتخابات موفق شوند .

در ۱۶ آوریل ۱۹۲۷ میلادی اقبال نطق فاضلانهای در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام در مورد موضوع "روح تمدن اسلامی" به زبان انگلیسی ایراد کرد . سخنرانی آنقدر طولانی بود که یک ساعت و نیم فقط اختصاص به قسمت اول یافت . اهم نکاتی که اقبال به آنها اشاره کرد ، به شرح زیر می باشد :

"حضرت ختمی مرتب (ص) خاتم پیغمبران است و عروج عقل از روزی آغاز شد که وی به پیامبری مبعوث گردید . از آن رز به بعد جای تقلید را که علم و ادراک گرفت . زیرا خداوند فرمود : "مانند این چنین شخصی هرگز کسی نخواهد آمد ، که حرفهایش را بدون انتقاد بپذیرند ." اروپا از وقتی شروع به ترقی کرد که غربیها علیه فلسفه یونان ، پرچم مخالفت برافراشتند .

در این رابطه اولین کسی که قدم برداشت ، بیکن* بود . وی بر منطق استقرایی تأکید کرد ، اگرچه اولین عنوان کننده و موجد منطق استقرایی یعقوب کندی** بود نه بیکن .

بیکن که عربی می دانست از کتابهای منطق اعراب در اندلس استفاده نمود و افکار آنان را ترجمه کرد . در نزد حکمای یونانی و هندی نظام کائنات کامل بود . ولی غزالی و ابن تیمیه این تصور را از بین بردند ، و با استفاده از قرآن مجید ، ادعا کردند که کائنات کامل نشده و این را ثابت کردند که اکنون در حال گذشتن از مراحل ارتقایی است . اینکه متفکرین اروپایی از حکماء مسلمان طریقه قیام علیه فلسفه یونان را آموختند ؛ و اینکه "ذوالنون** مصری" فقط یک صوفی نبود ، بلکه کیمیاگر (شیمیدان) نیز بود . وی دریافته بود که آب جوهر و بسیط نیست ، بلکه چیزی مرکب است ، اینکه نقشهای که دانته از بهشت در نظم مشهور خود کشیده است ، کاملاً "از کتاب "فتوحات مکیه" ابن عربی اخذ شده است . به این دلایل واضح است که مسلمانان نه فقط بر فلسفه اروپا ، بلکه بر ادبیات آن نیز اثر عمیق برجای نهادند . اقبال ضمن ارائه خلاصه سخنرانی خود به زبان اردو می گوید^{۴۲} :

"دل هر انسان مشتاق است که حقیقت را دریابد . دستیابی به مشاهده حقیقت دوراه دارد : سمعی و بصری ، یا قلب و یا به تعبیر قرآن حکیم افئده."***

این لازم است که از این دو راه کاملاً "استفاده شود . اروپا سعی خود

* فرانسویس بیکن F. Bacon فیلسوف انگلیسی (۱۶۲۶-۱۵۶۱ میلادی) . وی مبنای فلسفه قدیم را درهم ریخته و مردم را به تجربه و اساس علوم جدید تحریص کرد . از او به غیر از کتاب پیشرفت علوم ، آتلاسیس جدید و تاریخ هنری هفتم ، مقالات زیادی نیز باقی مانده است .

** یعقوب بن اسحق الکندی فیلسوف عرب (متوفی ۲۶۰ میلادی) . او اولین کتاب موسیقی را به زبان عربی تألیف کرده است و در کتاب خود سعی نموده یک منطق موسیقی مطابق فرضیات خود به وجود آورد .

*** ذوالنون (متوفی ۲۴۶ یا ۲۴۸ ق) از کسانی است که تعالیم نوافلاطونی را در تصوف وارد کرد . بعضی از تذکره نویسان او را واقف به رموز کیمیا و همچنین آشنا به معارف هرمس و خطوط قدیم مصری دانسته اند . او اولین کسی است که در معرفت سخن محققانه گفته است .

**** اشاره به آیه ۲۵ از سوره محمد (ص) .

را فقط تا راه سمعی و بصری آن محدود کرده و "افئده" را رها کرده است . مسلمانان توجه خود را به "افئده" معطوف داشته‌اند و از راه سمعی و بصری کاملاً استفاده نکرده‌اند هدف از مشاهده نباید این باشد که انسان خود را در آن غرق نماید . مشاهده‌ای که اسلام آن را تعلیم می‌دهد ، می‌آموزد که خود را مستحکم نگاه دارید . یعنی مشاهده اسلام مبنی بر استقامت و پایمردی است . شاعری در مورد حضرت رسول (ص) این نکته را بسیار جالب گفته است . از نظر من شعری بهتر از این در لغت وجود ندارد .

موسی ز هوش رفت به یک جلوهٔ صفات

توعین ذات می‌نگری ، در تبسمی

این ایده‌آل اسلامی است . از نظر اسلامی معراج همان است که پس از مشاهده ذات عبودیت قائم بماند . ولی نه برای سرکشی و تمرد ، بلکه برای خدمت و بندگی و عبادت . مسلمانان هرگز نباید در چیزی فنا شوند . اگرچه این نابودی به خاطر خدا باشد ."

در ماه مه ۱۹۲۷ میلادی ، جلسه عمومی کنگره و کمیته کنگره در جلسات خود در بمبئی پیشنهادات دهلی را قبول کردند . بعد جلسه عمومی کنگره در مدرس نیز این پیشنهادات را پذیرفت ، ولی مجلس "هندو مهاسیها" با پیشنهاد دهلی شدیداً مخالفت کرد . این مخالفت به این دلیل بود که از نظر زعمای مجلس اگر در پنجاب و بنگال به تناسب جمعیت آنها اکثریت مسلمانان به رسمیت شناخته می‌شد و به همین صورت اگر سند را با ۷۵ درصد مسلمانان استانی جداگانه اعلام می‌کردند و اگر در استان سرحد و بلوچستان قانون اساسی اجرا می‌شد ، ممکن بود که در شمال غرب شبه‌قاره (هند) چهار استان که مسلمانان اکثریت داشته با یکدیگر متحد شوند . و این برای آنها قابل قبول نبود^{۴۳} .

در اول ماه مه ۱۹۲۷ میلادی ، مسلم‌لیگ استان پنجاب جلسهای در سالن "محمدی برکت علی" در لاهور تشکیل داد . سر محمد شفیع بیانات جامعی در مخالفت با نظر "هندوها مهاسیها" و له پیشنهادات دهلی

ایراد کرد. در این جلسه اقبال به نفع انتخابات جداگانه و علیه انتخابات مشترک، طرحی ارائه نمود. اقبال ضمن سخنرانی در تأیید پیشنهادش گفت:^{۴۴}

"من این حق را دارم که بگویم اولین کسی در هندوستان هستم که احساس کردم، اتحاد هندوها و مسلمانان ضرورت دارد. و همیشه آرزوی من این بود که ما با اتحاد خویش مستقل شویم. ولی اوضاع برای انتخابات مشترک مناسب نیست. رئیس ما سر محمد شفیع اقتباساتی که از سخنرانیهای رهبران هندو در خطبه ریاست خود ارائه داده است، نشانگر فکر تأسف آروز هندوها است... من از این مسأله متعجب هستم که چرا هندوها مجبور شدند، علیه مسلمانان چنین تصویری بنمایند. مسلمانان از نظر تعداد قلیل، و از نظر اقتصادی از آنها پایین تر، و از نظر آموزشی عقب مانده تر هستند، ولی آدمهای ساده‌ای می‌باشند. دولت می‌تواند آنها را به آسانی تحت تأثیر قرار دهد. هندوها هم آنها را می‌فریبند، من حیران هستم از اینکه چرا هندوها این تصور را دارند؟ این فکر هندوهایبی است که تحصیلات عالی داشته‌اند، و اگر دلیل دیگری نداشت، می‌گفتم که فقط به همین خاطر گروههای انتخاباتی جدا از هم نگه داشته شوند. در پایان می‌خواهم مسأله مهمی را با مسلمانان در میان بگذارم. مسلمانان باید به خود متکی شوند، از یک طرف هندوها علیه آنها اقداماتی انجام می‌دهند و از طرف دیگر نظام کنونی حکومت در حال انجام فعالیت‌هایی بر ضد آنان است. تنها راه رهایی از این مشکلات، این است که مسلمانان به خود متکی بوده و روی پای خود بایستند و مردانه در مقابل این مصائب ایستادگی کنند."

در اینجا لازم است یادآوری نمایم که اقبال فقط با آن قسمت از پیشنهادات دهلی مخالف بود که در آن اظهار شده بود که مسلمانان خیال دارند از خواسته خود مبنی بر انتخابات جداگانه صرف‌نظر کنند. اگرچه این پیشنهاد مشروط بود، ولی اقبال در هیچ صورتی حاضر نبود که از انتخابات جداگانه دست بردارد. زیرا اگر انتخابات مشترک را می‌پذیرفتند، قومیت

منجد به وجود می‌آمد که به عقیده وی با اصول قومیت اسلامی منافات داشت^{۴۵}. علاوه بر این تصورات هندوها، او را از هر نوع تفاهمی بین هندوها و مسلمانان مأیوس و ناامید کرده بودند. شاید وی همین احساس خود را برای حکیم محمد حسن قرشی بیان کرده است، وی گفت که کنگره در جلسه عمومی خود پیشنهاد دهلی را قبول خواهد کرد. اقبال پاسخ داد^{۴۶}:

"من باور نمی‌کنم که هندوها هرگز آماده باشند معاهده را امضاء کنند، بلکه من فکر می‌کنم، اگر زعماء مسلمان تمام شروط رهبران هندوها را بپذیرند و بدون هیچ شرطی تفاهم کنند، باز هم هندوها راهی پیدا خواهند کرد که با آن مخالفت شود"^{۴۷}.

در پنجاب به سبب برخوردهای فرقه‌ای، اوضاع سخت وخیم بود. در سوم ماه مه ۱۹۲۷ تعداد کثیری از هندوها و سیکها در بازار جعبه‌سازان جمع شدند. در آنجا سخنرانیهای پرجوش و خروشی ایراد شد. دلیل این ازدحام را چنین بیان کردند: که مسلمانی به سیک دختر سیک* حمله کرده است. انبوه مردم که به شدت عصبانی بودند، وارد "حویلی کابلی مل"^{**} شدند و با خنجر و چماق به مسلمانان حمله کردند. در نتیجه این حادثه، مغازه‌ها بسته شد، همه کارها معوق ماند، و در تمام شهر درگیری آغاز گردید. اقبال در حالی که این برخوردها ادامه داشت، به "حویلی کابلی مل" رسید، او با بیشتر مقامات لاهور ملاقات کرد و از مسلمانان خواست که صبور باشند، به مظلومین کمک کرد و کوشش نمود که بین آنها صلح برقرار گردد.

* آیین سیک یکی از مذاهب معتبر در شبه قاره می‌باشد و پیروان زیادی در نواحی غربی هند و پنجاب دارد. در سال ۱۴۶۹ میلادی در استان پنجاب در یک خانواده هندو کودکی به دنیا آمد که نانک نامیده شد. رهبر اصلی سیکها گورو نانک می‌باشد که گورو به معنی معلم و رهبر است. نانک درویشی پاکدل بود که آرزو داشت بین دین اسلام و کیش هندو مسالمت به وجود آورد. کلمه سیک در پنجابی به معنی شاگرد است و اطلاق این کلمه به پیروان گورو نانک بدان سبب است که آنان زندگی را مکتبی برای آموزش چیزهای خوب و خود را شاگردان این مکتب می‌دانند. تعالیم آنان از بسیاری جهات با تعالیم معنوی صوفیان ما وجه اشتراک دارد. خنجر مخصوص سیکها کرپان نامیده می‌شود.

** اسم محله‌ای در داخل شهر لاهور نزدیک رنگ محل است.

مسلمانان می‌خواستند از شهدای خود تشییع کنند، و بیم آن را داشتند که مبادا این کار آنها، آتش برخوردها را بیشتر دامن زند. ولی اقبال به همراه دیگر بزرگان به‌میان آنها رفت و نگذاشت که مسلمانان روحیه خود را از دست بدهند.^{۴۸}

در همین رابطه، طی ملاقات خصوصی با خبرنگاران روزنامه تریبون گفت:

"در چهارم مه، در بازار جعبه‌سازان در حال سخنرانی بودم که یکی از حضار برخاست و صحبت مرا قطع کرد و گفت: سیکها اسلحه دارند، ولی مسلمانان هیچ چیز ندارند، که از خود دفاع و حفاظت کنند. رهبران مسلمانان باید به‌این مسأله توجه کنند، و در این رابطه کاری انجام دهند. اگر به‌مسلمانان اجازه داده نشود که برای دفاع از خود در مقابل دشمنان اسلحه داشته باشند، تمام مسلمانان شورا عموماً "و من خصوصاً" برای دست یافتن به‌این خواسته کوشش بسیار خواهیم نمود."

در ۱۳ مه ۱۹۲۷ میلادی بزرگان هندو، مسلمان و سیک شهر اعلامیه مشترکی صادر کردند، مبنی بر اینکه روزنامه‌های کشوری موجب برخوردهای فرقه‌ای می‌شوند. بدین سبب دولت باید آنها را تحت پیگرد قانونی قرار دهد. اقبال نسبت به‌این بیانیه، روی خوش نشان داد، وی طی مصاحبه‌ای با خبرنگار "مسلم اوت‌لوک"^{*} در تاریخ ۲۳ مه ۱۹۲۷ میلادی گفت:

"اگر روزنامه‌ها از درج خبرهای نفاق‌انگیز بپرهیزند، و افراد بهتری را جهت تهیه گزارش از سخنرانی‌ها و غیره بگمارند، و از بزرگ کردن مسایل کوچک و رنگ فرقه‌ای دادن به‌آنها احتراز ورزند، به‌ارزش معنوی آنها افزوده خواهد شد. پس هدف از این اعلامیه اصلاح متن مطالب روزنامه‌ها است، و به‌معنی سلب آزادی آنها نیست."

وی اضافه کرد^{۴۹}:

* Muslim Outlook

"ما باید از جنجالهای شهر لاهور درس بگیریم ، فقط این حقیقت که ما برای دفاع از خود در مقابل یکدیگر نیاز به جلب نظر انگلستان داریم ، این موضوع را روشن می سازد که ما کجا هستیم ؛ مهم اینست که این حقیقت ما را داشت تا بار دیگر عقاید و افکار سیاسی خود را بررسی و مرور کنیم . مسلمانان پنجاب بخصوص روستا نشینهای مسلمان که برای ملت ، مانند ستون فقرات هستند ، در جهل عمومی و کامل به سر می برند . هیچ نوع بیداری اقتصادی و یا سیاسی در آنها پیدا نشده است . نیروی ملت را فرقه بندیها و تبعیضها ، ضعیف کرده است . در نتیجه ما به طور کلی غیرمنتظم هستیم . اکنون به این نتیجه رسیدهام که اولین وظیفه مسلمانان این استان چنین است که به نظم داخلی و اصلاح خود توجه کنند ."

در ژوئن ۱۹۲۷ زبور عجم " منتشر شد . اگرچه کار نوشتن آن در ماههای اول همین سال به پایان رسیده بود ، ولی اقبال به دلیل اینکه کارش خیلی زیاد بود ، موفق نشد آن را زودتر به چاپ برساند . وی در نامه خود خطاب به "گرامی" مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۲۷ در مورد این کتاب می نویسد :
 کتاب "زبور عجم" من به اتمام رسید . تا یکی دو روز دیگر به دست خطاط خواهد رسید ، و طی پانزده روز آینده منتشر خواهد شد . این کتاب متشکل از چهار قسمت است . اولین قسمت مربوط به راز و نیاز انسان با خداوند است . دومین قسمت نظرات آدم در مورد آدم را شرح می دهد . سبک سرودن هر دو قسمت غزل است . در سومین بخش به سئوالات متنوی گلشن راز (محمود شبستری^۱) پاسخ داده شده است . من پیشنهاد کردم که

* شیخ محمودین امین الدین (متوفی بین ۷۱۸ تا ۷۲۵ هجری) از عرفا و مشاهیر مشایخ است که در زمان الحایتو در تبریز می زیسته . میرحسینی هروی گه در آن زمان در خراسان اشتهار داشته ، هفده بیت شعر مشتمل بر هفده سؤال دائر به حقایق سیروسلوک و عرفان نزد او فرستاد . او نیز به اشاره پیر و مرشد خود بهاء الدین یعقوب تبریزی در مقابل هر بیتی یک بیت در جواب نگاشت و پس از چندی آن ابیات را بسط داده ، مطالب دیگری بر آن افزود و آن را گلشن راز نامید . از آثار او علاوه بر گلشن راز می توان از سعادت نامه و مرآة المحققین را نام برد .

نام آن را مثنوی گلشن راز جدید بگذارند . چهارمین بخش که یک مثنوی است نیز پیشنهاد کردم نام آن " بندگی نامه " باشد . نفس مضمون مثنوی این است که اثر غرب بر هنرهای زیبا ، مانند موسیقی و غیره چیست !

یک نفر هندوی لاهوری به نام راجپال در کتاب خود تحت عنوان "رسول رنگارنگ" به شان مبارک حضرت رسول (ص) گستاخی کرده بود که مدت تقریباً دو سال تحت محاکمه بود . ولی در ژوئن ۱۹۲۷ میلادی قاضی دادگاه عالی لاهور ، "دلیپ سنگه" او را بی گناه خواند . مسلمانان شدیداً از این تصمیم گیری دادگاه برافروخته شدند .

هیئتی از بزرگان مسلمان لاهور که اقبال نیز از جمله آنها بود از شهردار خواستند مبنی بر ممنوعیت انتشار این نوع مسایل ، فوراً "دستوری صادر کند ، زیرا بیم آن می رفت در لاهور برخوردی ایجاد شود ، لذا حکومت ماده ۱۴۴* قانون را صادر نمود . مجلس خلافت در مخالفت یا صدور این قانون تصمیم گرفت که نهضت عدم همکاری را آغاز کند ، به منظور بررسی نتایج این جنبش بزرگان لاهور در ۸ ژوئیه ۱۹۲۷ میلادی جلسه ای به ریاست سرعبدالقادر در سالن "محمدی برکت علی" تشکیل دادند .

اقبال در این جلسه ضمن انتقاد از کتابی که مورد اعتراض واقع شده بود از اعضای مجلس خلافت درخواست کرد که با توجه به اوضاع کنونی نهضت عدم همکاری را به تعویق بیاندازند . بعداً "در همین رابطه مسلمانان لاهور جلسه ای عمومی در ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۷ میلادی در مسجد شاهی برگزار کردند . اقبال ضمن بیاناتی گفت :^{۵۱}

"برای مسلمانان امتحانی بالاتر از این وجود ندارد که آنها اینک در پیش دارند . کتاب راجپال ، که دوست ندارم نام آن را ببرم ، حساسترین قسمت قلب مسلمانان را جریحه دار کرده است ."

ولی اقبال روشن نمود که در این مرحله نهضت عدم همکاری برخلاف

* برای جلوگیری از درگیری در شهر لاهور قانونی به تصویب رسید که طبق آن گردهم آیی و راهپیمایی گروهی ممنوع شد . در ضمن مردم حق نداشتند اسلحه حمل کنند .

مصلح مسلمانان است . او می خواست که به این نوع حوادث که در آنها به انبیاء و بزرگان دین توهین می شد ، برای همیشه پایان دهد . در این مورد نیز طرحی در شورای پنجاب ارائه داده بود ، سرانجام تقریباً "دو سال بعد یک جوان مسلمان به نام علم الدین ، راجپال را به قتل رساند ، و به خاطر همین حادثه اقبال بی اختیار گفت :^{۵۲}

"ما فقط حرف زدیم و پسر نجارها بازی را برد*"

علم الدین محاکمه شد . هنگامی که دادگاه او را محکوم به مرگ کرد ، اضطراب عجیبی بین مسلمانان به وجود آمد ، حکومت حتی از تحویل دادن جنازه وی به مسلمانان تردید داشت که مبادا بار دیگر درگیریها آغاز شود . بدین سبب هیئتی از رهبران مسلمانان همراه اقبال با شهردار ملاقات کردند و تعهد نمودند که آرامش کامل حکمفرما خواهد بود . سپس جنازه آن جوان را گرفتند . نزدیک به صد هزار نفر جنازه علم الدین را تشییع کردند و بر آن نماز گزارند . آنگاه با سکوت منفرق شدند .

در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۷ در جلسه شورای پنجاب ، ضمن شرکت در بحث راجع به درخواست مبلغ بیشتری جهت مضارف پلیس ، اقبال توجه اعضاء را به روش بی رحمانه پلیس و دروغگوییهای مقامات انتظامی میدول داشت . ماجرا این بود که پلیس به شدت مولانا محمد عرفان عالم مشهور دین را زیر شکنجه و شتم قرار داده بود . در رابطه با تحقیقات در این باره ، اقبال نزد معاون فرماندار لاهور رفت ، اما او گفت : اطلاعات درستی در این مورد ندارد . سپس نزد مولانا محمد عرفان رفت و زخمهایی که به او وارد شده بود ، از نزدیک مشاهده کرد و برای وی مسلم شد که او را با نهایت بی رحمی مورد شکنجه و آزار قرار داده بودند و هرچه که آن معاون به او گفته بود ، دروغ محض بوده است^{۵۳} . در همین روز اقبال درباره مواردی که سبب به وجود آمدن درگیریهای فرقه ای می شود نیز اظهار نظر کرد و گفت :^{۵۴}

* این جمله را پنجابی گفت و اشاره به شغل پدر علم الدین که نجار بود ، نموده است .

"من فکر می‌کنم که اعضاء این را درک می‌کنند که ما در حقیقت در حالت جنگ خانگی به‌سر می‌بریم. و اگر اقدامی جهت فرونشاندن این جنگ خانگی انجام نشود، فضای تمام استان مسموم خواهد شد...

این برخوردهای فرقه‌ای اگر به‌همین ترتیب گسترش یابد، در دیگر قسمتهای کشور و حتی روستاها، مردم شروع به‌سر بریدن یکدیگر خواهند نمود. بعد خدا می‌داند که سرانجام این کشمکش به‌کجا خواهد گرایید."

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۷ میلادی سردار "اجل سنگه" در شورا، طرحی ارائه داد، مبنی بر اینکه در آینده برای احراز پستهای رسمی، آزمایشات علمی انجام شود و جایی که نشود چنین کاری کرد، بدون توجه به‌مذهب افراد، نامزدها را که از نظر علم و فرهنگ در سطح بالاتری هستند، انتخاب نمایند. این پیشنهاد به‌این‌منظور ارائه شد، زیرا که مسلمانان از نظر آموزشی عقب‌مانده بودند. و در امتحانات امکان پیروزی آنها بسیار کم بود. اقبال اصولاً با امتحان مقابله، مخالف نبود، ولی با درنظر داشتن اوضاع مسلمانان، چنین نظامی را خواستار بود که در آن همراه با امتحان، موقعیت انتخاب شدن و یا نامزد شدن نیز وجود داشته باشد، تا مسلمانان عقب‌مانده نیز بتوانند سهمی در انتخابات داشته باشند.

در موقع بحث درباره این پیشنهاد، نماینده‌های که غیرمسلمان بود، گفت: این موضوع به‌رشد قوم متحد کمک خواهد کرد.

اقبال ضمن بیاناتی اظهار داشت: ۵۵

"متأسفانه دوست من "پاندیت نانک‌چند" اینجا حضور ندارند. ایشان به‌من گفته بودند، حکومت به‌تبعیض رنگ خاتمه داده است. به‌همین جهت پستهایی که قبلاً "انگلیسها اشغال کرده بودند، اینک به‌هندوها و مسلمانان خواهد رسید. ولی من به‌دولت خود اطمینان می‌دهم که حکومت اشتباه بزرگی مرتکب شده است. اگر مسئولین انگلیسی زیاد بودند، من به آنها خیرمقدم می‌گفتم. (صداها: نه، نه) من کاملاً "به‌مسئولیت خود واقفم که چنین مسائل را به‌زبان می‌آورم و معنویت صدای" نه، نه" را نیز

به خوبی متوجه می شوم .

من جادوی آن قوم پرستی میان تهی و دروغین نیستم . (دکتر شیخ محمد عالم : هر شخص اینطور نیست .) ممکن است ! ولی صدای قومیت متحد از کارافتاده است . و شاید تا مدتهای طولانی بهمین صورت باقی بماند . این کلمه از پنجاه سال گذشته تاکنون روی زبانهای مردم این کشور جاری است . ولی آن مانند صدای مرغ کرچی* است که دیگر نمی تواند تخم بگذارد .

به هر حال به شما می گویم ، وضع این کشور طوری است که برای ما غیرممکن است در اصول ساده امتحان مبارزه علنی را رایج کنیم . . . من نمی دانم داشتن یک قوم متحد خوب است یا خیر ؟ این چیزی است که حتی می شود آن را رد کرد . به هر حال فرض می کنیم که متحد شدن و تشکیل یک امت متشکل کار خوبی باشد ، من می گویم که قبل از این کار ، باید اعتماد همه جانبه بین فرقه های مختلف یک کشور را به وجود آورد . در این موقع اوضاع چنین است که فرقه ها به یکدیگر اعتماد ندارند . هنگامی ما بهم می رسم ، شروع به صحبت در مورد قومیت می کنیم . و از انسانیت و همه انسانها سخن به میان نمی آوریم . چند روز قبل یکی از دوستان من صحبت های دو اشراف زاده هندو را شنیده است . یکی از آنها از دیگری سؤال کرد . اکنون سیاست ما باید چگونه باشد ؟ وی پاسخ داد ، باید ظاهرا " روی لبهایمان کلمات قوم متحد نقش بندد . ولی باطنا " باید فکرمان به حقوق فرقه خود باشد . "

در ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۷ ، اقبال در مورد طرح چند پیشنهاد در شورا توضیحاتی داد ، از آن جمله می توان پیشنهادات زیر را نام برد :

— حکومت پنجاب در " نیلی بار " نزدیک منگمری*** بیش از ۲۵۰۰۰۰۰

* مرغی که آماده برای خوابیدن روی تخم می باشد .

** این روزها ساهی وال نامیده می شود .

هکتار زمین را به سرمایه‌داران فروخته است. نیمی از این اراضی باید به کشاورزان اختصاص داده شود.

برای قانونی به تصویب برسد که دیگر به انبیاء و بزرگان دین توهین نشود. این قانون در سال ۱۹۲۷ میلادی صادر شد.

— برای ممنوعیت شرب شراب در پنجاب قانونی مقرر گردد، و شمشیر را از قانون اسلحه مستثنی کنند. در نتیجه کوششهای اقبال در ۹ شهر "میانوالی"، "دوایره غازی خان"، "مظفرنگر"، "جهنگ"، "گره‌گاون"، "حصار"، "انباله"، "شمله" و "کنگره" شمشیر را از قانون اسلحه مستثنی کردند.^{۵۶}

در ۴ دسامبر ۱۹۲۷ میلادی، جلسهای به منظور اصلاح و بهبودی وضع مسلمانان تشکیل شد. برای شرکت در اولین گردهم‌آیی آن تقریباً نزدیک به ده هزار نفر در محله "کوتهی داران"^{*} که به کشمیری بازار متصل می‌باشد، جمع شده بودند.

اقبال رئیس جلسه بود. وی در سخنانی به نام رئیس جلسه مسلمانان را از اصراف و فواید میانه‌روی در مسایل اقتصادی آگاه نمود و از آنها خواست که ولخرجی نکنند و ضمن تشریح، "الکاسب حبیب‌الله" گفت که هر مسلمان باید حتماً "درآمدی داشته باشد. و باید به هم اعتماد کرده، تجارت و صنعت را توسعه دهند و شرکتهای تجاری تأسیس کنند."^{۵۷}

در ۸ نوامبر ۱۹۲۷ میلادی، حکومت انگلستان خبر تشکیل کمیسیون "سایمن"^{**} را اعلام کرد. تمام اعضای این کمیسیون انگلیسی بودند. و کار آن گرفتن شاهد با در نظر گرفتن اوضاع بود. آن کمیسیون باید پس از جمع‌آوری پیشنهادات مختلف، نظریات خود را راجع به قانون اساسی آینده

* محله‌ای که دارای خانه‌های بزرگ است.

** Simon Commission این کمیسیون از طرف دولت انگلیس به رهبری Sir John

Simon تشکیل شد. اعضای این کمیسیون ۷ نفر بودند. پس از مخالفت‌های فراوان، سرانجام این کمیسیون پس از دو سال گزارش خود را به دولت انگلستان ارائه نمود.

هندوستان ارائه می‌داد، به‌دلیل اینکه در این کمیسیون هیچ هندوستانی سهمی نداشت، لذا اکثریت رهبران سیاسی شبه‌قاره (هند) با تشکیل این کمیسیون اعتراض داشتند. ولی نظر اقبال با آنها متفاوت بود. وی در ۹ نوامبر ۱۹۲۷ میلادی، در بیانیه خود درمورد تشکیل کمیسیون گفت: بدون شک نپذیرفتن مردم هندوستان در این کمیسیون به‌منزله حمله به شخصیت هندوستان است. ولی دلیل این بی‌توجهی، بی‌اعتمادی و بدگمانی است که قومهای مختلف در هندوستان نسبت به یکدیگر دارند.^{۵۸}

کنگره قطع رابطه خود را با کمیسیون سایمن اعلام کرد. ولی در این باره میان رهبران مسلمان اختلاف به‌وجود آمد. گروهی طرفدار قطع رابطه بودند و گروه دیگر طرفدار همکاری. از جمله طرفداران قطع رابطه می‌توان: مولانا محمدعلی و محمدعلی جناح را نام برد. ولی طرفداران همکاری سرمحمد شفیع، اقبال و مولانا حسرت موهانی بودند. به‌سبب نفوذی که مولانا محمدعلی در کنفرانس خلافت داشت، این کنفرانس قطع رابطه خود را اعلام نمود، و به‌دلیل اینکه محمدعلی جناح رئیس مسلم لیگ بود، گمان می‌رفت که مسلم لیگ هم قطع رابطه خود را اعلام کند. در آن زمان رئیس مسلم لیگ پنجاب سرمحمد شفیع و دبیر آن اقبال بود.

در ۱۳ نوامبر ۱۹۲۷ میلادی، جلسهای در محل اقامت سرمحمد شفیع تشکیل شد. در این نشست، تفاهم‌نامه‌ای به‌تصویب رسید که بنا بر آن قطع رابطه با کمیسیون برای منافع مسلمانان زیان‌آور خواهد بود. بدین سبب باید با آن همکاری شود. پس از آن اقبال به‌عنوان دبیر مسلم لیگ استان پنجاب در روزنامه‌ها بیانیه‌ای منتشر ساخت که در آن چنین نوشته بود:^{۵۹}

"مسلم لیگ پنجاب پس از بررسی تمام ابعاد این مسئله، موافقت‌نامه‌ای

* سید فضل‌الحسن شاعر و رهبر سیاسی معروف هندوستان (۱۹۵۱-۱۸۸۸ میلادی) پس از پایان تحصیلات به‌عضویت کنگره هند درآمد. در جنبش خلافت نقش مهمی داشت. دولت انگلیسی وقت چندبار او را زندانی نمود. مدتی عضو حزب مسلم لیگ بود. از او نوشته‌های چندی به‌جای مانده که از آن جمله می‌توان: شرح دیوان غالب، نکات سخن و دیوان حسرت را نام برد. وی در لکهنوفات یافت و در همانجا مدفون گردید.

را تصویب کرده است که مفاد آن این است :

تحریم کمیسیون از نقطه نظر کشوری به طور اعم و از نقطه نظر اسلامی به طور اخص زیان آور است . از نظر من این توافقنامه منعکس کننده احساسات مسلمانان پنجاب است . گروههای کم جمعیت در این کشور ، بهتر از این موقعیت دیگری نخواهند یافت که با آمدن کمیسیون سلطنتی ، افکار ، آرزوها و اهداف خود را بیان کنند . از نظر من مقصود آنها این است که طبق تمدنهای خود رشد نموده و ارتقاء حاصل نمایند . ما باید به این هدف برسیم ، خواه از طریق قوانین اصولی غرب و یا از راههای دیگری که مطابق با زمان باشد و خواستههای مردم را برآورد کند . "

مولانا محمدعلی از این اعلامیه اقبال مبنی بر همکاری خوش نیامد .

لذا وی در روزنامه "همدرد" ضمن تفسیری بر این موضوع نوشت :^{۶۰}

"چگونه ممکن است سر محمد شفیع با نظر نایب السلطنه هم فکر نباشد .

وی آواز وفاداری می خواند . این از بدشانسی مسلمانان پنجاب است که رهبری مانند سر محمد اقبال ، نتوانست سر محمد شفیع را تا سطح فکر آزاد خود برساند ، بلکه خلاف آن به نظر می رسد که خود او نیز سطح فکری پایین تر از سر محمد شفیع را اختیار کرده است . نظر به اینکه بیانیه دبیر مسلم لیگ پنجاب چابلسانه تر از رئیس آن در مورد کمیسیون است ، حقیقتاً " پنجاب خطه آدمهای خوب است ، ولی آنها خوب راهنمایی نمی شوند . "

بالاخره در دسامبر ۱۹۲۷ میلادی ، محمدعلی جناح همگام با چند

تن دیگر از رهبران بیانیه ای مبنی بر اعتراض به تشکیل این کمیسیون صادر کردند و از مسلمانان درخواست گردید که آن را تحریم کنند . ولی اقبال در بیانیه مشترکی که به همراه چند تن از رهبران مسلمان در تاریخ ۸ دسامبر

۱۹۲۷ صادر کردند ، روشن نمودند :^{۶۱}

"چند روز از صدور اعلامیه آقای جناح و چند تن دیگر می گذرد که

نشانه بی احساسی تأسف آور آنها از اوضاع کنونی است . در این اعلامیه ، این حقیقت بزرگ را نادیده گرفته اند که کمیسیون سلطنتی به خاطر اوضاع

وخیم حاضر به وجود آمده است . . . ما عاجزانه به هموطنان خویش به طور اعم و برادران مسلمان به طور اخص می‌گوییم که نتیجه اتخاذ روش تخریم چیزی به جز ندامت و پشیمانی به بار نخواهد آورد . و لازم است ، ما از حقوقی که هندوها از دادن آنها به ما شانه خالی می‌کنند ، حفاظت کنیم . . . مسلمانانی که اعلامیه جناح را امضاء کرده‌اند ، بیشتر به استان‌هایی تعلق دارند که مسلمانان در آنجا حتی به اندازه نمک* در آرد نیز نیستند . روش آنها نمی‌تواند حکمت عملی مسلمانان استان‌های پنجاب و بنگال را تغییر یا تشکیل دهد . تصمیم قاطع ما بر این اساس است : نظر به اینکه در حصول حقوق حقه خویش از اکثریت کشور ناامید و با شکست روبرو شدیم ، به این فکر افتادیم که از دست دادن این فرصت گرانبها ، با منافع ما منافات دارد . هندوها باید به خوبی دریافته باشند که ما نمی‌توانیم سریعاً "اختلافات داخلی را از بین ببریم . . . گروه اکثریت کشور باید با ما کنار بیایند و در دل مسلمانان نسبت به خود اعتماد ایجاد نمایند . مسلمانان فقط با عمل می‌توانند موفق شوند و حرف و ادعا ، کاری برای آنها انجام نخواهد داد . زیرا مسلمانان پس از کسب تجارب گرانبها ، قدری هوشمند شده‌اند . ما به جرأت می‌گوییم که حاضر نیستیم قاطر کرایه‌ای* شما باشیم . آقای جناح و دیگر حضرات این مسأله را بر سر زبانها انداختند که غرور ما به ما اجازه نمی‌دهد که کمیسیون سلطنتی را تأیید کنیم و برعکس ، ما می‌گوییم که جنگ فرقه‌ای و غرور را نمی‌توان یکجا داشت . موقعیت حساس کنونی اقتضا نمی‌کند که بگذاریم احساساتمان بر عقل و منطق غلبه کند "

اختلافات رهبران مسلمان در مورد همکاری یا عدم همکاری با کمیسیون سایمن روز بروز بالا می‌گرفت . این دومین باری بود که مسلم لیگ پنجاب به ریاست سر محمد شفیع و دبیری اقبال ، با رئیس مسلم لیگ کل هند ، یعنی محمد علی جناح مخالفت می‌کردند .

* اصطلاحی در اردو است . یعنی آنقدر کم هستند که قابل توجه نمی‌باشند .

** قاطر کرایه (زحمت از ما ، بهره از شما) .

بار اول اختلاف در دوران مخالفت با دست برداشتن حق انتخابات جداگانه در پیشنهادات دهلی در اول ماه مه ۱۹۲۷ میلادی بود. پیشنهادات دهلی را تاکنون مسلم لیگ تصویب نکرده بود. به همین جهت این سؤال مطرح شد که جلسه آینده مجلس در کجا منعقد گردد؟ در آن زمان دکتر "کچلو" دبیر عمومی لیگ (مجلس) بود. و محمد علی جناح و دکتر کچلو هردو خواستار این موضوع بودند که مجلس در اجلاس سالانه خود، پیشنهادات دهلی را بپذیرد تا مانند قرارداد لکهنو یک قرارداد دیگر بین هندوها و مسلمانان به وجود بیاید. ولی دکتر کچلو با تشکیل جلسه مجلس در لاهور مخالف بود. زیرا که مسلم لیگ پنجاب با دست برداشتن از انتخابات جداگانه مخالفت کرده بود، و او مطمئن بود در آنجا پیشنهادات دهلی رد می‌گردد و بر انتخابات جداگانه هرچه بیشتر تأکید خواهد شد. لذا تصمیم گرفت، جلسه سالانه مجلس به جای لاهور در کلکته به ریاست سر محمد یعقوب تشکیل شود. اقبال این تصمیم را غیرقانونی خواند و در ۱۴ دسامبر ۱۹۲۷ میلادی همراه با سرفیروز خان بیانیه‌ای صادر کرد.^{۶۲}

"علت تشکیل جلسه در کلکته چیز دیگری است. و آن این نیست که به ما یا به مردم گفته می‌شود. دلیل اصلی آن است که در رابطه با گروههای انتخاباتی مشترک به نسبت لاهور در مورد فریب مسلمانان آنجا درباره پیشنهادات دهلی که در ۲۰ مارس تصویب شد، موقعیت بهتر است، زیرا که مسلمانان پنجاب متفقا "طرفدار گروههای جداگانه انتخاباتی هستند." لذا در این مرحله مجلس به دو قسمت تقسیم شد. یکی مسلم لیگ جناح و دیگری مسلم لیگ شیع. در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۷ میلادی، اقبال در بیانیه مشترکی به همراه سردوالفقار علی خان، ضمن تفسیری به سیاست محمد علی جناح، این چنین بیان داشت:^{۶۳}

"ما قبلا" نیز گفتیم که اقوام مختلف درگیر صحنه‌های وحشتناک برای کشت و کشتار یکدیگر هستند. که در نتیجه آبروی هندوستان به کلی از بین رفته است.

از بدشانتی، محمدعلی جناح و یاران وی، حالت زندگی ملی را طوری تصور کرده‌اند که دره حقیقت گم شده است... آقای جناح به خوبی می‌داند که قبل از اعلام تشکیل کمیسیون مسلمانان در دفعات متعدد از اکثریت خواسته‌اند که به اختلافات پایان دهند. بعد هم در کنفرانس اتحاد شمله مسلمانان بار دیگر صدای شکوه و شکایت خود را بلند کردند، و اینک بار دیگر مسلمانان را به صلح دعوت می‌کنند. در این نمایشهای جناح هنرپیشه اصلی بوده است. او می‌تواند به ما بگوید؟ آیا به غیر از مخالفت شدید از طرف هندوها، تاکنون جواب دیگری دریافت کرده است؟

ما نمی‌توانیم این مسأله را نادیده بگیریم که از نظر ثروت، نفوذ، رهبری سیاسی و تعداد، قابل مقایسه با هندوها نیستیم. به همین جهت تا وقتی که ما از هندوها و دولت انگلستان حقوق خود را مطالبه نکردیم، مرگ سیاسی ما، امری مسلم است. همان‌طور که بعضی از مسلمانان به ما می‌گویند که ما نمی‌توانیم اعتمادی به دست و دلبازی زبانی اکثریت داشته باشیم. اینک دیگر جایی برای قیاسات و احساسات نمانده است. بنابراین نیاز به دلایل قاطع داریم.

آقای جناح و دوستانشان ما را مورد طعن و لعن قرار می‌دهند، ولی ما این مسأله را به آینده واگذار می‌کنیم، تا درباره استقلال که براساس منافع فرقه‌ای بر آن تأکید داریم، قضاوت نمایند."

در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۷ میلادی، اقبال در سخنرانی خود در جلسه عمومی مسلمانان که در محوطه خارجی موجی دروازه تشکیل شد، گفت: ۶۴
"در حال حاضر مسلمانان دو مسئله در پیش دارند. یکی دستیابی به سواراج و دیگری ایجاد نیابت فرقه‌ای... متأسفانه عمل گروه اکثریت کشور مسلمانان را از تسلط به سواراج ناامید کرده است. اینک آنان در فکر حفاظت از حقوق ملی خود هستند. و انحصار ترقی مسلمانان هند هم بر این امر است." بهمرحال مسلم لیگ به دو قسمت تقسیم شد. مسلم لیگ جناح جلسه سالانه خود را به ریاست سرمحمد یعقوب در کلکته تشکیل داد، و در آن

پیشنهادات دهلی به تصویب رسید . ولی مسلم لیگ شفیع به ریاست سرحمد شفیع در ۳۱ دسامبر ۱۹۲۷ میلادی در لاهور تشکیل شد . در این جلسه بر موضوع انتخابات جداگانه تأکید شد و پیشنهاد اقبال به شرح زیر در آن به تصویب رسید :^{۶۵}

"در قوانین حاضر ، مسلمانان پنجاب و بنگال از حقوق اکثریت در مجلس قانونگزاری محروم مانده‌اند . مسلم لیگ کل هند ، شدیداً به این مسأله اعتراض دارد ، و به این عقیده است که آن ، با اصول جمهوریت منافات دارد . لیگ از حکومت می‌خواهد : ظمی که در حق مسلمانان در سال ۱۹۲۱ میلادی روا شده بود ، جبران شود ."

در ژانویه ۱۹۲۸ میلادی ، مولانا محمدعلی ، با فکر اینکه اقبال را با خود همگام ساخته و او را از همکاری با کمیسیون سایمن بازدارد ، به لاهور آمد . ولی اقبال این شرط را جلوی پای او گذاشت که اگر رهبران هند و خواسته‌های مسلمانان را به رسمیت بشناسند و با آنها حقیقتاً تفاهم کنند نه فقط با کمیسیون مزبور همکاری نخواهد کرد ، بلکه محمد شفیع را نیز وادار خواهد نمود که آن را تحریم کند . ولی به دلیل اینکه این مسأله ممکن نبود ، لذا مولانا محمدعلی موفق نشد نظر اقبال را تغییر دهد^{۶۶}

در فوریه ۱۹۲۸ میلادی ، نماینده کمیسیون سایمن به لاهور آمد و به استثنای مسلم لیگ شفیع تقریباً تمام جمعیت‌های سیاسی کشور برنامه او را تحریم کردند .

در ۷ فوریه ۱۹۲۸ میلادی ، اقبال تذکر داد که در جلسه آینده شورای پنجاب ، پیشنهادی مبنی بر آزادی دستگیرشدگان درگیریهای سال گذشته لاهور ارائه شود^{۶۷} .

در ۲۲ فوریه ۱۹۲۸ میلادی ، اقبال در شورای ضمن بحث درباره طرق معالجه با طب سنتی* و یونانی گفت :^{۶۸}

* طب هندی را آیورویدیک ayurvedic می‌گویند . مؤسس آن دهنوتی بود که آیوروید ayurved تألیف طبی او نخستین کتاب پزشکی در طب هندی به شمار می‌رود .

"دلیل حمایت حکومت از طب غربی و عدم حمایت آن از طب سنتی این است که غرضهای تجارتنی را مدنظر قرار می دهند . . . بسیاری از کتابها که در مورد طب سنتی نوشته شده، بخصوص کتابهای نجیب الدین سمرقندی* تاکنون منتشر نشده است .

در کتابخانه‌های اروپا، بسیاری از این نوع کتابها موجود است که با انتشار آنها چشمان مردمی که طب غربی را برتر می دانند، گشوده خواهد شد . . . هندوستان کشوری فقیر است و مردم آن قادر نیستند از داروهای گران قیمت استفاده کنند . بهمین جهت لازم است که نظامی ارزان رایج شود . با توجه به اهمیت این موضوع، نظر من این است که برای ما، استفاده از داروهای سنتی گیاهی مناسب تر است " .

در ۲۲ فوریه ۱۹۲۸ میلادی، وی ضمن شرکت در بحث مقرر کردن مالیات بر درآمد به محصولات، زمینهای کشاورزی، سخنانی اظهار داشت :
"حکومت به این دلیل حق خود می داند مالیات زمین را بگیرد، زیرا که خود را مالک آن می داند . ولی این نظریه اینک کهنه شده است " . وی سپس افزود: ۶۹

"اولین نویسنده اروپایی که در سال ۱۷۴۷ میلادی، این نظریه را رد کرد، شخصی فرانسوی به نام "پیرون"*** بود . بعد در سال ۱۸۳۰ میلادی "برگز"*** در مورد مالکیت زمین توسط دولت و قانون و رسوم آن در هندوستان تحقیقات وسیعی انجام داد " .

* محمد بن علی سمرقندی، ملقب به نجیب الدین از دانشمندان عصر خوارزمشاهیان می باشد. او از معاصرین رازی بود که در شهر هرات اقامت داشت و در همین شهر به دست لشکریان پسر چنگیز تولی در ۶۱۹ هـ. کشته شد. او را طبیب بزرگ نیز می گویند و کتب بسیار در علم طب تألیف نموده که با استفاده از روش معالجه بقراط و قانون ابن سینا می باشد. از جمله تصنیفات او می توان از ابدال الادویه، ادویه مفرده، اصول التركیب، الاطعمه للاصحاء، الاطعمه للمرضی و غیره نام برد.

** Perronet (۱۷۰۸ تا ۱۷۹۴ میلادی)

*** -Briggs

وی در کتاب خود دربارهٔ قوانین "منو" شرع اسلامی و رسومی که در مناطق مختلف هندوستان مانند بنگال، مالوه، پنجاب و غیره رایج بودند، مفصلاً مطالبی نگاشته است. و اعلام می‌دارد که در هیچ زمانی از تاریخ هند، دولت ادعای مالکیت زمین را نکرده است. در دوران لرد "کرزن" حتماً این نظریه ارائه شده بود، ولی کمیته محصول به این نتیجه رسید که اصولاً این فکر پایه و اساسی ندارد... اگر شخصی زمیندار باشد، خواه کوچک یا بزرگ، حتماً باید مالیات پرداخت نماید. ولی اگر شخصی علاوه بر زمین از طرق دیگر کمتر از دو هزار روپیه سالانه درآمد داشته باشد، به او مالیات تعلق نمی‌گیرد... در این بخش، زمینهایی که می‌شود از آنها برداشت کرد، ده یا یازده "بیگهی" می‌رسند و پنج بیگهی نیمی از این نوع مالکیت است. از نظر من بر همین اصول اگر به زمینهای کمتر از پنج بیگهی مالیات تعلق نگیرد، در درآمد استان کمبودی آن چنان دیده نخواهد شد...

در همین بحث یکی از اعضاء پیشنهاد کرد: کمیته‌ای تحقیقاتی به شوری اعزام شود... شاید دوست عزیز من از دلایلی که باعث به وجود آمدن انقلاب شوروی شد، آگاه نباشد. لازم نیست که آن علل را اینجا مفصلاً بررسی کنیم... در حال حاضر زمیندار پنجابی حاضر نیست حق مالکیت خود را از دست بدهد. در این کشور زمینداران کوچکی نیز وجود دارند که دارای دو بیگهی زمین یا دو کنال^{**} هستند. اگرچه زمینهای آنها مزروعی می‌باشد، ولی آنها هرگز حاضر نیستند از حقوق مالکیت فردی دست بردارند. لذا گزارش من این است که باید حکومت به خواسته‌های مردم که

* لرد کرزن (۱۹۲۵-۱۸۵۹ م) سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۸۸۶ به وکالت مجلس انتخاب شد و در ۱۸۹۱ میلادی معاون وزیر هند شد و از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ میلادی نایب‌السلطنه انگلستان در هند بود. در دوران جنگ جهانی اول، وزیر خارجه انگلستان شد.

** واحد اندازه‌گیری زمین که مطابق ۳۰۶۵ ذرع مربع می‌باشد بیگه و بیگه نیز می‌گویند.
 *** واحد زمین که مساوی ۵۰۰ ذرع مربع می‌باشد.

در پیشنهاد درج شده است، توجه کند. تا برای زمینداران کوچک، یعنی کسانی که محصول زمینشان حتی برای امرار معاش خانواده آنها نیز کافی نیست، وضعیت بهتری فراهم شود.

در ۸ آوریل ۱۹۲۸ میلادی، اقبال در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام درباره "فلسفه اسلام" به زبان انگلیسی سخنرانی کرد. در همین زمان وی در حال نوشتن یک سری مقاله در مورد الهیات اسلامی بود که این سخنرانی نیز یکی از آنها می بود.^{۷۰}

در این مرحله، می توان به این پرسشها توجه کرد که محمدعلی جناح که بر اساس پیشنهاد دهلی کوشش می کرد با هندوها تفاهم کند و کسی که کمیسیون سایمن را تحریم کرده بود، چه نتیجه ای گرفت؟ به همین ترتیب مسلم لیگ، شفیق که مخالف دستبرداری از خواسته انتخابات جداگانه و خواستار همکاری با کمیسیون سایمن بود، چه نتیجه ای گرفت؟

همانطوری که قبلاً گفته شد، کنگره در اجلاس سالانه خود در دسامبر ۱۹۲۷ میلادی در مدرس، پیشنهاد دهلی را تصویب کرد. گرنج هندوها به مناسبت هایی با آن شدیداً مخالف بودند. در ماه مارس ۱۹۲۸ میلادی به درخواست کنگره، جلسه کنفرانس احزاب در دهلی منعقد شد. در آن جلسه، گروه های سیاسی دیگر مانند نماینده مسلم لیگ جناح، نیز شرکت کرد. هدف آن کنفرانس، حل مسایل فرقه ای برای ترتیب قانون آینده هند بود، ولی کنفرانس به نتیجه ای نرسید.

بعدها نیز چند جلسه تشکیل شد. ولی بی نتیجه پایان پذیرفت. در همین دوران وزیر هند، دولت انگلستان "لرد بیکن هِد" مردم شبه قاره را به مبارزه طلبید و به آنها گفت که خودتان طرحی قانونی و متحد ارائه دهید. در ۱۹ مه ۱۹۲۸ میلادی، کمیته ای به رهبری پان دیت موتی لعل تشکیل شد که به آن مسئولیت دادند که پیش نویس دستور آینده هندوستان را تهیه

* Lord Birkenhead.

کند. طرح این کمیته که در اوت ۱۹۲۸ میلادی ارائه شد، به نام گزارش نهرو نامیده شده است.

ابعاد روشن این گزارش به شرح زیر است:

— نظر به اینکه تمام اختیارات از استانها گرفته و به مرکز داده شده اند، ترتیبی اتخاذ شود که به جای حکومت فدرالی، اساس حکومت مرکزی گذاشته شود.

— مسأله جدایی سند را تا زمانی که این استان از نظر مالی خودکفا شود، به تعویق اندازند.

— بر مسأله انتخابات مشترک بدون تعیین کرسی تأکید شود.

— مسأله اکثریت ^۱ مسلمانان در مجلس مرکزی رد شود، و به آنها به تناسب جمعیت حق احراز کرسی داده شود.

ولی مسأله روی کارگماردن اکثریت مسلمانان در پنجاب و بنگال و با صدور اصلاحات قانونی در استانهای سرحد، بلوچستان، حتی ذکر نیز نشده بود. تقریباً "بهمان پیشنهادات دهلی که پانديت موتی لعل پیشگام تصویب آن در جلسه عمومی کنگره بود، به زهیری خود وی به نام گزارش کمیته پایان داده شد.

بمهر حال مسلم لیگ جناح هنوز نیز انتظار داشت که این گزارش با تغییرات مناسب مورد قبول واقع گردد. در این رابطه پیشنهادات اصلاحی که جناح ارائه داد، به شرح زیر است: بقیه اختیارات به استانها داده شود. در مرکز برای مسلمانان ^۱ کرسی اختصاص یابد. و برای به روی کار آوردن اکثریت مسلمانان پنجاب و بنگال به کسانی که به سن قانونی رسیده اند، حق رأی داده شود و بدین ترتیب انتخابات انجام شود. و یا در شوراها کرسیهای مسلمانان به تناسب جمعیت آنها محفوظ باشد. ولی اصلاحات محمدعلی جناح رد شد و گزارش نهرو به درخواست مجلس هند و مهاسیها بدون هیچ کم و کاستی به تصویب رسید.

لذا آخرین کوشش محمدعلی جناح جهت اضافه کردن پیشنهادات

دهلی از طریق اصلاحات به‌گزارش نهرو و با ایجاد تفاهم بین هندوها و مسلمانان نیز ناکام ماند، و به‌قول محمداحمدخان: پیش‌گویی اقبال مبنی بر اینکه، "من باور نمی‌کنم، هندوها هرگز با قرارداد موافق باشند". درست از آب درآمد^{۷۱}.

در دسامبر ۱۹۲۸ میلادی، در جلسه سالانه کنگره که در کلکته تشکیل شده بود، این اخطار داده شد که اگر مجلس انگلستان طی مدت یکسال گزارش نهرو را تصویب نکند، کنگره نهضت عدم پرداخت مالیات را آغاز خواهد نمود.

از طرف دیگر مسلم لیگ شفیع با تهیه یادداشتی از خواسته‌های مسلمانان و به‌منظور تسلیم آن به‌کمیسون سایمن در ماه مه ۱۹۲۸ میلادی کمیته‌ای برگزار کرد که در آن اقبال نیز حضور داشت. اقبال در اولین جلسه، اهمیت خواسته‌های خودمختاری استانها را برشمرد.

ولی در همان ایام وی بیمار شد و مجبور بود که برای معالجه نزد حکیم نابینا (حکیم عبدالوهاب انصاری برادر دکتر انصاری) به‌دهلی برود. لذا موفق نشد در تنظیم یادداشت مسلم لیگ شفیع سهمی داشته باشد^{۷۲}.

وی هنگامی که از دهلی به‌لاهور بازگشت، با خواندن خبرهای آن روزها در روزنامه‌ها، سخت ناراحت شد. زیرا که در آن خودمختاری کامل برای استانها تقاضا نشده بود. بر همین اساس وی در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۸ میلادی از دبیری مسلم لیگ شفیع استعفاء کرد و در این باره در روزنامه بیانیه‌ای صادر کرد^{۷۳}:

"هنوز هم می‌بینم در قسمتهایی از درخواست مسلم لیگ که در روزنامه‌ها منتشر شده، کاملاً" خودمختاری استانها تقاضا نشده است، بلکه پیشنهاد ایجاد چنین حکومت متحد شده است که طبق آن قوانین و مقررات و دادگستری استان تحت نظارت فرماندار خواهد بود. لازم نیست که بگویم این پیشنهاد دورو دارد، و معنی آن این است که هیچ پیشرفتی در اجرای قانون صورت نگرفته است. و به دلیل اینکه من هنوز هم به‌حرفی که در اولین جلسه

کمیته زدهام، مبنی بر اینکه مجلس باید خودمختاری کامل برای استانها تقاضا کند، تأکید دارم. لذا دیگر نمی‌توانم به‌عنوان دبیری مسلم لیگ باقی بمانم. خواهشمند است با استعفاء اینجانب موافقت فرمایید".

اثر استعفاى اقبال این شد که سرمحمد شفیع مجبور گشت اصلاحاتی در پیشنهاد مسلم لیگ انجام دهد. و خواسته خودمختاری کامل را برای استانها نیز بمان اضافه کند.

سپس اقبال این یادداشت را امضاء کرد.^{۷۴}

در ۵ نوامبر ۱۹۲۸ میلادی هیئتی از طرف مسلم لیگ شفیع که شامل اقبال نیز می‌شد، در کمیسیون سایمن حضور یافت. بالاخره کمیسیون تاحدی خواسته‌های مسلمانان را پذیرفت. ولی اقبال به‌گزارش کمیسیون اطمینان نداشت.

در اواسط سال ۱۹۳۰ میلادی، هنگامی که گزارش سایمن منتشر شد، وی در بیانیه خود مورخ ۲۴ ژوئن ۱۹۳۰ میلادی، شدیداً "به آن انتقاد کرد".^{۷۵} به‌رحال اعلامیه نایب السلطنه در مورد کنفرانس میزگرد، اهمیت گزارش سایمن را از بین برد. لذا این کار نیز مثمر واقع نشد.

در اوت ۱۹۲۸ میلادی، هنگامی که قسمتهایی از گزارش نهرودر روزنامه‌ها منتشر شد، اقبال نظر خود را در بیانیه مورخ ۲۰ اوت ۱۹۲۸ میلادی اظهار داشت. و با کمک گرفتن از اعداد و ارقام، ضمن تنقیدی بر گزارش نهرودر مورد حقوق رأی‌دهندگان که سن قانونی دارند، گفت: تعداد جوانانی که بیست سال دارند در مقایسه با کل افراد بالغ ۵۴٪ است. در صورتی که در پنجاب از نظر تمام جمعیت، تناسب مسلمانان به ۵۶٪ می‌رسد. در اطلاعی که جهت انتخابات در گزارش پیشنهاد شده است، مسلمانان ۲٪ ضرر خواهند کرد، و به‌تناسب جمعیت هندوها و مسلمانان ۲٪ اضافه خواهد شد. علاوه بر آن نسبت زنهای بالغ مسلمان تمام بخش ۵۵٪ است. ولی آنها بی‌سواد هستند و بی‌نهایت مرتجع، به همین سبب رفتن آنها به‌پای صندوقهای رأی محال است. خانمهای غیر

مسلمان بیشتر و پیشرفته هستند . لذا آنها به تعداد کافی در رأی گیری شرکت خواهند کرد . و بدین ترتیب نیز احتمال دارد که به کرسیهای مسلمانان ضرر برسد . بنابراین بار دیگر مجبور خواهیم شد برای انتخاب یک نفر از میان صد هزار جمعیت در پنجاب از نو گروههای انتخاباتی را تشکیل دهیم ، از این راه نیز احتمال دارد که مسلمانان ضرر کنند و از اکثریت به اقلیت سقوط نمایند^{۷۶} .

در همین ماه مولانا شوکت علی و مولانا حسرت موهانی کوشش کردند در جلسه کنفرانس احزاب که در لکهنو تشکیل شد ، از نقطه نظر مسایل اسلامی ایرادهای گزارش نهرو را اصلاح نمایند . مولانا حسرت موهانی پیشنهاد کرد که در شمال غرب استانهای سرحد ، بلوچستان ، سند و پنجاب را درهم ادغام کنند ، و یک استان واحد درست کنند . ولی کمیته نهرو این پیشنهاد را از اول به این دلیل رد کرده بود که ، بدین ترتیب در تمام شمال غرب استانی به وجود خواهد آمد که کنترل آن مشکل خواهد شد^{۷۷} . لذا مولانا شوکت علی و مولانا حسرت موهانی در این کوشش خود موفق نشدند . و مولانا شوکت علی علیه گزارش نهرو و کنفرانس احزاب ، بیاناتی در روزنامهها منتشر ساخت . اقبال پس از مطالعه این مطالب در ملاقاتی که با یک روزنامه نویس آزاد در ۴ دسامبر ۱۹۲۸ میلادی به عمل آورد ، گفت :^{۷۸} "من از این مسأله نگران هستم که میباید تصمیمات جلسه کنفرانس احزاب در لکهنو و استنباطات حیرت انگیز مولانا شوکت علی ، که در بیانیه اول خود کرده است ، اوضاع فرقه های هندوستان را وخیم تر کند . . . مسلمانان هندوستان اینک مجبور خواهند شد بار دیگر آن احساسی را که به احساس قومیت هندو موسوم است ، دریابند و به ارزش آن پی ببرند . و زمانی که آنها به این مسأله توجه کنند ، خود را مانند مولانا شوکت علی خواهند یافت که چشمانش اینک باز شده است و با کمال رنج و درد ، قلب خود را خالی از آن احساس آزادی می بیند که در وجودش نوعی نیرو ایجاد کرده بود . تمام این مسایل موجب خواهد شد که در مسلمانان احساس عدم اعتماد

قوی تر گردد... من شخصا "طرفدار انتخابات جداگانه هستم، تا حدی دلیل آن وضع اقتصادی مسلمانان هند و مخصوصاً "مسلمانان پنجاب است. ولی بزرگترین دلیل آن را می توان احتمال ایجاد امنیت و آشتی فرقه‌ای نام برد و از نظر من فقط می تواند از طریق انتخابات جداگانه به آن دست یافت."

در ۷ نوامبر ۱۹۲۸ میلادی، اقبال تذکر داد که چند پیشنهاد باید در جلسه آینده شورای پنجاب ارائه شود. هدف از این پیشنهادات توجه هند به ایجاد دانشگاه‌های جداگانه در سرحد و بلوچستان و دادن اراضی مناسب در آبادی جدید نیلی بار (منتگمری) به زمیندارانی که اراضی آنها توسط طوفان و یا سیل از بین رفته است.^{۷۹}

در این ماه وی در کنفرانس اورینتال لاهور شرکت کرد و یک مقاله بسیار جامع تحت عنوان "دعوت دانشمندان مسلمان جهت مطالعات بیشتر" به زبان انگلیسی خواند.^{۸۰}

گزارش نهرو مسلمانان را به این حقیقت واقف نمود که روشنفکرترین رهبران کنگره نیز تحت نفوذ مجلس هند و می‌هایها هستند، در نتیجه کوشش شد که جبهه‌ای متحد از مسلمانان ایجاد شود. بر اثر این تلاش، کنفرانس احزاب اسلامی به وجود آمد. اقبال از جمله بنیان گزاران این کنفرانس بود. وی در رابطه با تنظیم خواسته‌های مسلمانان، کارهای مهمی انجام داد.^{۸۱}

در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۸ جلسه کنفرانس احزاب اسلامی به ریاست آقاخان در دهلی تشکیل شد. در این جلسه به استثنای مسلم لیگ جناح، دیگر نمایندگان احزاب اسلامی شرکت داشتند. در این جلسه گزارش نهرو را تحریم کردند. و بالاخره پیشنهادی به تصویب رسید که خلاصه آن به شرح زیر است:^{۸۲}

- ۱- قانون اساسی آینده هندوستان باید به طرز فدرالی باشد و بقیه اختیارات را به استانها بدهند.
- ۲- در حکومت مرکزی به مسلمانان $\frac{1}{3}$ کرسیها اختصاص داده شود.

۳- مسلمانان را در هیچ صورتی از حق انتخابات جداگانه محروم نکنند .
۴- در استانهایی که مسلمانان در اکثریت هستند از آنها به نحو احسن استفاده شود و در استانهایی که آنها در اقلیت هستند ، این کرسیها را برقرار دارند .

۵- در صورتی که $\frac{1}{3}$ اقلیت با قانونی مذهبی و فرهنگی مخالفت کند ، آن به تصویب نرسد .

۶- سند را استان جداگانه بسازند .

۷- در بلوچستان و سرحد مانند دیگر استانها ، اصلاحات قانونی به عمل آید .

۸- در قانون اساسی از مذهب ، فرهنگ ، حقوق شخصی ، تعلیمات و زبان مسلمانان حمایت شود .

۹- در کابینه‌های مرکزی و استانی حق مسلم مسلمانان به آنها داده شود .

۱۰- تا زمانی که تمام بخشهای فدراسیون ، یعنی استانها و ایالات موافق نباشند ، در قانون اساسی تغییری داده نشود .

اقبال در حمایت از این پیشنهاد در سخنرانی خود گفت :^{۸۳}

"من به این حقیقت اعتراف می‌کنم ، راهی که پنجاه سال پیش مرحوم سرسید احمد خان برای مسلمانان نشان داد ، درست بود . و پس از تجربیات تلخ ما به اهمیت آن راه عملاً پی بردیم .

حضار محترم ، امروز می‌خواهم به‌وضوح بگویم : اگر مسلمانان می‌خواهند به نام اسلام در هندوستان زنده بمانند ، باید هرچه زودتر برای اصلاح و ترقی خود بکوشند و برای خود برنامه سیاسی جداگانه‌ای تنظیم کنند . شما به‌خوبی از این جریان مطلع هستید که در بعضی مناطق شبه‌قاره ، مسلمانان در اکثریت هستند و در بعضی قسمتهای دیگر در اقلیت می‌باشند . در این اوضاع و احوال ضرورت دارد که برنامه سیاسی جداگانه‌ای تنظیم شود . امروز هر ملتی برای حفاظت از حقوق خود می‌کوشد . پس چه دلیلی دارد

که مسلمانان برای حفاظت از حقوق خود نکوشند. اساسنامه‌ای که در این کنفرانس امروز متفقا "تنظیم شده است، کاملا" درست و منطقی می باشد و برای ثابت کردن صحت و سقم آن، من دلیل مذهبی دارم و آن دلیل این است که، پیغمبر (ص) که ما را از شاد فرموده‌اند، می فرمایند:

"اجتماع ملت من هرگز به‌گمراهی نخواهد افتاد."

پس از پایان کنفرانس احزاب اسلامی، اقبال به‌همراه چودهری محمد حسین و عبدالله چغتایی در ۲ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، دهلی را به‌قصد بازدید از جنوب هند ترک کرد. آنان در این سفر در مدرس، میسور، بنگلور و حیدرآباد دکن سخنرانیهایی در مورد الهیات اسلامی ایراد نمودند و در پایان ژانویه ۱۹۲۹ میلادی به‌لاهور بازگشتند.

اقبال توجه خاصی به‌اوضاع افغانستان داشت. زیرا علاوه‌براینکه افغانستان یک کشور اسلامی است، همسایه استانهای اکثریت مسلمان نشین شمال غرب نیز می‌باشد. افغانستان پس از جنگ سوم افغان با کمک امیر امان‌الله خان به‌آزادی کامل دست یافت. به‌همین جهت اقبال نه‌تنها علاقه خاصی به‌شخص وی داشت، بلکه در بعضی از مواقع از او هم متوقع بود. بدین سبب وی کتاب خود به‌نام "پیام مشرق" را به‌نام امیر امان‌الله خان منسوب کرد. ولی امیر امان‌الله خان کوشش کرد اصلاحاتی در حکومت افغانستان انجام دهد که زیاد جنبه مذهبی نداشت و بعضی از قسمتهای آن نیز با اسلام منافات داشت. در نتیجه بعضی از علماء با او به‌مخالفت برخاستند. و از ۱۴ نوامبر ۱۹۲۸ میلادی ناآرامی در افغانستان آغاز شد. حکومت انگلیسی هندوستان نیز با در نظر گرفتن منافع خود، به‌مخالفان کمک می‌کرد. بالاخره در ۱۷ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، شخصی به‌نام بچه‌سقا کابل را تصرف کرد، و امیر امان‌الله خان را از کشور بیرون کردند. اگرچه بچه‌سقا اعلامیه‌ای مبنی بر پادشاهی خود در کابل صادر کرد، ولی بازهم حالت جنگ داخلی در کشور حکمفرما بود.

در ۲۶ فوریه ۱۹۲۹ میلادی، نماینده روزنامه تریبون لاهور برای

نظرخواهی از اقبال در مورد اوضاع افغانستان به ملاقات او رفت ، وی گفت :^{۸۴}
" بنظر می‌رسد که دلیل شکست شهریار غازی تا حد زیادی این است که او در صدور بعضی از اصلاحات عجله کرد و توجه کافی نیز به ارتش نداشت و برخلاف نظر جمعی از مرتجعین به ترقی و پیشرفت کشورش علاقه نشان داد . بدون شک گروهی از قشریها از این مسأله ناراحت شده‌اند . . . در این مسأله شکی نیست که در دنیای اسلام بین احساسات مرتجعانه و افکار آزادیخواهانه جنگی درگرفته است . اغلب پیش می‌آید ، مسلمانان کهنه‌گرا بدون کوشش بسیار سرتسلیم فرود نمی‌آورند . بدین سبب مسلمانان تمام کشورها نه تنها با اسلام حقیقی باید توجه کافی داشته باشند ، بلکه باید آگاهی صحیحی نیز از محتوای تهذیب و تمدن جدید داشته باشند . که در مواقع گوناگون باعث ترقی تمدن اسلامی می‌شود . چیزهایی که لازم نیستند باید آنها را منتفی اعلام کرد و به چیزهایی که ضرورت دارد ، توجه نمود . این موضوع نیز صحیح نمی‌باشد که در امور مجلس قدرتهای واپس‌گرا را به کلی ندیده بگیریم . زیرا که همه انسانها در زندگی بار فرهنگ اصلی خود را حتی اگر زیاد هم قابل قبول نباشد ، به دوش می‌کشند و برای بهبود آن باید مراحل ارتقایی را طی نمایند " .

بهمر حال اوضاع افغانستان به سرعت تغییر می‌کرد . حکومت بچه‌سقا که منطقه اقتدارش به کابل محدود بود ، به نظر نمی‌رسید که دیرپا باشد . به همین جهت نیاز به رهبری بود که رویهمرفته بیشتر مردم به او اعتماد داشته باشند . برای رسیدن به این هدف ، دولت انگلستان با سفیر افغان ، ژنرال نادرخان در پاریس ارتباط برقرار کرد . ژنرال نادرخان در جنگ سوم افغان فعالیت‌های چشمگیری انجام داده بود . و در "تل" * ارتش انگلستان را شکست داد . ژنرال نادرخان به دعوت حکومت انگلستان به هند آمد . اقبال وی را بی‌شناخت . به همین جهت هنگامی که ژنرال نادرخان به لاهور آمد ، اقبال

* نام محلی در افغانستان .

نیز از جمله استقبال کنندگانی بود که در ایستگاه راه آهن حضور داشت. اقبال برای کمک به وی از جیب خود پانصد روپیه به او داد. ژنرال نادرخان پس از تشکر از وی آن را پس داد.

بالاخره ژنرال نادرخان و برادرش در مناطق آزاد*، لشکری شامل قبایل "وزیری**"، "محسود***" آماده کردند، و با اسلحه‌های تهیه شده توسط حکومت انگلستان، وارد افغانستان شدند. تا وقتی که آنها سرگرم جنگ بودند، از هر راهی که مقدور بود، اقبال آنها را یاری می‌داد. در این رابطه، ژنرال نادرخان در نامه خود خطاب به اقبال، مورخ ۲ اکتبر ۱۹۲۹ میلادی، ضمن اعتراف به خدمات وی نوشت: ۵۵

"شما با آن احساسات همدردی خویش در رابطه با اوضاع وخیم افغانستان، نه تنها من، بلکه تمام جانبازان و خیرخواهان افغانستان را ممنون و مدیون خود ساختید. افغانستان رو به نابودی است. ملت بیچاره افغان با مهلکه بزرگی دست به‌گریبان است. افغانستان محتاج هر نوع کمک و اعانت از جانب برادران هندی خود می‌باشد. قدم خیرخواهانه که شما برداشته‌اید، برای ما موجب قوت قلب است. به‌خصوص کمک مالی که من از طریق روزنامه‌ها از برادران هندی خود دریافت داشتم، بسیار قابل توجه می‌باشد. امید که جناب فاضل محترم که روحاً "در مصیبت افغانستان شریک هستید، در این موقع نیز ما را یاری دهید. و ملت رنج دیده افغانستان را برای همیشه از خود ممنون و متشکر سازید.

"با احترامات فائقه، محمد نادرخان"

برای فراهم کردن کمک مالی و جمع‌آوری سرمایه جهت ژنرال نادرخان جلسه‌ای در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۹ میلادی در لاهور به‌ریاست اقبال تشکیل شد. در این جلسه پس از مشورت با یکدیگر قرار شد که صندوقی به نام "سرمایه

* مناطقی هستند که قوانین پاکستان در آن اجرا نمی‌شود.

** قبیله‌ای در استان سرحد، که در منطقهای زیست می‌نمایند به نام وزیرستان.

*** یکی از قبایل استان سرحد.

هلال احمر" ژنرال نادرخان ایجاد شود. برای فراهم کردن این مبلغ یک مجلس عمومی تشکیل شد که اقبال به عنوان رئیس آن انتخاب شد. در این رابطه، اقبال در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۹ میلادی، درخواستی به عنوان مسلمانان هند منتشر ساخت که در آن گفت: ۸۶

"در حال حاضر هزاران مایل اراضی مسلمانان و جان صدها هزار نفر از فرزندان اسلام در خطر است. این وظیفه مسلمانان هند است که به عنوان یک همسایه دردمند و غیور، افغانستان را از نابودی حتمی نجات دهند". ولی در همین ایام، ژنرال نادرخان و لشکرش کابل را فتح کردند و در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۹ میلادی، محمد نادر شاه در افغانستان به پادشاهی رسید. در ۴ مارس ۱۹۲۹ میلادی، اقبال ضمن سخنرانی در مورد کمبودهای بودجه استان در شورای پنجاب، این پیشنهادات را عرضه داشت:

"حکومت استان باید حکومت هند را آماده کند و مالیات بردرآمد را استانی بنمایند. به وراثت مالیات ببندند و برای دریافت چنین مالیاتی، اندازه‌های مثلاً "کسانی که بیست یا سی هزار روپیه به عنوان ارث دریافت می‌کنند، مبلغی به نام مالیات ارث از آنها گرفته شود و از حقوقهای کلان نیز کاسته گردد. همچنین ماشین‌آلات از فروشنده‌های ارزان خریداری شود". ۸۷

تجربه تلخ رد اصلاحات جناح در گزارش نهرو، محمد علی جناح را به این فکر واداشت که عقد هیچ نوع قراردادی با هندوها ممکن نیست. به همین جهت وی تمام توجه خود را به حفظ حقوق مسلمانان مبدول داشت. وی به این نتیجه رسید، درخواستهایی که کنفرانس احزاب در مورد حفاظت از حقوق مسلمانان در پیشنهادات خود گنجانده است، امکان اضافه کردن دارد، و اصلاحاتی را که باید به آن اضافه می‌شد، نیز تنظیم کرده بود. در ضمن می‌خواست به اختلافات داخلی رهبران مسلمان هند پایان داده شود. در مارس ۱۹۲۹ میلادی، محمد علی جناح و سر محمد شفیع با یکدیگر ملاقات کردند و قرار گذاشتند جلسه مشترک هر دو مجلس در دهلی تشکیل

شود. و در آن گزارش نهرو را تحریم کنند و پیشنهاد آن چنان جامع ارائه شود که مورد قبول همگی واقع گردد. جهت تنظیم این برنامه اعضاء مسلم لیگ شفیق که اقبال نیز از جمله آنها بود، به دهلی رفتند. و این همان زمانی بود که برای اولین بار در زندگی جناح و اقبالیان افکار سیاسی آنان با یکدیگر هم آهنگ شد و تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت. محمد علی جناح در نامه خود مورخ ۱۶ مه ۱۹۴۴ میلادی، به عنوان انعام الله خان به این مسأله اعتراف کرده، در آن نوشته بود: ۸۸

"در سال ۱۹۲۹ میلادی، نظریات من و سر محمد اقبال با هم توافق یافتند. او مسلمانی بزرگ بود که هر لحظه به من روحیه می داد و می گفت که تا آخرین نفس با من خواهد ایستاد."

متأسفانه در آن موقع دو مجلس مسلمانان (لیگ) به توافق نرسیدند... به سبب نفوذ گروه ملی گرایان مسلمان در جلسه "مسلم لیگ جناح" که در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۲۹ میلادی تشکیل شده بود، برخوردهایی ایجاد شد. در نتیجه محمد علی جناح مجبور گشت برای مدت نامعلومی جلسه را به تعویق بیندازد. اقبال ضمن افشای عملکرد گروه ملی گرایان مسلمان در مجلس جناح، در بیانیه مشترک خود با سر عبدالقادر و سرفیروز خان، مورخ ۷ آوریل ۱۹۲۹ میلادی مشخص نمود که: ۸۹

"اعضاء لیگ لاهور شامل گروه بسیاری از افراد مجلس قانونگزاری* نیز می شد، به این خاطر به دهلی رفتند که فکر می کردند جهت ایجاد تفاهم لیگ جناح، آن پیشنهادی را به تصویب خواهد رساند که در جلسه احزاب مسلمانان هند در دهلی بقریاست آقا خان شده بود.

اگرچه ما در یافتیم محمد علی جناح، شخصا "با تصویب پیشنهاد مذکور موافق بوده، زیرا که او نماینده مورد توجه اکثریت مسلمانان می باشد و این مسأله از پیشنهاد تنظیمی او مشخص است. اما در مجلس افرادی نیز به چشم

* Member of Legalative Council

می‌خورند که در هر شرایطی خواستار تأیید گزارش نهرود بودند، این گروه برای احراز نظریاتشان بیشترین سعی خود را انجام می‌دادند. . . . طرفداری مختصری نیز که از گزارش نهرود در مجلس شد، بسیار تأسف آور بود. بهمر حال ما به‌این عقیده هستیم، مسلمانان نباید از این جریان نگران شوند که این گروه کوچک طرفدار آن هستند. نظر ما این است که فعلاً "به‌تعویق انداختن جلسه مجلس برای پیروزی ما لازم است. ما به‌محمدعلی جناح نامای نوشتیم و در آن نیز همین کار را به‌وی پیشنهاد کردیم. این نامه در روزنامه‌ها منتشر شده است. به‌منظور متحد ساختن دو لیگ این جلسه به جای ماه مه در ماه مارس برگزار می‌گردد. اگر جلسه در اثر نوشته‌های ما به تعویق می‌افتاد، بسیار خوب بود. به‌مرحال هرچه واقع شد، سرانجام این مسأله روشن گردید که رأی عموم مسلمانان در مخالفت با گزارش نهرواست."

محمدعلی جناح پس از انزجار از گروه موجود ملی‌گراها در لیگ جناح در ده خواسته مندرج در پیشنهاد کنفرانس اسلامی اصلاحاتی انجام داد. (یعنی در هر یک از وزارتخانه‌های مرکز و یا استان، مسلمانان باید حتماً تناسب $\frac{1}{3}$ را داشته باشند) و چهار خواسته دیگر را به آن اضافه کرد و پیشنهاد جدید خود را که شامل چهارده ماده^{۱۰} بود و به‌همین نام نیز مشهور شد، در

* چهارده ماده جناح به‌قرار زیر بود:

- ۱- اختیارات دولت مرکزی
- ۲- خودمختاری استانی
- ۳- نمایندگی مناسب مسلمانان در استانهایی که مسلمانان آنجا در اقلیت می‌باشند
- ۴- تخصیص یک سوم نمایندگی مسلمانان در دولت مرکزی
- ۵- تشکیل حوزه انتخابی جداگانه برای مسلمانان
- ۶- تعیین مرزهای استانهای شمال غربی (سرحد) و بلوچستان
- ۷- آزادی مذهب
- ۸- هیچ لایحه قانونی که برای گروهی زبان بخش بوده و $\frac{1}{3}$ نمایندگان با آن مخالف باشند، در هیچ شورای قانونی نباید به‌تصویب برسد.
- ۹- سند را استان جداگانه‌ای قرار بدهند.
- ۱۰- قوانین در استان شمال غربی و بلوچستان باید همان باشد که در استانهای

- روزنامه‌ها منتشر ساخت. چهار خواسته اضافه شده به شرح زیر می‌باشد^{۹۰}.
- ۱- استانیها به خودمختاری کامل و مساوی دست خواهند یافت. یعنی تمام استانیها اختیارات مساوی خواهند داشت.
 - ۲- تغییراتی آنچنانی در مرزهای استانیها انجام نخواهد شد، که اثری بر اکثریت مسلمانان پنجاب و بنگال بگذارد.
 - ۳- تمام اقوام، آزادی فکر، اظهار عقیده، عبادات و رسوم، تعلیم و تبلیغ در اجتماع و غیره را خواهند داشت.
 - ۴- در کارهای حکومت و دیگر استانیهای خودمختار، از مسلمانان نیز مانند هندوها یا در نظر گرفتن صلاحیتهای آنها استفاده خواهد شد.

پس از انتشار چهارده ماده محمدعلی جناح، اختلافات لیگ جناح و لیگ شفیق پایان یافت. ولی اتحاد صحیح دو مجلس در ۲۸ فوریه ۱۹۳۰ میلادی به تحقق پیوست. در این هنگام دکتر انصاری، چودهری خلیق الزمان، آصف علی، مولانا ابوالکلام آزاد، دکتر کچلو و دیگر طرفداران آنها از لیگ جناح خارج شده بودند. دکتر کچلو و مولانا ابوالکلام آزاد به طرف کنگره رفتند. ولی دیگران گروه ملی‌گرای مسلمانان را به ریاست دکتر انصاری و دبیری چودهری خلیق الزمان تشکیل دادند^{۹۱}.

اینک چهارده ماده به عنوان خواسته‌های مشترک تمام احزاب سیاسی مسلمانان شناخته شد. ولی در گذشته، تقسیم لیگ به دو قسمت و یا حضور عناصر مسلمان ملی‌گرا در مجلس جناح به طور کلی موقعیت مجلس اسلامی را

← دیگر وجود دارد.

۱۱- نمایندگی مناسب مسلمانان در مشاغل دولتی

۱۲- حفظ تمدن و فرهنگ

۱۳- تعداد اعضای مسلمان در هیأت دولت چه استانی و چه مرکزی، باید یک سوم تعداد مجموع وزیران باشد.

۱۴- هیچ تغییری در قانون اساسی داده نخواهد شد، مگر اینکه تمام واحدهای قدرالی با آن موافق باشند.

تضعیف کرده بود. بدین جهت مناسب دیدند که به‌همراه مجلس اسلامی، کنفرانس احزاب اسلامی نیز به‌عنوان یک رکن فعال سیاسی مسلمانان هند به‌کار خود ادامه دهد.

در ۱۴ آوریل ۱۹۲۹ میلادی، اقبال خطبه‌ای به‌عنوان "مطالعه قرآن" در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام ایراد کرد. این جلسه به‌نام "چشمه روان روشنایی فکری و معنوی" مشهور شد.^{۹۲}

در سپتامبر ۱۹۲۹ میلادی، طرفداری حکومت انگلستان از اسرائیل در فلسطین، موجب ایجاد تشویش و نگرانی در مسلمانان شد. در پایان جنگ جهانی اول، حکومت انگلستان از طریق اعلامیه "بالفور"^{*} به‌یهودیان جهان وعده داد که بدون در نظر گرفتن منافع اعراب، فلسطین را وطن ملی صهیونیستها خواهد شناخت. پس از این اعلامیه سنیل یهودیان به‌طرف فلسطین روان شد. عربهای شاغل در امور دولتی به‌این مسأله اعتراض نمودند. در همین دوران صهیونیستها یک قسمت از مسجداقصی را به‌تصرف خود درآوردند و برخوردها آغاز شد. در این درگیریها عربهای فلسطین مورد غضب صهیونیستها واقع شدند. مسلمانان شبه‌قاره (هند) از این اوضاع برافروخته شدند و در شهرهای مختلف تظاهرات اعتراض‌آمیزی کردند. در ۷ سپتامبر ۱۹۲۹ میلادی، جلسه بزرگی تشکیل شد، که افرادی از گروههای مختلف در آن دیده‌می‌شدند. این تظاهرات در محوطه خارجی "دهلی دروازه" در لاهور برگزار شد و اقبال به‌عنوان رئیس جلسه در سخنرانی خود گفت:^{۹۳}

"قطعا" این گفته اشتباه است که مسلمانان حب وطن ندارند. البته این درست است که همراه با حب وطن، آنها به‌دین اسلام و مسلمان بودن خویش مفتخرند، و این همان احساس است که افراد منقرق شده ملت را گرد هم می‌آورد، و خواهد آورد... در فلسطین مسلمانان وزن و بیجه آنها

* برای آگاهی بیشتر به‌زیرنویس صفحه ۳۹۵ جلد دوم مراجعه شود.

به شهادت می‌رسند، مرکز این سفاکی وحشتناک اورشلیم است، جایی که مسجد اقصی در آن واقع شده است. این مسجد با معراج حضرت رسول اکرم (ص) رابطه دارد و معراج یک حقیقت دینی است که به احساسات عمیق مسلمانان بستگی دارد. از نظر شرع اسلام، اطراف مسجد اقصی وقف است و صهیونیستها که ادعا می‌کنند آن در تصرف آنهاست، از نظر قانونی و تاریخی هیچ حقی به آنها نمی‌رسد. . . . در ۱۹۱۴ میلادی، انگلیسهای زیرک برای حفظ منافع سیاسی خود، صهیونیستها را آلت دست خود ساخته و به آنها چشم‌انداز روشنی را نشان دادند، و برای تکمیل اهداف خود از راههایی نیز استفاده کردند. نتیجه یکی از آن راهها اینک در مقابل ماست. صهیونیستها ادعا می‌کنند، یک قسمت از مسجد اقصی مال آنهاست. آنان آتش فتنه و فساد را شعله‌ور ساخته‌اند. مسلمانان زن و بچه‌هایشان را مانند گوسفند ذبح می‌کنند. مجلس‌اعلای عربهای فلسطین اعلام کرده است، دولت صهیونیستها را مسلح کرده که اینقدر خونریزی می‌شود. . . جنبش صهیونیستی برای مسلمانان سرانجام خوبی نخواهد داشت، بلکه خطر وجود دارد که در نتیجه آن مشکلاتی به وجود بیاید. اینک حکومت انگلستان تصویب کرده است که جهت انجام تحقیقات کمیسیونی به فلسطین اعزام شود. ولی من نیز اعلام می‌کنم که مسلمانان به این کمیسیون اعتماد ندارند."

در همین سال در مجلس مرکزی، پیشنهاد "شاردا"* ارائه شد که هدف از آن ممنوعیت ازدواج دختران کمتر از ۱۴ سال و پسران کمتر از ۱۸ سال بود. علماء به این طرح اعتراض کردند. ولی نظر اقبال در رابطه با کمی سن در قانون ازدواج مطابق با شرع اسلام بود. وی در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۹

* شاردا بل (Sarda Bill) هری بلاس شاردا (ساردا) هندوی که در اوایل قرن بیستم برای اصلاح عادات و رسوم هندوان پیشنهادهای به مجلس قانون ساز هندوستان ارائه نمود که از آن جمله ممنوع کردن ازدواج در سنین پایین بود. در هند مرسوم بود که دختران کوچک خود را به عقد پیرمردان درمی‌آوردند. این رسم نیز از بین رفت.

میلادی، ضمن تفسیری براین قانون گفت: . . . اسلام بهوالدین اجازه می دهد فرزندان نشان که کم سن هستند، ازدواج کنند. ولی برای متوقف کردن عوارض بارداری دختران کم سن پیشنهاد کرده است، تا وقتی دختر به سن قانونی نرسیده، او را به منزل شوهرش نفرستند. به همین جهت او بر این عقیده بود که باید قانونی تنظیم گردد، که والدین دختران نابالغ که فرزندان نشان را زودتر از سن بلوغ به خانه شوهر می فرستند، مورد تعقیب قانونی قرار گیرند.^{۹۴}

در هفته اول ماه اکتبر ۱۹۲۹ میلادی، هنگامی که نویسنده (جاوید) پنج ساله شده بود، او را به مدرسه فرستادند. اولین روزی که نویسنده (جاوید) به مدرسه رفت، سردار بیگم بسیار نگران بود که او چگونه خواهد توانست ساعتها از منزل دور باشد. اقبال به او دلنداری می داد. ولی خودش نیز با حالتی مشوش از علی بخش سؤال می کرد که او کی باز خواهد گشت. وقتی که پس از تعطیل مدرسه، نویسنده (جاوید) به منزل بازگشت، سردار بیگم در بالکن منزل چشم به راه بود. اقبال نیز از اطاق خود بلند شد و به اطاق زنانه آمد و از نویسنده (جاوید) راجع به مدرسه اش پرسید. تقریباً در همین روزها بود که مولانا محمدعلی برای ملاقات اقبال آمد، او اندامی متناسب و قدی متوسط، با ریش بزرگ داشت. بی نهایت خوش لباس، خوش برخورد و خوش خوراک بود. وی برای نویسنده (جاوید) از بمبئی یک جعبه شکلات آورده بود.

نظر به اینکه با اقبال بسیار نزدیک و بی رودربایستی بود، او را با نام اقبال صدا می کرد. این مسأله برای نویسنده (جاوید) بسیار تعجب آور بود.

معمولاً شام را با اقبال صرف می کرد. صدای خنده آنها روی پشت بام می پیچید، و سردار بیگم با طبع انواع و اقسام غذاها از آنها پذیرایی

می‌کرد. نویسنده (جاوید) به‌همراه اقبال و سردار بیگم یکی دوبار نیز به سیالکوٹ رفته بود. در آن زمان شیخ نوز محمد بسیار ضعیف شده و در اطاق خود روی تخت می‌نشست. هنگامی که نویسنده (جاوید) رایتزد او فرستادند، وی دستهایش را بالای چشمانش گرفت و پرسید، این کیست؟ وقتی بی‌وی گفتند که او جاوید است، خندید و به‌تکاپو افتاد و یک قوطی برداشت. و از میان آن برفی* درآورد و به‌جاوید داد تا بخورد.

در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۹ میلادی، "لرد ازون"^{**} نایب‌السلطنه اعلام کرد: به‌منظور بررسی قانون آینده هندوستان حکومت انگلستان کنفرانسی شامل هند انگلیس و مقامات کشوری تشکیل خواهد داد. کنگره به‌این اعلامیه توجهی نکرد. زیرا که آنها خود را آماده‌نهضت عدم همکاری می‌کردند. اقبال به‌همراه چند تن از دوستان سیاسی‌اش به‌این اعلامیه خوش‌آمد گفت و در ۳ نوامبر ۱۹۲۹ میلادی، در بیانیه‌ای اعلام کرد:

"موقعیت این کنفرانس به‌دو شرط بستگی دارد. اول اینکه باید اختلافات هندوها و مسلمانان قبل از رفتن به‌این اجتماع تاریخی حل شود. دوم اینکه نمایندگان که در این کنفرانس شرکت خواهند نمود، نمایندگان حقیقی تمام اقوام باشند"^{۹۵}.

در هفته آخر نوامبر ۱۹۲۹ میلادی، اقبال به‌علی‌گه رفت. در دانشگاه اسلامی آنجا سه سخنرانی درباره "الهیات اسلامی" ایراد کرد. آن زمان "سزراس مسعود" رئیس دانشگاه اسلامی بود. در ۲۹ نوامبر ۱۹۲۹ میلادی، اتحادیه دانشجویان دانشگاه سیاسانامای به‌او تقدیم داشتند و به‌او دکترای افتخاری دادند. اقبال ضمن تشکر از آنها گفت:^{۹۶}

"یکی دو سؤاله را می‌خواهم بیان کنم که متکی بر کتاب نیست. بلکه تجربه شخصی من است. شما می‌دانید از وقتی که ما با اروپا به‌خصوص

* نوعی شیرینی.

** Erwin

انگلستان رابطه برقرار کرده‌ایم، تاکنون بسیاری از چیزها، از آنجا بهما رسیده است. قبل از هر چیز ادبیات انگلیسی... سپس عادت و رفتار... و چیز دیگری که انگلستان بهما داده است، دموکراسی می‌باشد که بعضی‌ها ارزش مشکوکی به آن داده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند خوب است، و گروهی می‌گویند خیر. درحالی‌که آن دموکراسی به هندوستان آمد و در آینده نیز از آن تقلید خواهد شد. ولی متأسفم که دل مرا راضی نمی‌کند. شخصاً "به این دموکراسی معتقد نیستم. و فقط به این خاطر آن را تحمل می‌کنم که راه دیگری در حال حاضر وجود ندارد... موضوع دیگری که من می‌خواهم به آن استناد کنم، گذشته ماست. من از آن افرادی نیستم که فقط به گذشته خود علاقه دارند، به آینده نیز معتقد هستم. ولی به این دلیل به شناخت گذشته‌ها نیاز داریم که آینده را دریابیم. تا متوجه شویم که امروز در دنیای اسلام چه می‌گذرد...

دلم می‌خواهد از گذشته آگاه شوید. زیرا که ما با اصول تمدن عصر حاضر و شایستگی‌های آن ناآشنا هستیم. بدین سبب در راه حصول علوم جدید از دیگر ملتها عقب مانده‌تر هستیم. من می‌خواهم شما به آن حلقه‌های گمشده توجه کنید که از راه شناخت آنها گذشته به آینده متصل می‌گردد. یکی از آنها این است که بر علوم جدید اصول استقرایی حاکم شده است. این همان نعمتی است که قرآن کریم به تمام جهان عطاء کرده است. نتایج و ثمرات روشن استقرایی را امروز به چشم خود می‌بینیم. من از بیست سال گذشته تاکنون قرآن کریم را با دقت کافی مطالعه کرده‌ام، و هر روز آن را تلاوت می‌کنم. ولی تا حالا نمی‌توانم بگویم که بعضی از قسمت‌های آن را درست استنباط کرده‌ام. اگر خدا توفیق داد و فرصتی دست دهد، یک روز تاریخ کامل آن را به رشته تحریر درخواهم آورد که دنیای جدید چگونه پس از پیمودن راه‌هایی از این مطمح حیات به وجود آمده است، و قرآن کریم آن را ظاهر کرده است. امیدوارم در دانشگاه تعدادی افراد علاقمند جمع شوند و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه قرآن کریم کنند. می‌خواهم همه

شما با من کار کنید. طی چند سال گذشته تاکنون فقط مالک جسد خاکی خود هستم. روح همیشه برای خدمت به شما حاضر است، و تا وقتی که زنده باشم، به شما خدمت خواهم کرد".

اقبال دلش می خواست قبل از شرکت در کنفرانس میزگرد همه مسلمانان شبه قاره متحد گردند. بعد هم اگر ممکن باشد، بین هندوها و مسلمانان اتحاد ایجاد شود. در آن صورت است که کنفرانس خواهد توانست نتایج دلخواهی به دست آورد. در این رابطه، وی در جلسهای در سالن محمدی برکت علی در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۹ میلادی ملتسانه گفت: ۹۷

"به خاطر خدا کاری برای حفاظت از حقوق مسلمانان انجام دهید. تمام پایگاههای متفرق را بسوزانید و یک جایگاه متحد ایجاد کنید. قبل از شرکت در میزگرد آینده، کنفرانسی تشکیل دهید. فقط به خاطر اتمام حجت، فرصت دیگری به هندوها بدهید تا شاید اگر تفاهم با آنها ممکن باشد، تحقق پذیر گردد. هر چند که من مطمئن نیستم. انگلستان متحد است و هندوستان متحد باید به مقابله با انگلستان بپردازد".

در ژانویه ۱۹۳۰ میلادی، نهضت عدم همکاری از طرف هندوها آغاز شد. و این جنبش تقریباً "تمام آن سال ادامه داشت. به استثنای گروه مسلمانان ملی گرا و گروه جمعیت علمای دهلی، مسلمانان رویبهرفته در این جنبش نقشی ایفاء نکردند.

در ۷ مارس ۱۹۳۰ میلادی، اقبال در آخرین سخنرانی خود در شورای پنجاب گفت: استان مدتی است مقروض است. مسأله بیکاری روز بروز صورت خطرناکی به خود می گیرد. تجارت وضع خرابی پیدا کرده است. حکومت بی اندازه برای حفظ آرامش خرج می کند. ولی برای پیشبرد صنعت پولی مصرف نمی شود. وی پیشنهاد کرد: برای بهبود وضع آینده استان در این ایالت، صنعت کفش سازی و پارچه بافی رونق گیرد. بدین جهت این صنایع را باید تقویت کرد، زیرا با ترقی و پیشرفت صنعتی است که می توانیم آفت بیکاری را از بین ببریم. ۹۸

در ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۰ میلادی، محمدعلی جناح خواست که شورای لیگ جلسهای تشکیل دهد، تا بدین ترتیب بتوانند سیاست لیگ را در مورد کنفرانس وضع کنند. نمایندگان شرکت کننده تحت آن سیاست متحد شوند و خواستههای مسلمانان را ارائه دهند. شورا تصمیم گرفت در این رابطه جلسه عمومی لیگ در لکهنو در ۱۷ اوت ۱۹۳۰ میلادی تشکیل شود. محمد علی جناح، اقبال را جهت ریاست این جلسه پیشنهاد کرد.

شورا با توافق آراء این پیشنهاد را قبول کرد. سپس محمدعلی جناح با اقبال تماس گرفت، او نیز ریاست جلسه را پذیرفت، ولی به گفته سید شمس الحسن مجبور شدند که این جلسه را به تعویق بیاورند، زیرا که سرفضل حسین می خواست نمایندگانی که خودش انتخاب می کند در میزگرد شرکت کنند و برای راهنمایی آنها خود سیاستی را تنظیم کند. بر همین اساس طرفداران وی مترصد فرصت بودند که این جلسه را به تعویق بیاورند. اعضای شورای لیگ با به تعویق انداختن جلسه موافق نبودند زیرا به سرفضل حسین شک داشتند که هدف وی این است که موقعیت شرکت در میزگرد را برای اقبال از بین ببرد. و اگر او به ریاست جلسه درمی آمد، مجبور می شدند که به عنوان رئیس مجلس اسلامی او را جهت شرکت در میزگرد دعوت کنند. بهر حال خود اقبال درخواست لغو جلسه را کرد، که شورا نیز آن را پذیرفت. بعدها کوشش شد که جلسه یکی دو هفته قبل از تشکیل کنفرانس یعنی اکتبر ۱۹۳۰ میلادی در لکهنو منعقد شود. ولی ممکن نشد. سپس "بنارس" و بعد "اجمیر" برای تشکیل جلسه پیشنهاد شد. بالاخره تصمیم گرفتند جلسه در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۰ میلادی در الله آباد تشکیل شود.^{۹۹}

در ۱۷ اوت ۱۹۳۰ میلادی، شیخ نورمحمد در سیالکوت بدرود حیات گفت. اقبال برای عیادت وی گاهگاهی به سیالکوت می رفت و برای مراسم کفن و دفن او نیز به سیالکوت رفت و پس از برگزاری مراسم به لاهور بازگشت. شیخ نورمحمد فطرتاً "بسیار دیندار، بردبار، بخشنده، ساده، نیک نفس، شفیق و صلح طلب بود. عطا محمد و اقبال فقط چند چیز او را به ارث بردند.

وگرنه در برابر پدر هردو پسر از نظر خلق و خوی زمین تا آسمان با او فرق داشتند .

برای سنگ مزار شیخ نورمحمد ، اقبال این قطعه تاریخی را نوشته است :
پدر و مرشد اقبال از این عالم رفت
ما همه راهروان ، منزل ما ملک ابد
هاتف از حضرت حق درخواست دو تاریخ رحیل

آمد آوازه " اثر رحمت " و " آغوش لحد "

(۱۳۴۹ هجری)

در ۳۱ اوت ۱۹۳۰ میلادی ، سردار بیگم در منزل واقع در خیابان میکلود دختری به دنیا آورد . هنگامی که او متوجه شد نوزاد دختر است ، در حالتی مشوش گفت چه خواهد شد ؟ ایشان (اقبال) برای این دختر شوهری پسند نخواهد کرد . یک سال قبل به هنگام تولد اولین دختر اعجاز احمد ، اقبال صورتی از اسامی دخترها برای او فرستاد که به شرح زیر است :
" منیره بیگم ، منیره شرقیه ، قره العین ، ارجمند بیگم ، عاصمه ، فروغ عاصمه ، کوثری بیگم ، اسماء سلیمی ، خجسته بیگم " .

از این عناوین اعجاز احمد نام عاصمه را برای دختر خود برگزید .

در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۰ میلادی ، اولین میزگرد تشکیل شد و در ۱۹ ژانویه ۱۹۳۱ میلادی به اتمام رسید . در این کنفرانس ، افرادی در کنگره شرکت نکردند . زیرا سرفضل حسین این فرصت را به مجلس نداده بود ، سیاست متفق اتخاذ نمایند . بدین جهت ۱۶ نماینده که شامل محمدعلی جناح ، مولانا محمدعلی ، آقاخان ، سرمحمد شفیق و فضل الحق (بنگال) نیز می شد ، با هم اتفاق نظر نداشتند . اقبال را در زمره نمایندگان مسلمانان شرکت نداده بودند . کنفرانس موفق نشد به نتیجه برسد . بهمه حال وزیر اعظم انگلستان خبر تشکیل دومین میزگرد را اعلام کرد ، و در آن راه را برای شرکت کنگره هموار کردند . مولانا محمدعلی در ۴ ژانویه ۱۹۳۱ میلادی در لندن فوت کرد . و محمدعلی جناح آنقدر از توطئه های حکومت انگلستان ،

هندوها و یا نمایندگان مسلمان طرفدار هندوها و یا انگلیسیها بیزار شده بود که از سیاست کناره‌گیری کرد و در لندن اقامت گزید و به‌کار وکالت پرداخت. وی سه سال بعد، یعنی در دسامبر ۱۹۳۳ به هندوستان بازگشت و در سال ۱۹۳۴ میلادی توسط او بار دیگر مسلم‌لیگ احیاء شد.

با تشکیل کنفرانس، دولت کارگری انگلستان کوشش نمود از هر راهی که مقدور باشد، نمایندگان مسلمان پنجاب و بنگال را راضی کند که انتخابات مشترک را بپذیرند. و برای نیل به این هدف به سر محمد شفیع و فضل الحق فشار آوردند.

هنگامی که این خبر به هندوستان رسید، اقبال به شدت مضطرب شد و در ۱۵ نوامبر ۱۹۳۰ میلادی، در تلگرافی که برای آقاخان مخابره کرد، چنین نوشت: ۱۰۱

"خبرهای مضطرب‌کننده جدیدی به دست من می‌رسد. رأی عمومی مسلمانان پنجاب بستگی به تصویب نامه‌های کنفرانس اسلامی دهلی دارد. و با ایجاد تغییر و تحولی در آنها برای این مردم غیرقابل تحمل است. اگر تغییری در مفاد آنها ایجاد شود، اعتماد مردم از نمایندگان مسلمان سلب خواهد شد. اگر هندوها خواسته‌های مسلمانان را نمی‌پذیرند، مسلمانان باید کنفرانس را ترک کنند و بازگردند."

روزنامه‌ها و خبرگزاریهای هندو به خاطر این تلگراف اقبال اظهار ناخشنودی کردند. و روزنامه "تریبون" لاهور نوشت که سد اصلی برای تفاهم بین هندوها و مسلمانان اقبال است.^{۱۰۲} ولی اقبال تحت تأثیر این تبلیغات قرار نگرفت. زیرا که روزنامه‌های اسلامی پنجاب نه فقط طرفدار نظریات وی بودند، بلکه پیشنهاد می‌کردند، علیه این نوع مفاهیم، جلسه‌ای شامل مسلمانان شمال هند یعنی، پنجاب، سرحد، سند و بلوچستان تشکیل شود که در آن از پیشنهاد کنفرانس دهلی شدیداً "حمایت شود. در رابطه با این موضوع در ۲۳ نوامبر ۱۹۳۰ میلادی، اقبال در مصاحبه‌ای با نماینده روزنامه "مسلم اوت لک" گفت: ۱۰۳

"مسلمانان پنجاب و دیگر قسمتها ، محکم و استوار بر عقیده خود. دال بر انتخابات جداگانه پافشاری می کنند . رئیس جلسه لکهنو کنفرانس اسلامی (نواب محمداسماعیل خان) ضمن در نظر داشتن درخواست مسلمانان و با توجه به محل مسایل فرقه‌های که مورد بحث قرار گرفته ، که البته این سازش به ضرر مسلمانان تمام می‌شود ، به عالیجناب آقاخان تلگراف کرد که مسلمانان به هیچ وجه حاضر نخواهند شد که دست از خواسته خود مبنی بر انتخابات جداگانه بردارند . از پنجاب و دیگر استانها نیز چنین پیامهایی برای آقاخان و دیگر شرکت کنندگان ارسال شده است . از نظر من مسلمانان حق دارند ترس و واهمه داشته باشند پیشنهاد به این دلیل ارائه شده است که مسلمانان شمال و غرب هند و پنجاب جلسهای در لاهور تشکیل دهند و نظر خود را در مورد تفاهم مذکور اظهار دارند . در استانهایی که مسلمانان از نظر جمعیت در اکثریت هستند ، لازم است که آنها برای دستیابی به حق اکثریت تأکید کنند " .

برای جامه عمل پوشاندن به این پیشنهاد ، همان روز یعنی در ۲۳ نوامبر ۱۹۳۰ میلادی ، اقبال از تمام رهبران مسلمانان دعوت کرد تا در سالن "محمدی برکت علی" حضور بهم رسانند . اقبال ضمن تشریح هدف این گردهم‌آیی ، گفت : ۱۰۴

"با در نظر گرفتن اوضاع کنونی ، لازم است که مسلمانان شمال هند کنفرانس بخصوصی تشکیل دهند . در این کنفرانس باید نمایندگان سرحد ، بلوچستان ، پنجاب و سند نیز شرکت کنند . و برای دست یافتن مسلمانان این مناطق به حقوق اسلامی آنان را منتظم ساخت و در ایشان شور عمل و کار ایجاد نمود " .

در این گردهم‌آیی ، جلسه مقدماتی کنفرانس مسلمانان شمال هند تشکیل شد . و اقبال به عنوان رئیس کنفرانس انتخاب گردید .

در ۴ دسامبر ۱۹۳۰ میلادی ، جلسه مجلس مقدماتی در منزل اقبال در خیابان میکلودرود برگزار گردید . تصمیم گرفته شد نظر به اینکه جلسه

سالانه مجلس (لیگ) مسلمانان قرار است به ریاست اقبال در دسامبر ۱۹۳۰ میلادی تشکیل شود، بدین سبب جلسه کنفرانس مسلمانان قسمت شمالی هند از دسامبر ۱۹۳۰ میلادی به هفته آخر ژانویه ۱۹۳۱ میلادی در لاهور تغییر وقت یابد.

در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۰ میلادی، اقبال و دیگر اعضاء از طرف مجلس مقدماتی به نام شخصیت‌های مهم سرحد، بلوچستان، سند و پنجاب درخواستی در رابطه با اهداف و مقاصد کنفرانس اسلامی شمال هند منتشر ساختند. خلاصه‌ای از آن که به شرح زیر می‌باشد، قابل توجه است.^{۱۰۵}

"هدف از تشکیل کنفرانس این است: مسلمانان این استانها را از اوضاع کنونی و جنبشهای سیاسی آگاه نمایند. آنها را با عملکرد ملت‌های همسایه و قوم حاکم بر هندوستان آشنا کنند. و از آن خطراتی که تهدیدشان می‌کند، آگاه سازند. سپس تعداد کثیری از مسلمانان که در این ایالت خداوند با مصلحتی خاص جمع‌آوری نموده، که روز بروز اهل علم به این موضوع بیشتر پی می‌برند... و همچنین رساندن پیام فعال بودن در راه حفاظت از مسلمانان و اسلام در هندوستان است."

ولی نیازی نبود که کنفرانس اسلامی شمال هند تشکیل شود. زیرا در جواب تلگرام اقبال، آقا خان به او اطمینان داد که خیر قبول انتخابات مشترک و یا ایجاد هر نوع تفاهم با هندوها بی‌اساس است. علاوه بر آن اقبال به‌عنوان رئیس جلسه سالانه مجلس مسلمانان که قرار بود در دسامبر ۱۹۳۰ میلادی تشکیل شود، انتخاب شده بود و هر حرفی که می‌خواست می‌توانست در آنجا بگوید. و نیز لازم بود که منتظر نتایج میزگردها که تا سال ۱۹۳۳ میلادی ادامه داشت، نیز باشد. بعدها نیز ضرورت تشکیل کنفرانس مسلمانان شمال هند بیش نیامد. ولی این فکر تا آخرین لحظه عمر با وی بود.^{۱۰۶}

اقبال در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۰ میلادی قرار بود برای ریاست جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام به حیدرآباد دکن برود. ولی به‌علت بعضی از مسایل از رفتن عذرخواهی نمود. به‌همین جهت نواب صادق علی خان حاکم

ایالت بهاولپور ریاست جلسه را به عهده گرفت. اقبال نیز برای وی پیام تبریکی ارسال داشت.^{۱۰۷}

همانطور که قبلاً گفته شد: شاعر و متفکری همچون اقبال به این دلیل به میدان سیاست گام نهاد تا هر طور مقدور باشد در سطح ملی و استانی مسلمانان را منسجم ساخته تا بتوانند برای مطالبه خواسته‌هایشان در مقابل هر دوی اکثریت هندو و حکومت انگلستان بایستند. قولهایی را که وی در سخنرانیهای انتخاباتی خود داده بود، پس از همان انتخابات در امور اجتماعی مسلمانان، چه در شورا و چه در خارج از آن به آنها عمل کرد.

در شورای پنجاب بعد جدید شخصیت وی ظاهر شد. درباره هر مطلبی می‌خواست سخن گوید، پس از مطالعات کامل بیان می‌نمود. تقریباً تمام سخنرانیهای وی متکی بر تحقیقات عمیق و ارقام و حقایق بود. در بعضی از موارد در بیاناتش از اشعار نیز استفاده می‌کرد، و حالت طنز شخصی و شوخی او نیز نمایان می‌شد. علاوه بر آن چون او اصولاً "فیلسوف بود، لذا از دیگران فکرش بیشتر کار می‌کرد. به حزب اتحاد وابسته شد. ولی به محض اینکه برنامه سیاسی حزب را دریافت، از آن کناره‌گیری کرد. در هر مرحله با سرفضل حسین مخالفت می‌ورزید. و چون یک نماینده آزاد بود، حاضر بود بهای آن آزادی را به هر قیمتی که شده بپردازد.

این درست است که بیانات وی در شورا مانند صدای طوطی در نقارخانه بود. ولی بعضی از پیشنهادات وی بسیار ثمربخش بودند. مثلاً "در مورد معاف کردن مالیات زمین که مزارع کوچک از آن بهره‌مند می‌شدند و یا مالیات بستن بهارث و یا سپردن مالیات بردرآمد به استانها."

محمد احمد خان با اشاره به عملکرد اقبال در شورا می‌نویسد:^{۱۰۸}
"دکتر اقبال در زمان عضویت خود در شورا با طرز بسیار خوبی نظر خود را در مورد بهبود وضع اقتصادی عموم مردم در استان، کمک مالی به فقرا، توهین نکردن به بزرگان دین، امتناع از شراب خواری، آزادی شمشیر (استفاده از اسلحه سرد)، طرفداری از روش معالجه یا طب سنتی و یونانی،

بهداشت روستاها ، کمک پزشکی به زنان ، تصویب قانون در مورد محصولات ازبین رفته ، سپردن درآمد محصولات به استانها ، کاستن حقوقهای بالا ، پیشبرد صنایع در استان ، اظهار داشته است . ولی از موضوعاتی که وی با شوق و ذوق فراوان ارائه نموده است ، می توان : مسایل مربوط بمحصولات به خصوص کاستن مالیات زمین ، عقب ماندگی آموزشی مسلمانان ، و بی انصافی که در حق مسلمانان مدرسین روا شده بود را نام برد .

بیرون از شورا در آن اوضاع وخیم حتی زمانی که روزی نمی شد بر سر مسألهای بین هندوها و مسلمانان درگیری پیش نیاید ، او مانند یک رهبر سیاسی مورد قبول عموم بمیاری مظلومین می شتافت و یا برای ایجاد تفاهم بین هندوها و مسلمانان در کوجهای شهر بهراه می افتاد . در جلسات عمومی مسلمانان را راهنمایی می کرد و با شرکت در راهپیماییها بمآنها روحیه می بخشید . اقبال همیشه کوشش می کرد مسلمانان شبه قاره (هند) متحد باشند و بمسایل ملی و میهنی علاقه عمیقی نشان بدهند و کاملاً "آن را درک کنند . در ضمن می خواست که از مسایل دنیای اسلام نیز با خبر باشند . تا مثلاً "بدانند که در کشور همسایه ، افغانستان چه می گذرد ، و یا در فلسطین چه ظلمهایی بمسلمانان روا می دارند .

در این پنج سال در جمیع جهات سیاست هندوستان عملکرد اقبال قابل توجه است . بمعنی واقعی در همین دوران در افکار سیاسی خود ارتقاء یافت . از ابتدا طرفدار قوم مسلمان بود ، بدین جهت به عقیده وی اصول انتخابات جداگانه برای برقراری تشخص ملی شدیداً "لازم بود و به هیچ وجهی حاضر نبود که از آن دست بردارد . این نکته محور فکر سیاسی او بود و به خاطر همین نیز با کنگره مخالفت کرد . با محمد علی جناح و مولانا محمد علی درگیر شد ، و با سر محمد شفیع همیشه اختلاف داشت ، ولی بر این اصول باقی ماند . این سؤال پیش می آید ، چه وقت اقبال پس از گام نهادن عملاً "در سیاست ، این فکر به خاطرش رسید که استانهای دارای اکثریت مسلمان به صورت یک کشور مستقل در آیند ؟ در این رابطه لازم است که

خلاصه چند سخنرانی وی و بعضی از رویدادها را برحسب تاریخ ارائه دهیم . اقبال در اول ماه مه ۱۹۲۷ میلادی ضمن سخنرانی در مسلم لیگ استان پنجاب با آن قسمت از پیشنهاد دهلی شدیداً مخالفت کرد که در آن گفته شده بود ، مسلمانان از خواسته انتخابات جداگانه دست برخواهند داشت . در ۲۸ ژوئن ۱۹۲۸ میلادی ، در بیانیه خبری خود ضمن اظهار بی‌علاقگی نسبت به هم‌پیمانی ، بر خواسته خودمختاری کامل برای استانها تأکید کرد .

در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۸ میلادی ، طی سخنرانی خود در جلسه کنفرانس احزاب اسلامی که در دهلی تشکیل شده بود ، گفت : بعضی از قسمت‌های هندوستان طوری است که در آنها مسلمانان در اکثریت هستند و در بعضی دیگر هندوها ، به‌همین جهت در این اوضاع لازم است مسلمانان برنامه سیاسی جداگانه‌ای برای خود تنظیم کنند .

به‌گفته عبدالسلام خورشید : در همین ایام روزنامه انقلاب چهارمقاله پیاپی منتشر ساخت . که در آنها فکر ایجاد یک وطن جداگانه شامل پنجاب ، سرحد ، سند ، بلوچستان برای مسلمانان ارائه داده بود . به‌هندوها و مسلمانان پیشنهاد شده بود : برای آزاد کردن اوطان خود کوشش کنند . و به‌جای اینکه جلوی یکدیگر سد ببندند ، تمام سعی خود را وقف پایان دادن به سلطه استعماری انگلستان بنمایند . روزنامه "پرتاب" هندو در مورد این مقاله‌ها طنزی نوشت که مسلمانان اینک می‌خواهند در این کفرستان ، اسلامستان بسازند . عبدالسلام خورشید می‌نویسد :^{۱۰۹}

"پس از به‌وجود آمدن پاکستان ، من از پدر مرحوم مولانا عبدالحمید سالک سؤال کردم ، این مقالات را مولانا مرتضی احمدخان خود نوشته و یا به‌خواسته کسی ؟ وی پاسخ داد : علامه اقبال هر روز به‌نزد ما می‌آمد ، و در این ملاقاتها در مورد مسایل سیاسی خیلی بحث می‌شد . بخصوص در زمانی که مسایل تحریم کمیسیون سایمن و گزارش نهرودر اوج خود بودند و علامه اقبال در آن موقع نیز تنها راه حل مسأله اختلافات فرقه‌ای را ایجاد

یک کشور اسلامی می‌دانست. ولی به دلیل اینکه با مجلس اسلامی ارتباط داشت، در موقعیتی نبود که خود این نوع پیشنهادات را به‌عموم ارائه دهد. اگر این کار را می‌کرد، رابط‌ماش با دیگر رهبران اسلامی قطع می‌شد و به سبب آنکه ما مدیران روزنامه انقلاب (مهر و سالک) با راهنمایی علامه اقبال برای حقوق مسلمانان مبارزه می‌کردیم، لذا در موقعیتی نبودیم که این پیشنهادات انقلابی را ارائه دهیم. پس در شورای همگانی تصمیم گرفته شد، برای روشن شدن نظر هندوها این پیشنهاد با وساطت مولانا مرتضی احمدخان ارائه شود که در روزنامه انقلاب به‌عنوان مصحح خبرها مشغول به‌کار است. وی مسئول نشان دادن خط مشی سیاسی نبود و در نتیجه راهنمایی‌های علامه اقبال این مقالات منتشر شدند."

در اوایل سال ۱۹۲۹ میلادی، اقبال از میهمان آلمانی خود که کارشناس نقشه جغرافیایی بود، خواست نقشه‌ای مبنی بر جمعیت آن وقت به تناسب هندوها و مسلمانان و استانهای مختلف آنها تهیه کند. وی نیز این کار را انجام داد، او در این نقشه، آبادیهای هندو نشین را با نقطه‌های زرد رنگ و آبادیهای مسلمانان را با نقطه‌های سبزرنگ مشخص کرد. به‌گفته‌ی شیخ مختار احمد، برادرزاده اقبال که در اطاقش کارشناس آلمانی اقامت داشت، و در آنجا کار می‌کرد، در آن نقشه‌ها بخصوص در استانهای پنجاب و بنگال، آبادیهای هندوها و مسلمانان را به‌تفصیل شرح داده بود.

در سال ۱۹۶۶ یا ۱۹۶۷ بود که به‌خاطر تحسین از خدمات اقبال، حکومت پاکستان این کارشناس آلمانی را به‌عنوان میهمان رسمی به‌پاکستان دعوت کرد. وی برای ملاقات با نویسنده (جاوید) و مختار احمد نیز به لاهور آمد.

در ۴ مارس ۱۹۲۹ میلادی، اقبال طی سخنرانی در مورد بودجه در شورای پنجاب پیشنهاد کرد: مالیات بردرآمد در سطح استان جمع‌آوری شود. در آن دوران آن را یک نظریه عجیب خواندند، و متوجه نشدند که اقبال آن را با زمینه فکری صحیح ارائه داده است. سیاست اقبال این

بود که حکومت مرکزی از استانها فقط سهمیه خود را وصول کند .
در ۳۰ دسامبر ۱۹۳۹ میلادی، نواب سردوالفقار علی خان در جلسه
کنفرانس خلافت که اقبال و دیگر بزرگان نیز در آن شرکت داشتند، طی
سخنانی، گفت: ۱۱۰

"آزادی و پیشرفت هندوستان بستگی به این مسأله دارد که در شمال
هند، منطقهای به مسلمانان داده شود که شامل دو یا سه استان باشد، و یا
آنها را درهم ادغام کرده یک ایالت واحد ایجاد شود. در این ایالت،
جمعیت مسلمانان نباید کمتر از ۸۰٪ باشد. به همین صورت به شرق هند،
بنگال را طوری تقسیم کنند که جمعیت مسلمانان در آنجا نیز کمتر از ۸۰٪
نباشد. مسلمانان باید به جای حفظ حقوق حقه خویش خواستار یک وطن
جداگانه شوند."

نواب سردوالفقار علی خان دوست نزدیک اقبال بود، و از نظر سیاسی
با مسلم لیگ رابطه داشت. بدین سبب ممکن است همانطور که از مولانا
مرتضی احمدخان خواسته شد، در روزنامه انقلاب آن مقاله‌ها را بنویسد،
از اقبال هم توسط مرتضی احمدخان خواسته شد، روی صحنه کنفرانس
خلافت این بیانیه را ایراد کند.

سپس در نوامبر ۱۹۳۰ میلادی به گفته اقبال روزنامه‌ها پیشنهاد کردند:
کنفرانس قسمت شمال هند فوراً تشکیل شود. عبدالسلام خورشید می نویسد: ۱۱۱
"وی با مدیران روزنامه انقلاب: مهر و سالک، مدیر روزنامه سیاست:
سید حبیب و مدیر روزنامه مسلم اوت لوک: مجید ملک بحث و تبادل نظر
کرد و به پیشنهاد وی روزنامه انقلاب در ابتدای یک مقاله این موضوع را
مطرح کرد که مسلمانان شمال هند به منظور بررسی مسایل خود کنفرانسی
تشکیل دهند.

این اولین باری بود که قراردادی در مورد کنفرانس منطقهای مسلمانان
بسته می شد. وگرنه قبل از این کنفرانسهایی در سطح استان و یا کشور تشکیل
می یافت."

در ۲۳ نوامبر ۱۹۳۰ میلادی، کنفرانس اسلامی شمال هند تشکیل گردید و اقبال به عنوان رئیس آن انتخاب شد. . . . دومین جلسه در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۰ میلادی تشکیل گردید. در این جلسه از طرف اقبال و دیگر اعضای مجلس مقدماتی کنفرانس اسلامی شمال هند درخواستی تهیه شد که بعدها در روزنامهها به چاپ رسید. در محتوای این درخواست نیز از افکار اقبال استفاده شده بود، مثلاً:

"اکثریت مسلمانان که در این استانها دیده می شوند، خداوند حکیم و علیم و خبیر یقیناً با یک مصلحت خاص آنها را گرد هم آورده است. این مصلحت نیز روز بروز برای علماء روشنتر می شود."

در دومین جلسه بعضی از دوستان، این سؤال را مطرح نمودند. آیا منظور از تشکیل این کنفرانس این است که مسلمانان شمال هند با دیگر مسلمانان هند همدردی نداشته باشند؟ و اگر بنگال نیز استانی است که مسلمانان در آنجا اکثریت دارند، پس چرا مسلمانان آنجا را از کنفرانس جدا می کنند. در این رابطه عبدالسلام خورشید می نویسد:^{۱۱۲}

"روزنامه انقلاب از طرف حضرت علامه پاسخ اولین سؤال را چنین داد. تمام مخالفتها علیه استانی است که مسلمانان در آنجا اکثریت دارند. تا جایی که به استانیهایی که مسلمانان در آنجا در اقلیت هستند مربوط می شود، با وجود اقلیت به آنها امتیازات زیادی داده اند و بدین جهت نه هندوها و نه حکومت هند، و یا حتی کمیسیون سایمن به آن اعتراض نکرده اند. در این صورت لازم است بین سرزمینهایی که اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می دهند، برای حفاظت از حقوق ایشان با آنان نیز تبادل نظر شود. در پاسخ به دومین سؤال گفته شد: فقط به این دلیل بنگال را دعوت نکردند که فاصله اش بسیار دور بود. بهر حال اگر مسلمانان آنجا چنین کنفرانسی تشکیل دهند، مسلمانان خطه شمال غرب هر نوع کمکی از دستشان برآید، برای آنان انجام خواهند داد."

پس با تمام این تفاسیل، روشن می شود، به محض ورود به میدان سیاست

اقبال فکر ایجاد یک کشور اسلامی که شامل استانهای اکثریت مسلمان نشین شمال غرب شبه قاره (هند) می شد ، در سر می پروراند . و اشاراتی از آنها در سخنرانیها و پیشنهادات وی بموضوع دیده می شد ، او می خواست به مسئولیت خود قبل از ارائه چنین تصور انقلابی راه را برای آن هموار کند . با در نظر گرفتن این فکر ، او علاوه بر مسلم لیگ از طریق روزنامه مسلم و سکوهاى انجمنهای سیاسی و اسلامی حرفش را زد ، تا نظر هندوها را دریابد و یا نظر مردم در حمایت از این پیشنهاد جلب شود . این نیز ممکن است که وی به خاطر همین عملاً " درگیر سیاست شده باشد . زیرا اگر مبارزه او صرفاً " جنبه شخصی داشت ، و در ضمن می دانم که وی منافع شخصی را بدتر از مرگ می دانست ، پس چه دلیلی داشت ، به میدان سیاست وارد شود ؟

اینک یک سؤال دیگر نیز قابل توجه است . چرا محمد علی جناح ، اقبال را برای ریاست لیگ در جلسه شورای مجلس مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۰ میلادی پیشنهاد کرد ؟ به نظر محمد احمد خان : اقبال مقام روشن و ممتازی در امور سیاسی مسلمانان تمام هند به دست آورده بود ، و " هندو پرس " او را رهبری فرقه پرست خوانده بود ؛ بنابراین او را برای جلسه اله آبادیه ریاست لیگ انتخاب نمودند^{۱۱۳} .

ولی نویسنده (جاوید) با طرز فکر آنها موافق نیست . اقبال و محمد علی جناح از مارس ۱۹۲۹ میلادی به بعد با هم هم عقیده شدند . در این مرحله خواسته مسلمانان شبه قاره (هند) این بود که اگر قرار است نظام هم پیمانی ایجاد شود ، باید بر اساس چهارده ماده باشد . ولی رهبران هندو حتی چشم دید چهارده ماده را نیز نداشتند . قبل از آن نیز اصلاحات جناح در گزارش نهرو رد شده بود .

کمیته نهرو از اول با پیشنهاد ایجاد یک ایالت واحد اکثریت مسلمان نشین و ادغام چهار استان شمال غرب در یک حکومت واحد که توسط مولانا حسرت موهانی پیشنهاد شده بود ، مخالفت کرده بود . خواسته های منطقی بعدی که توسط مسلم لیگ داده می شد ، غیر از آن چیزی نبود ، که

اقبال در خطبه الله‌آباد در حقیقت ارائه داده بود. لذا نظر نویسنده (جاوید) این است که محمدعلی جناح و بعضی از اعضای شورای مجلس می‌دانستند که نکته اصلی در سخنرانی اقبال چیست؟ بهمین سبب او را به‌عنوان رئیس جلسه الله‌آباد انتخاب نمودند. اعضای شورای مجلس بر این مسأله تکیه داشتند که قبل از شروع میزگرد، جلسهای تشکیل شود تا سیاست مجلس در مورد کنفرانس معین گردد. و شرکت کنندگان مسلمان تحت این سیاست متحد شوند و خواسته‌های مسلمانان را ارائه دهند. یعنی اگر نظام هم‌پیمانی براساس چهارده ماده ایجاد نشد، مسلمانان اقدامی را انجام خواهند داد که در جلسه الله‌آباد مجلس به‌آن اشاره شده است. ولی این کوشش را سرفضل حسین بریاد داد. هنگامی که اقبال در جلسه الله‌آباد سخنرانی تاریخی خود را ایراد کرد، بیشتر رهبران مسلمانان جهت شرکت در میزگرد به‌لندن رفته بودند. پس از ایراد خطبه اقبال، قطعنامه‌ای درباره نکات اصلی آن به‌تصویب نرسید.

بعد از سال ۱۹۳۰ میلادی، در امور سیاسی مسلمانان تغییراتی پیش آمد. مولانا محمدعلی دارفانی را وداع گفت، و محمدعلی جناح زندگی گوشه‌گیری را در لندن آغاز کرد.

در سال ۱۹۳۱ میلادی، برای مدت چند ماه، سرمحمد شفیع رئیس لیگ بود، ولی او عضویت شورای نایب‌السلطنه را پذیرفت و بالاخره در ۶ فوریه ۱۹۳۲ میلادی فوت کرد. به‌گفته سید شمس‌الحسن، تلاش سرفضل حسین این بود که لیگ را برای همیشه از بین ببرد.

در دسامبر ۱۹۳۱ میلادی، وی با کمک طرفداران خود در دهلی سرفظ‌الله‌خان را به‌عنوان رئیس مجلس انتخاب کرد. مسلمانان دهلی به این مسأله اعتراض نمودند، تظاهرات کردند. زیرا آنها سرفظ‌الله‌خان را به‌خاطر اینکه احمدی بود، از خود نمی‌دانستند.

جلسه لیگ از ترس تظاهرات به‌جای دبیرستان "فتح پوری" در منزل شخصی به‌نام سیدنواب علی مقاطعه‌کار تشکیل شد. در این جلسه پیشنهادی

مبنی بر ادغام مجلس در کنفرانس احزاب اسلامی و ایجاد یک انجمن سیاسی جدید، تهیه شد.

در ژوئن ۱۹۳۲ میلادی، سرظفرالله خان عضو شورای نایب السلطنه شد و از ریاست لیگ استعفاء کرد. بدین ترتیب مجلس از انهدام نجات یافت. به جای وی عبدالعزیز از پیشاور به عنوان قائم مقام رئیس مجلس انتخاب شد. او می خواست که مجلس را مانند یک اجتماع گروهی بگرداند. سرمحمد یعقوب را از دبیری انداخت. در سال ۱۹۳۳ میلادی با مشکل فراوان او را از ریاست برداشتند و به جای وی حافظ هدایت حسین رئیس لیگ شد. اما در آن دوران به سبب نفاقی که بین اعضاء بود، درگیری پیش آمد. در این برخوردها چندندان "عثمان آزاد"، مدیر روزنامه "انجم" را شکستند. مجلس دچار تفرقه شد و این وضع تا وقتی ادامه داشت که محمدعلی جناح در هفته آخر دسامبر ۱۹۳۳ میلادی به هندوستان بازگشت. بالاخره محمدعلی جناح به عنوان رئیس مجلس انتخاب شد، و مجلس بار دیگر احیاء گردید.^{۱۱۴}

در سال ۱۹۳۰ میلادی، هنگامی که مدت عضویت اقبال در شورای پنجاب به پایان رسید، او به عنوان یک شخصیت مهم سیاسی، مسلمانان در شبه قاره (هند) شناخته شده بود. و به نام رئیس منتخب مسلم لیگ هند در الله آباد خطبه* مشهور خود را ایراد کرد. بعدها دو بار نیز به منظور

* اقبال در سخنرانی تاریخی خویش در جلسه سالیانه حزب مسلم لیگ سراسر هند در دسامبر ۱۹۳۰ در الله آباد، چنین بیان نمود: "دین نیز چون کشور در زندگانی افراد دارای اهمیت فراوان می باشد... " و اضافه کرد: "اسلام به جای خود یک سرنوشت است و هیچ سرنوشت به سرنوشت دیگر ضرر و زبانی نمی رساند... " سپس گفت: "من جهت شنیدن قوانین، ادیان و مؤسسه های اجتماعی سایر جوامع دارای عالی ترین مراتب احترام می باشم... ولی با وجود این من جامعه جداگانه ای دارم که سرچشمه زندگی و رفتار منست که با دادن مذهب مرا بدین صورت تشکیل داده است. ادبیات آن، افکار آن، فرهنگ آن و به وسیله آن، احیای زمان گذشته آن به طور یک عامل زنده و مؤثر در شعور حال من می باشد... " آنگاه کیفیت رهبر را تشریح کرد و گفت: "به نظر من مفهوم رهبر عبارت است از مردی که توسط موهبت خداوندی و با تجربه، دارای قوه شدید ادراک سرنوشت

شرکت در میزگردها به انگلستان رفت.

او ریاست جلسه کنفرانس احزاب اسلامی را در لاهور به عهده داشت و تا آخرین نفس علاقه عمیقی به مسلمانان هند و آینده سیاسی مسلمانان تمام جهان نشان داد. ولی دیگر هرگز نامزد شرکت در انتخابات ایالت غیره نشد.^{۱۱۵}

از سال ۳۳-۱۹۳ میلادی اگر منابع و مآخذی درباره مسایل سیاسی مسلمانان هند و اهمیت تاریخی آنها در دست باشد، می توان دو سخنرانی اقبال را نیز مثال زد. یکی سخنرانی الله آباد و دیگری سخنرانی در کنفرانس احزاب اسلامی لاهور، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۳۲ میلادی. این سخنرانیها در جای مناسب خود بررسی خواهد شد. گفتن این مساله کافی است که اقبال از طریق این سخنرانیها برای حکمت عملی سیاسی آینده مسلمانان براساس فکر و عقل، چشم انداز و یا هدف مشخصی معین کرد. در حقیقت در این زمان دو بعد قابل ذکر از صفات شاخص اقبال برای مسلمانان شبه قاره (هند) مشخص شد. یکی بعد عملی، که با امور سیاسی رابطه داشت و نیز دیگری بعد فکری، که از ابتدا در اشعار و یا نوشته هایش دیده می شد. و نیز در این دوران وی از طریق مقالات خویش کوشش کرد الهیات اسلامی را از نو بازسازی کند.

معنوی اسلام یا داشتن همان نیروی مشاهده دقیق روند تاریخ نوین داشته باشد. این مردان در واقع نیروهایی هستند که مردمان را متحرک ساخته به پیش می رانند، اما آنها موهبت الهی هستند، نه ساخته بشری...

فصل شانزدهم

سفر اقبال به جنوب هند

سفر اقبال به جنوب هند کاملاً "جنبه علمی داشت و در زندگی اقبال نمی‌توان این سفر را بی‌اهمیت جلوه داد. زیرا که وی در دوران این سفر با ایراد سخنرانیهای خویش، سنتهای قدیمی تمدن اسلامی را به شکل یک فکر جدید ارائه داد و بدین وسیله مسلمانان امروزی را تشویق کرد که در آینده یک اجتماع جدید اسلامی به وجود آورند.

به عقیده اقبال اسلام چیز جامدی نیست، بلکه تحرک دارد. بدین سبب از ابتدا وی به مسئله اجتهاد علاقه خاصی نشان می‌داد و در این رابطه، او خطابه‌های تحت عنوان "اجتهاد در اسلام" در سالن حبیبیه کالج اسلامی در ۱۳ دسامبر ۱۹۲۴ قرائت کرد. ولی بعضی از علماء به نظراتی که در این مقاله ارائه شده بود، اعتراض کردند، و اقبال را کافر خواندند. این اولین تجربه در این نوع برای اقبال بود، و در همین ایام بود که مولوی ابومحمد دیدار علی نیز علیه وی فتوی صادر کرد. اقبال از این مساله ناراحت شد و در نامهای خطاب به مولانا اکبر شاه خان نجیب آبادی عکس العمل نشان داد.^۱

"شما درست فرمودید. تأثیر روحانی نماها پس از روی کار آمدن جنبش

سرسید احمد خان بسیار کم شده بود. ولی کمیته خلافت به خاطر فتوی‌های سیاسی خویش، قدرت آنها را بر مسلمانان هندی نیز تحمیل کرد. این بزرگترین اشتباهی بود که تاکنون هیچکس به آن پی نبرده است. ولی من اخیراً "به این تجربه آگاهی یافتام. مدتی پیش مقاله‌ای در مورد اجتهاد به انگلیسی نوشتم که در جلسهای آن را قرائت کردم. انشاله به زودی چاپ خواهد شد، ولی بعضیها مرا کافر خواندند."

این مقاله هرگز چاپ نشد. البته در چند روزنامه خبر قرائت آن را به چاپ رساندند. ممکن است بعدها نیز تفصیلات سطحی از آن منتشر شده باشد و همین مختصر از نظر جمال محمد یکی از بزرگترین تجار مدراس گذشت. در آن زمان او با سرمایه نزدیک به ده میلیون روپیه در سال کار می‌کرد. وی علاوه بر تاسیس تعدادی موسسات خیریه، یک موسسه اسلامی نیز با خرج خود بنیان نهاده بود. مقصود وی از این کار، دعوت شخصیت‌های علمی معروف مسلمان به مدراس نبود، تا آنها سخنرانی‌هایی در رابطه با اسلام بنمایند.

سید سلیمان ندوی به دعوت همین موسسه، درباره سیرت نبوی بیانات مبسوطی در مدراس ایراد کرد.

"محمد ماما دیوک پکتهال"^{*} نیز مطالبی در مورد تمدن اسلامی ایراد کرده بود. جمال محمد از طرف انجمن اسلامی در اوایل سال ۱۹۲۵، از اقبال دعوت کرد که به مدراس بیاید و راجع به مساله اجتهاد سخن گوید. همچنین یادآور گردید، تمام مخارج سفر او را متقبل خواهد شد. اقبال این دعوت را پذیرفت، ولی تصمیم اینکه چند مقاله ارائه داده و یا اینکه این کار را چه وقت انجام دهد، به آئینده موکول کرد.

به نظر وی قبول این دعوت دو دلیل داشت، اول اینکه در سفرش به

* Muhammad Mamaduké Pictal این شخص انگلیسی پس از مسلمان شدن ترجمه قرآن را انجام داد. چاپ اول آن در شبه قاره در ژانویه ۱۹۳۵ به دستور نظام حیدرآباد انجام پذیرفت.

جنوب هند مساق بود تربت شهید تیوسلطان را زیارت کند، و حالتی که بهاو در آن هنگام دست خواهد داد، به صورت شعر درآورد.

سین با استفاده از این موقعیت نظرات خویش را مبنی بر تحقیقاتی در مورد بعضی از مسایل مهم فرهنگ اسلامی که مطابق با اصول قواعد اسلامی و مورد تایید همگان است، جمع آوری نماید و به صورت کتابی منتشر ساخته، بهجهانیان ارائه دهد.

اقبال برای مسلمانان نسل جدید، بسیار نگران بود. او احساس می کرد که نسل کنونی از نظر فکری به طرف اروپا کشیده می شود، و بیم آن دارد که آنها تحت تاثیر زرق و برق ظاهری اروپا قرار گیرند، و از راه راست منحرف شوند.

وی در نامه ای خطاب به سید سلیمان ندوی این فکر را اظهار کرد و چنین نوشت:

"این را حقیقتاً عرض می کنم که با دیدن وضع کنونی ممالک اسلامی اضطراب عجیبی به من دست داده است. شخصاً به کرم و فضل الهی اطمینان دارم و قلبم روشن است، فقط این اضطراب و تشویش بدین سبب به من دست داده است که مبادا نسل جدید مسلمان بترسند و راه دیگری اختیار کنند. هر چند از نظر من توجه نسل جوان به غرب مساله مهمی نیست، زیرا فرهنگ جدید اروپا همان تمدن اسلامی است که به صورت پیشرفته ارائه شده است. برای مثال در اروپا در میدان فکر دکارت را مبنی بر مسائلی که عنوان کرده بود، بانی فلسفه جدید می پنداشتند. و براساس آن اصول، علوم جدید را بنیان نهادند. ولی اگر "اصول" دکارت را با "احیاء علوم" غزالی مقایسه کنیم، به این نتیجه می رسیم که غزالی سالها پیش "اصول" را توضیح داده بود. به همین صورت کتاب "دانتته" به عنوان "کمدی الهی" سرشار از افکار "محمی الدین ابن عربی" است.

دانشمندان اروپا ادعا می کردند که "بیکن" بانی و موجد منطق است. با رجوع به تاریخ فلسفه اسلامی به این حقیقت پی می بریم که از این دروغ

بزرگتر تا به حال در تاریخ اروپا گفته نشده است .

قبل از هرکس " یعقوب کندی " که مسلمانی منطقی بود ، به منطق ارسطو اعتراض کرد و نه فقط بیکن بلکه " جان استوارت میل " نیز باین منطقی اعتراض کردند . لذا به این نتیجه می‌رسیم که اروپا ، مدتها قبل از بیکن از منطق استقرایی مسلمانان آگاهی داشت .

از تالیفات نصیرالدین طوسی ، روشن می‌گردد که ریاضیدانان مسلمان از قرون وسطی به نتایجی دست یافته بودند که هنگام تفسیر ریاضیات یونانی در اروپا از آنها استفاده می‌شد و بدین ترتیب ریاضیات جدید را بنیان نهادند . علاوه بر این صوفیان مسلمان ، سالیان دراز بود که تعدد زمان و مکان را قبول داشتند ، و از نظر فکری اظهار کردند که ممکن است بعد یک مکان بیشتر از سه باشد ، قبل از هرکس در اروپا " کانت " فیلسوف آلمانی به این نکته توجه کرد ، ولی صوفیان مسلمان پانصد یا ششصد سال قبل پی به این مساله برده بودند .

لذا در اروپا افکار متفکران مسلمان بر سر زبانها بود و دانشمندان آنجا خواه با زبان عربی آشنا بودند یا نه ، به طور کلی از علم و فرهنگ اسلامی آگاهی داشتند^۴ .

اقبال آرزو داشت علوم اسلامی بر مبنای فکر جدید احیاء شود . زیرا به نظر وی اگر چنین نشود ، سلطه معنوی اروپا به مخاطره خواهد افتاد . وی خطاب به سید سلیمان ندوی نوشت :

" به نظر من در زندگی اقوام عنصر قدیم همانقدر ضرورت دارد که عنصر جدید ... ولی می‌بینم که در ممالک اسلامی ، افراد معمولی و افراد تحصیل کرده ، هر دو گروه از علوم اسلامی بی‌خبرند . به گفته شما این بی‌خبری سلطه معنوی اسلام را در اروپا تهدید می‌کند و مسلماً " جلوگیری از این خطر ضرورت دارد " ^۵ .

اقبال به این مساله نیز واقف بود که مسلمانان هندوستان از نظر سیاسی به هیچ وجه نمی‌توانند ممالک دیگر اسلامی را یاری دهند ، ولی از نظر فکری

می‌توانند آنها را بسیار کمک کنند^۶. به نظر وی، دین مسیح دستخوش تحولات و تجدید نظر در اروپا شد، اما در دنیای اسلام، بنی به شکل کلیسا وجود نداشت که به خاطر شکستن آن نیازی به یک "لوتر"^۷ باشد. با این حال به جز احیاء علوم اسلامی چاره دیگری وجود نداشت. زیرا از راه چنین احیایی می‌شود قادر بود که تکه‌های جدا شده تفکر اسلامی و علوم جدید را با هم متصل و مسلمانان را تشویق به پیشرفت در میدانهای علوم و تکنولوژی کرد. همچنین این حقیقت را باید به آنها قبولاند که منظور از پذیرفتن ابعاد علمی و فکری تمدن اروپا تقلید و تحصیل علوم غیراسلامی نیست. بلکه هدف بازپس گرفتن آن افکار به صورت مترقی آن است که اروپا در عالم بیداری از مسلمانان گرفته است و چیزهایی که در دوران غفلت و خواب آنها به آن افکار اضافه نموده که در نتیجه آن به پیشرفت نائل گشته‌اند^۸.

اقبال معتقد بود که اگر روحانیان مسلمان هند فقط خواهان به دست آوردن آزادی سیاسی و اقتصادی می‌باشند و حفاظت از اسلام منظور آنها نباشد، هرگز موفق نخواهند شد که به سر منزل مقصود راه یابند^۹. او آرزو داشت که همگام با علوم اسلامی، عقاید دینی را نیز به شکلی جدید ارائه دهد. و می‌خواست که علوم دینی را با فلسفه جدید هماهنگ سازد. به نظر وی تاروپود علوم اسلامی قدیم که ماخذش فکر و حکمت یونان بوده، از هم پاشیده شده است. بدین سبب نیاز به بازسازی دارد و بر این عقیده بود که اروپا طریقه یک جهت ساختن عقل و الهام را از مسلمانان آموخته است. لذا با استفاده از این روش و مبتنی بر فلسفه موجود، باید علوم اسلامی را از نو ساخت. و می‌شود گفت که در این راه از مسلمانان بسیار پیشی گرفته‌اند.

ولی دین اسلام از مسیحیت بسیار ساده‌تر و عاقلانه‌تر است. به همین جهت به آسانی می‌شود در آن طرح جدید دینی و یا علم کلام^{۱۰} را آمیخت. قبل

* نخستین مخالفت با تشکیلات مسیحیت تحت نظر پاپ منتهی به پروتست یا اعتراض مارتین لوتر (Martin Luther) (۱۵۴۶-۱۴۸۳ میلادی) آلمانی علیه خرید و فروش و بخشایش گناه گردید و اولین سنگ بنای مذهب پروتستان گزارده شد.

* علم کلام عبارت است از شرح و بیان و استدلال عقلی در معارف دین که غالباً برای رد

از اقبال سرسید احمد خان چنین کوششی کرد. اما در این کار موفق نشد. به سبب آنکه نظراتش بر سیستم فکری معتزله^{۱۰} استوار بود، که خود این روش نیز بر اساس فکر و حکمت یونانی بنیان نهاده شده است.^{۱۱} او فکر می کرد که در جهان اسلام، یک انقلاب فکری در حال تدوین است. گرچه ملتهای مسلمان با مسایل اقتصادی و سیاسی دست و پنجه نرم می کردند، ولی با اتمام این مشکلات وقوع یک تحول فرهنگی حتمی بود. وی امیدوار بود که تا آن زمان شخصیتی پیدا شود و این انقلاب را رهبری کند.^{۱۲} لیکن در این زمینه سعی اقبال هموار کردن راه انقلاب در آینده بود.

مساله مهم دیگری که از ابتدا به آن توجه داشت، شناخت و آگاهی درست و منطقی از فقه اسلامی بود، اقبال عقیده داشت: کسی که در این دوره از نقطه نظر قرآن مجید، فقه و قوانین زمان حال را بررسی کند، و ابدیت احکام قرآنی را به اثبات برساند، احیاء کننده اسلام و بزرگترین خادم انسانها خواهد بود.^{۱۳} در این رابطه وی در نامهای خطاب به سید سلیمان ندوی چنین نوشت:^{۱۴}

"مقصود من این است که با توجه به فقه و قانون عصر حاضر، مسایل اسلامی با دیدی ناقدانه، نه غلامانه مورد مطالعه قرار گیرد، قبلاً "مسلمانان در مورد عقاید خودشان چنین کردند. فلسفه یونان، زمانی پایان علوم انسانی شناخته شده بود، ولی هنگامی که حس انتقاد در مسلمانان به وجود آمد، آنها با استفاده از اسلحه همان فلسفه با آنها به مقابله پرداختند.

شبهات مخالفین ایراد می شده است.

* موسس فرقه فلسفی معتزله و اصل بن عطاء الغزال (۱۳۱-۸۵ هجری) از موالی ایرانی است. با وجود فرق بسیاری که در معتزله پیدا شد، همه آنها بر پنج اصل متفق القولند:

۱- توحید و یکتاپرستی

۲- عدل

۳- وعد و وعید

۴- المنزلة بین المنزلتین

۵- امر به معروف و نهی از منکر

در این عصر و زمان نیز باید یک چنین برنامه‌ای داشت."

برای نیل به این هدف به‌جز اجتهاد چاره دیگری نیست. لیکن او به خوبی می‌دانست که تحت سلطه سیاسی و فکری غرب، صلاحیت فکر و اجتهاد از مسلمانان سلب شده بود. در این چنین دوران بردگی، بهترین راه این بود که برای حفظ فقه اسلامی مردم فقط به تقلید اکتفا کنند. و با این حال در زمانی که هر لحظه امکان تغییر آن می‌رفت، نمی‌شد این عمل را ادامه داد. بدین جهت لازم بود در این راه قدمی برداشته شود، تا رفته‌رفته مسلمانان آگاه شوند که خود قادر به عمل اجتهاد هستند. تا بدین وسیله بتوانند راهنماییهای صحیح و به‌جایی در دوران انقلاب فکری آینده به مردم بکنند^{۱۴}. ولی نظر به کهنه‌پرستی سنتی بعضی از علمای اسلام و بخصوص علماء هندوستان، این مساله بسیار حساس بود. در این رابطه چون اقبال اظهار نظر کرده بود، او را کافر خواندند. با وجود همه این مسایل او بنابه اقتضای زمانه ترجیح داد که به تحقیقات خویش درباره اجتهاد ادامه داده و بر اساس همین تحقیقات بدون هیچ ترس و واهمهای نظریات خویش را بیان نماید.

سومین مساله مهمی که اقبال می‌خواست راجع به آن اظهار نظر کند، موضوع حکومت مسلمانان و اتحاد ملل اسلامی بود. در آن هنگام خلافت عثمانی به پایان رسیده بود و در ترکیه جمهوری غربی حکمفرما بود. ولی بعضی از علمایی که پابند روایات بودند، تاکید داشتند که باید خلافت احیاء شود. دولت انگلستان با استفاده از ساده‌لوحی آنان، در پی شخصی بود که آن را خلیفه مسلمانان جهان کرده، ولی در حقیقت جیره‌خوار انگلستان باشد، و یقیناً "با این عمل موفق می‌شدند تمام جهان اسلام را وسیله‌های جهت نیل به مقاصد خویش سازند. اقبال با توجه به این مساله نتیجه گرفت که احیاء خلافت برای مسلمانان در حال حاضر سودمند نخواهد بود. و برای وحدت اسلامی راه دیگری باید پیدا کرد.

اساساً "وی به جمهوریت به‌شیوه غربی معتقد نبود. ولی در نبودن بدل

مناسب آن را می‌پذیرفت^{۱۵}. و معتقد بود که از لحاظ اخلاق و فلسفه برای نوع انسان خوب نیست. زیرا که در این نظام انتخاب یک فرد بستگی به تعداد افراد داشت، و از این طریق نمی‌شد مطمئن بود شخصی که انتخاب شده، واقعا "لیاقت رهبری را دارد. بهتر بگوییم، در این حکومت کاندیدای خوب واجد شرایط در مقابل نامزدهای بد و یا کسی که واجد شرایط نیست، قرار می‌گیرد و ممکن است انتخاب نشود و این مسأله از نظر اسلامی و اخلاقی درست نیست، علاوه بر این اقبال از نظام جمهوری غرب، یعنی نظام سرمایه‌داری نیز نفرت داشت. زیرا که روح این نظام استعماری بود. و باعث استثمار ملت‌های عقب مانده می‌شد. و در مقابله با این نظام در شوروی، انقلاب سرخ (کمونیستی) به وقوع پیوسته بود، و او از این مسأله بسیار رنج می‌برد، که اگر روزی ملت از غرب تقلید کند و یک چنین نظامی در جهان اسلام رایج شود، حتما "روزی با انقلاب (کمونیستی) سرخ روبرو می‌شود، و در نتیجه قربانی استعمار اجتماعی کمونیستی (شوروی) خواهد شد.

علاوه بر این مسایل با اهمیت، اقبال خواستار بیان نظرات خویش در مورد خدا، کائنات و غیره مبنی بر تحقیقات در رابطه با اسلام بود. افکار و اندیشه‌های اقبال در مورد جهان (آفاق) و مقصود زندگی انسانها تا حدی در نوشته‌ها و اشعارش یافت می‌شود. لیکن در این دوران پس از فکر و توجه کافی بـمـمـرـوـعـانـی از جمله عشق، عقل، خودی، تصوف، زندگی بعد از مرگ، زمان، مکان، و دیگر مسایل فیزیکی، تمدن و اخلاق به نتایجی دست یافت که بیان آنها خالی از لطف نیست.

در این مرحله مناسب است بگوییم، اقبال با فرهنگ اروپا و ادبیات و فلسفه غرب کاملا "آشنا بود. و نیز از ادب فارسی و عربی، فرهنگ اسلامی و افکار فلاسفه آن آگاهی کامل داشت. لیکن در رابطه با تفسیر و حدیث، فقه و یا علوم دینی به دلیل اینکه تعلیمات او تحت نظم خاصی نبود، طبق اصطلاح رایج نمی‌شد ایشان را "عالم" نامید. اقبال به این کمبود خود واقف بود^{۱۶}. به همین جهت هنگام نوشتن سخنرانی‌هایش علاوه بر مطالعه کتابهای

متعدد. برای کسب راهنماییهای لازم، نزد علماء می‌رفت. و در این رابطه با بعضی از علمایی که با آنها آشنایی داشت، مکاتبه و یا بحث و تبادل نظر می‌کرد. ولی مشکلی که برای اقبال وجود داشت، این بود که وی نیاز به ارشاد و راهنمایی از طرف علمایی را داشت که علاوه بر دانش و آگاهی از تمدن غرب، فلسفه، حقوق و علوم جدید با فلسفه و علوم و فنون قدیمه نیز آشنا بودند. ولی علمایی با این شرایط در تمام جهان اسلام در آن زمان کمیاب بود، چه رسد به هندوستان.

بهر حال در این باره نگاهی به سئوالاتی که در ذهن اقبال بود، به خصوص مسائلی که او گاه و بیگاه از سید سلیمان ندوی می‌پرسید، خالی از لطف نخواهد بود. خلاصه این سئوالات به شرح زیر می‌باشد^{۱۷}.

قرآن کتاب آسمانی کاملی است و خود مدعی این کمال است. برای یثبات رساندن کمال آن به صورت عملی لازم است اصول مسایل همانطور که در حال حاضر بین دیگر ملتها رایج است از نقطه نظر قرآن بررسی شوند. برای حل این مساله از چه وسایلی باید استفاده کرد؟

بعضیها با توجه به علم مشاهده، کوشش کرده‌اند ثابت نمایند که دیدن خداوند ممکن است. این بحث را کجا می‌شود یافت؟

استفساری که در مورد دیدن باری تعالی انجام شد، با این هدف بود که شاید مساله‌ای پیش‌آید و نظریه انقلاب‌انگیز نور اینیشتین را روشن سازد. این فکر با کمک یکی از رساله‌های ابن رشد تقویت شد. رساله‌ای که در آن مطلبی آورده شده بود که اقتباس از رساله ابوالمعالی بود.

ابوالمعالی از نظر فکر با اینیشتین بسیار نزدیک بود، گویانکه ابوالمعالی مساله‌ای را طرح می‌کند و اینیشتین آن را با کمک ریاضی به اثبات می‌رساند.

آیا اجتماع امت قادر است نص قرآنی را منسوخ سازد؟

برای مثال، مدت شیرخوارگی را که از نظر نص صریح قرآن دو سال است، این را می‌توان کم یا زیاد کرد و یا از نظر شرع میراث را می‌شود کم

یا زیاد کرد؟ از نظر بعضیها از آن جمله، حنفاء و معتزله اجماع امت این اختیار را دارد؟

آیا در ادبیات فقهی مسلمانان چنین مثالی وجود دارد؟

بعضی از فقها تخصیص نص را به اجماع امت جایز شمرده‌اند، مثالی

از یک چنین تخصیصها و تعمیمها وجود دارد؟

آیا یک چنین تخصص و تعمیمی را فقط اجماع اصحاب پیامبر می‌توانند

انجام دهند یا علماء و مجتهدین امت نیز می‌توانند این کار را بکنند؟

اگر در تاریخ مسلمانان پس از اصحاب مثالی این چنین وجود دارد،

ما را نیز آگاه سازید؟ هدف از حکم تخصیص و تعمیم چیست؟

اگر یکی از احکام اصحاب برخلاف نص باشد، می‌توان به این نتیجه

دست یافت که در علم آنها حکم ناسخی وجود دارد؟ آیا حکمی این چنین

نیز وجود دارد که اصحاب برخلاف نص قرآن آن را صادر کرده باشند؟

سرور کائنات، حضرت محمد (ص) جوابی که به یک مساله طرح شده

می‌داد، بر اساس وحی بود و بر تمام امت حجت شمرده می‌شد. و آن وحی

نیز در قرآن مجید گنجانده شده، ولی آیا جوابی که فقط به‌طور استدلال

داده می‌شد و وحی در آن نقشی نداشت، نیز بر تمام امت حجت است؟

اگر جواب مثبت باشد، به این نتیجه می‌رسیم که تمام استدلالات پیامبر (ص)

مطابق وحی است. و یا بهتر بگوییم فرقی بین قرآن و حدیث وجود ندارد.

پیغمبر اکرم (ص) از نظر شخصیت دو جنبه دارد: نبوت و امامت.

نبوت شامل استنباط ایشان از احکام قرآنی و آیات قرآنی است. اساس

اجتناب مبنی بر عقل بشری و تجربه و مشاهدات اوست. آیا این را نیز

می‌شود در وحی شامل دانست؟ اگر شامل وحی می‌شود، دلیل آن چیست؟

از نظر روانشناسی، تعریف وحی "غیرمنلو"^{**} چیست؟

آیا فرق بین وحی "منلو"^{**} و وحی "غیرمنلو" در زمان حضرت محمد (ص)

* تلاوت نشده (حدیث)

** تلاوت شده قرآن می‌تأخذ و ما یطق عن الهوی ان هو وحی و یوحی. سوره قیامه آیه ۲۹.

وجود داشته و یا این اصطلاحات بعدها وضع شده است؟
حضرت محمد (ص) در مورد اذان* با اصحاب مشورت کردند، آیا این
شور به حیثیت نبی و یا به حیثیت امام مومنین انجام شد؟
آیا سهمها در آیه ارث ازلی و ابدی می باشند و یا اینکه اصول قوانین
ارث غیر قابل تغییر هستند؟

آیا این سهمها طبق اوضاع گوناگون تغییر می کنند؟
آیه وصیت را شرح دهید.

در دوران اضطرار آیا امام و رهبر مومنین اختیار دارد حد قرآنی را
ملتنوی سازد و به جای آن حد دیگری معین کند؟

کدام آیه از قرآن این اختیار را به او می دهد؟
آیا امام یک شخص واحد است یا شورا می تواند قائم مقام آن باشد؟
آیا هر مملکت اسلامی می تواند یک امام داشته باشد، یا اینکه تمام
جهان اسلام باید یک امام داشته باشند؟ اگر چنین است در صورت بعدی
که در اسلام فرقه های زیادی به وجود آمدند، این کار چگونه امکان پذیر است؟
راهی را که حضرت عمر (رضی الله) در مورد مساله طلاق اختیار کرده بود،
اگر شرعاً به او این اختیار داده شده بود، اساس اختیار چه بوده است؟ و
در زمان حال قانون اساسی اسلامی به ایشان این اختیار را می داد؟

حقی که از نظر فقها، شوهر دارد، و می تواند همسرش را طلاق دهد،
می توان آن را به زن یا خویشاوند او یا شخص دیگر نیز داد؟ اساس این مساله
چیست؟ آیه یا حدیث است؟ از نظر امام ابوحنیفه اگر زنی پس از طلاق و
یا فوت همسر دو سال بعد بچه به دنیا بیاورد، کودک او حرام زاده نیست.
برچه اصولی این موضوع گفته شده است. آیا این اصل بر اساس قاعده شهادت
می باشد یا جزو قانون است؟

این وحی متلواست که در قرآن تلاوت شد.
* برای عبادت مسیحیان زنگ و یهودیان شیپور می زدند.

در شمس بازغه* و یا صدرا**، جایی که بسیاری از گفته‌ها در مورد حقیقت زمان نقل شده است، نقل قولی آمده که خدا زمان است.

بخاری نیز حدیثی به این مضمون نقل می‌کند: "لاتسبوا الدهر الخ"*** از حکماء اسلامی شخصی بوده که این مذهب را اختیار کرده باشد؟ اگر پاسخ مثبت است، ما کجا می‌توانیم اطلاعات بیشتری در این مورد کسب کنیم؟

حکیمی یهودی به نام "موسی بن میمون"*** در قرون وسطی گفته است. برای خدا آینده‌ای نیست، بلکه او زمان را لحظه به لحظه می‌آفریند.

'میمون' در دانشگاه‌های اسلامی در قرطبه تعلیمات خویش را به‌تمام رساند، به همین جهت آیا مذهب او نیز فیضی از دانشمندی مسلمان بود؟ مولانا شبلی جمله‌ای درباره شاعر و ارتقاقت*** نقل نموده است: نشانات و علامات دین امر ظاهر مخصوص به دین است. آن را ممتاز می‌سازد و به سایر ادیان دیگر که به آن ممیز می‌شود: "و شاعر الدین امر ظاهر تخصیص به و ممتاز صاحبه به من سائر الادیان کالختان و تعظیم المساجد و الاذان و الجمعه و الجماعات".

مثلاً "ختنه، احترام به مساجد اذان و نماز جمعه و جماعات و هكذا، آیا این گفته خود شاه ولی الله است؟ به همین صورت تفاسیر شاه ولی الله از

* ملامحود جوانبوری کتاب حکمت البالغه را در فلسفه برگزیده تحریر در آورده و بعدها شمس بازغه بر آن شرحی نگاشته است. این کتاب در اصول فلسفه است.

** صدرا شرح ملا صدرا ی شیرازی بر کتاب هدایه الحکمه از شیخ اشیرالدین عمربهری (متوفی ۶۶۰هـ) شرح دیگر از هدایه الحکمه از ملاحسین میبیدی می‌باشد.

*** لاتسبوا الدهر و انا الدهر (زمان را دشنام ندهید زیرا که من خود زمان هستم).

زندگی از دهر و دهر از زندگیست. لاتسبوا الدهر فرمان نبی است.

**** موسی بن میمون که اشتباهاً "همیون" نوشته شده، از مفسران بزرگ یهود در قرون وسطی می‌باشد. در سال ۱۱۲۵ میلادی در قرطبه متولد شد. کتاب معروف او دلاله الحائرین،

خلاصه فلسفه یهود را از قدیم الایام تا روزگار وی بازگو می‌کند. این کتاب به شیوه فلاسفه مشائی نوشته شده است.

***** ارتقاقت مسابلی که مسلمانان در میان خودشان مرسوم داشته‌اند (کار دسته‌جمعی

با رفاقت).

نظر اجتماعی سودمند و شامل این ارتفاقات هستند. برای مثال: احکام ازدواج و طلاق و غیره. اگر این تفاسیر شاه ولی الله صحیح باشد، اجتماع گرفتار بی نظمی خواهد شد و مسلمانان هر کشوری پیرو دستورات و مراسم خاص خودشان خواهند بود؟ این را توضیح دهید.

در الکلام* مولانا شبلی یک جمله از صفحه ۱۲۳ "حجت الله البالغه" را به زبان عربی نقل نموده است که معنی آن را نیز خود ایشان به طور خلاصه بیان کرده اند. و ترجمه قسمت آخر آن بدین ترتیب است.

بنابراین از این بهتر و آسانتر طریقه‌ای موجود نیست که در شعار تعزیرات و انتظامات، مخصوصاً "عادات و اطوار آن قوم را رعایت کنند که در آن امام پیدا شده است. برای نسلهای آینده درباره این احکام زیاد سخت گیری نشود. در این باره هدف از کلمه شعار چیست؟ و کدام یک از مراسم و دستورات به آن مربوط می شود؟

آیا شاه ولی الله** در جایی از حجه الله البالغه، شعائر را توضیح داده است؟

شاه ولی الله از کلمه "ارتفاقات" استفاده نموده، مولانا شبلی در جایی ترجمه آن را انتظامات و در جای دیگر مسلمات نموده است. مقصود اصلی ایشان چیست؟

شاه ولی الله "ارتفاقات" را به چهار قسمت تقسیم نموده است. در این چهار قسمت اموری مانند ازدواج و طلاق نیز گنجانده شده است. به نظر ایشان در این مسایل نیز سخت گیری نمی شود.

* شبلی نعمانی (۱۳۳۲-۱۲۷۴ هجری) در کتاب خود درباره علم کلام از آغاز و تحول آن مشروحاً بحث کرده و تمام بخشهای این علم را مورد تنقید قرار داده است.

** شاه ولی الله (۱۷۶۲-۱۷۵۳ میلادی) در دوران اورنگ زیب متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی، در مدرسه رحیمیه که پدرش شاه عبدالرحیم تاسیس کرده بود، به مدینه رفت. وی در سال ۱۷۳۷ میلادی، قرآن مجید را به فارسی ترجمه کرد. از تالیفات مهم او می توان: الفوز الکبیر و حجه البالغه را نام برد. وی اسرار و رموز شریعت اسلامی را در کتاب حجه البالغه بیان کرده است. از علم فقه و تفسیر و اجتهاد و تصوف آگاه بود.

بجتهایی در مورد فتوحات محی الدین ابن عربی* و یا حقیقت زمان
را در کجا می شود یافت؟
در میان اهل تصوف اگر بزرگ دیگری در مورد این موضوع بحث کرده
است، مرا راهنمایی کنید.
از نقطه نظر منکلمین بحث حقیقت زمان گذرا را در کدام کتاب می شود
یافت؟

بزرگانی که در هندوستان پیرو ابوالحسن اشعری هستند و یا اشاعره**

*** در بین عرفا و صوفیه مسلمین، اولین کسی که وحدت وجود را اساس تعلیم و نظریه خویش**
قرار داد، محیی الدین ابونکر محمد بن علی ابن عربی حاتمی طایی (۶۳۸-۵۶۱ هجری)
از اهل اندلس بود. مذهب ابن عربی بر این فکر مبتنی است که وجود امری است واحد.
او را شیخ الاکبر و ابن افلاطون لقب داده اند و خانم الاولیاء خوانده اند. از آثار او می توان
کتاب مواقع النجوم، الذخائر و الاعلاق فی شرح ترجمان الاشواق و فتوحات مکیه و فصوص
الحکم که مهمترین و عمیقترین تالیف ابن عربی در تصوف است را نام برد. او گذشته از
مقام حکمت و عرفان در شعر و ادب نیز مقامی عالی داشت و ذوق معرفت آموزی و تریحه
شاعری را بهم آمیخته بود. در طریقت و شریعت صاحب نظر بود و گویی فقه و شریعت را
مقدمه احوال قلبی می دانست. در میان تالیفات او، کتاب التفسیر که تفسیر و تاویل قرآن
مجید می باشد و اصطلاحات الصوفیه که لغت نامهای در اصطلاحات صوفیان است، به چشم
می خورد. در سخنان محیی الدین مطالبی هست که ظاهر آن الحادست و از این جهت
درباره او بین مسلمین اختلاف است. بعضی او را ملحد و زندیق و بعضی قطب و ولی
دانسته اند. در میان محققین اروپایی که راجع به ابن عربی و آثار او بحث کرده، یکی
نیکلسون است که کتاب ترجمان الاشراق را با شرح و ترجمه انگلیسی طبع کرده است. دیگر
آسین پالاسیوس که تحقیقات زیادی راجع به احوال و عقاید او کرده و می خواسته نشان دهد
که عقاید محیی الدین رنگ عرفان مسیحی داشته و یا بعضی سخنان دکارت مناسبت دارد.
دیگر آنجل گونزالس پالنتسیا Angel Gonzalez Palencia اسپانیولی است که
در کتاب تاریخ ادب اندلس خود عقاید محیی الدین را عالی ترین صورت تجسم حکمت
افلاطونیان جدید در بین مسلمانان می داند. همچنین خواجه خان از علمای هند که
فصوص الحکم را به انگلیسی ترجمه کرده (مدراس ۱۹۲۹) نام برد.

**** ابوالحسن اشعری (۳۲۴-۲۶ هجری) ناشر علم کلام جدیدی در میان اهل سنت و**
جماعت گردید. وی در فروع تابع امام شافعی ولی در اثبات عقاید دینی با وجود نهبی
اصحاب سنت و حدیث ادله کلامی را به کار برد و اصول آن را با عقاید اهل سنت و
جماعت وفق داد. وی کلام خود را بر این چهار اصل بنا نهاد:

۱- درباره ذات خداوند



را نام ببرید . علاوه بر ملاحونپوری آیا فیلسوف دیگری میان مسلمانان هندی وجود دارد؟ از نام آن اشخاص و تالیفاتشان مرا مطلع سازید؟
نام فیلسوف هندی مسلمان که ساکن پهلواری ، و نویسنده "تسویلات"
که بود؟ و از کجا می توان نسخه های از کتاب مزبور را به دست آورد؟
"مولوی نورالاسلام" رساله های در رامپور "راجع به مکان دارد . این
رساله به چه زبانی است؟ نسخه خطی یا چاپ شده است؟ نامبرده در چه
زمانی می زیسته؟

هنوز هم مشکلاتی در مورد مساله "آن" (لحظه) وجود دارد . به نظر
می رسد ، اعتراضی که متکلمین ما در رابطه با مساله زمان به فلاسفه نمودماند ،
بر افکار خود آنها نیز حکمفرما است .

"مولوی سید برکات احمد" بین دهر (دنیا) و زمان (زمانه ، وقت)
را تمیز داده تا بدین وسیله بتواند تا حدی از مشکلات بکاهد . ولی مساله
بی نهایت مشکل است ، این را روشن سازید .

اگر دهر ممتد و مستمر است و درحقیقت نیز خداوند است ، پس مکان
چه چیز است؟

همانطوری که دهر بدنعوی مخالف زمان است ، به همین صورت مکان
نیز باید عکس دهر باشد . یعنی حقیقت اصلی زمان و مکان ، دهر است .

آیا این فکر از نظر محی الدین ابن عربی صحیح است؟
ایشان در مورد مکان نیز بحث کرده است . اگر جواب مثبت است ،
رابطه مکان و دهر از نظر او چیست؟

من مطالعاتی راجع به مساله زمان و مکان کرده ام و از این مطالعات به
این نتیجه رسیدم که فلاسفه مسلمان هندوستان مسایل بزرگی در نظر
داشته اند و می توان تاریخ این فکر را نوشت . این کار را شما باید انجام

۲- درباره صفات خداوند

۳- درباره افعال خداوند

۴- درباره وعده و وعید خداوند

دهید .

تما نوشته‌اید که حاکم یک شهر مسلمان اختیار دارد هنگامی که می‌داند
بعضی از اجازدهای شرعی ممکن است ایجاد فساد کند ، آنها را لغو و همچنین
او مختار است بعضی از فرائض را نیز لغو نماید . سند این مساله را از کجا
می‌توان تهیه کرد ؟

آیا این صحیح است که منعه و ازدواج موقت ، قبیل از حضرت عمر
(رض) در بین مسلمانان رایج بوده است و حضرت عمر آن را لغو نموده
است .

در حال حاضر نیز رهبری اختیار دارد ، در مورد چنین مسایلی
بصمیم‌گیری نماید یا خیر ؟

فهرستی از مسایل را نام ببرید که امام حق دارد در مورد آنها نظریه
بدهد .

آیا چیزی که مجازاتش در قرآن شریف مقرر شده باشد ، وجود دارد ؟
و آیا امام می‌تواند در این رابطه نیز اظهار نظر کند ؟

از نظر شما نماز عملی متواتر است . اختلاف بین اقامه نماز توسط
حنفی‌ها و مالکیها و شیعیان از کجا و چگونه پیدا شد .

در احکام صادره ، اصول افزایش اختیارات امام ، چیست ؟ اگر اختیارات
امام بیشتر شود ، پس او می‌تواند بعضی از مسایل را هم محدود کند .

اگر مثالی تاریخی از این موضوع در دسترس است ، بیان نمایید .

از نظر قرآن مالک زمین کیست ؟ نظر فقهای اسلامی در این مورد
چیست ؟ شاید فتوایی در این مورد در " قاضی مبارک " * باشد . آن فتوی

چیست ؟

اگر کشور مسلمان (مانند روسیه) * دولت را مالک زمین قراض دهد ، آیا

* قاضی مبارک ، نام کتابی .

** منظور بمعدا جمعیت مسلمانان شوروی و قسمتی از خطه کشور روسیه که مسلمان نشین است
و تحت قوانین حکومت مرکزی است .

با موازین شرعی مطابق است یا خیر؟ آیا این مسأله بستگی به اظهار نظر امام دارد .

صدقه در اسلام چند نوع است . صدقه و خیرات با هم چه فرقی دارند . کلمه نبی دو معنی دارد : کسی که خبر می دهد ، و یا کسی که مقام بلندی دارد . نبی قسمت اول با همزه است و نبی دومی بدون همزه می باشد . در این رابطه راغب اصفهانی* در "مفردات" حدیثی نقل کرده است . آن حضرت (ص) فرمود که نام من نبی بدون همزه است . در قرآن کریم نیز نام بسیاری از انبیاء آمده است . کدام یک را نبی با همزه می خوانند و کدام یک را بدون همزه . یا همه آنها نبی بدون همزه میباشند ؟ اگر انبیاء در قرآن مجید و یا آن حضرت نبی بدون همزه هستند ، پس ترجمه انگلیسی رایج نبی** که معنی آن کسی است که خبر می دهد ، تا چه حد درست است ؟ ریشه کلمه "نار" (آتش) در عربی چیست ؟ ریشه کلمه "نجات" چیست ؟ و از لحاظ ریشه معنی نجات چیست ؟

پس از مطالعه این سئوالات به این نتیجه می رسیم که هنگام تهیه سخنرانیها در مورد احیاء فکر دینی در اسلام ، اقبال چه مسائلی را پیش روی داشت . مدت پنج سال طول کشید تا اقبال این مقالات را به تمام رساند . قرار بود که شش مقاله نوشته شود ، در صورتی که تا ژانویه ۱۹۲۹ میلادی ، فقط سه مقاله به طور کامل نوشته شده بود . این سه مقاله را هنگام رفتن به جنوب هند ، مدراس ، بنگال ، میسور ، و حیدرآباد ارائه داد . سه خطبه دیگر در سال ۱۹۲۹ کامل شد و در نوامبر ۱۹۲۹ میلادی در علی گره ارائه شد.^{۱۸}

این پنج سال در زندگی اقبال یکی از پرکارترین سالهای عمر وی

* راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۳ هجری قمری) از علما و ادبای بزرگ اصفهان بود . از مهمترین تالیفات او می توان : مفردات الفاظ القرآن ، محاضرات الادب ، تفسیر القرآن ، حل متشابهات القرآن ، تفصیل النسائین و الدرعه الی مکرم الشریعه را نام برد .

** Prophet

محسوب می شود. ممکن است که در سال ۱۹۲۵ میلادی، ایشان موضوعات خطبات را انتخاب کرده، و همراه آن با جمع آوری مواد لازم به مطالعه کتابهای دیگر نیز پرداخته باشد. طی این سالها وی در جلسات انجمن حمایت اسلام سه بار مقالاتی به زبان انگلیسی با عناوین: روح تمدن و فرهنگ اسلامی، فلسفه اسلام و مطالعه قرآن، خواند. اینها مسایلی بودند که در آن زمان مطرح می شدند.

تمام سال ۱۹۲۶ را وی در پنجاب در گرماگرم انتخابات مجلس گذراند. و برای کسب آزادی مردم مسلمان تمام کوجهها و خیابانهای لاهور را زیر پا گذارد. در جلسات انتخاباتی سخنرانی کرد، و در بسیاری از جلسات دیگر نیز شرکت نمود. سپس کار در مجلس آغاز شد، و بعد از کار و تحقیق در مجلس سخنرانیهایی نیز ایراد کرد، و این خود مستلزم وقت زیادی بود. به همین صورت هنگام درگیریهای مذهبی و فرقه‌ای، مانند یک رهبر سیاسی عالی مقام در کوجهها و بازارها رفت و آمد می کرد، و به مستضعفین قوت قلب می داد. آنها را به وحدت و هم بستگی دعوت می کرد، در جلسات شرکت می کرد و کوشش می نمود که مردم احساسات خویش را کنترل کنند. در جلسات به طور پی در پی بیاناتی ایراد می کرد.

از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ میلادی در امور سیاسی مسلمانان هندوستان شرکت کرد. چند بار از لاهور به دهلی و از دهلی به لاهور رفت و آمد کرد. تقسیم لیک (انجمن) مسلمانان به دو قسمت، به وجود آمدن کمیسیونهای سایمن، گزارش نهرو، انعقاد کنفرانس احزاب اسلامی، حمله به افغانستان، مساله فلسطین، چهارده ماده جناح، اتحاد لیگها، اولین کنفرانس میزگرد، مصاحبه با مطبوعات، سخنرانیهها و غیره، مسایلی بی پایان از تشویشهای نفسانی او بود. در یک چنین موقعینی اقبال ذوق شاعری خود را نیز حفظ کرده بود. و کتاب شعر "زبور عجم" را به چاپ رساند و برای امرار معاش به کار وکالت ادامه داد. و سئوالات امتحانی دانشگاهها را نیز تنظیم می کرد.

جای بسی خیرت است که بانوجه بهمشغله و حجم کار او می‌توانست فرصتی به‌دست آورد تا به‌امور فلسفی که بی‌تهایت مشکل است، برسد. و تمام این کارها را با علاقه خاصی انجام می‌داد. برای ما مقدور نیست کیمیای ذهن او را تجزیه کنیم، ولی در قدرت او صلاحیتهای فکری فراوانی وجود داشت که او را قادر می‌ساخت باوجود مشکلات نفسانی فراوان، نظرات خویش را درمورد مسایل دقیق فلسفی نیز بیان نماید. آنهم در وضعی که برای اظهارنظر کلمات مناسب در دسترس نبود. مثلاً "خود ایشان اعتراف میکند"^{۱۹}:

"بعضی از افکار نیچه دیدگاه فلسفی دوران حاضر است، و نمی‌دانم باید آنها را با چه زبانی ادا کنم."

سفر او بهجنوب هند از اوایل ژانویه سال ۱۹۲۹ میلادی آغاز شد. همراهان او در این سفر، چودهری محمدحسین، عبدالله چغتایی و علی بخش بودند. خوشبختانه عبدالله چغتایی رویدادهای روزانه این سفر را به‌رشته تحریر درمی‌آورد و برای روزنامه انقلاب می‌فرستاد، تا به‌چاپ برسد. به‌همین جهت بعضی از رویدادهای این سفر محفوظ مانده است.^{۲۰}

اقبال در دسامبر ۱۹۲۸ میلادی، سیدجمال محمد، رئیس انجمن اسلامی مدراس را از برنامه خود مطلع ساخته بود، که پس از فراغت از اجلاس کنفرانس در احزاب اسلامی، ساعت ۸/۳۰ روز ۲ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی با قطار فرانکفورت میل او به‌همراه هیات کوچکی روانه دهلی می‌شود. بعد از ظهر روز سوم ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، آنها به "کولامبا (بمبئی) رسیدند. سیدهاشم اسماعیل پسر سیداسماعیل در ایستگاه به‌استقبال آنها آمده بود. زیرا که از قبل تصمیم گرفته شده بود که اقبال در طول سفرش به‌بمبئی در منزل آنها اقامت نماید. همگی نهار را در منزل هاشم اسماعیل صرف کردند. همسر هاشم اسماعیل دختر یکی از مشهورترین تجار بمبئی یعنی حاجی یوسف سبحانی بود. نامبرده بانویی تحصیلکرده بود که تحصیلاتش را در آلمان به‌تمام رسانده بود.

هنگامی که اقبال غذایش را تمام کرد، همسر هاشم اسماعیل کتاب شعر
گونه به نام "فاوست" را به نزد او فرستاد و از وی خواهش کرد که با خط
خودش شعری روی آن بنویسد. اقبال این شعر را نوشت. ...

کلام و فلسفه از اوج دل فروشتم
ضمیر خویش گشادم به نشتر تحقیق

سپس گفت: این همان نینجه‌ای است که می‌بایست فاوست به آن
می‌رسید، و اینطور نشد. ساعت پنج بعد از ظهر هاشم اسماعیل یک ضیافت
چای در هتل گرینز (مجاور هتل تاج) به افتخار اقبال ترتیب داد، در این
مهمانی شخصیت‌های مهم بمبئی نیز شرکت داشتند. ساعت ۸ شب اقبال
بنا به دعوت فدراسیون اسلامی بمبئی برای صرف شام به آنجا رفت، و در
ساعت ۱۰ شب از طریق مدراس میل (قطار مدراس) به مدراس رفت. آن
شب، روز بعد و شب بعد را اقبال در قطار گذراند.

ساعت ۷/۳۰ دقیقه روز ۵ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، قطار در ایستگاه
راه‌آهن مدراس توقف کرد. یک ایستگاه قبل از رسیدن به مدراس در محل
برج باسی "دختری خوش ذوق و ادیب از خانواده‌ای محترم در مدراس
به‌همراه پدرش به‌منظور استقبال از اقبال، وارد قطار شد. وی هنگامی که
اقبال در لاهور بود، با او مکاتبه می‌کرد.

در ایستگاه مدراس گروهی از مردم به استقبال او آمده بودند. مستقبلین
بیشتر مسلمانانی بودند که کلاه ترکی به‌سر داشتند. اکثر علماء، فضلا،
امراء و روسای مدراس نیز آمده بودند. جمعیت به قدری بود که پیاده شدن
از قطار برای اقبال مشکل می‌نمود. در همین اثنا، سید جمال محمد و منشی
ایشان عبدالحمید حسن وارد قطار شدند، و حلقه‌های گل به‌گردن اقبال

* W. Goethe (۱۸۴۲-۱۷۴۹ میلادی) نمایشنامه‌نویس و داستان‌سرا و شاعر بزرگ آلمانی
که او را پدر ادبیات آلمان لقب داده‌اند. از آثار برجسته این نویسنده و شاعر و فیلسوف
می‌توان اینها را نام برد: فاوست، رنجهای ورتتر، اگنت، ایفی ژنی و دیوان شرفی.
* نام ایستگاه راه‌آهن نزدیک مدراس.

آویختند و تا سختی اقبال را از فطار بیرون آوردند. عبدالحمید حسن با صدای بلند خطاب به مردم گفت: راه را باز کنید تا هرکس که می خواهد فرصت آن را بیابد اقبال را ببیند. سپس اقبال روی سکو قرار گرفت و بهادشواف و بزرگان معرفی شد. بعد به همراه سید جمال محمد با اتومبیل به اقامتگاه خود در هتل "بوسوتو" رفت. این هتل متعلق به سید جمال محمد بود. صبحانه را در هتل و ناهار را در منزل سید محمد صرف نمودند. ساعت چهار بعد از ظهر در مدرسه جمالیه او را به جای دعوت کرده بودند.

در این مدرسه از کودکان یتیم و فقیر نگهداری می شد. این مدرسه را پدر سید جمال محمد وقف کرده بود. مدرسه شامل ساختمانهای بسیاری از جمله، ساختمان خوابگاه جمالیه بود. در این ساختمان دانشجویان به طور شبانه روزی و رایگان زندگی می کردند. علاوه بر آن غذا نیز از طرف سید جمال محمد به آنها داده می شد. مضافاً اینکه ماهانه هفت روپیه به هر یک از دانشجویان پرداخت می گردید. تا شهریه دانشکده خویش را بپردازند. در سالن این ساختمان، کتابخانه بزرگی بود که شامل کتابهای اسلامی می شد. برای تدریس دروس اسلامی از مدرسین فارغ التحصیل "دارالندوه" استفاده می شد، و برای تدریس دروس انگلیسی و ریاضی از مدرسین هندو نیز استفاده می کردند. اقبال از ملاقات با اساتید و دانشجویان بسیار خوشنود بود.

ساعت ۵ بعد از ظهر در سالن "گوکھلی" اولین سخنرانی خود را تحت عنوان "اسلام و افکار حاضر" ایراد کرد. سالن مملو از جمعیت بود. بیشتر آنها را مسلمانان تشکیل می دادند، ولی هندوها هم نیز تعدادشان کم نبود. دکتر "سپراین" نخست وزیر مدراس وظیفه رئیس جلسه را انجام داد. جلسه با تلاوت آیاتی چند از قرآن مجید آغاز شد. اقبال مقاله خود را ایراد کرد. پس از به اتمام رسیدن مقاله، دکتر سپراین طی سخنانی، گفت^{۲۱}:

"برای من بسی مباحثات است، با وجود اینکه هندو هستم، بهر اینست

جلسه سخنرانی در مورد فلسفه اسلامی انتخاب شده‌ام. من خوشحال هستم از اینکه می‌بینم مسلمانان این استان نقطه نظر صحیحی دارند. اسلام به شرق و حتی تمام جهان درس اخوت و برادری آموخته است. ما هندوان با امتیازات قومی و سیستم طبقاتی خود گرفتاریم. ما باید از تهذیب و فرهنگ اسلامی درس اخوت و برادری بگیریم.

من اینجا به عنوان یک غیربرهمن صحبت نمی‌کنم، و نه از این نقطه نظر خلاف سیستم طبقات هندوان حرفی می‌زنم. برای اینکه بتوانیم هندوها و مسلمانان و تمام اقوام شبه‌قاره را متحد سازیم، باید اخوت اسلامی را دلیل راه خود بسازیم."

پس از پایان جلسه عبدالحمید حسن خلاصی از مقاله اقبال را که قبلاً تهیه کرده بود، بدنامیده روزنامه‌ها داد. پذیرایی شام شب که برای آنها بسیار رحمت کشیده بودند، از طرف عبدالحمید حسن ترتیب یافت. مسالهای که تا زگی داشت این بود که برای هر مهمان کارت‌ری روی میز قرار داشت که به زبان اردو صورت غذاهای آماده را نوشته بودند، روی کارت چنین نوشته شده بود:

"برنامه غذا، دعوت اقبال.

شنبه ۵ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، شربت شیرازی، بریانی مدراس و بورانی، شیر گاو زعفرانی، بستنی هندوستانی، مرغ و نان هندی، حلوا، هویج، میوه‌جات."

مقام در کوجه دانیار - میزبان عبدالحمید حسن.

شب هنگام وقت بازگشت، سید جمال محمد از عبدالله جغتایی مقاله اقبال را به منظور مطالعه آن گرفت و صبح روز بعد پس از صبحانه به هتل آمد و مقاله را پس داد. هنگامی که او آمده بود، اقبال نیز صبحانه خود را به اتمام رسانده بود. سید جمال محمد در مورد مقاله مزبور چند سؤال کرد. اقبال با پاسخ بجا و کامل او را قانع کرد. سید جمال محمد فقط یک تاجز بین المللی و برای مسلمانان هندوستان ناشناخته نبود، بلکه عالم و

فاضلی بلندمرتبه بود. وی بهارویا و بیشتر کشورهای اسلامی سفر کرده بر حج نیز رفته، در عین حال بسیار ساده لباس می پوشید، عمامه بر سر می بست، پیراهن و شلوار معمولی به تن می کرد و ریش نیز گذاشته بود. اقبال بسیار تحت تاثیر او قرار گرفت. با تمجید از دانش او گفت، این شخص پس از مطالعه مقاله سئوالاتی در مورد بعضی از امور به میان آورد که بسیار به جا بود و در وهم و گمان من هم نبود. سپس گفت:

"خدایا این انسان سالانه ده میلیون روپیه تجارت می کند. پیراهن و شلواری ساده می پوشد و درباره حقیقت روح و ماده به زبان اردو و انگلیسی بحث می کند. او در این فکر است که تعلیمات قدیم و جدید مسلمانان را با هم ارتباط دهد، و اسلام در شان اصلی خویش در دنیا ظاهر شود. مسلمانان نیاز به این چنین افراد دارند و تا وقتی که این نوع اشخاص را نیابیم، رسیدن به اهداف محال است."

در اصل مساعی سید جمال محمد نیز بر همین مسأله تاکید داشت. عبدالله چغتایی نظرات خویش را در مورد شخصیت وی چنین بیان می کند:

"از چه راهی می توانیم تعالیم مذهبی قدیم و علوم و فنون عصر جدید را با هم تلفیق کنیم، تا افراد جامعه مسلمانی تعلیم یافته، با سواد عهد جدید و آگاه از دانش و فرهنگ اسلامی داشته باشیم. این هدف بزرگی از فعالیت های نیک او است."

در مورد مسایل علوم فاضلانه صحبت می کند و از آیات قرآنی خیلی خوب نتیجه می گیرد و از این مسأله شکایت می کند... اخیراً "بیشتر حضرات علماء بدون در نظر گرفتن اوضاع دست به تبلیغ و تعلیم زده اند، در صورتی که آنها را آنقدر مورد ملامت نباید قرار داد. در نظر گرفتن اوضاع یک دلیل ندارد، بلکه بیست دلیل دارد. هر چند که گذشته ها گذشته. و حالا افسوس خوردن بر این مسأله مفید واقع نخواهد شد. باید علماء و زعمای عصر حاضر، علوم قدیم و جدید را طوری با یکدیگر بیامیزند که جبران نقصان گذشته شود. و جهانیان آن مسلمانی را ببینند که مقصود قرآن،

مقصود پیغمبر (ص) اسلام و قصد نهایی خدای دو جهان بود" اقبال در ۸ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی در مدراس ماند، و این چهار روز برای او بسیار روزهای پرکاری بود. روز ۶ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، ایشان دومین مقاله خود را به نام تجربیات دینی و تجلیات و کشف و الهامات فلسفی در سالن گوکھلی ایراد کرد.

صبح همان روز، مصاحبهای نیز با نماینده روزنامه "سواراجیه" داشت که طی آن گفت: دین را مقدم تر از "سواراج" می داند، وی ادامه داد: حکومتی که با دین رابطه نداشته باشد، او هیچ تمایلی به آن ندارد. ولی با این وصف مردم آسیا، روش ماده پرستانه اروپا را نمی توانستند از نظر دور بدارند. بدین جهت برای آنها مهمترین مساله این بود که راهی بیابند تا امور مادی و معنوی (روحانی) را یکجا جمع کنند. به نظر اقبال ترکیها در به وجود آوردن اجتماع مطلوبی از روحانیت و مادیت ناکام مانده بودند. بهر حال او از آنها مایوس نشده بود. بلکه به عقیده وی مردم هندوستان قادر به انجام این کار بزرگ هستند و نیز می توانند بر ویرانه های دنیای کهن، دنیایی جدید برای انسانهای نو بسازند. به نظر وی گفته های نوجوانان بر این منوال که بیشترین توجه را باید به مسایل سیاسی معطوف داشته باشند به غیر از تقلید کورکورانه از اروپا چیز دیگری نیست. بزرگترین دلیل ناکامی ترکیها در این مساله این بود که آنها نیز عمل تقلید از اروپا را آغاز کردند. اگر آنها برای حل این مسائل از اسلام کمک می گرفتند، مساله به شکل دیگری درمی آمد. زیرا که اسلام موفق شده بود تخیل اسلام و حقیقت آن یعنی روحانیت و مادیات را با هم تطبیق دهد.

ایشان گفت: برای زنده نگهداشتن اسلام باید مسلمانان آسیا و آفریقا متحد و به دنیای جدیدی وارد شوند. ولی به هنگام ورود به دنیای جدید، فقط آنهايي محفوظ خواهند ماند که از وجود نیروهای مخرب و آبادکننده

* سوا به معنای خوب و راج به معنی حکومت است.

عصر حاضر به‌طور کامل آگاه باشند .

در پاسخ به‌سئوالی مربوط به‌پان‌اسلامیسم چنین گفت : در مورد این کلمه اشتباهات بسیاری بین اروپا و آسیا به‌وجود آمده‌است . اولین بار این اصطلاح را یک روزنامه‌نگار فرانسوی استفاده کرد . و هدف او آگاه نمودن اروپا از اتحاد مسلمانان بود . بدین سبب این کلمه نیز مانند هجوم نژاد زرد بود که برای نیل به‌این مقصود به‌وجود آورده شده بود .

تا آنجایی که به‌معنای آن ارتباط حاصل می‌شود . هیچ حرکتی از پان‌اسلامیسم به‌چشم نمی‌خورد . پرفسور " براون " استاد دانشگاه کمبریج نیز این فکر را بی‌اساس به‌اثبات رسانده بود . اگر این کلمه معنی داشته باشد ، همین بس که بگوییم تعریف دیگری برای " کل مسلمین‌خواه " ^{۱۱} اخوت اسلامی است . کلمه پان‌اسلامیسم در کتاب لغت موجود نیست . زیرا که اسلام نام آن تجربه‌ای است که قدم از نسل ، رنگ ، زبان و تابعیت فراتر نهاده ، و در جهت یکجا نمودن انسانها به‌کار گرفته شده‌است .

روز ۷ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی ، اقبال در سالن " گوکلهلی " سومین مقاله خود را ایراد کرد . اجتماع عظیمی برای شنیدن هر سه مقاله اقبال در سالن گرد آمدند . و در اکثر روزنامه‌های انگلیسی‌زبان اقتباساتی از مقالات وی منتشر شد . همان روز انجمن زنان مسلمان مدراس او را به‌جلسه‌ای که در محل " تاکراس گاردن " منعقد شده بود ، دعوت کردند . رئیس این جلسه خانم عبدالسلام بود که همسرش رئیس پستخانه مرکزی آنجا بود . به‌اقبال تقدیرنامه‌ای تقدیم کردند . بنا به‌گفته عبدالله چغتایی تمام خانمها در پس پرده بودند . و اقبال آنطرف پرده نشسته بود . در سپاسنامه از خدمات دینی ، علمی و ادبی اقبال تقدیر شده بود و چند جمله زیر در آن برای توجه و جواب به‌طور سؤال به‌شرح زیر نوشته شده بود ^{۱۲} .

" از شما استدعا داریم کمی از وقت گرانبه‌ای خود را برای ما که

۱۱ آیه ۱۵ سوره حجرات " انما المومنون اخوه " .

اسیران قفس هستیم ، وقف کنید . و برای آزادی شرعی طبقه زنان مسلمان نغمه‌سرایی کنید . وضع ما اسیران قفس، ناگفته روشن است . بهمین جهت برای جلوگیری از این مساله ، شعری هیجان‌انگیز بسرایید تا احساسات خفته بيدار شوند ، ما مدیون مولانا حالی هستیم ، زیرا که در سالهای اول قرن نوزدهم شعر ایشان دربارهٔ زنها مقام آنان را بسیار بالا برد . آن اشعار تحت عنوان " چپ‌کی داد " به‌عزت ما افزود . اشعار حالی در خانواده‌های اسلامی جرعه آزادی زنان را به‌وجود آورد . ولی باز هم خانواده‌هایی هستند که حتی نام آزادی به‌گوششان نرسیده ، در صورتی که در جهان توقعات زن و مرد یکسان می‌باشد . و اسلام نیز تعلیم مساوات* داده است . متأسفانه ملاحظه می‌کنیم که از طرف مردان ، حقوق زنان پایمال می‌شود . ما از شما تقاضا می‌کنیم که موضوع را روشن و دلایل این کار را بیان نمایید . ما نمی‌خواهیم بگوییم که برادران ما که زاده مادران هستند ، بسیار ظالم و سفاک هستند ، خیر ، اینطور نیست . بلکه ما از این مساله رنج می‌بریم که ریشه بی‌انصافی یا جنس مونث و پایمال کردن حقوق او از منازل والدین خود آنها آغاز می‌شود . پدر و مادر در رابطه با هر دو پسر و دختر راه افراط و تفریط را پیش‌گرفته‌اند و این فرق را با ما پرورش می‌دهند . در برابر پسر ، دختر را علاوه‌بر محروم کردن از خورد و خوراک در مورد تقسیم املاک نیز محروم می‌کنند . اگر از بدشانسی ، دختری بیوه شود ، پدر و مادر ستمکار به‌نام دفاع از شرف خانوادگی او را از ازدواج مجدد محروم می‌نمایند و او را محتاج برادران و عموها کرده ، در حقیقت زنده‌به‌گورشان می‌کنند . در حال حاضر همه‌جا فریاد آزادی زنان بلند است . اثر بجا و عمیق تعلیمات جدید واضح و روشن است که زنان مسلمان به‌حقوق شرعی و جایز خود که

* آیه ۳۵ سوره احزاب " ان المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرين و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین فروجهن و الحافظات و الذاکرین الله کثیرا " و الذاکرات اعدلهم مغفره و اجرا " عظیما "

آزادی و مساوات است ، دست یابند .

روح زنده و صادق اسلام در حجاب اسلامی است ، و جنس لطیف زنده در آتش می سوزد و خاکستر می شود تا ایثار خود را به اثبات برساند . در خاتمه از اینکه وقت شما را گرفتیم ، عذر می خواهیم . با امید اینکه در آینده نزدیک برای بهبودی و آزادی طبقه نسوان ، نظمی بسرایید و با این عمل برای همیشه زنان را از خود ممنون و متشکر نمایید ."

جوابی که اقبال به سیاستنامه داد ، بر حسب اتفاق محفوظ مانده است . ایشان گفت^{۲۳} :

"عقیده من این است که زنان قادر هستند کیفیتها را بهتر حفظ کنند . . . گرچه در دوران تنزل و انحطاط حقوق زنان پایمال شد و مردان مسلمان از حفظ حقوق زنان مسلمان غفلت نمودند ولی زنها با وجود این همه ظلم به انجام وظیفه خود ادامه دادند ، هیچ شخصی وجود ندارد که اثرات تربیت مادر خویش را در خود نیابد ، و یا محبت خواهرانش بر دل او جایی نداشته باشد . آن شوهران خوشبختی که همسران خوب و پارسا داشته‌اند ، خیلی خوب می‌دانند که وجود زن برای ارتقاء مرد تا چه حد موثر است . لازم نیست یکبار دیگر بگویم در اسلام زن و مرد مساوی هستند . من این مسایل را از آیه‌های قرآن کریم دریافته‌ام ، بعضیها براین عقیده هستند که مردها از زنها برترند . آیه‌ای که به شرح زیر می‌باشد ، موجب شک می‌شود "الرجال قوامون علی النساء"^{۲۴} از نظر محاوره عربی این تفسیر درست نیست که مرد از زن بالاتر است ، از نقطه نظر دستوری زبان عربی ، صفت تفصیلی کلمه قائم و قوام می‌باشد ، که معنای محافظت می‌دهد . در جای دیگر قرآن کریم می‌فرماید : "هن لباس لکم و انتم لباس لهن . . ." ^{۲۵} . لباس نیز

* آیه ۳۴ سوره نساء "الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض" (مردان کارگزاران زنانند به خاطر برتریهایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است)

** آیه ۱۸۳ سوره بقره .

برای محفوظ نگاهداشتن بدن است ، مرد محافظ زن است . و دیگر هیچ فرقی بین زن و مرد نیست . در قرون گذشته ، زنها دوش به دوش مردان به جهاد می پرداختند . در زمان خلفای عباسی ، زمانی خواهر خلیفه به عنوان قاضی القضاة مشغول کار بود ، و خود می توانست فتوی صادر کند . حالا اقتضای جامعه این است که زنها حق رای داشته باشند . در حکومت اسلامی هنگام انتخابات ، همه افراد حق داشته باشند که رای بدهند . نه فقط مردان ، بلکه زنان نیز حق دادن رای را دارا باشند . اسلام تمام مسائل اعتدال را مد نظر قرار می دهد .

زن نسبت به مرد و مرد نسبت به زن وظایف جداگانه ای دارند . این فرایض با هم فرق می کند ، ولی این به آن معنی نیست که زن پایین تر و مرد بالاتر است . اختلافات بر اساس دلایل دیگری است . خلاصه اینکه تا آنجایی که به مساوات مربوط است ، در اسلام فرقی میان زن و مرد وجود ندارد . و اختلاف بین آنها به دلیل نیازهای اجتماعی است . قبل از هر چیز به این مساله توجه داشته باشید که مادر حق دارد وراثت (حضانت و قیمومیت) فرزند خود را به عهده بگیرد . اسلام این را نیز اعلام نموده که زن می تواند به طور جداگانه مالک همه چیز باشد .

در بسیاری از کشورهای اروپا ، زنان حق مالکیت ندارند . یک مادر انگلیسی حالا هم حق ولایت اولاد خویش را ندارد ، در صورتی که این حق در اسلام همیشه وجود داشته ، در تمام این امور ملت های اروپایی از اسلام پیروی می کنند ، یا طبیعت توجه آنها را به این سو سوق داده است . . . در اروپا ، طلاق گرفتن مشکل بود . در بین مسلمانان هرگز این اشکال وجود نداشت . این اعتراض نیز وجود دارد که می گویند ، زن در اسلام مانند مرد حق طلاق ندارد . شاید ندانید که علماء ما این مساله را توضیح داده اند : هنگام عقد زن می تواند بگوید حقی که اسلام در مورد طلاق به مرد داده ، همان را بمن و یا به یکی از اقوام نزدیک من بدهید تا با عقد موافقت کنیم . شما در سیاست نامه که بمن داده اید ، خود را اسیران قفس نا امید ماید ، با

خواندن این کلمه به یاد نهضت آن دسته از زنان غربی اقتادم که در ترکیه یا در اروپا از کلمه (آزادی از سلطه مردان)^{*} تعبیر می‌کنند. باید ببینیم حرفه‌هایی که با قیود لفظی تعبیر می‌شوند، در اصل قیود هستند یا خیر؟ در مورد حجاب احکام اسلام روشن است^{**}، دستور این است که چشمها را به زیر افکنیم، زیرا که در زندگی انسان زمانی پیش می‌آید که زن مجبور می‌شود در مقابل یک مرد نامحرم قرار گیرد. این دستور مخصوص این موقعیت است. مواقع دیگر احکام دیگری دارند. در رابطه با مساله حجاب دستور عمومی اسلام این است که زن زینت خویش را ظاهر نکند. اسلام دستور تعدد زوجات^{**} نداده است، فقط اجازه داده است. این درست است که مردان مسلمان از این اجازه، سوء استفاده نمودند. تقصیر اصول و قوانین در این رابطه چیست؟... هنگامی که به دلیل جنگ، تعداد مردان کاسته می‌شود، برای حفظ آیندگان لازم می‌شود که مردان بیش از یک همسر اختیار کنند.

قرآن کریم نیز با توجه به این مصالح اجتماعی، این اجازه را داده است. به همین جهت در فقه بین "فرض" و "اجازه" فرق گذاشته شده است. اجازه را می‌توان ترک کرد، ولی فرض را هرگز نمی‌توانیم ترک کنیم. اگر به هنگام مراسم عقد زن از مرد بخواهد که اجازه تعدد زوجات را که قرآن به او داده از حق خود کم کند، حق این کار را دارد. در این رابطه، گلفای

* Ennancipation

*** آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور "قل للمؤمنین یغضون ابصارهم و یحفظوا فروجهن ذلک ازکی لهم ان الله خیر بما یصنعون، و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یتبدین زینتهن الا ما ظهر منها..."

*** آیه ۳ سوره نساء "وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء منهنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة (اگر بترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آنکس از زنان را به نکاح خود درآرید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است. دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که عدالت نوزید، پس یک زن اختیار کنید).

نیز راجع به پدران دخترها بیان می‌کنم. آن اینست که به هنگام مراسم عقد، آنها حقوق زن‌ها را در نظر نمی‌گیرند. و شکایت دیگر من از خود زن‌ها است. ناگفته نماند که چرا در مواقع لازم زن‌ها از مرد‌ها حق خود را از راه قانون مطالبه نمی‌کنند؟ چرا از برادران خود سهم مالکیت خود را طلب نمی‌کنند. متأسفانه در هندوستان قوانین اسلامی اجرا نمی‌شود تا این نوع مسایل با کمک شرع اسلامی حل شود. از پانصد، ششصد سال پیش شرع اسلام را کد مانده است. کسانی که تابع قوانین انگلستان هستند، قادر به درک شرع اسلامی نمی‌باشند.

کتابهای فقهی مشهور وجود دارد که در حدود پانصد الی ششصد سال پیش نوشته شده‌اند. فتوی‌هایی که در آن زمان صادر شده‌اند، با اوضاع آن زمان نیز سازگار بوده است. اوضاع امروز تغییر یافته است. حالا باید با توجه به این اوضاع دقت بیشتری بر مسایل شرعی داشته باشیم... اگر زن‌ها آماده شوند تا حتی الامکان از حقوق خود دفاع کنند، و حقی که شرع اسلام برای آنها قرار داده، از مردان بگیرند، راستی زندگی مرد‌ها تلخ خواهد شد. خانم‌ها می‌توانند بابت تغذیه فرزندان با شیر خود، حقوق دریافت کنند. حتی بابت پخت و پز نیز می‌توانند طبق قانون، دستمزد طلب کنند. شما به مرد‌ها می‌گویید خطا کرده‌اند، در صورتی که آیا خود شما عاری از هر نوع خطایی هستید؟ شما باید با قاطعیت برای گرفتن حقوق حقه خود کوشش کنید... آن حقی را که زن با انصاف و عقل می‌تواند هر وقت که دلش می‌خواهد، مطالبه کند، قرآن بها و داده است... آزادی را با بی‌بندوباری اشتباه نکنید، بشریت هرگز اجازه بی‌بندوباری نمی‌دهد، و نه هرگز انسان با عقل آن را می‌خواهد. ما باید این اندیشه را در میان عموم مسلمانان کشور به وجود بیاوریم تا وقتی حقوق زن در زندگی آینده او تعیین نشده، صیغه عقد نیز جاری نشود. این حرکت باید با شدت تمام آغاز شود. همانطوری که گفتم، زنان مسلمان می‌توانند از بهترین سنت‌های قوم مسلمانان حفاظت کنند. به شرط آنکه راه درست و عاقلانه اصلاح را

اختیار کنند، نه اینکه از زنان ترکیه و دیگر کشورهای اروپایی تقلید کنند. . . شما نباید به دنبال کلمه آزادی بروید، بلکه باید روی مفهوم صحیح این کلمه خوب فکر کنید. ما کاملاً "آزادی اروپا" را دیده‌ایم، تہذیب اروپایی را ما ظاهراً "می‌بیتیم"، ولی اگر بخواهیم آن را باطناً "مورد بررسی قرار دهیم"، مو به‌تیمان راست خواهد شد. مسلمانان باید قرآن بخوانند و به تعلیمات آن توجه داشته باشند. در دادگاههای پنجاب می‌گویند که ما پای‌بند رسوم هستیم. فقط به این خاطر که مجبور نشوند به دختران خود چیزی به‌عنوان حق آنها بدهند. ما باید گوش کنیم که از قید رسوم حق‌کشانه‌ها شویم."

پس از به‌اتمام رسیدن بیانات ایشان، خانمها از او خواستند یکی از اشعارش را برای آنها بخواند. ولی اقبال عذر خواست و گفت شعری که حفظ باشد، در خاطر ندارد. و ضمناً "کتابچه شعرش را نیز به‌مراه‌نیاورده است. با گفتن این جمله، چند نسخه کتاب شعر اقبال به‌نام "بانگ درا" از پشت پرده بیرون افتاد. در نتیجه اقبال مجبور شد یکی از نسخه‌های بانگ درا را بردارد و شعر فاطمه بنت عبدالله را برای آنها بخواند.

بسیاری از موسسات، مدارس و گروهی از دوستان سیدجمال محمد، اقبال را به‌منازل خویش دعوت کردند. عبدالحمید حسن با صمیم قلب در جلسات اهداء سپاسنامه از طرف انجمنهای مختلف از طرف اقبال موافقت می‌کرد. اقبال با آرامش خاطر در همه مجالس شرکت می‌کرد و تمام دعوتها را می‌پذیرفت تا کسی دلگیر نشود.

اقبال در دوران اقامتش در مدراس از مدرسه جمالیه، انجمن ترقی* اردو، کتابخانه‌ها "هندی پرچارسیها"***، انجمن زبان اردو، دانشکده دولتی

* در اواخر قرن نوزدهم میلادی، انجمنی برای پیشرفت و ترقی زبان اردو تشکیل شد. در سال ۱۹۱۲ مولوی عبدالحق (بعدها به‌نام بابای اردو معروف شد). معتمد این انجمن شد. در هنگام استقلال پاکستان مولوی به‌پاکستان آمد و آن را به‌نام انجمن ترقی اردوی کل پاکستان تاسیس نمود.

** انجمن نشر و شیوع زبان هندی. این انجمن در هند به‌منظور ترقی زبان هندی تشکیل شده بود.

محمدی ، انجمن هلال احمر و غیره سیاست‌نامه‌ها دریافت نمود و در تمام این
مجامع سخنرانی کرد . برای گردش در مدراس وقت او بسیار کم بود . ولی
باوجود تمام اینها ، سید جمال محمد او را برای بازدید از بسیاری از بناهای
مشهور از جمله "فورت مونرو" * و کاخ ریاست جمهوری برد . آنها از معبد
" دراویدی‌ها" ** نیز بازدید کردند . سپس برای گردش به ساحل رفتند .
ماهگیران را دیدند که به ماهیگیری مشغول هستند و آکواریم آنجا مورد
توجه قرار گرفت . بعد به منطقه " ادیار " مدراس رفتند . در آنجا پیروان فرقه
"تئوسوفیست" * و رئیس آنها خانم "آنی بسنت" ** را ملاقات کردند . در
اینجا درخت بید مجنون کهنی بود که شاخه‌های بزرگش به اطراف پخش
شده بود و به جای خود چیزی دیدنی بود .

شب ۷ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی ، مهمانی تودיעی از طرف انجمن مسلمانان
به افتخار اقبال تدارک دیده شد . در این مهمانی ، روسای شهر و دانشمندان
شرکت داشتند . سفر اقبال به مدراس از نظر علمی بررسی شد . بعضی از افراد
ضمن اظهار نظر خود گفتند ، با سفر ایشان به مدراس در دل مسلمانان شوری

* قلعه‌ای در مدراس به نام قلعه مونرو "Monro" نامیده می‌شود .

** Dravidians . در سال ۲۵۰۰ ق . م آریاها که سفیدپوست و خوش اندام بودند ، به
هند آمدند . ساکنان بومی این منطقه که دراویدی نامیده می‌شدند ، سیاه پوست و قد
کوتاه بودند . این گروه قبل از آریاها در هند زندگی می‌کردند و پس از آمدن آریاها
به جنوب هند مهاجرت کردند و هنوز هم در هند جنوبی گروهی باقی مانده از نسل
آنها زندگی می‌کنند و به زبان خاصی صحبت می‌کنند .

*** تئوسوفی کلمه یونانی به معنای شناخت و دانسته خداوند است . این فرقه توسط مادام
بلاوتسکی روس و کلنل الکوت امریکایی در سال ۱۸۷۵ میلادی در شهر نیویورک
پی ریزی گردید . مساوات جزء اصول اولیه عقاید این فرقه می‌باشد . تحقیق و بررسی
در ادیان ، بی طرف بودن نسبت به آنها ، و عدم انتقاد نسبت به ممبران از ارکان
عقاید آنهاست . جستجو در اسرار آفرینش ، پاک نگاه داشتن بدن از گوشتخواری ،
عدم استعمال مشروبات الکلی و دخانیات جزو ضروریات است . به تناسخ اعتقاد
دارند .

*** آنی بسنت " Anne bassent " مذهب تئوسوفیت را با مذهب هندو آمیخت .
این بانوی فعال تا سن ۸۵ سالگی در نزدیکی شهر مدراس زندگی کرد و در همانجا
بود که اقبال با او ملاقات نمود .

به‌پا شد که به‌تعالیم اسلامی دست یابند. در آن مهمانی عبدالحمید حسن و سیدجمال محمد بیانات مختصری ایراد نمودند.

به‌گفته عبدالله چغتایی سخنانی که اقبال در پاسخ آنها ایراد نمود، قلبها را به‌لرزه افکند. وی در سخنرانی خود در مورد ترقی علوم و فنون مسلمانان در آینده، صحبت کرد. و اظهار داشت اضطراب همچنین از اوضاع کنونی آنها به‌دل او راه یافته. در پایان ضمن تعریف از سیدجمال محمد گفت: وجود اشخاصی مانند ایشان را در میان مسلمانان مدراس باید مفتنم شمرد.

عصر روز ۸ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، سیدجمال محمد به‌هتل "بوسوتو" آمد. به‌عنوان مخارج سفر و حق الزحمه سخنرانیه‌ای اقبال، علاوه بر هدیه نمودن یک چک، شال پشمی کشمیری نفیسی نیز اهداء کرد. به‌همین ترتیب به‌چودھری محمد حسین، عبدالله چغتایی و علی بخش نیز شالهای اعلائی پشمی هدیه کرد. و با این کار ایشان یکی از سنتهای فرهنگ اسلامی را زنده کرد. عصر همان روز به‌قصد سفر به‌بنگلور اقبال به‌ایستگاه راه‌آهن مدراس رفت. در آنجا گروه انبوهی از مردم جمع شده بودند تا با او خداحافظی کنند.

ساعت ۵/۲۵ دقیقه صبح روز ۹ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی قطار در ایستگاه راه‌آهن بنگلور توقف کرد. هزاران نفر از مسلمانان بنگلور برای استقبال از اقبال به‌راه‌آهن آمده بودند. و حلقه‌های بزرگ گل گرانبها در دست داشتند. ایستگاه راه‌آهن را بسیار جالب ترئین کرده بودند. زوی سکو فخرالتجار، حاجی سراسماعیل سیت*، امین الملک، سرمیرزا اسماعیل نخست وزیر ایالت میسور، حاجی سیت عبدالغفور کلیم الملک، سید غوث محی‌الدین سردبیر روزنامه الکلام و محمود خان محمود بنگلوری دیده می‌شدند که به‌گردن اقبال حلقه‌های گل آویختند^{۲۴}.

* کلمه‌ای هندی به‌معنای شخص ثروتمند.

حاج سراسماعیل سیت برای استقبال اقبال به راه آهن مدراس آمده بود. تا در آنجا از اقبال دعوت کند، هنگامی که به بنگلور می آید در منزل وی اقامت گزیند. لذا اقبال به همراه حاجی سراسماعیل سیت و حاجی عبدالغفور سوار اتومبیل شده به طرف منزل ایشان در "الکس لاج" روانه شدند. مردم همراه اتومبیل شروع به دویدن کردند. بدین سبب اتومبیل مجبور شد تقریباً "مسافت کمتر از یک کیلومتر را خیلی آهسته بپیماید."

حاجی سراسماعیل سیت یکی از روسای بزرگ بنگلور بود. وی بنیان گزار بیمارستان زنان بود که به بیمارستان "گوشه" نام گذاری شده بود. و در بنگلور نیز بسیار شهرت داشت. در امر تعمیر بسیاری از مساجد مساعدت نموده بود. صدها هزار روپیه برای تعلیم مسلمانان خرج می کرد. وی یک تاجر بین المللی به شمار می آمد که تقریباً "بیشتر کاروبارش با انگلیسها بود. جهت رسیدگی به کارهای مهم منزل خانمی انگلیسی را استخدام کرده بود. خود به زبان انگلیسی صحبت می کرد ولی با خواندن و نوشتن زبان انگلیسی آشنا نبود. روزی به اقبال گفت: آقای دکتر من انگلیسی دان نیستم. اقبال در پاسخ گفت: شما انگلیسی دان نیستید ولی "انگلیس دان" که هستید، بهمین دلیل لازم نیست که انگلیسی بدانید. او تقریباً "۸۰ سال داشت و شنوایی گوشهایش کمی ضعیف شده بود. به ورزش اسب دوانی بی نهایت علاقه داشت. در منزلش اطاقی داشت که مملو از جوایز مسابقات اسب دوانی بود. یکی از پسران وی به نام سید محمد که در آن روزها بیمار بود، از لندن به بنگلور آمده و در منزل پدر اقامت کرده بود. تدارک اقامت اقبال و همراهانش را نیز در این منزل دیده بودند. پس از صرف صبحانه، اقبال برای عیادت از سید محمد به اطاق وی رفت و با همسر اروپایی وی اظهار همدردی نمود.

ساعت ده صبح، جلسهای به افتخار اقبال در کتابخانه مسلم معسکر بنگلور واقع در خانه اپرا در خیابان مهاتما گاندی از طرف دانشگاه اسلامی بنگلور منعقد شد که در آن به اقبال سپاسنامه ای اهداء گردید. ریاست

جلسه را امین‌الملک سرمیرزا اسماعیل نخست وزیر میسور به‌عهده داشت . اقبال در سخنرانی خود خطاب به‌تمام خوانندگان کتابهای اسلامی دنیا تاکید کرد که کتابخانه اسلامی را توسعه دهند . سپس به‌بازدید کتابها پرداخت و در دفتر یادبود چنین نوشت :^{۲۵}

" جوانان مسلمان جنوب هند بخصوص مسلمانان بنگلور به‌نیاز اشاعه فرهنگ اسلامی پی برده‌اند . این را من برای تمام هندوستان به‌فال نیک می‌گیرم . فکر می‌کنم کتابخانه اسلامی بنگلور نقش مهمی در برطرف کردن این نیاز مبرم داشته باشد . امیدوارم که در آینده نزدیک ، این کتابخانه بیشتر توسعه یابد . اعضای کتابخانه باید توجه خاصی به‌نسخ خطی مربوط به‌تاریخ میسور داشته باشند . "

عصر همان روز جلسهای دیگر در حیاط دانشکده علوم و هنرهای زیبا منعقد شد . این جلسه از طرف بخش استادان میسور تشکیل شده بود . ریاست جلسه را پرفسور "سباراو" به‌عهده داشت . در این جلسه هزاران دانشجوی هندو و مسلمان بنگلور شرکت داشتند . در این موقع اقبال یک سخنرانی فلسفی ایراد کرد^{۲۶} . شام را در منزل یکی دیگر از روسای مسلمان بنگلور به‌نام "ججمان علی" صرف کرد . در این ضیافت شام ، گروهی از بزرگان دعوت داشتند . تدارک این مهمانی طبق سنن تاجران میمن در روی فرش بود . در دوران اقامت مختصر اقبال در بنگلور وی بیشتر با اشراف ملاقات داشت و تعداد زیادی افراد مختلف با او دیدار کردند . به‌اقبال اطلاع داده شد که روز بعد هنگام ظهر ، اتومبیل مخصوص مه‌اراجه میسور برای بردن او خواهد آمد .

ساعت ۱۱ صبح روز ۱۰ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی ، اتومبیل بزرگی همراه یک راهنما به‌محل اقامت اقبال آمد . عده‌ای از بزرگان بنگلور در منزل حاجی سرسید اسماعیل گرد آمده بودند تا با اقبال وداع کنند ، و بدین ترتیب

* قومی که مسکن اصلی آنها گجرات کاتبانوار بود و پیشه اکثر آنها تجارت . در بمبئی و کراچی تعداد زیادی از آنها به‌کسب و کار اشتغال دارند .

اقبال و همسفرانش با اتومبیل بنگلور را به مقصد میسور ترک کردند . پس از عبور از پل رود " کاویری " در پیچ جاده ، چند نفر اتومبیل آنها را متوقف کردند . در میان آنها شخص مسنی دیده می شد ، دیگران قوری چای و فنجان در دست داشتند و با صمیمیت خاصی وقتی اقبال را دیدند به ایشان چای تعارف کردند . آن پیرمرد گفت : در جلسه انجمن حمایت اسلام اقبال را هنگام سرودن شعر " ناله یتیم " دیده است و ادامه داد ، خاطره آن روز تاکنون از مقابل چشمانش دور نشده است . اینها ساکنین روستاهای اطراف بودند . و برای اینکه بتوانند اقبال را ببینند به همراه آن پیرمرد مسن از صبح منتظر رسیدن اتومبیل آنها نشسته بودند .

سفر ادامه یافت . در میان راه از کارخانه برق ایالت میسور بازدید بعمل آمد ، و بالاخره نزدیک ساعت ۳/۴۵ بعد از ظهر آنها به میسور رسیدند . میسور شهری در نهایت تمیز و بزرگ بود ، نظر به اینکه تصمیم گرفته شده بود ، در این ساعت اقبال با مهاراجه میسور ملاقات داشته باشد ، لذا اتومبیل آنها را مستقیماً " به مهمانسرای مهاراجه برد . اقبال فوراً حاضر شد و برای ملاقات با مهاراجه میسور روانه گردید . و پس از چند ساعت گفتگو با وی بمقر اقامت خویش بازگشت .

طبق برنامه قبلی ، ساعت ۶ بعد از ظهر اقبال در سالن دانشگاه میسور سخنرانی داشت . ریاست این جلسه را چاندی ، رئیس دانشگاه به عهده گرفته بود . هنگامی که اقبال به آنجا رسید ، سالن مملو از جمعیت بود . شرکت کنندگان علاوه بر استادان دانشگاه ، برهمنها ، دراویدیها ، جمعی دیگر از اشراف و فضلا نیز بودند . اقبال در این جلسه یکی از سه مقاله را که در مدراس خوانده بود ، قرائت کرد .

از طرف حاکم میسور روز ۱۱ ژانویه ۱۹۲۹ را برای زیارت مزار تیبو سلطان و غیره در نزدیکی " سرنگاتیم " اختصاص داده بودند . لذا ساعت

* ناله یتیم از اشعار علامه محمد اقبال در بانگ درا می باشد .

۹ صبح همه سوار اتومبیل شدند . در یکی از اتومبیل‌های این قافله ، یکی از خوانندگان مشهور دربار میسور به نام علی جان همراه نوازندگان خود نیز حضور داشت . مهاراجه میسور مخصوصاً " نامبرده " را به همراه اقبال فرستاده بود . نزدیک ساعت دو و نیم اقبال بر سر مزار تیپوسلطان یعنی گنبد سلطان رسید . در جلوی در آرامگاه به دستور حاکم میسور همیشه نقاره می نواختند . تمام مقبره از سنگ مرمر سیاه و سنگ یشم بنا شده بود .

اقبال فوراً " پس از ورود به مقبره آیهای راجع به شهدا را تلاوت کرد . (کسانی که در راه خدا کشته می شوند ، آنها را مرده شمارید ، آنها زنده هستند ، ولی مردم آن را نمی دانند) . در گنبد سلطانی سه مزار وجود دارد . قبری که با پارچه سیاه پوشیده شده ، قبر پدر تیپوسلطان یعنی حیدر علی است . و در سمت راست قبری وجود دارد که آرامگاه فاطمه مادر تیپوسلطان است و قبر سومی که با پارچه‌های سرخ پوشیده شده ، آرامگاه ابدی شهید تیپوسلطان است . در اصل رنگ سرخ نشانه شهید است . تیپوسلطان خود والدین خودش را در این آرامگاه به خاک سپرده بود . و این مقبره را ساخته بود . فضای داخل مقبره ، رعب و هیبتی به دل انسان می اندازد . ترسیم حالتی را که اقبال زمانی در مقبره فاتحه می خواند ، ناگفتنی است .

در میان قبور و چهار دیوار اطراف آرامگاه و چهار طرف سنگ قبر ، اشعاری به زبان فارسی در خصوص شهدا ، حکاکی شده است .

سلطان تیپو در سال ۱۲۱۳ هجری (مطابق با ۱۷۹۹ میلادی) شهید شد . و تاریخ شهادت او را می توان از قطعه شعری به عنوان " شمشیر کم شده " دریافت . بیشتر کسانی که زندگی نامه تیپو را نوشته اند ، نیز همین تاریخ را برای شهادتش نوشته اند .

همراهان اقبال پس از زیارت خارج شدند ، ولی اقبال تنها با جثمان بسته نزدیک قبر شهید سلطان تیپو تا مدت زیادی ایستاد . و آخرین نفری

* آیه ۱۴۹ سوره بقره " ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون "

بود که از آنجا خارج شد .

عبدالله چغتایی می نویسد : شرح حالتی که از اقبال دیدم ، برای من غیرممکن است . با این وصف پس از بازگشت به لاهور مطلبی جداگانه در این مورد به نام شمشیرگم شده به رشته تحریر درآورد ، که در " نیرنگ خیال " چاپ شد .

نزدیک آرامگاه ، مسجد کوچکی وجود داشت . همه رفتند و در صحن بیرون آن نشستند . در این موقع علی جان با سوز فراوان شروع به خواندن اشعاری چند از اقبال به زبان اردو و فارسی نمود . قطره های اشک اقبال جاری شد و حاضرین نیز در حال گریستن بودند . علی جان با دیدن این حالت رعبی یافت و یک دفعه از خواندن باز ایستاد . اقبال با حالی مضطرب گفت چرا آواز را قطع کردی ! ادامه بده . لذا علی جان بار دیگر شروع به خواندن کرد . و اشکهای اقبال همچنان جاری بود . وقتی که از آنجا بازگشتند ، یکی از تجار میسور به نام سید محمد ابا (عباس) که همراه آنها بود ، سؤال کرد ! آیا از سلطان شهید الهام گرفتید ؟ اقبال پاسخ داد که در کنار مزار ایشان حتی یک لحظه از وقت من بیهوده هدر نرفت ، سپس گفت : این پیام را به من الهام بخشید :

در جهان نتوان اگر مردانه زیست

هجو مردان جان سپردن زندگیت

این شعر اشاره ای است به واقعه ای که کمی قبل از شهادت سلطان تیبو اتفاق افتاد ، و آن حادثه این چنین بود که مشیری به او گفت : با انگلیسها صلح کن . سلطان تیبو فوراً " جواب داد ، یک روز زندگی شیر بهتر از صد سال زندگی شغال است .^{۲۷} اقبال در میان راه ، چهار بیت دیگر از شعر را نیز تنظیم کرد ، که بر اساس احساسات درونی او بود . و این ابیات در هیچ کدام از مجموعه های اشعارش شامل نشد.^{۲۸}

آتشی در دل دگر بر کرده ام داستانی از دکن آورده ام
در کنارم خنجر آئینه فام می کشم او را به تدریج از نیام

نکته گویم ز سلطان شهید زان که ترسم تلخ گردد روز عید
 بیشتر رفتم که بوسم خاک او تا شنیدم از مزار پاک او
 در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان جان سپردن زندگیست
 (به معنی این که من از دکن داستانی همراه خود آورده‌ام که در دلم
 آتشی تازه برانگیخت ، من خنجری مانند آیین درخشان در کنار دارم ، و
 آن را آرام و آهسته از نیام بیرون می کشم . سلطان شهید نکته‌های بهمن
 یادآور شده است که بیان می کنم ولی می ترسم اگر آن نکته را بشنوی روز
 عیدت تلخ شود . هنگامی که برای بوسه زدن خاک او رفتم ، از مزار پاکش به
 من این ندا رسید که : اگر زندگی مردانه زیستن در جهان ممکن نیست ، پس
 مردانه جان را قربانی کردن خود نوعی زندگی است) .

از مزار به طرف قلعه "سرنگاپتم" حرکت کردند و نزدیک ساعت یک ،
 اقبال به دولت باغ رسید که نزدیک قلعه بود . در اصل سرنگاپتم یک جزیره
 است که در میان دو شاخه از دریای گاویری قرار گرفته است . قسمتی از این
 جزیره را باغ و قلعه تشکیل می دهد ، و قسمت دیگر آن شهر ویرانه است که
 سالیان پیش آباد و حتی چهار تا پنج سال پس از شهادت سلطان تیپو
 جمعیتی در حدود دویست ، سیصد هزار نفر داشته است .

مشاور مخصوص مهاراجه میسور ، صدیق الملک صادق زین العابدین شاه
 برای استقبال از اقبال در دولت باغ منتظر بود . در این محل ، ناهار ظهر
 را تدارک دیده بودند . درختان کهن که در زمان سلطان تیپو وجود داشت ،
 هنوز هم در دولت باغ دیده می شدند . سلطان تیپو علاقه خاصی به ساختمان
 قلعه و باغ داشت . در یک طرف باغ رودخانه گاویری جاری است که منظره
 بسیار دل انگیز و دلپذیری دارد .

پس از صرف غذا ، اقبال به قصد بازدید از قلعه سرنگاپتم همراه افتاد .
 مسجدی که سلطان تیپو در آنجا به شهادت رسید ، و زندان قلعه ، قبر مفروضه جعفر*

* کسی که با انگلیسی ها توطئه بر علیه سلطان تیپو کرده بود .

مقبره غلام علی لنگ ، معبدی که حیدرعلی بازسازی کرده و به هندوها واگذار نموده بود . و دیگر آثار سلطانی را بازدید کردند . محمودخان محمود بنگلوری هر جا که می‌رسید ، توضیحات لازم را می‌داد و سابقه تاریخی اماکن را شرح می‌نمود .

اقبال امام مسجد را ملاقات نمود ، پدر وی در زمان حیات سلطان تیپو امام مسجد اعلی بود . وی از قول پدرش نقل کرد : سلطان تیپو برای اقامه نماز از در پشت وارد مسجد می‌شد . به همین صورت روی دیوار تصاویری از شهید سید غفار سپهسالار افواج سلطان تیپو که چند لحظه قبل از سلطان به شهادت رسید ، دیده می‌شد .

اقبال در حال نگاه کردن به تصاویر بود که شخصی به او گفت ، همسفر او کلیم‌الملک سید غوث‌محمی‌الدین سردبیر روزنامه الکلام توه پرسی غفار سپهسالار سلطان تیپو است . اقبال از فرط ارادتی که به این شهدا داشت ، او را بغل کرد .

پس از بازگشت از سرنگاپتم ، سدکاویری را بازدید نمودند . سلطان تیپو برای تامین آب کافی جهت کشت زارعین این سد را بنیان نهاد . ولی پس از شهادت وی کار ساختمان این سد به پایان رسید . اکنون این سد به نام "کرشناراج ساگر" نامیده می‌شود .

سنگی که تیپو اولین بار برای ساختمان سد کار گذاشت و روی آن بد زبان فارسی چیزهایی کنده شده بود . برحسب اتفاق در میان سنگها پیدا شده و به دستور مهاراجه میسور آن را نزدیک گذرگاه عمومی نزدیک سد نصب کرده بودند . ترجمه انگلیسی آن نوشته بر سنگ مرمری حک شده و به همراه آن نصب گردیده بود . باغی نیز در آن نزدیکی احداث کرده بودند که فواره‌های آن با نیروی برق به کار می‌افتاد و منظره جالبی به وجود می‌آورد ، اقبال به هنگام عصر به میسور بازگشت .

پس از کمی استراحت در مهمانخانه ، اقبال به شهر رفت ، زیرا قرار بود از طرف مسلمانان به او سپاسنامه‌ای اهداء کنند . هزاران نفر در انتظار

ورود او بودند. این جلسه را سید محمد ابا (عباس) افتتاح کرد. ریاست آن را نواب غلام احمد کلامی به عهده داشت. جلسه با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید آغاز شد. قاری مولانا ابوالمظفر بود. سپس علی جان همراه نوازندگان خویش چند شعر از اقبال را با سوز و گداز فراوان خواند. در پایان سید محمد ابا (عباس) سیاستنامه را تقدیم اقبال کرد.

اقبال در پاسخ، سخنرانی بسیار جالبی ایراد نمود و حاضرین جلسه را تحت تاثیر قرار داد. پس از ایشان پروفیسور فلسفه دانشگاه میسور "وادیا" از طرف برگزارکنندگان جلسه بیانات مختصری به عنوان اختتامیه ایراد کرد. در این گفتار از سخنرانی روز قبل اقبال بسیار تعریف و تمجید نمود و گفت: هزار بار مسلمانان بگویند که اقبال از آن ماست، ولی اقبال از آن هند است. و یک اجتماع و یا مذهب خاصی او را تصاحب نکرده است. اگر مسلمانان به خود می‌بالند که اقبال با آنها هم‌دین است، افتخار ما هندوها نیز کمتر از آنها نیست. زیرا که او هندوستانی است.

صبح روز ۱۲ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، اقبال برای بازدید از دانشگاه میسور به آنجا رفت. دکتر "گوپال سوامی" رئیس قسمت، او را به دانشجویان معرفی کرد. و چند آزمایش دانشجویی را نیز به او نشان داد. یکی از آزمایشات چنین بود. دکتر گوپال سوامی دستگاه کنترل اعصاب را روی نبض (مج) اقبال بست و به او گفت از یک الی ده یک عدد را انتخاب کند. اقبال عدد شش را انتخاب کرد. دکتر گوپال سوامی شروع به شمردن کرد، هنگامی که به عدد شش رسید عقربه دستگاه به شدت به حرکت درآمد. ضمن تفسیر این آزمایش، اقبال گفت که در اولین داستان مثنوی رومی نیز طبیب با توجه به تغییر حالت نبض کنیزک به نوع بیماری او پی برد و به همین صورت نیز ابوعلی سینا به بیماری قابوس بن وشمگیر پی برد. لذا به این نتیجه می‌رسیم که صدها سال پیش حکماء همین اصول را به کار می‌گرفتند.^{۲۹} بعد از آن اقبال از چند محله قدیم بازدید کرد. سنگی که به یاد نیپور روی آن عکس شیری حک شده بود، مورد توجه اقبال قرار گرفت. با یک واگن برقی

بر سر مزاری قدیمی رفتند. زیرا که تیپو بیشتر اوقات آنجا می‌رفت. از باغ وحش دیدن کردند، جایی که شیرها آزادانه حرکت می‌کردند. او متوجه نشد که خندقی در میان آنها وجود دارد که دیده نمی‌شود.

همان روز پس از صرف ناهار اقبال و همراهان با اتومبیل به بنگلور بازگشتند. در میان راه مردم چند روستا حلقه‌های گل به او هدیه کردند. هنگام گذشتن از نزدیکی‌های مزار سلطان تیپو او بار دیگر از اتومبیل پیاده شد و برای شادی روح سلطان تیپو فاتحه خواند.

مزار بیروان سلطان تیپو و حیدرعلی در چاندپتم بود. در آنجا نیز توقف کردند و فاتحه خواندند. نزدیک ساعت پنج بعدازظهر به بنگلور رسیدند. جای عصر را با سرمیرزا اسماعیل نوشیدند. تمام تزئینات خانه او ایرانی بود. پس از نوشیدن چای، به منزل سرسید اسماعیل رفتند. شام را نزد محمدعلی یکی از تجار بنگلور صرف کردند. بیشتر بزرگان شهر به آنجا دعوت شده بودند. شب را در منزل سرسید اسماعیل به سر بردند.

ساعت ۸/۳۰ صبح روز ۱۳ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، اقبال با قطار به سوی حیدرآباد روانه شد. دانشگاه عثمانیه او را برای ایراد سخنرانی دعوت کرده بود، که مورد قبول اقبال واقع شده بود.

سید عوث محی‌الدین سردبیر روزنامه الکلام نیز از میسور به همراه او آمده بود. صبح روز بعد یعنی ۱۴ ژانویه، وقتی که قطار از فلک‌نما گذشت و در ایستگاه حیدرآباد توقف کرد، جمع کثیری از دانش‌آموزان مسلمان به صف ایستاده، سرود "چین و عرب مال ما، هندوستان مال ماست" را با صدای دلنشین می‌خواندند. انصاری دفتردار دانشگاه عثمانیه و دیگر دوستان در اینجا بما و پیوستند و اقبال را مطلع نمودند که وی میهمان نظام حیدرآباد خواهد بود. بدین سبب اقبال بایستی به مهمانسرای دولتی می‌رفت. قبلاً "قرار بود که در "دلگشا" اقامت کند و تدارکات لازم نیز دیده شده بود. جای را در قطار آوردند. قرار بود که در ایستگاه اسکندرآباد

* چین و عرب همارا هندوستان همارا.

پیاده شوند. وقتی که به آنجا رسیدند. سرانگیز حیدری، دکتر خلیفه عبدالحکیم، مولانا عبدالله عمادی، دکتر مظفرالدین قریشی، و دیگر اساتید دانشگاه عثمانیه برای استقبال از آنها حاضر بودند. طبق مراسم حلقه‌های گل به‌گردن اقبال آویختند، آنگاه اقبال به‌همراه سرانگیز حیدری به‌مهمانسرای "ولادوستا" رفت.

اقبال از ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، در حیدرآباد بود. روز اول اقامتش در حیدرآباد با دکتر خلیفه عبدالحکیم به‌کتابخانه دانشگاه رفت و در آنجا نام‌نویسی کرد. روز بعد یعنی ۱۵ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی در سالن باغ عمومی اولین سخنرانی خود را ایراد کرد. ریاست جلسه را مهاراجه سرکنش پرشاد* به‌عهده داشت. از جمله حاضرین در جلسه، اساتید دانشگاه و دانشجویان دانشگاه عثمانیه بودند. شبت هنگام در منزل مهاراجه کنش پرشاد، ضیافت شام و مجلس مشاعرهای تدارک دیده شده بود. و از تمام مهمانان درخواست شده بود که کلاه آصف‌شاهی** و لباس رسمی دربار را بپوشند، لذا تمام شعرای مشهور اردو و فارسی‌زبان با لباسهای رسمی آمده بودند. پس از صرف شام، مشاعره آغاز شد. حیدر یار جنگ طباطبایی، نواب ضیاء یار جنگ بهادر، نواب عزیز یار جنگ بهادر، مولوی مسعود علی محوی، جوش ملیح آبادی، نظام شاه لیبیب تیموری، میرکازم علی باغ و دیگر شعرا، اشعاری به‌سمع حاضرین رساندند. اقبال بدون اینکه کسی را تحسین کند، ساکت نشسته بود. فقط هنگام سرودن این شعر مولوی مسعود علی محوی:

نگاه کردن دزدیده‌ام به‌یزم به‌دید

میان چیدن گل باغبان گرفت مرا

گفت: یکبار دیگر این شعر تکرار شود. ولی روشن نشد که او از

* مهاراجه سرکنش پرشاد که مدت زیادی نخست وزیر ایالت حیدرآباد بود. در شعر و شاعری شاعر و به‌زبانهای چندی آگاهی داشت. دیوان اشعار اردو و فارسی او به‌عجب رسیده است.

** لقب نظامهای حیدرآباد آصف‌شاهی بوده است.

نقطه نظر انتقاد تکرار آن را خواسته بود، یا از نظر تحسین .

اقبال قبلاً "اعلام کرده بود هیچ شعری در این مهمانی نخواهد خواند .
ولی با اصرار مهمانان و مهاراجه‌گشن‌پرشاد ، اشعار زیر را به‌زبان فارسی
خواند :

زندگی انجمن آراء و نگهدار خود است

ای که در قافله بی‌همه شو با همه رو

آن نگینی که تو با اهرمان ساخته‌ای

هم به‌جبرئیل امیس هم نتوان داد گرو

ساعت ۹ شب هنوز اقبال از مهمانی بازنگشته بود که سرامین جنگ ،
منشی مخصوص حکومت ، پیامی به‌محل اقامت آنان فرستاد براین منوال که
ساعت ۱۱ صبح ۱۰ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی ، نظام‌دکن با اقبال ملاقات خواهد
نمود . وقتی که او از میهمانی بازگشت عبدالله چغتایی و چودهری محمد
حسین وی را از پیغام مطلع کردند و بموی گفتند بازگشت آنها به‌لاهور قبل
از ۱۹ ژانویه ۱۹۲۹ غیرممکن است . روز ۱۶ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی ، اقبال
در منزل با اساتید دانشگاه و شخصیت‌های بزرگ ملاقات نمود . روز ۱۷
ژانویه ۱۹۲۹ میلادی ، اقبال دومین سخنرانی خود را در جلسهای که به
ریاست ولیعهد نواب اعظم‌جاه در سالن بیاغ عمومی منعقد شده بود ، ایراد
کرد . هر دو مقاله همانهایی بودند که در مدراس نیز خوانده شده بود .
ناهار را در منزل سزاگیر حیدری صرف کرد . در این پذیرایی نیز اسانید
دانشگاه ، کارمندان اداره مالیات و بعضی دیگر از شخصیتها شرکت داشتند .
همان شب سرامین جنگ به‌افخار اقبال میهمانی شام ترتیب داد .

ساعت ۱۱ صبح روز ۱۸ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی ، اقبال با نظام‌دکن
ملاقات کرد . نظر حیدرآبادی می‌نویسد : برای رفتن به‌دربار ، نواب‌دکن
الزامی بود که میهمانان با لباس رسمی ، یعنی کلاه آصف‌شاهی و لباس
مخصوص دربار باشند . ولی اقبال را مجبور به‌پوشیدن لباس نکردند .^۲ در
این رابطه ، شایعات عجیبی نیز بر سر زبانها بود . برای مثال اینکه اقبال

اشعار فارسی خود را برای نظام خوانده و نسخهای از شعر "رموز بیخودی" را نیز به او داده. با اینکه اقبال از حکیم اجمل خان شنیده بود که حاکم الماس گران قیمت و درخشان دارد و دلش می خواست آن را ببیند، و هنگامی که از حاکم خواهش کرد آن را ببیند، او نیز فوراً "دستور داد آن الماس را آوردند. و به این شایعه که حاکم با حالتی گله آمیز به اقبال گفت: وقتی ما به دهلی آمدم، در صورتی که لاهور به آنجا نزدیکتر بود، چرا شما برای ملاقات ما نیامدید؟ و اقبال پاسخ داده، در آن روزها در بستر بیماری بوده و ادامه داده، حالا برای تلافی، آن روز، یک هزار روپانصد میل مسافت را طی کردم تا به خدمت شما برسم. حاکم با شنیدن این موضوع خوشحال می شود و به او می گوید، من نیز شما را به سمت وزیر قانون حکومت انتخاب می کنم. ولی اقبال جواب داده، آقا اگر اقبال را آزاد بگذارید بهتر است.^{۲۱} در حقیقت ملاقات اقبال با نظام، یک ملاقات رسمی بود.

اقبال در طی این ملاقات از نظام دعوت نمود به عنوان رئیس جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام که قرار بود سال آینده برگزار شود، به پنجاب بیاید. نواب دکن این دعوت را قبول کرد. بعدها در این رابطه اقبال و نواب دکن، مکاتباتی نیز داشتند، ولی بالاخره نواب دکن به خاطر بعضی از مشکلات نتوانست به پنجاب برود.

روز ۱۹ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی، اقبال حیدرآباد را به قصد لاهور ترک کرد و بدین ترتیب سفر علمی او به جنوب هند پایان یافت. در میان گروههای علمی مسلمانان شبه قاره سخنرانیهای اقبال در مدراس بسیار مشهور شد. بخش فلسفه دانشگاه علیگره نیز از اقبال درخواست کرد، آن مقالات را در علیگره نیز ایراد نماید. اقبال در این سال سه مقاله دیگر نیز تهیه کرده بود. لذا به درخواست سر اس مسعود رئیس دانشگاه اسلامی، اقبال شش مقاله جهت ایراد در علیگره در نظر گرفت.

روز ۱۷ نوامبر ۱۹۲۹ میلادی، اقبال به همراه عبدالله چغتایی به علیگره رفت. وقتی به علیگره رسیدند، سر اس مسعود جهت انجام کاری

به‌بهویال رفته بود. در ایستگاه راه‌آهن، اساتید و دانشجویان از اقبال استقبال کردند. سپس آنها در منزل دکتر سیدظفرالحسن رئیس بخش فلسفه دانشگاه اقامت کردند. روز بعد سرراس مسعود از بهویال بازگشت. اقبال تا روز ۳۰ نوامبر ۱۹۲۹ در علی‌گره ماند. طی این روزها، وی هر شش مقاله خود را در سالن "استریچی" ایراد کرد. در اولین جلسه، سرراس مسعود اقبال را با ارادت فراوان به‌حضار معرفی کرد، و ضمن بیاناتی یادآور شد: هنگامی که در اروپا بیمار شدم و به‌بیمارستان رفتم، تنها چیزی که مرا تسکین می‌داد، اشعاری از اقبال بود که آنها را در حافظه داشتم.^{۲۲} در علی‌گره، بیشتر اوقات اقبال در بحثها و جلسات علمی سپری شد. سرراس مسعود، دکتر سیدظفرالحسن، خواجه‌غلام‌السیدین، دکتر ضیاء‌الدین، بشیرحسین زیدی و دکتر عطاءالله بت به‌افتخار اقبال مهمانی دادند.

اقبال نیز از امیرزاده آفتاب احمدخان عیادت نمود که در آن روزها به‌بیماری فلج دچار شده بود. همچنین برای دیدار رشیداحمد صدیقی نیز به‌منزل آنها رفت. اقبال باوجود تمام کارهایی که داشت، سعی کرد سخنرانیهایش را به‌صورت کتاب درآورد. وی در عناوین و متون سخنرانیهایش تغییراتی داد و بالاخره کتابی که شامل این شش سخنرانی بود، در اواسط سال ۱۹۳۰ میلادی در لاهور منتشر نمود. بعدها در این کتاب، مقاله دیگری تحت عنوان "آیا دین ممکن است؟" نیز اضافه شد.

اقبال هفتمین مقاله را به‌درخواست "انجمن فلسفه ارسطو" به‌رشته تحریر درآورد. این مقاله را همانجا در سال ۱۹۳۲ میلادی ایراد کرد. این هفت مقاله را دانشگاه اکسفورد انگلستان در سال ۱۹۳۴ میلادی منتشر کرد. مجموعه سخنرانیهها که از سال ۱۹۲۵ میلادی آغاز شد، در سال ۱۹۳۲ میلادی خاتمه یافت. پروفیسور "هیل" آلمانی که به‌زبانهای مشرق‌زمین

آشنایی داشت، هنگامی که این مجموعه را مطالعه کرد، به اقبال نامه‌ای بدین مضمون نگاشت:

کتاب شما مهمترین مظهر و شاهد عصر حاضر است.^{۳۳}

اقبال فکر می‌کرد که مردم معمولی از این کتاب مستفیض نخواهند شد، فقط دانشمندانی که به‌خصوص در رشته فلسفه اسلامی و عربی تبحر دارند، خواهند توانست مقصود او را درک کنند.^{۳۴} ولی با وجود این سیدندیر نیازی را تشویق کرد که آن را به‌زبان اردو ترجمه کند. چودهری محمدحسین مخالف ترجمه کردن سخنرانیها به‌اردو بود و او عقیده داشت که مسلمانان علاقه‌ای به‌مسائل فلسفی ندارند. زیرا اوضاع اجتماعی آنها دگرگون است و ضمناً "این مسائل اصولی نیست و الحاقی می‌باشد. از این مساله نیز نگران بود، مبادا پس از ترجمه خطبات به‌اردو، مردم از بعضی مسائل مندرج در مقالات برداشت نادرست نمایند. علاوه بر آن نظر به اینکه سخنرانیهای اقبال تماماً "فلسفی بود، امکان داشت در رابطه با افکار اقبال سوء تفاهات جدیدی ایجاد شود.

نگرانی چودهری محمدحسین بی‌اساس نبود، زیرا پس از منتشر شدن این مقالات، عالمی هندی نژاد مقیم قاهره در مقاله خود نوشت: افکار اقبال تحت تاثیر فلسفه غرب قرار گرفته است. و اضافه کرد، اگر این کتاب به‌زبان اردو منتشر شود، وظیفه علماء هندوستان است، همانطوری که فساد سرسید احمدخان را از بین بردند، او را نیز استیضاح نمایند.^{۳۵}

اما برخلاف انتظار اقبال، مسلمانان فلسفه‌دان نیز زیاد کوشش نکردند تا به‌محتوی خطبات اقبال پی ببرند. در این رابطه سیدندیر نیازی می‌نویسد:^{۳۶}

"در اصل لازمه بحثی که حضرات علماء در مورد کتاب انجام داده‌اند، نه‌تنها داشتن شناخت از علوم، فلسفه و معارف غرب است، بلکه داشتن شناخت از اسلام، فرهنگ، و تهذیب و تمدن اسلامی، و حکمت تیزروری است. و فقط داشتن مطالعاتی در زمینه فلسفه، علوم طبیعی، تاریخ تمدن

و مذهب و علوم دینیات کافی نیست. بالاتر از این، توجه ما باید به آن تغییراتی باشد که با سرعت در حال به وجود آمدن در افکار مردم شرق و به خصوص غرب است. از این تغییرات تا حدی می توانیم محاسبه کنیم که تمدن امروزی در آینده چه شکلی خواهد یافت. و انسان آرزوی چه نوع دنیایی را دارد. ولی نه مطالعه کتاب با این نقطه نظر صورت گرفت، نه با انتشار آن سعی شد که مقصد اصلی را ارباب فن دریابند. لذا به این نتیجه می رسیم که مطالعه کتاب نه تنها به طور سطحی صورت گرفت، بلکه کمتر از حد تصور هم به آن توجه شده است. "به سبب آنکه مطالعه سخنرانیها به صورت سطحی انجام گرفته بود. لذا بعضی از مستشرقین خارجی در تقلید "دیکنس" که فقط به ادبیات انگلیس وارد بود و مطالعاتی در زمینه فلسفه اسلامی و حتی فلسفه اروپایی نداشت، گفت: اقبال تحت تاثیر فیلسوفان غرب علی الخصوص "نیچه و برگسن" قرار گرفته است.

به طور کلی علماء توجهی به سخنرانیها نکردند. فقط کسانی که احساس نمودند لازم است اظهار نظر کنند، اظهار داشتند که افکار اقبال مقتبس از افکار فلاسفه غربی است. سپس نتیجه گیری کردند که به غیر از کفر و الحاد افکار او چیز دیگری را شامل نیست.

سید نذیر نیازی سخنرانیها را در زمان حیات اقبال به اردو ترجمه کرد. وی گفت، اقبال پیشنهاد کرد نام این مجموعه را "تشکیل الهیات جدید اسلامی" بگذارند.^{۲۷} البته ترجمه این مجموعه بیست سال بعد از وفات اقبال یعنی در سال ۱۹۵۸ میلادی منتشر شد.

کتاب تشکیل الهیات جدید اسلامی، نوشته های بسیار مشکل بود، زیرا در آن افکار و نظریات بیش از صد و پنجاه فیلسوف قدیم و جدید، دانشمند،

* Charles Dickens (۱۸۷۰-۱۸۱۲ میلادی) رمان نویس معروف انگلیسی. آثار زیادی از خود به جای گذاشته است که این نوشته ها بسیار ساده و روان و زنده است و بیشتر متأثر از خاطرات دوران کودکی او می باشد. از آثار او می توان دیوید کاپرفیلد، سرود کریسمس، داستان دوشهر، الیور توئیست و... را نام برد.

عالم و فقیه شرق و غرب نقل شده است. اقبال از خواننده انتظار دارد، قبل از مطالعه مقالات، اطلاعات مختصری هم شده درباره شخصیت، زمان و افکار این اشخاص داشته باشد. بعضی از این شخصیتها شناخته شده و برخی دیگر ناشناس هستند. علاوه بر این، مقالات چندان هم ساده نگاشته نشده است. گاهی اوقات در یک بحث، چند موضوع را بهمیان می کشد، و زمانی سخن درباره یک مساله را نیمه کاره رها می نماید و پس از اضافه نمودن توضیحات و یا نظراتی دنبال بحث را می گیرد. برای آنکه بتواند برخی از مسایل را روشن نماید از اصطلاحات جدیدی استفاده کرده است که فهم مطالب را مشکل می کند. بعضی از قسمتها را با زبان انگلیسی استدلال کرده که فهم آنها نیز مشکل و خالی از اشکال نیست. و با رجوع به کتابهای لغت باز هم معنی کامل کلمه روشن نمی شود.

در مقدمه کتاب اقبال ضمن بیان انگیزه نگارش این مقالات می نویسد: قرآن کریم عمل را بر فکر ترجیح می دهد. مسلمانان در دوران اولیه تمدن خویش همین نقطه نظر را داشتند، و علماء و صوفیان اساس دین و ایمان را وجدان باطنی دانستند. ولی انسان امروزی، تحت تاثیر تعلیمات جدید اوضاع باطن را با شک و شبه می نگرد. و به سبب آنکه علماء و صوفیان از روانشناسی عصر حاضر آگاهی نداشتند، بدین سبب در میدان تهذیب و ارشاد روحی لازم، از راهنمایی درست قاصر بودند، و راهنمایی آنها مطابق با روانشناسی دوران گذشته بوده است. نظریه اینکه افکار امروزی انسانها متفاوت است، در نتیجه افکار قدیمی برای آنها قابل توجه نیستند. لذا لازم است که علم دین را با استدلال فلسفی ارائه داد. ولی به صورتی که با در نظر گرفتن روایات فلسفی اسلام و با توجه به افکار جدید انسانها، اهمیت آن به اثبات برسد. با این خواسته های قدیم و جدید فکر اسلامی ضرورتی اختیار خواهد کرد که به خصوص به دل مسلمانان غرب زده امروزی خواهد نشست، و به آنها اعتماد نفس خواهد داد. با پیشرفت علوم، اساس قدیمی فیزیک از بین رفته است، در نتیجه خصوصیات که فیزیک به وجود

آورد، رفته‌رفته در حال محو و اتمام است. و آن زمان دور نیست، وقتی که مذهب و علوم ایجاد هماهنگی کند، که این هماهنگی در میان آنها در زمان گذشته به علت دوگانگی قیاسی درباره روح و ماده از انظار پنهان بود. در پایان اقبال می‌گوید:^{۲۸}

"باید به یاد داشته باشیم که در فکر فلسفی حدی وجود ندارد، همان‌طور که علم پیشرفت می‌کند و راه را برای افکار جدید باز می‌کند، هر چند که دور باشند و شاید با آن نظریاتی که در سخنرانیها ارائه شده‌اند، افکار جدید و بهتری به مغز ما خطور خواهند کرد. بهر حال وظیفه ما این است که برای رشد مغزی انسان محتاطانه رفتار کنیم و در این مرحله بی‌طرفانه عمل نماییم."

موضوع مقاله اول "علم و مشاهدات مذهبی"^{*} بود. برای اینکه بتوانیم این بحث را به‌طور کامل استنباط نماییم، لازم است بدانیم انسان از چه راه‌هایی علم را فرا می‌گیرد، انسان از سه راه می‌تواند علم را فرا گیرد: اول به کمک حواس و مشاهده، دوم عقل، فهم و ادراک، سوم وجدان (عرفان) برای تحصیل علم، هر سه در محیط محدود هستند. به این معنی، دانشی که انسان از هر کدام از این سه راه فرا می‌گیرد، ممکن است که در آن نوعی اشتباه و یا خامی دیده شود. و برای پی بردن به صحت آنها، فکر انسان راه‌هایی را برگزیده است. نکته اصلی بحث در این مقاله اینست، اگر می‌توانیم یا کمک عقل، صحت اطلاعات که از طریق (حواس) احساس حاصل کرده‌ایم، بررسی نماییم و از طریق تجربه مشاهداتی می‌توانیم نقایص استدلال منطقی را بیابیم، در این صورت می‌توانیم توسط وجدان به صحت معلومات حاصل شده یا مشاهدات (معرفت) (که آن را معرفت یا عرفان می‌گویند) پی ببریم، بدین منظور دو معیار اصلی وجود دارد که می‌شود به آنها اعتماد کرد.

* این مقاله به نام معرفت و تجزیه دینی توسط احمد آرام به فارسی ترجمه شده است.

اقبال این دوزخ را معیار عقلی و معیار عملی نام برده است. منظور از معیار عقلی آن تعبیر بی طرفانه‌ای است که بدون در نظر گرفتن تجربهای فرض شده از قبل، ثابت می‌کند که معلومات و مشاهدات دینی که انسان از طریق وجدان کسب می‌کند، یقیناً "ما را بدان حقیقتی می‌رساند که بالاخره تعبیر بی طرف انسان او را بدان طرف راهنمایی می‌کند. ولی معیار عملی صحت معلومات و مشاهدات را از نتایج آنها می‌سنجند. از نظر اقبال طریق یا معیار اول را فلاسفه استفاده می‌کنند و از طریق دوم پیغمبر.

استدلال اقبال این است که در هر زمانی که مذهب حکمفرما بوده، در آن زمان علماء سعی داشتند دین را بر اساس عقل استوار کنند. برای اثبات عقاید دینی به این دلیل لازم است که ثبوت عقلی فراهم باشد، زیرا که اگر اساس ایمان در انسان سست باشد، بیم آن می‌رود که زندگی عملی او نیز متزلزل شود. پس ایمان هر دو عنصر علم و عقل را در یکجا در خود دارد. قرآن مجید علاوه بر وجدان، انسان را وادار می‌کند که از راه عقل و چشم و گوش، گائئات را مشاهده کرده و خالق خود را بشناسد. به سبب آنکه دین، فکر، احساس و عمل، انسان را احاطه می‌کند، لذا لازم است که عقاید دینی را بر اساس عقل استوار کرد، و آنها را قابل درک ساخت. از نظر اقبال تضاد اصولی بین عقل و وجدان وجود ندارد. هر دو مکمل یکدیگرند، و منبع و ماخذ آنها هم یکی است. تفاوت میان آنها فقط در رفتارشان است. عقل قدم به قدم به هدف نزدیک می‌شود، ولی وجدان با یک جست به هدف می‌رسد. پس عقل نیز متحرک است. و همانطور که در میان یک تخم، یک درخت پنهان است، به همین صورت، عقل نیز کلیتی باطنی در خود دارد و یا به عبارت دیگر، تمام امکانات علم در آن موجود است. اگرچه آن امکانات متدرجاً "ظاهر می‌شوند.

در این رابطه اقبال ضمن اظهار همفکری با "برگسن" می‌گوید: وجدان صورت پیشرفته عقل است. اقبال همیشه از این مساله بسیار متأسف بود که از پانصد سال اخیر فکر دینی در اسلام عملاً "حالت رکود داشته است.

زمانی بود که فکر اروپایی از جهان اسلام الهام می‌گرفت، ولی در قرون وسطی بعد از تکمیل علوم دینی، وقتی که جهان اسلام به‌خواب غفلت فرو رفت، اروپا به‌مسائل توجه خود را معطوف داشت که هرگز فلاسفه مسلمانان و علماء بمآن علاقهای نشان نمی‌دادند. از قرون وسطی تاکنون جهشی غیرعادی در فکر و تجربه انسانها ایجاد شده، و تسلط و غلبه فطرت در انسان ولوله و احساس جدید برتری به‌وجود آورده است. نقطه‌نظرهای تازه‌ای ارائه شده‌اند و مسایل قدیم با کمک تجربیات جدید حل گشته‌اند. علاوه بر آن مسایل نو دیگری نیز مورد توجه قرار گرفته است. نظر به پیشرفت علوم تصورات انسان در مورد علم و درک آن در حال تغییر و تحول است. تا آنجا که انسان مجبور می‌شود روی بعضی از مسایل که در فلسفه و دین مشترک هستند از دیدی دیگر نگاه کند. در این اوضاع و احوال نیاز نسل موجود در آسیا و آفریقا، اگر این باشد که عقاید دینی با توجه به‌زمان حاضر روشن شود، حق به‌جانب آنهاست که عقاید دینی را با تازگی و شکفتگی هویدا کرد.

اقبال می‌نویسد:

"در این دوران احیای اسلام، بی‌نهایت لازم است که به‌طور آزاد تحقیق شود. اروپا در میدان فکر به‌جه نتایجی دست یافته است. و اینکه این نتایج برای تشکیل علوم جدید دینی، ما را تا چه حد یاری می‌دهد، علاوه بر اینها ما نباید از تبلیغات سوء شوروی (حکومت اشتراکی) علیه مذهب، به‌خصوص علیه اسلام که از مرز هندوستان نیز عبور کرده است، غافل باشیم.

اقبال با کمک آیات قرآنی این مساله را به‌اثبات رساند که خالق کائنات به‌این دلیل نیست که خدا آفریدن را نوعی بازی قلمداد کرده است. در اصل وجود کائنات است، و ترکیب آن نیز طوری است که پس از اضافه شدن، گنجایش وسعت را دارد. پس کائنات نه جامد است و نه چیزی که ساختنش به‌تمام رسیده باشد، و نه بی‌حرکت و بی‌حس و نه غیرقابل تغییر

و تبدیل است. بلکه ممکن است که در باطن آن آفرینشی جدید وجود داشته باشد. تا آنجا که به انسان مربوط می‌شود، با وجود ضعفها و کمبودهایش قادر است به نیروهای اطراف خود هرطور که بخواهد شکل دهد. به هرطرف که بخواهد مسیر آنها را تغییر دهد. لذا او عامل خلاقیت می‌باشد، که برای بهبود نیروهای اطرافش شریک کار آنها می‌شود، و گاهی با آن نیروها به توافق می‌رسد، و گاهی نیز از آنها جهت نیل به اهداف خود استفاده می‌کند و در نتیجه تقدیر خود و کائنات را شکل می‌دهد و در این سلسله اعمال که به تدریج تغییر یافته، او می‌تواند خلیفه خدا بشود*. به شرط آنکه انقلابی چنان که باید از طرف انسان آغاز شود".

به نظر اقبال، قرآن کریم هم‌جا اصرار دارد که فطرت و مشاهدات موجودات مورد مطالعه قرار بگیرند، به همین جهت توجه مسلمانان به فطرت و یا عالم موجودات معطوف شد. و آنها با گذشت زمان، علوم طبیعی را پایه نهادند. اقبال می‌گوید^۴:

"قرآن حکیم ما را به حقیقتی مانند تغییر متوجه می‌سازد، زیرا فقط با درک کردن و کنترل نمودن این حقیقت مهم می‌توان یک تمدن استوار و پایدار تشکیل داد. اگر حقیقت را بخواهید، تمدن آسیا و دنیای متمدن گذشته به این دلیل شکست خورد که دستیابی به حقیقت فقط راه باطن (تخیل، قیاسی) به ظاهر (عالم موجودات) را اختیار کرده بودند. بدین ترتیب آنها فرض و قیاس را بنیان نهادند ولی از نیرو محروم ماندند. و مسلم است که فقط براساس فرضیه‌ها، به وجود آوردن یک تمدن پایدار غیرممکن است".

عنوان دومین مقاله "محک فلسفی تجلیات تجربه دینی" بود. در این بحث اقبال توضیح می‌دهد که تا چه حد تایید مشاهدات دینی برای عقل ممکن است، و به چه دلیل آنها از این حد نمی‌توانند پا فراتر نهند. این

* نایب حق همچو جان عالم است هستی او ظل اسم اعظم است

بحث با سه برهان برای اثبات وجود خدا آغاز می شود . سه دلیل عقلی که علم کلام عیسویان آن را به وجود آورده است ، عبارتند از : جهان شناختی* ، هدف شناختی** ، و وجود شناختی*** است . یعنی از هر سه دلیل معلوم است که عقل انسانی برای جستجوی ذات مطلق به صورتی حقیقی حرکت کرد ، ولی از نظر منطقی هر سه کمبودهایی دارند ، گویا اساسی که عقل برای آنها ساخته است ، با ابزار خود عقل منهدم می شوند .

سیس با استناد بر آیه قرآن که می فرماید : خداوند آغاز و انجام است ،** آشکار و پنهان است . . . گوید : محسوسات و ادراکات (تجربه) بدان صورت که در زمان گسترده می گردد ، سه سطح اصلی دارد : سطح ماده ، سطح حیات و سطح ذهنی و خود آگاهانه که به ترتیب موضوع بحث فیزیک و زیست شناسی و روانشناسی هستند و وقتی اقبال این سه را از نظر علوم فیزیک و زیست شناسی و روانشناسی می نگرد ، ثابت می نماید که علوم هیچ نظریه میسوطی درباره حقیقت منطبق ندارد . و فقط برای اجزاء مختلف ، تصورات مختلف به وجود آورده است ، و این تصورات با هم ربطی نیز ندارند که با اتصال آنها به یکدیگر شکلی از حقیقت به دست آید . به دلیل اینکه مذهب در تلاش کل حقیقت است ، لذا از نظریات جزئی تشویشی ندارد . اقبال می گوید که طبق تعلیمات قرآن کریم ، خدا ، کائنات و زندگی ، متحرک هستند*** . به همین جهت ماهیت زمان برای آنها بسیار با اهمیت است . اینشتین با تحقیقاتی که در زمینه ریاضی انجام داد ، ثابت کرد ، که اگر کائنات ساکن باشد ، برای مکان وجود سه بعد قابل قبول می بود ، ولی به

* Cosmological

** Telogical

*** Ontological Theological

*** آیه ۳ سوره حدید " هو الاول والاخر والظاهر والباطن و هو بكل شیء علیم " (اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و اوست بر همه چیز دانا) .

**** مرا معنی تازمای مدعاست اگر گفته را بازگویم رواست

دلیل اینکه کائنات متحرک است ، برای تعیین محل وقوع مکان لازم است ، زمان را پیمود . و بدین طریق زمان بعد اضافی یا چهارمی مکان می شود . و طبق نظریه اضافیت و وجود مکان برای بیننده اضافه می باشد . به طوری که بیننده عمل و سرعت و همانطوری که ناظر خود را تغییر می دهد ، مکان هم طبق آن تغییر می یابد . در عقل و رفتار خود اعتراض اساسی اقبال بر نظریه اضافیت اینست که دین ، طریق وجود زمان غیر حقیقی می شود . زیرا اگر زمان شامل ابعاد مکان شود ، ظاهراً " باید به آینده همچون چیزی بنگرند که پیش از آن هست ، و بی شک مانند گذشته ثابت است . زمان به عنوان حرکت خلاق آزاد ، در این نظریه معنایی ندارد . زمان نمی گذرد ، و گویا پیشآمدها و حوادث اتفاق نمی افتد ، بلکه ما فقط به ملاقات آنها می رویم . زیرا محل وقوع حوادثی که در آینده رخ می دهد ، قبلاً " به مکان نامعلومی متعین شده است .

پس تصور اینیشتین از زمان ، نه زمان پیوسته و مسلسل است ، و نه زمان خالص برگسون . طبق نظریه برگسون ، شعور انسانی از یک کیفیت به کیفیت دیگری منتقل می شود ، و به سبب رد و بدل شدن کیفیت ذهنی ، ما همیشه در حال تغییر یافتن هستیم . شعور انسانی دو بعد دارد : یکی بعد خارجی و فعال است ، که در رابطه با اطراف و زندگی عملی روزمره یا زمان استمراری است . به نظر برگسون این تصور از زمان " زمان " حقیقی نیست . دیگر بعد داخلی یا بصیر است ، که در رابطه با لحظات غور و فکر عمیق انسانی یعنی وقتی که انسان ، در فکر عمیقی فرو می رود . بعد خارجی و فعال شعور وی ، تعطیل می شود . در این کیفیت زمان ، فقط یک " آن " است . و یا آن " لحظه " را حال مستقل می گویند . و همین از نظر برگسون زمان خالص یا زمان حقیقی است . تا اینجا اقبال با برگسون هم فکر است ، یعنی انسان هنگامی که در اعماق وجود خود فرو می رود ، قادر به تجربه زمان خالص (بلاشائبه مکان) می شود . از نظر قرآن عمل آفرینش برای خدا مانند یک

چشم بهم زدن سریع است . (کلمح بالبصر) . پس زمان خدا ، زمان خالص یا کیفیت متوالی عدم زمان می باشد . البته او به همراه عمل آفرینش خویش لحظه به لحظه زمان مسلسل را خلق می کند . بهمین جهت کائنات ، نام مجموع اشیاء نیست ، بلکه عمل تخلیقی مکرر است .

بهر حال از نظر برگسون ، تصور زمان خالص ، فقط گذشته است که با حال و مستقبل اتصال دارد . او به این علت از شامل نمودن آینده به حال گریزان است که در نتیجه آن امکان دارد کار خلق زندگی در آینده را کند نماید . در این مرحله اقبال راهش را از برگسون جدا می کند ، زیرا که به نظر ایشان زندگی همین یک تعبیر را ندارد ، بلکه زندگی پی در پی با تغییر و تبدیل اهداف و مقاصد را تشکیل می دهد و همانطور که محل آن افزایش می یابد ، به همان صورت اهداف جدیدی به وجود می آیند . در رابطه با این تسلسل ، ما متغیر هستیم . گویا راه زندگی از مرگ در مرگ می گذرد . ولی با وجود این نمی شود گفت که تسلسل این راه بی فایده است . عمل حیات و کائنات در تسلسل زمان از این لحاظ خالی از هدف است ، زیرا که آن به سرمنزل مقصودی که قبلاً متعین شده ، قدم بر نمی دارد . پس حرکت زمان در خط تعیین شده از قبل نیست ، زیرا که این خط نیز خود در حال تشکیل است . و مقصود از آن امکاناتی است که ممکن است به وقوع بپیوندد یا نپیوندد . از نظر اقبال آینده بهمین معنا دارای هدف است و او تشریح این اصطلاح قرآنی "تقدیر" را از همین طریقه می کند . در پایان اقبال می گوید : فقط از طریق وجدان این علم حاصل می شود که حیات در اصل "خودی" را متمرکز به ذات خویش است . خواه این علم را ناکامل خواند ، ولی باز هم آن یک نقطه آغاز است که به کمک آن برای انسان بدون واسطه روشن می شود که ماهیت حقیقت مطلق چیست . از احساسات با عقل ، از حقایق مختلف به دست آمده از این راه نیز می توان نتیجه گرفت که حقیقت

« آیه ۵۰ سوره قمر " وما امرنا الا واحده کلمح بالبصر " (و نیست امر ما مگر واحدی همچون برهم زدن چشم) .

مطلق در اصل روحانی است. به همین جهت می توان آن را به عنوان یک "خودی" تصور کرد. از نظر اقبال دامنه پرواز دین از فلسفه بلندتر است. فلسفه نگرشی عقلانی به اشیاء است. به همین جهت توجهی به این ندارد که آن طرف تصویری برود که تنوع سرشار تجربه را به صورت یک دستگاه و منظومه درمی آورد. به عبارت دیگر، فلسفه حقیقت و واقعیت را از راه دور می نگرد، ولی دین تماس نزدیکی با حقیقت و واقعیت دارد. یکی نظریه است و دیگری تجربه زنده و اتصال و پیوستگی. برای اینکه این پیوستگی صورت کمال یابد، اندیشه باید برتر از خود رود و کمال خود را در وضعی از نفس جستجو کند که دین آن را به نام نیایش یا دعا توصیف کرده است. موضوع مقاله سوم "تصور خدا و حقیقت نیایش و دعا" است.

در این مقاله، اقبال ضمن توضیح فلسفه، تصور اسلامی خدا را روشن می کند. از نظر ایشان با تجربه اجتماعی که انسان از راه علم کسب می کند، کشف می کنیم. این طریق مبنی بر مشیت الهی است که می شود آنها را به نوعی "خودی" تعبیر کرد. چنانکه می بینیم قرآن کریم* برای آنکه جنبه فردیت "خودی" (من) را موکد سازد به آن نام "الله" می دهد.

خودی مطلق از لحاظ فعل تخلیقی که امکانات وسیعی در وجود آن پنهان می باشد، به صورت لایتناهی درمی آید. یعنی لامحدودیت آن به جای وسعت عمق دارد. و سپس او به این سؤال جواب می دهد که: فعالیت خلاق خدا به چه صورت به عمل آفرینش می پردازد. در این مرحله با کمک آیات قرآنی، اقبال نظرات (اشاعره)** پیروان ابوالحسن اشعری را ارائه می دهد.

از نظر "اشاعره" کائنات از اتم و یا ذراتی تشکیل شده که تقسیم پذیر

* آیه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ سوره اخلاص "قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یكن له كفوا احد" (بگو الله یگانه است. بی نیاز است و دیگران به او نیازمندند. نه زاییده و نه زاینده شده است. هیچ کس همتای او نیست).

** متفکران مکتب اشعری به آن "جوهر" می گویند.

و قابل کوچکتر شدن نیستند . و به این دلیل است که آفرینش جاری و متحرک است و فعالیت خلاق خدا انقطاع ناپذیر است . بنابراین تعداد آنها نیز لامتناهی است . این آنها هنگامی به وجود می آیند که به آنها صفت زندگی عطاء می شود ، لذا در هر لحاظ " اتم " های جدیدی به وجود می آید ، بنابراین جهان پیوسته در حال افزایش است * .

شکل دادن و تصور ذهنی از این عمل اتمی غیر ممکن است . ولی اقبال توضیح می دهد که در علوم طبیعی جدید به طور عملی ممکن است مقداری از اتمهای طبیعت محاسبه شود ، از نظر ایشان نظریه اشاعره در مورد آفرینش کائنات به علوم طبیعی عصر حاضر بسیار نزدیک است . به نظر اقبال با توجه به این افکار ، کار آفرینش خدا در زمانهای طولانی انجام می گیرد ، که اینها را او با کلمه " خودی ها " تعبیر می کند . گویا هر عمل خواه تعلق آن با حرکت مکانیکی اتم مادی باشد یا فکر آزادانه در ذات انسانی ، حقیقت همه را فقط با کشف ذات " خودی مطلق " می توان یافت و نه چیز دیگر . پس هر اتم کائنات صورت پستی و بلندی " خودی " است . البته او با طی کردن مراحل ترقی در ذات انسانی به معراج کمال می رسد . به همین دلیل قرآن حکیم " خودی " مطلق را نزدیکتر از شاهرگ به انسان دانسته است . سیل روان حیات الهی سرچشمه تمام خودی ها است و ما در آن مانند مروارید زنده و متحرک هستیم .

از این نظر فقط انسان در بین مخلوقات قابلیت دارد که ، در آفرینش حیات خدا مانند یک نایب یا همکار سهمی داشته باشد . و به دلیل اینکه او فکر یک جهان بهتر را می کند ، به همین جهت جوهر آن را دارد که موجود را به مطلوب تبدیل کند .

* آیه ۱ سوره فاطر (و خدا هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید) .

** آیه ۱۵ سوره ق " ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من جیل الورد " (به تحقیق آفریدیم انسان را و می دانیم آنچه را و سوسه می کند به آن نفسش و ما نزدیکتریم به او از رگ گردن) .

به نظر اقبال فلسفه فقط به تصورات قناعت می‌کند، ولی دین برای اینکه بتواند علم عمیقتری نسبت به هدف خود کسب کند، دلش می‌خواهد که بمآن نزدیکتر شود. و این نزدیکی از طریق "نیایش و دعا" میسر می‌شود. رابطه دعا یا نیایش با تجلیات روحانی است و طبایع مختلف اثرات متفاوتی را می‌پذیرند. اقبال گوید:^{۴۱}

"اسلام برای عبادت یک راه را انتخاب کرده است و دلیلش آنست که مثلاً در جماعت یک نوع جذبۀ خاص پدید می‌آید، همانظوری که از شکل ظاهر آن، مساوات اجتماعی حاصل می‌شود و پرورش می‌یابد. زیرا که مقصود از نماز جماعت این است که نمازگزاران احساس برتری نژادی و یا مقام و منصب نداشته باشند. برای مثال اگر یک برهمن از جنوب هند که احساس غرور شرف ذاتی دارد و هر روز با یک فرد از طبقه پایین اجتماع بایستد، در مدت کوتاهی، انقلاب عظیمی در وجودش حاصل خواهد آمد، زیرا نوع انسانها یکی هستند، و خالق که مالک تمام آفرینش است، یکی می‌باشد. ذات وحده لاشریکی که هر چیز را در دامان خود گرفته و خالق هر "انا" و "خودی" می‌باشد. لذا قرآن کریم تقسیم نسل، قوم، شعب، و قبایل را یک‌جور معرفی می‌کند، و دلیل آن نیز همان است که در بالا ذکر شد. حاصل کلام اینکه در اسلام نماز جماعت نه تنها سرچشمه رسیدن به معرفت است، بلکه قدر و قیمت آن از این نیز فراتر می‌رود. مقصود از نماز جماعت، اظهار این نیز هست که ما، تمام امتیازاتی که در بین انسانها است، نادیده بگیریم و آن وحدتی که در خلقت ما دست دارد، طوری عملاً تشریح کنیم که اظهار ما به‌طور حقیقی انجام پذیرد."

در مقاله چهارم، اقبال در مورد موضوع "خودی، جبر و اختیار، زندگی بعد از مرگ" بحث کرده است (من بشری آزادی و جاودانی). او می‌گوید که قرآن مجید با روش ساده و نیرومند خود درباره فردیت

و یگانگی انسان تاکید فراوان نموده است. و از نقطه نظر قرآن برای یک فرد غیرممکن می‌دانند که باز دیگری را به‌دوش بکشد، و تنها خود او را مستحق پاداش کاری که کرده است، می‌داند. و تنها متصوفه پای بند به‌این بودند که کوشیدند تا معنی وحدت تجربه درونی را دریابند و حقیقت "خودی" را روشن سازند و اگر کسی بتواند شخصیت عمیق و پخته به‌دست آورد، قادر خواهد بود از نظر روحانی به‌ثبات و استحکام دست یابد. از نظر قرآن کریم یک چنین حالتی، راهی از علم است. اقبال در این رابطه مثال منصور حلاج را ارائه می‌دهد و می‌گوید:

مسلمانان راجع به‌این نوع حالات و مشاهدات علمی صوفیها تحقیق نکردماند، به‌همین جهت نتوانستند از آن بهره‌ای ببرند و می‌گویند:

"وظیفه ما این است که بدون قطع رابطه با گذشته، از نور در کل دستگاه مسلمانی بیاندیشیم، شاید نخستین مسلمانی که ضرورت دمیدن چنین روحی را در اسلام احساس کرده، شاه‌ولی‌الله دهلوی بوده است. ولی کسی که کاملاً "باهمیت و عظمت این وظیفه واقف گشت و بصیرت عمیق در تاریخ اندیشه و حیات اسلامی همراه با وسعت نظر حاصل از تجربه وسیع در آداب و اخلاق مردم او را حلقه اتصال زنده‌ای میان گذشته و آینده ساخت، جمال‌الدین اسدآبادی بود. به‌هر حال اگر نیروی خستگی‌ناپذیر وی تجربه نمی‌شد و خود را تنها وقف تحقیق درباره اسلام به‌عنوان دستگاهی اعتقادی و اخلاقی می‌کرد، امروز جهان اسلام از لحاظ عقلی بر پایه محکمتری قرار می‌گرفت. تنها راهی که برای ما باز است، این است که به‌علم جدید با وضعی احترام‌آمیز ولی مستقل نزدیک شویم و تعلیمات اسلامی را در روشنی این علم ارزشیابی کنیم، حتی اگر این کار سبب آن شود که با اسلاف خود اختلاف پیدا نماییم."

اقبال در رابطه با اختیار خودی انسانی و یا مسئولیت آن، و برای بیان دو راهی که فعالیت‌آفریننده خدا خود را متجلی می‌سازد، دو کلمه "خلق" به‌معنای آفرینش و "امر" به‌معنی توجه و هدایت را ذکر می‌کند.

قرآن حکیم* توضیح می‌دهد که هر دو نوع آفرینش یعنی خلق و امر، به‌دست خداوند است. و ماهیت حقیقی روح با اصطلاح "امر" اظهار شده است. هدف تعلیمات اسلامی این است که آزادی و اختیار قدرت یک عنصر مستقل زندگی خودی باشد. لذا زندگی خودی زندگی اختیاری است. هر عمل آن نقطه‌نظر جدیدی به‌وجود می‌آورد. و بدین ترتیب انسان مواقع جدیدی برای خلاقیت، دریافت، ایجاد، هوش و ذکاوت به‌دست می‌آورد. اقبال در مورد مسأله زندگی بعد از مرگ می‌گوید: طبق تعلیمات قرآنی، امکان دارد که بعضی از انسانها با داشتن نقشی در کائنات غیرفانی شوند، ولی اشخاص می‌توانند در اهداف کائنات نقشی داشته باشند، که شیرازه افعال و اعمال خود را طوری اساس نهند که خودی و فطرت آنها مستحکم شده، از صدمه مرگ آنها را در امان نگهدارد. در این صورت موت فقط یک راه است. پس از نظر اقبال، زندگی بعد از مرگ حق انسان نیست، بلکه برای رسیدن به آن، انسان باید برای آن خود را مستحق نماید. و رسیدن به آن بستگی به کوشش مکرر دارد.^{۴۲}

بنابر تعلیم قرآن** خلق مجدد آدمی " دیده تیزبین " به‌او می‌بخشد که بخت و سزوشش به‌گردن خود او بسته است. بهشت و دوزخ حالاتی هستند نه محل‌هایی. اوصافی که از آنها در قرآن آمده، نمایش بعدی یک واقعیت درونی یا سچییه و شخصیت است. دوزخ**، بنابر کلام قرآن: "آتش افروخته خدا است که بالا می‌رود و دل‌ها را فرامی‌گیرد**". بهشت، شادی حاصل از پیروزی بر نیروهایی است که سبب انحلال می‌شود. زندگی یگانه

* آیه ۵۲ سوره الاعراف " . . . الاله الخلق والامر تبارک الله رب العالمین " (. . . آگاه باشید بر او راست آفرینش و فرمان بزرگ است . خدا پروردگار جهانیان) .

** آیه ۲۱ سوره ق " . . . فکشفنا عنک غطاءک فیصرک الیوم حدید " .

*** آیه ۲۱ سوره نباء (کلمه ابد که در بعضی از آیات مربوط به دوزخ آمده ، در خود قرآن به دوره‌ای از زمان تعبیر و تفسیر شده است) .

**** آیه ۶ و ۷ سوره همزه " نازل الله الموقده ، التي تطلع علی الافعهه " (آتش خداست برافروخته که مستولی می‌شود بر دلها) .

و پیوسته است و آدمی همیشه به‌پیش می‌رود .

مقاله پنجم به‌نام روح تمدن و فرهنگ اسلامی است . در این مقاله ، اقبال ضمن مقایسه شعور ولایت و شعور نبوت ، توضیح می‌دهد که ولی یا صوفی هرگز مایل به بازگشت از راهی که آنها را به‌خدا نزدیک می‌سازد و از این ارتباط لذت نیز می‌برند ، نیستند . زیرا که همین برای آنها آخرین هدف است . ولی " نبی " نه‌تنها از این حالات بازمی‌گردد ، بلکه نظام کهنه را زیرورو کرده ، در جهان انقلابی فرهنگی به‌وجود می‌آورد . مشاهدات روحانی و حالات نبی را می‌توان به‌نوعی عمل آفرینش تعبیر کرد . به‌دلیل آنکه او صداقت تجربه را از یک‌طرف و حقایق خارجی آن را از طرفی دیگر بررسی می‌کند . علاوه‌برآن از این طریق نیز می‌توان درباره ارزش مشاهدات و حالات مذهبی نبی قضاوت کرد ، که چه نتایجی در بر دارد . یا تحت تعلیمات نبی چه تغییراتی در انسانها به‌وجود آمده‌است ، یا آن چه دنیایی از تهذیب و تمدن بود که به‌دعوت او ظهور کرد ، در طی این بحث ، اقبال توجه ما را به‌اهمیت فرهنگی عقیده " ختم نبوت " مبذول می‌دارد . او می‌گوید :

معنایی که قرآن حکیم از کلمه " وحی " برداشت می‌کند ، این را نشان می‌دهد که وحی مخصوص زندگی است و همان‌طور که وحی ارتقاء حاصل می‌کند ، ماهیت آن نیز تغییر می‌یابد . حتی وقتی که وحی به‌معراج کمال می‌رسد ، تمام شدن آن لازم می‌شود . اقبال گوید^{۴۳} :

" اگر از این دیدگاه نظر افکنیم ، این‌طور مشاهده می‌کنیم که ذات گرامی پیغمبر (ص) واسطه‌ای بین جهان قدیم و جدید است . از لحاظ سرچشمه وحی حضرت پیامبر (ص) تعلق به‌دنیای قدیم دارد ، ولی به‌اعتبار ، روح ، آن متعلق به‌دنیای جدید است . و این وجود مبارکش می‌باشد که برای زندگی چشمه‌های نوین علم و حکمت ایجاد شد . که عیناً " طبق صورت آینده آن بوده . لذا ظهور اسلام ، ظهور عقل و منطق استقرایی است و به‌سبب آنکه نبوت در اسلام به‌معراج کمال خود رسید ، لذا لازم است که به‌تمام برسد .

اسلام خوب فهمیده بود که انسان همیشه نمی‌تواند با تکیه‌ها زندگی کند . تکمیل شعور ذات انسان به‌طوری خواهد شد که وی از وسایل خویش استفاده کند . به‌همین جهت اگر اسلام به‌پیشوایی دینی تسلیم نشده است ، و یا اینکه پادشاهی وراثتی را جایز ندانسته و یا به‌عقل و تجربه مکرراً تأکید نموده است و یا اینکه عالم طبیعت و عالم تاریخ را سرچشمه علم و دانش بشری قرار داده است ، فقط برای اینکه این نکته در آنها پنهان است ، زیرا همه اینها ابعاد مختلف تصور خاتمیت می‌باشند .

به‌نظر اقبال قرآن کریم علاوه بر مشاهدات باطنی ، برای معرفت بشری دو سرچشمه دیگر را نیز ذکر کرده است : یکی عالم فطرت (طبیعت) و دیگر عالم تاریخ . به‌نظر وی با کاوش در این دو منبع معرفت است که روح اسلام به‌بهترین صورت آشکار می‌شود . هنگامی که مسلمانان به‌این دو حقیقت رسیدند ، که جهان در اصل خودبالان و نامحدود و قابل افزایش است ، بالاخره به‌معارضه با اندیشه یونانی برخاستند . و تحت تاثیر تعلیمات قرآنی توجه خود را به‌حقایق عمده می‌ذول داشتند . و کار خود را از منطق ، تجربیات ، مشاهدات عملی ، جغرافی و نقشه‌برداری ، ریاضی ، جبر ، ستاره‌شناسی ، طب و شیمی آغاز نمودند .

اقبال با کمک افکار طبیعی‌دانان مسلمان و ریاضیدانان و کارشناسان علوم طبیعی ثابت می‌کند که تحت تاثیر تعلیمات قرآنی* مسلمانان پایه و اساس علوم را نهادند . که نتایج آن بعدها در اروپا ظاهر شد . چه اینکه از نظر اقبال هیچ‌یک از ابعاد تمدن غرب را نمی‌شود یافت که اثری غایبی و نهایی از فرهنگ اسلامی نداشته باشد . همچنین در جهان اسلام پرورش شعور تاریخ نیز قابل مطالعه است . آغاز آن توسط راویان حدیث شد و رفته‌رفته اصول و موازین نقاد دیگری تاریخی در اسلام پیدا شده است . تاریخ‌نویسانی

* اقبال گوید : اگر فکر کنیم که در قرآن هیچ نطفه و مایه‌ای از یک نظریه تاریخی وجود ندارد ، مرتکب خطای بزرگی شده‌ایم .

همچون "ابن اسحق"، "طبری" و "مسعودی" پیدا شدند. سپس رشد تاریخ به عنوان نوعی علم انجام پذیرفت. بالاخره ابن خلدون^{۴۳} تحت تاثیر تعلیمات قرآنی ضمن ارائه فلسفه تاریخ اساس آن را دو اصل دانست: وحدت انسانیت و حرکت جاری و مستقل حیات انسانی.

مقاله ششم در مورد موضوع "اجتهاد در اسلام" است. در اصل ترجمه انگلیسی عنوان این مقاله "اصل حرکت در ساختمان اسلام" است. یعنی اقبال معنای فقه سنتی اجتهاد (تلاشی برای برپا نگاهداشتن اصول فقه بر اساس قانون اجتهاد) را کنار گذاشته، آن را بر اساس اصول حرکت تعبیر می‌کند. او مقاله را با این نقطه نظر آغاز می‌نماید که، اسلام به عنوان یک نهضت و حرکت فرهنگی نظر ایستان قدیمی جهان را طرد می‌نماید، و نهضت اسلام هنگامی در تاریخ بشری پدیدار شد که وابستگیهای زمینی از رنگ و نسل را گسسته، برای وحدت بشری نیازمندی به آن وجود داشت. و یا جهان محتاج فرهنگ تازه‌ای بود که جای قدرت استبدادی را بگیرد و وحدت تازه‌ای بیاورد، اقبال گوید:^{۴۴}

"تمدن جدید، اساس اتحاد عالم را به اساس اصول توحید نهاد... و خواسته این اصول فقط اطاعت از خداوند است، نه اطاعت از سلطان و غیره... از نظر اسلام روحانی زندگی وجودی دائم و قائم است... حالا اگر اجتماعی مبنی بر این تصور، حقیقت مطلق است، پس لازم است

* ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۲۱۰-۲۲۴ هجری قمری) یکی از بزرگترین مورخان و ادیبان و فقهای ایلامی است که در شهر آمل طبرستان تولد یافت. کتاب معزوف او اخبار الرسل و الملوک یا تاریخ الامم و الملوک می‌باشد که طی آن تاریخ عالم از بدو خلقت تا سال ۳۰۲ هجری را شرح داده است.

** ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی (متوفی ۲۴۶ در فسطاط) از مشاهیر علماء و مورخین و روای شیعیه است. از تالیفات مشهور وی می‌توان مروج الذهب و معادن الجواهر، اخبار الامم من العرب و العجم، الاستبصار و المسالک و الممالک را نام برد.

*** ابن خلدون (۸۰۳-۷۳۳ هجری) بزرگترین مورخ عرب و تنها تاریخ نویس مسلمان که نظریه سیر تاریخی (مبتنی بر شناخت تاثیر عوامل طبیعی در تکامل جامعه و تمدن) را پدید آورد.

که در زندگی خود ملاحظه هر دو ثبات و تغییر را بنماید. این باید اصولی بادوام داشته باشد، که بتوانند در زندگی اجتماعی نظم و انضباط به‌وجود بیاورند. ولی منظور از اصول بادوام این نیست که تمام امکانات تغییر و تبدیل آن نفی شود، کدام عنصر در تربیت اسلام می‌باشد که آن را در حرکت و تغییر برقرار نگاه می‌دارد، جواب این سؤال، اجتهاد است.^{۴۵} اقبال روشن می‌کند که اهل تسنن و جماعات هرگز ضرورت اجتهاد را انکار نکردند. ولی از وقتی که چهار مکتب فکر به‌وجود آمده است، اینها عملاً "هیچوقت اجازه آن را ندادند، زیرا که آنها آن چنان شروط سختی برای اجتهاد قرار دادند که عمل نمودن به آن شروط مشکل است. اقبال با شمردن علل به‌وجود آمدن این عقاید، می‌گوید: در دوران زوال سیاسی و انحطاط یک‌چنین کاری برای حفظ حیثیت اجتماعی اسلام لازم بود. ولی ضمن اعتراض به‌روش علماء کهنه‌گرا می‌گوید:

"آنها متوجه‌نشوند و علماء زمانه ما نیز متوجه‌نشوند که هستی و تقدیر ملتها مبنی بر این نیست که وجود آنها تا چه حد منظم است، بلکه براساس خوبیهای ذاتی افراد است. اگر بنا باشد، از زوال و انحطاط ملت جلوگیری نمود، راه آن این نیست که تاریخ گذشته خود را با توجه بسیار بنگریم، و یا احیاء آن را از راههای خودساخته انجام دهیم... اگر در حال حاضر راهی وجود داشته باشد که بشود جلوی انحطاط را گرفت، آن راه این است که افرادی در جامعه پرورش یابند که در ذات و فطرت خویش مستغرق شوند. زیرا که از طریق همین افراد می‌شود اعماق زندگی را کشف کرد، و افرادی از این قبیل، معیارهای جدیدی ارائه می‌دهند که از طریق آنها می‌شود به این نتیجه رسید که آنچه در اطراف ما وجود دارد، عنصر قابل تغییر است. و این گنجایش اصلاح و تجدید نظر را دارد. هر چند که

* اقبال گوید: معنای لغوی کلمه اجتهاد، کوشیدن است و در اصطلاح فقه اسلامی به‌معنی کوشیدن به‌این منظور است که در مورد یک مسأله حقوقی حکم مستقلی بدهند. اندیشه اجتهاد به‌نظر من مبتنی بر آیه‌ای از قرآن است (سوره عنکبوت آیه ۶۹).

تمایل و توجه به گذشته بیش از حد نیاز به روح داخلی اسلام متفاوت دارد . . . اگر احیاء (رنسانس) اسلامی ناگزیر می باشد که به نظر من لازم می باشد ، پس ما باید روزی به ارزش میراث عقلی و ذهنی خود پی ببریم . همانطور که در مسلمانان شوق زندگی کردن به وجود بیاید ، به همان اندازه روح جهان اسلام نیز با وجود کهنه گرایی برخی ، خواهد توانست کار خود را انجام دهد . متأسفانه در مردم مسلمان کهنه پرست این کشور ، هنوز این موضوع قابل قبول نیست ، که در فقه اسلامی ، نقطه نظری انتقادی ، اختیار شود . آنها بر سر هر چیزی دلگیری می شوند و با مشاهده کوچکترین حرکتی نزاعهای فرقه ای را آغاز می کنند . . . آیا ادعای ائمه این فرق این بود که استدلالات و تعبیرات آنها حرف آخر و نهایی می باشد ؟ هرگز نه . . . اگر در داخل طبقه مسلمانان که فکر آزاد دارند ، این ادعا مشاهده می شود که حق دارند با توجه به حالات متغیر زندگی و با کمک تجربیات خویش ، اصول بنیادی فقه و قوانین اسلامی را از نو بسازند ، از نظر من در این سخن چیزی نیست که خیلی بیراه باشد .

ارشاد قرآن حکیم اینکه زندگی یک محل آفرینش جاری است ، به جای خود مقتضی این امر است که هر نسل از مسلمانان با استفاده از راهنماییهای اسلام ، مسایل خود را خود حل کنند . لذا گفتن اینکه درهای اجتهاد بسته شده است ، فقط افسانه است . . . مسلمانان در زمان حاضر هرگز راضی نخواهند شد آزادی فکری خویش را با دست خود قربانی کنند . اگر در افکار ما وسعت و دقت نظر وجود دارد و از تجربیات جدید نیز استفاده می کنیم ، پس لازم است بدون هیچ تردیدی فقه اسلامی را بازسازی کنیم . ولی این کار فقط به خاطر این نیست که با خالات این زمان مطابق باشد بلکه اهمیت بیشتر از این هم دارد .

جنگ جهانی اول در اروپا که مردم را آگاه نموده است و تجربه جدید "کمونیستی" که در اطراف آسیا به وجود آمده است ، هر دو طوری هستند که با در نظر گرفتن آنها باید خوب توجه کنیم که معنی ، منشاء و تقدیر

اسلام در حقیقت چیست؟".

از اقتباسات مقاله مندرج در بالا روشن می شود، اقبال فقط به این خاطر تاکید زیادی بر تشکیل جدید فقه اسلامی از طریق اجتهاد نداشت که قرار بود با حالات و اوضاع زمان حاضر مطابقت نماید. بلکه بیشتر بدین جهت بود که از یک طرف خطر جمهوری، سرمایه داری غرب و از طرف دیگر هجوم افکار کمونیستی شوروی آن را تهدید می کرد. اقبال حق اجتهاد را از حیث فردی به کسی نمی دهد. از نظر وی این حق را باید به مجلسهایی که در کشورهای اسلامی، قانون وضع می کنند باید داد. زیرا در عصر حاضر احیاء ماخذ فقه اسلامی یعنی "اجماع" فقط در این صورت ممکن است.

در این مقاله، اقبال نظر خود را در مورد کشور جدید اسلامی نیز بیان می کند. از نظر او براساس صداقتهای ابدی آزادی، مساوات و استحکام کشور اسلامی بنیان نهاده می شود، و اصول حکومت جمهوری* با روح اسلام تقریباً تطابق دارد، و از لحاظ نیروهایی که در دنیای اسلام حکمفرما می باشند، هم ضروری می باشد. وی اجتهاد ترکها را درست می پندارد که از نظر تعلیمات اسلامی به جای اینکه فردی را برای خلافت و یا امامت انتخاب کنند، گروهی از مردم را انتخاب می کنند و یا مجلس را مسئول این کار قرار می دهند. از نظر ایشان تصور خلافت و یا رهبری جهانگیر فقط در آن صورت قابل عمل بود که تمام جهان اسلام به صورت یک مملکت واحدی بود. ولی با وجود کشورهای مسلمان مستقل آزاد، این تصور نه فقط غیر قابل اجرا می باشد، بلکه ممکن است در اتحاد این کشورها خللی ایجاد نماید.

اقبال آگاه می نماید که در اوضاع کنونی هر ملت مسلمان باید تمام توجه خود را به خود متمرکز کند. تا حدی که در آنها آنقدر نیرو به وجود بیاید که با اتحاد یکدیگر در جمهوریهای اسلامی حالت برادری ایجاد کنند.

*گرمی هنگامه جمهور دید

برده بر روی ملوکیت کشید

در این ضمن او می‌گوید:

"به نظر می‌رسد که قدرت خداوند این را بما می‌فهماند که اسلام نه وطنیت است و نه شاهنشاهی، بلکه مجموع امتها می‌باشد که حدود و امتیازات نسلی را که ما خود ایجاد کرده‌ایم بفرسویت شناخته است. اگر اسلام این حدود و امتیازات نسلی را بفرسومت شناخته است فقط به علت سهولت شناخت می‌باشد و برای آن نیست که اعضای این مجموعه اهداف اجتماعی خویش را محدود سازند".

به نظر اقبال در مآخذ فقه اسلامی "اجماع" اهمیت بیشتری دارد. اگرچه اجماع در کشورهای اسلامی هرگز صورت مستقل به خود نگرفته است، بیشتر به این خاطر که در پایان دوران خلفای راشدین در جهان اسلام، سلطنت مطلق العنان رایج شد. و صورت مستقل به خود گرفتن، اجماع بر خلاف مفاد آن بود. منافع خلفا اموی و عباسی در این بود که حق اجتهاد در دست افراد باشد تا در مواقع لزوم از طرف ریاست کشور بر آنها فشار وارد شود. به جای اینکه آن (اجتهاد) به صورت مجلس با اختیار قانون ساز برقرار شود که سراجام نسبت به ریاست کشور اقتدار بیشتری به دست بیاورد. به عقیده اقبال در عصر حاضر، تصور اجماع به صورت مجلس شورا ممکن نیست. بلکه به صورت مجلس قانون سازی می‌باشد که قانون وضع می‌کند. وی در بحث خود ذکری از شورا بعمل نمی‌آورد. اقبال گوید:

"در این موقع هر قدر که ملت‌های جدید به وجود می‌آیند، با توجه به تجربیات آنها و ملت غرب، مسلمانان به ارزش اجماع و یا وحدت کلمه خود بیشتر پی می‌برند و متوجه امکانات پنهانی آن می‌شوند. رشد روح جمهوری در کشورهای اسلامی و تاسیس مجالسی که قانون وضع می‌کنند، یک قدم بزرگ پیشرفته است. نتیجه آن خواهد شد که نمایندگان چهارمذهب که فرد به فرد حق اجتهاد دارند، این حق را به مجالس تشریعی یا مجالسی که قانون وضع می‌کنند، منتقل نمایند. علاوه بر آن غیر از علماء افراد دیگری نیز که آگاهی و صلاحیت دارند و به این نوع امور علاقه دارند، خواهند توانست در آن

شرکت کنند. به عقیده من این خود راهی است که با استفاده از آن، آن روح زندگی که در نظام فقه ما راکد مانده از نو بیدار کنیم.

در این مرحله اقبال خود یک سؤال مطرح می کند و آن اینکه در زمان حال هر کجا مسلمانان مجلس قانون سازی تاسیس کنند، نمایندگان آن بیشتر اشخاصی خواهند بود که از ظرافتهای اصولی فقه اسلامی ناآگاه هستند، و بدین ترتیب در تعبیر این نوع مجالس شرعی، اشتباهات بزرگی می تواند رخ دهد. لذا طرز کار آن چگونه خواهد بود؟ او طبق قانون اساسی ایران که در سال ۱۹۰۶ میلادی وضع شد، جواب می دهد که در مجلس قانونگزاری، این مساله را می توان جای داد که جهت امور دینی برای علماء نیز یک مجلس دیگر تاسیس شود که اعمال مجلس قانونگزاری زیر نظر آن باشد. و نگذاریم که در تعبیر شرع اشتباهی رخ دهد. ولی بهمراه آن هشدار می دهد که نظریه قانون اساسی ایران به جای خود بی نهایت خطرناک است. بهمین جهت اگر کشورهایی که اهل تسنن هستند، آن را قبول کنند، به طور عارضی خواهد بود. وی می گوید:

"اینها (دولتهای سنی) باید علماء را به طور موثر در مجلس قانونگزاری شرکت دهند و علماء نیز باید اجازه هر نوع بحث و اظهار نظر در مورد امور قانونی داشته، آن را راهنمایی کنند. و این می تواند از رخ دادن اشتباه در شرع اسلامی جلوگیری کند، فقط به این صورت که تعلیم فقه در کشورهای اسلامی اصلاح شود و مواد دروس فقه احتیاج به توسعه دارد. لذا این امر ضرورت دارد که بهمراه آن مطالعه فقه با فکر و توسعه بیشتری انجام گیرد."

در مقاله هفتم، اقبال موضوع "آیا دین ممکن است" را مورد بحث قرار داده است. در این مقاله، اقبال تحقیقات دینی و علوم را مقایسه کرده است. بمقول اقبال زندگی دینی سه دوره دارد: "ایمان"، "اندیشه"

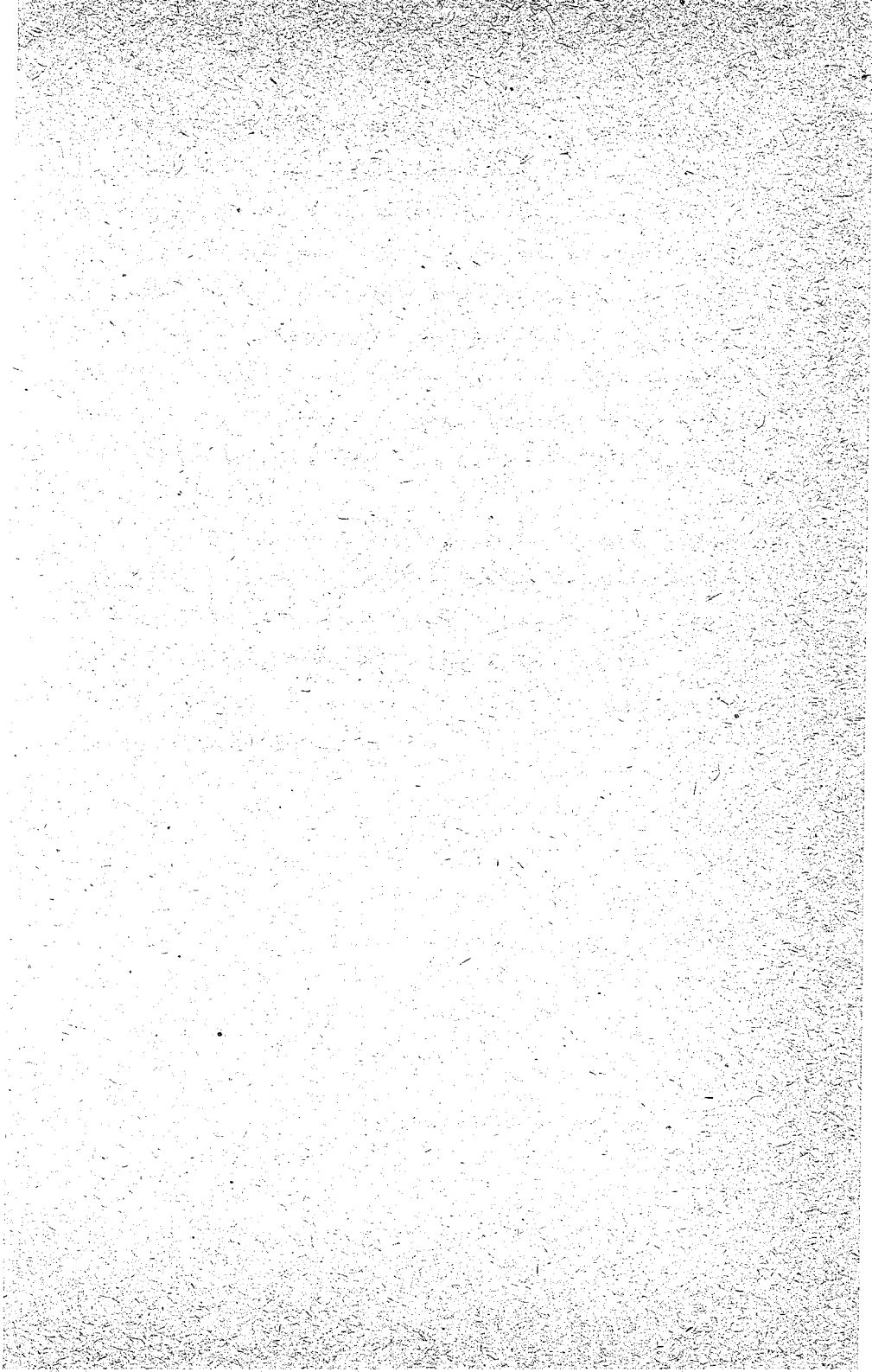
* در ۱۳۲۴ هجری قمری، مظفرالدین شاه قاجار قانون اساسی مشروطه را امضاء نمود.

و "اکتشاف". دوره اول زندگی دینی همچون نظم و انضباطی می باشد که فرد یا جمعی آن را به صورت یک فرمان غیر مشروط می پذیرد. سپس دوره اندیشه فرامی رسد، هنگامی که انسانی با کمک عقل می خواهد به سرچشمه نهایی قدرت و اعتبار آن پی ببرد. در این دوره حیات دینی متوجه اساس و شالوده خود در نوعی مابعدالطبیعه می شود که پیدا کردن نظری منطقی نسبت به جهان است و خدا هم کل آن به شمار می رود. در دوره سوم روانشناسی جانشین مابعدالطبیعه می شود، و حیات دینی به صورت آرزوی تماس مستقیم با حقیقت مطلق پیدا کردن درمی آید.

اقبال طبق اکتشافات جدید علوم روشن می کند که آن، اینک به آن سمتی می رود که تشکیل یک نظام الهیات از نظر عقلی نیز مشکل نیست. ولی با وجود این انسان غربی عصر حاضر از نظر تصورات خویش با ذات خود و از نظر سیاسی افراد با هم درگیری دارند، و سبب ایجاد درگیری را می توان، آن خودبینی، سنگدلی، بی رحمی و یا دربی ارزش بودن که غیرقابل تسکین است، نامید. که برای انسان غرب زده تحت کنترل گرفتن آن مشکل است. به عبارت دیگر مادیات رگ و پی او را فلج کرده است. از طرف دیگر، کیفیت انسان شرقی بیشتر اندوه انگیز است، آنها از شیرازه بندی زندگی داخلی خود، قاصر هستند. لذا آنها عملاً "نمی توانند نقشی در حرکت جاری تاریخ داشته باشند، مسلمانان ترک، ایرانی، مصری، عرب با استفاده از وطنیت فکر می کنند که بدین ترتیب سرچشمه جدیدی از نیرو و قدرت به دست آورده اند. مسلمانان دوره حاضر، مجموعاً "این یقین را از دست داده اند که احیاء زندگی روحانی آن در اصل از طریق دین ممکن است. او از این حقیقت به دور است که دین همان راهی است که در دنیای افکار و خیالات وسعت ایجاد می کند، و با کمک آن، آنها قادر خواهند بود به سرچشمه دایمی نیرو و قدرت زندگی دست یابند. ولی او گمان می کند که اگر از نو زندگی و نیرو به دست بیاورد، دنیای افکار و خیالات خود را هر روز تنگتر خواهد کرد.

در مرام کمونیزم ، اگرچه جوش و خروش یک روش جدید است ، ولی آن با چیزی که قادر است سرچشمه نیرو و زندگی باشد ، مبارزه می کند . پس علاج یاس و دل‌تنگی دنیای جدید نه مسلک صوفی است و نه وطنیت منطقمای و نه کمونیزم ملحدانه . اگر انسان عصر حاضر قادر باشد بار دیگر آن مسئولیت اخلاقی را به عهده بگیرد که پیشرفت علوم جدید بر دوش او گذاشته ، این فقط از طریق دین امکان پذیر خواهد بود . تا وقتی که انسان چیز تازه‌ای از ابتداء و انتهای خود نمی داند ، قادر نخواهد بود بر آن اجتماعی که وحدت اسلامی آن از درگیریهای مذهبی و سیاسی ، داخلی نابود شده است و در دوران مقابله همگانی و رقابت شکل غیرانسانی به خود گرفته است ، غلبه کند .

در سخنان اقبال بعضی از اندیشه‌های رفیع دیده می شود که از مراحل ارتقایی گذشته اند . برخی نیز آن چنان نظریات قابلی هستند که علماء آنان را تفسیر و تشریح کرده اند . البته در تمام این موارد ، در آینده صحبت خواهد شد . از بررسی مختصر گفتارها روشن می شود : اقبال قبل از تصور یک کشور مسلمان در شبه قاره ، سعی داشته آن را با اساس محکم بر دین و تمدن و فکر و عقیده بنیان نهد .



فصل هفدهم

تصور تشکیل کشور اسلامی

اختلاف بین هندوها و مسلمانان که بعدها به‌مسأله فرقه‌ای و یا دو ملیتی معروف شد، همراه با به‌وجود آمدن اسلام در شبه‌قاره هند در قرن هشتم میلادی نمایان گردید. اولین شاهد تاریخی را بیرونی^۱ نهصد سال پیش در تألیف خود "کتاب ال‌هند" ارائه داد. در این کتاب پس از بحث مفصلی درباره کشمکش‌های هندوها و مسلمانان به‌این نتیجه رسید که دریایی بین هندوان و مسلمانان وجود دارد که غیر قابل عبور است^۱. مروری بر تاریخ، روشن می‌سازد که اولین بار در هندوستان، شاهنشاه اکبر در قرن ۱۶ میلادی جهت حل مسایل فرقه‌ای و ایجاد وحدت بین دو قوم، اقداماتی انجام داده است. ولی این کوشش، بدین سبب شکست خورد که هندوها و

۱ محمد بن احمد خوارزمی بیرونی (۴۴۰-۴۶۲ هجری) یکی از بزرگترین دانشمندان و ریاضیدانان ایران است. از آثار معروف او: آثار الباقیه عن القرون الخالیه است. او با سلطان محمود غزنوی در سفرهای جنگی او به هندوستان شرکت نمود و در آن دچار با دانشمندان آن سامان مراوده و معاشرت نمود و با فرهنگ هند و زبان سانسکریت آشنایی یافت. نتیجه این آگاهی کتابی تحقیقی به‌نام تحقیق مال‌الهند است. از کتب معروف دیگر او التفهیم لاوائل صناعة التنجیم را می‌توان نام برد.

مسلمانان هردو با این ادغام مخالفت کردند. از میان مسلمانان شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی شدیدا "با این عمل مخالف بود و از میان هندوها نیز "راجامان سنگ" صریحا "به شاهنشاه اکبر گفت: در هندوستان فقط دو مذهب وجود دارد. مذهب هندو و مذهب اسلام، و تلفیق آنها به هیچ وجه ممکن و میسر نیست^۲. در قرن ۱۷ میلادی براساس نوشته‌های شاهنشاه اکبر، دومین اقدام برای به وجود آوردن اتحاد بین اقوام توسط "دارا شکوه" انجام شد که شاهنشاه اورنگ‌زیب عالمگیر او را شکست داد. لذا براساس همین شهود تاریخی اقبال، شیخ احمد سرهندی و اورنگ‌زیب عالمگیر را در هندوستان بانیان قوم مسلمان به‌شمار می‌آورد.

احیاء جدید اسلام در شبه‌قاره هند از قرن ۱۸ میلادی آغاز می‌شود. هنگامی که پس از جنگ پلاسی (۱۷۵۲) و بخصوص شهادت سلطان تیبو (۱۷۹۹ میلادی) فقهای مسلمان فتوی دادند که هندوستان دیگر دارالاسلام نیست بلکه به‌صورت دارالحرب (خانه جنگ) درآمده است. به همین جهت وظیفه مسلمانان است که جهاد کنند، و قدرت سیاسی از دست رفته را دوباره به دست آورند، و یا هندوستان را ترک نموده به‌کشوری مسلمان هجرت نمایند. براساس همین فتوی‌ها، افراد برگزیده‌ای همچون شهید سیداحمد بریلوی، شهید شاه اسماعیل، مولوی شریعت‌الله، دودومیان، شهید میرنثار علی و شهید غلام معصوم، نهضت را شروع نمودند و حرکت تنظیم جهاد و اصلاح جامعه را آغاز کردند. شهید سیداحمد بریلوی و شهید شاه اسماعیل منطقه شمال غرب سرحد را مرکز جهاد ساختند و برای آزادی مناطق مسلمان نشین پنجاب و کشمیر، علیه سیکها اعلام جهاد دادند. در آن زمان حکمرانان اکثریت مناطق مسلمان نشین سرحد، سند و بلوچستان، مسلمان بودند که از شهید سیداحمد بریلوی حمایت می‌کردند. هدف او (شهید سیداحمد بریلوی) به وجود آوردن ایالت اسلامی در اکثر مناطق

* او برادر زن اکبر شاه بود.

مسلمان نشین شمال غرب بود و به همین سبب او می‌خواست که پنجاب و کشمیر را از سلطه سیکها آزاد کند. بدین ترتیب در مناطق مسلمان نشین شرق بنگال، شهید میرنثارعلی و شهید غلام معصوم، جهت پایان دادن به استثمار زمینداران بزرگ هندو، تشکیلات شبه نظامی به وجود آوردند که بیشتر افراد آن را کشاورزان مسلمان تشکیل می‌دادند.

هدف آنها از اعلام جهاد به وجود آوردن کشوری براساس اسلام در شرق بنگال بود. ولی سعی مسلمانان در به وجود آوردن ایالات مسلمان نشین در مناطق شمال غرب و شرق شبه قاره هند بدین جهت با شکست مواجه شد که نمی‌توانستند بدون داشتن اسلحه نو با انگلیسها به روش جنگهای قدیمی مبارزه و مقابله نمایند.

پس از مطالعه و بررسی تاریخ احیای جدید اسلام به خوبی واضح می‌گردد، که قبل از همه در شبه قاره هند بین مسلمانان که تحت تاثیر احساس عمیق اسلامی بودند، شوق رسیدن به آزادی پیدا شد و آنها در قرن ۱۹ میلادی برای به وجود آوردن ایالت اسلامی در مناطق شمال غرب و شرق عملاً "بها خواستند، به نظر می‌رسید که این حرکت با شکست روبرو خواهد شد، ولی حرکت (احیاء اسلام) پایان نیافت. افکار جدید غرب در شبه قاره هند تحت سلطه انگلستان نفوذ یافت. و سرسید احمد خان با در نظر داشتن عصیت اسلامی در رابطه با فروغ بخشیدن به تعلیمات جدید در مسلمانان، خدمات ارزنده‌ای انجام داد. ولی در چنین دورانی تحت تاثیر افکار غربی در اکثر هندوها بیداری سیاسی به وجود آمد. و آنها جهت به وجود آوردن نظام جمهوری تظاهراتی کردند. در مسلمانان این دوره سرسید اولین شخصی بود که احساس کرد با تاسیس نظام جمهوری غربی در شبه قاره هند حفاظت از حقوق مسلمانان غیرممکن خواهد بود. لذا او مسلمانان را از شرکت در کنگره بازداشت. بالاخره با کوششهای پیروانش، یعنی محسن الملک و وقار الملک در اوایل قرن ۲۰ میلادی، اصول انتخابات جداگانه برای مسلمانان به تصویب رسید.

همانطوری که قبلاً گفته شد، در مورد حفاظت حقوق مسلمانان هند، گفته‌های سرسید از سال ۱۹۰۷ میلادی به صورت یک نظریه مورد قبول درآمد و با در نظر گرفتن همین طرز فکر وی از طریق اشعار و نوشته‌هایش، نه فقط ذهن ملت مسلمان هند را روشن کرد، بلکه به خاطر برقرار نگه داشتن تشخص نیرومند جداگانه مسلمانان، اساس فکری و نظری مستحکمی را فراهم نمود. اقبال از سال ۱۹۲۷ الی ۱۹۳۰ میلادی بر اساس همین افکار در تمام برنامه‌های سیاسی مسلمانان در هندوستان عملاً شرکت کرد و بالاخره در شبه‌قاره هند تصویری از کشور اسلامی را ارائه نمود. مسایل فرقه‌ای شبه‌قاره هند یا وجود اکثریت مسلمانان در مناطق شمالی غرب و شرق حقیقتی بود مثل روز روشن. به همین جهت قبل از اقبال نیز بعضی از شخصیتها خیال داشتند مسایل فرقه‌ای را حل کنند، و به این منظور حتی فکر تقسیم هندوستان را نیز کرده بودند و پیشنهادهای نیز در این مورد ارائه نموده بودند. شریف‌الدین پیرزاده در کتاب خود به زبان انگلیسی تحت عنوان "ارتقاء پاکستان"، علاوه بر سرسید، حالی و عبدالحلیم شرر (هر دو از پیروان سرسید بودند)، حدود نوزده شخصیت دیگر را نیز معرفی کرد که در این مرحله بررسی افکار آنها بی لطف نخواهد بود. طبق تحقیق شریف‌الدین پیرزاده در سال ۱۸۵۷ میلادی جان برایت* در پارلمان بریتانیا ضمن سخنانی گفت:

در هندوستان حدود ۲۰ قوم وجود دارد که به بیست زبان مختلف تکلم می‌کنند. بدین سبب قبل از بیرون رفتن انگلستان باید در آنجا پنج یا شش کشور آزاد به وجود آید.

در سال ۱۸۸۱ میلادی سید جمال‌الدین افغانی خواب یک جمهوری متحد اسلامی را دید، که شامل مناطق مسلمان نشین شوروی در آسیای میانه، شمال غرب هندوستان و افغانستان نیز می‌شد.

* John Bright

در سال ۱۸۸۳ میلادی "ولفرد بلنت" پیشنهاد کرد که در شمال هندوستان، دولت اسلامی و در جنوب هندوستان، دولت هندو به وجود بیاید، ولی در هر دو منطقه ارتش انگلستان مستقر باشد.

در سال ۱۹۰۵ میلادی "لرد کرزن" (نایب السلطنه) دستور تقسیم بنگال را صادر کرد، تا بدین وسیله مسلمانان عقب مانده شرق بنگال ترقی کنند. ولی به سبب آنکه مسلمانان بنگالی از نظر سیاسی منظم نبودند، لذا به خاطر تظاهرات هندوهای بنگالی مجبور به فسخ آن دستور شدند.

در سال ۱۹۱۱ میلادی سید امیر علی نامهای به سر محمد شفیع بدین منوال نوشت: در هندوستان هندوها و مسلمانان دو قوم جدا از هم هستند، به همین جهت در اینجا قانون اساسی باید طوری باشد که ضمن حفاظت حقوق هر دو گروه بوده و جدایی آنها را به رسمیت بشناسد.

در سال ۱۹۱۳ میلادی، ولایت علی بمبوق در ستون فکاهی روزنامه کامرید نوشت: باید هندوها و مسلمانان را از یکدیگر جدا نگه داشت، تا شمال هندوستان را بتوان به مسلمانان داد و جنوب هندوستان را به هندوها.

در سال ۱۹۱۷ میلادی، دکتر عبدالجبار خیری و پروفیسور عبدالستار خیری در سخنان خود در کنفرانس بین المللی سوسیالیستها که در استکهلم برگزار شد، گفتند: به تمام شهرهای هندوستان باید حق خودمختاری داد. تا مسلمانان و هندوها در اکثر شهرها فدراسیون جداگانه تاسیس کنند.

در سال ۱۹۲۰ میلادی، "محمد عبدالقادر بلگرامی" در روزنامه ذوالقرنین بدیابون به نام مهاتما گاندی نامهای منتشر ساخت که در آن پیشنهاد شده بود: هندوستان را بین مسلمانان و هندوها تقسیم کنند و در این نامه ذکر تناسب جمعیت هندوها و مسلمانان در شهرهای مختلف استانها نیز به میان آمده بود.

* Wilfrid Blunt شاعر و نویسنده معروف انگلیس که برای استقلال و آزادی مستعمرات انگلستان مقالات زیادی نوشت و سخنرانیهای شدیدالحنی ایراد کرد. وی به خاطر این نوع فعالیتها از طرف دولت انگلستان دستگیر شد.

در سال ۱۹۲۱ میلادی، نادر علی که مداح انگلیسها بود و علیه حرکت خلافت اقداماتی انجام می داد، به دولت انگلستان هشدار داد: اگر بخواهیم مسایل و اختلافات هندوها و مسلمانان را حل کنیم، لازم است هندوستان را تقسیم کنیم.

در سال ۱۹۲۳ میلادی، سردار گل محمد خان رئیس انجمن اسلامی "دیزه اسماعیل خان" در مقابل "سردنیس" رئیس کمیته شمال غرب سرحد، ضمن شهادت دادن، گفته بود که از پیشاور تا اگره* را به مسلمانان و از اگره تا راس کماری را به هندوها بدهند. و هر دو قوم در میان یکدیگر جمعیتهای خود را مبادله کنند.

در سال ۱۹۲۴، مولانا حسرت موهانی پیشنهادی داد: مبنی بر اینکه سهرهای مسلمان نشین شمال غرب را در هم ادغام کنند و آنها را به صورت استانی درآورند و آنها در سیستم فدراسیونی هندوستان دارای وحدت باشند. این پیشنهاد را کمیته نهرورد کرد.

در سال ۱۹۲۴ میلادی، لاله لاجپت رای، اظهار کرد: با در نظر گرفتن افراد مسلمان و هندو، پنجاب و بنگال را تقسیم کنند. مناطق غرب پنجاب، سرحد، سند، و شرق بنگال و بلوچستان را به مسلمانان بدهند و در بقیه شهرهای هندوستان دولت هندو تاسیس کنند. ولی بعدها لاله لاجپت رای این حرف خویش را انکار نمود و گفت، چنین چیزی را بیان نکرده است.

در سال ۱۹۲۴ میلادی "استالین" (رهبر شوروی) گفته بود، هندوستان ظاهراً "یک کشور متحد به نظر می رسد. ولی هنگامی که در آنجا انقلابی به وقوع بپیوندد، قدرتهای اجنبی ظاهر خواهند شد.

* شهر معروف و قدیمی هندوستان که ظهیرالدین بابر (۹۲۷-۹۳۲ هجری) موسس سلسله تیموریان هند آن را پایتخت خود نمود. تیموریان هند در این شهر قلعه بسیار محکمی بنا نهادند. همچنین شاهجهان (۱۰۶۷ - ۱۰۳۷ هجری) پادشاه این سلسله به یاد ملکه محبوبش ممتاز محل بنایی بسیار زیبایی در آنجا ایجاد کرد که تاج محل نامیده شد و یکی از زیباترین دیدنیهای جهان است.

در سال ۱۹۲۴ میلادی، مولانا محمدعلی در یک سخنرانی گفت:
مسلمانان در اقلیت نیستند بلکه یک قوم هستند، و مساله هندوستان یک
مساله جهانی می باشد. لذا باید برای مسلمانان از قسطنطنیه تا دهلی یک
کمربند اسلامی ساخت.

در سال ۱۹۲۵ میلادی، یک کف بین و آبنده نگر، پیشگویی کرده بود
که انگلیسها سرانجام از هندوستان خارج خواهند شد و هند بین مسلمانان
و بودائیها به طور مساوی تقسیم می گردد.

در سال ۱۹۲۸ میلادی، یک مسلمان هندی اظهار داشت که هندوها
و مسلمانان مانند آلمانیها و فرانسویها، دو قوم مختلف هستند، و چون
اتحاد بین آنها غیرممکن است، باید هندوستان بین آنها تقسیم شود.
در سال ۱۹۲۸ میلادی، مرتضی احمدخان در روزنامه انقلاب یک سری
مقاله به چاپ رساند که در آنها پیشنهاد شده بود: وطن اسلامی که شامل
مناطق مسلمان نشین استانهای شمال غرب باشد به وجود آید.

در سال ۱۹۲۹ میلادی، "درانی" در کتاب خود نوشت: هندوها و
مسلمانان دو قوم مختلف هستند. بدین ترتیب مسلمانان یا باید خودکشی
کنند و یا کیش هندو را بپذیرند. و یا حقوق خود را از دولت هندوستان
اخذ نمایند.^۳

شریف الدین پیرزاده تمام این شخصیتها را در تشکیل کشور اسلامی
پاکستان سهم دانسته و یا آنها را جزو به وجود آوردگان به شمار می آورد.^۴
پس از مطالعه کتاب او به نظر می رسد: اقبال نیز مانند بعضی از این
افراد نظر تقسیم هندوستان و یا به وجود آوردن کشور اسلامی جداگانه را
ارائه داده بود. ولی در این مرحله لازم است این موضوع یادآور گردد:
قبل از آنکه اقبال پیشنهاد کشور اسلامی را ارائه دهد، برای آن اساس فکری
فراهم کرده بود. و تا وقتی زنده بود، برای به دست آوردن آن سعی و
کوشش بسیار نمود. ولی افراد دیگری مانند: جان براثیت، ولفرد بیلنت،
لرد کرزن، لاله لاجپت رای، استالین و یا کرووی پیشگو در این رابطه چه

خدماتی انجام داده‌اند، که لازم است مسلمانان آنها را نادیده نگیرند.
روشن است بعضی از افراد جهت حل مسایل فرقه‌ای، پیشنهادهای
در مورد تقسیم هندوستان دادند، ولی درست نیست آنها را در تشکیل
پاکستان سهیم بدانیم و یا جزو بنیان‌گزاران پاکستان به‌شمار آوریم.

اشتیاق حسین قریشی در کتاب خود به‌زبان انگلیسی تحت عنوان
"کوشش برای پاکستان" نام اشخاصی که قبل از اقبال در شبه‌قاره هند
تصویری از کشور اسلامی را ارائه کرده بودند، به‌شرح زیر بیان کرده است:
جمال‌الدین اسدآبادی، چوده‌ری رحمت‌علی، دکتر عبدالجبار خیری،
پرفسور عبدالستار خیری، محمد‌عیدالقادر بلگرامی، لووت فریزر، ساورکر،
لاله‌لاجیت رای، سردار گل‌خان، مولانا محمدعلی و آقاخان. ولی وی بین
تمام آنها و اقبال این فرق را می‌گذارد که اقبال به‌عنوان یک شخصیت مهم
و مردمی، نظریه ایجاد کشور اسلامی را از سکوی مسلم لیگ ارائه کرد.^۵

گویا اشتیاق حسین قریشی هم فکر می‌کند، تصور یک کشور مسلمان که
اقبال ارائه کرده بود، یک رنسانس فکری بود که برای آن فراهم ساخته بود
و در طی زندگی خود به‌خاطر این هدف کوشش نمود. قریشی هم این فکر
اقبال را در ردیف دیگران قرار می‌دهد.

هر دو نویسنده در این مورد، یعنی شریف‌الدین پیرزاده و اشتیاق
حسین قریشی در کتابهای خود می‌نگارند: جمال‌الدین افغانی در مناطق
مسلمان‌نشین روس، آسیای میانه، افغانستان و شمال غرب هندوستان
فکر ایجاد یک کشور جمهوری در مناطقی که اکثریت با مسلمانان بود را، در
سر می‌پروراند. در این ضمن شریف‌الدین پیرزاده برکتیابی که اشتیاق حسین
قریشی نوشته، تکیه کرده است. نامبرده بر جلد اول تاریخ حرکت‌های

* Lovat Fraser هنرمند انگلیسی.

** Vinayak Damodar Sanarkar (۱۹۶۶-۱۸۸۳ میلادی) به‌ویسر ساورکر یعنی ساورکر
دلیر معروف بود. یکی از قهرمانان بزرگ هند است که برای رهایی از جنگال استعمار
انگلیس بسیار تلاش کرد. تالیفات بسیاری دارد که مهمترین آن "جنگ آزادی" می‌باشد.

آزادببخش (انگلیسی) صفحه ۴۸، ۴۹ استناد کرده است. ولی نویسنده تاریخ حرکت‌های آزادیبخش جلد اول، برای تأیید این روایت ماخذ و مدرکی ارائه نمی‌دهد. جلدهای "تاریخ حرکت‌های آزادیبخش" بمابین دلیل ناتمام ماند، زیرا این کتابها از نظر تحقیقی غیرقابل اعتماد شناخته شده بودند.^۵

بی شک جمال‌الدین افغانی بهره‌بری سلطان ترکیه براساس دموکراسی به صورت یک فدراسیون قانونی دعوت کننده اتحاد کشورهای اسلامی بود. و برای امت مسلمان ضمن ذکر خدمات وی، اقبال او را مجدد^۶ عصر حاضر می‌پنداشت^۷ ولی نظریات وی در مورد مسلمانان هندوستان همان بود که نظرات مولانا شبلی بود. یعنی اینکه با هندوها براساس مقاصد مشترک همکاری شود، و در نهضتی که به نفع حکومت ترکیه برپا می‌شود، شرکت کنند. وی در دوران اقامت خود در هندوستان هیچ وابستگی با سرسید احمد خان و همفکران و پیروان او پیدا نکرد، بلکه در رد نظریات سرسید "رد نیجریه" را نوشته و در روزنامه "عروة الوثقی" خود نیز علیه او همیشه چیزهایی می‌نوشت. در مقاله‌ای در همین روزنامه، جمال‌الدین افغانی نوشت: سرسید و حامیانش لباس دین را به دور افکنده‌اند و بین مسلمانان کفر و الحاد را توسعه می‌دهند. این ماده پرستان (سرسید احمد خان و حامیانش) از کمونیستهای اروپا نیز جلوزده‌اند. زیرا که در کشورهای غربی هرکس که از مذهب خود دست برمی‌دارد، دوستار وطن باقی می‌ماند. و علیه حمله‌کنندگان خارجی برای دفاع از وطن خود حتی حاضر است جانش را نیز از دست بدهد. ولی این افراد فاقد این احساس هم هستند.^۸

لذا به نظر نویسنده (جاوید) جمهوری اسلامی ارائه شده توسط جمال‌الدین افغانی، روایتی است که تاکنون کسی آن را تأیید نکرده است. به هر حال شریف‌الدین پیرزاده، ضمن تأیید نوشته‌های اشتیاق حسین قریشی و یا نویسنده تاریخ حرکت‌های آزادیبخش، بعضی دیگر از نویسندگان نیز بمابین

* احیاءکننده اصول اسلامی.

روایت مشکوک ایراد گرفتند .

کتاب دیگری تحت عنوان "شاهراه پاکستان" که عنوان آن نیز نامناسب نیست ، کتاب انگلیسی چودهری خلیق الزمان است ، در این کتاب نام "سر تفودور ماریسن" و دیگران به عنوان موجدان تصور کشور مسلمان اضافه شده است . ولی در مورد اقبال در یک مورد اشتباهی رخ داده است . نویسنده می گوید : در اولین کنفرانس میزگرد که در سال ۱۹۳۰ در لندن برگزار شد ، چودهری رحمت علی در لندن با بسیاری از رهبران مسلمان دیدار کرد ، و به آنها نقشه تقسیم هند خود را توضیح داد ، که اولین بار نام آن را پاکستان نهاده بود . بالاخره در دسامبر ۱۹۳۰ میلادی ، اقبال خود در مقام رئیس جلسه مسلم لیگ هند در الله آباد این را ارائه داد ، از نوشته های چودهری خلیق الزمان چنین برمی آید که اقبال تحت تاثیر چودهری رحمت علی در اجلاس الله آباد مسلم لیگ فکر تاسیس کشور اسلامی را ارائه داد^۸ . چودهری خلیق الزمان در اولین کنفرانس میزگرد شرکت نکرد ، وی ضمناً در آن هنگام در لندن نبود . لذا او شاهد عینی جلسه نیست ، ولی ممکن است که این سخن اشتباه را او به تصور خود نوشته باشد و نتیجه گیری او بی مورد باشد .

موضوع این است که تاکنون ، در مورد کشور اسلامی در شبه قاره هند و یا حرکت پاکستان از نقطه نظر اسلامی یا فکری کتابی مستند به رشته تحریر در نیامده است .

مسلمانان یا غیرمسلمانان در تمام نوشته هایی که در مورد این موضوع به زبان های انگلیسی و اردو به رشته تحریر درآوردانند ، فقط بعد کلی این حرکت را روشن کرده اند . یعنی اسلام را به عنوان یک عنصر ملت ساز قبول کرده اند ، و نه بیشتر .

با مطالعه تمام این منابع به این نتیجه می رسیم ، نظریه دو ملتی (بعضی از انگلیسیها و یا هندوها نیز به آن اعتراف کرده اند) در جنگ سیاسی بین مسلمانان و هندوها و انگلیسیها ، اسلحهای نیرومند بود ، که با

سنت تمام از آن استفاده شد. گویا رهبران نهضت با استفاده مکرر از این حربه روشن ساختند که مسلمانان قومی جدا هستند و نمی‌توانند با هندوها زندگی کنند. به عبارت دیگر برای به وجود آوردن کشور اسلامی، هدف نهضت نیل به یک وطن آزاد قومی بود. همان‌طوری که آن وطن به دست آمد. همراه با نظریه دوقومی، هدف نهایی نهضت نیز خاتمه یافت. اگر از این زاویه بنگریم: جان برائیت، بلنت، لرد کرزن، تئوردور ماریسن، لووت فریزر، ساورکر، لاله لاجپت رای، استالین و یا کروی کف بین را می‌توان جز خلاقان کشور اسلامی پاکستان به‌شمار آورد.

تا آنجا که به مسئله اقبال مربوط می‌شود، راه حل آسان همین بود، که عکس اقبال را نیز شانه‌به‌شانه دیگران در موزه هند نصب کنند. نکته جالب اینجاست که بعضی از رهبران نهضت پاکستان می‌خواستند اقبال را از فکر رهبری اسلامی دور نگهدارند. مثال این قدرناشناسی را می‌توان از نوشته "ام. ا. ا. ج اصفهانی (میرزا ابوالحسن اصفهانی)*" دوست نزدیک قائد اعظم و رهبر نامور مسلم لیگ و یا نهضت پاکستان محمدعلی جناح دانست. به نظر می‌رسد که او تحت تاثیر حقایق درج شده در کتابهای شریف‌الدین پیرزاده، اشتیاق حسین قریشی یا چودھری خلیق الزمان قرار گرفته باشد. در نوشته خود پس از شمارش عناوین زیر، به عنوان خلق کنندگان فکر کشور اسلامی، یعنی جمال‌الدین افغانی، برادران خیر، محمد عبدالقادر بلگرامی، سردار گل خان، و چودھری رحمت علی می‌گوید:

"بی شک نمی‌شود این موضوع را انکار کرد که فکر، اشعار و نوشته‌های دکتر اقبال نیز به‌همین سمت اشاره می‌کنند (یعنی به طرف نیاز و ضرورت کشور اسلامی). ولی اگر بگوییم که او خالق تصور کشور اسلامی بوده، بی‌این

* میرزا ابوالحسن اصفهانی (۱۹۸۱-۱۹۰۲ میلادی) یکی از نزدیکان و معتمدین محمدعلی جناح بود. وی در پستهای حساس خدمات شایانی برای استقلال پاکستان انجام داد. مدتی عضو مجلس قانون ساز بود و زمانی به سمت سفیر پاکستان در افغانستان انجام وظیفه نمود.

معنی است که تاریخ را نسخ کرده باشیم."

موضوع جالب دیگر این است که پندت جواهر لعل نهرو، دکتر راجندر پرشاد و دکتر امبیدکار نیز در مورد اقبال همین نظر را داشته‌اند. البته در آینده در مورد آن بحث خواهد شد. آنها در کتابهای خود می‌نویسند: اقبال رابطهای با نهضت تشکیل پاکستان نداشته است. چرا آنها این چنین نوشتند؟ شاید رهبران هندو از این مساله نگران بودند که اگر وابستگی اقبال با نهضت پاکستان ثابت شود، اساس جامعیت و هدف نهضت مشخص خواهد شد. ولی عدم رابطه اقبال با نهضت، این نهضت از اساس فکری پایدار محروم خواهد شد، و ممکن است که در آینده همین سبب فنای او شود. به‌رحال پاکستان به‌صورت یک کشور اسلامی ملی به‌وجود آمد، ولی موفق نشد یک کشور اسلامی شود. لذا به‌جای قرابت اسلامی، تعصب منطقی‌های نیرو گرفت و فکر اقبال شکار این تعصب شد.

ترجمه شعر:

اهل مدرسه صدای تورا بریدند (در گلو خفه کردند)

حالا از کجا صدای لاله‌الاله بیاید.

محمد احمد خان در مورد تصویری از پاکستان می‌نویسد:

"درست نیست سعی و کوشش کنیم تصویری از پاکستان را به‌اشخاص منسوب کنیم و یکی از آنها را اولین بانی فکر و موجد پاکستان قرار دهیم. بعضی از آنان چون سرسید و تئودور ماریسن، فقط نظریه دو قومی را ارائه دادند و آن را بیان نمودند، برخی‌ها مانند بلنت، سر بمبوق، برادران خیری، سردار گل خان، مولانا حسرت موهانی، لاجپت رای، مرتضی احمد خان نظر دادند که مناطق و استانهای مسلمان نشین به‌وجود بیایند. گروهی همچون عبدالقادر بلگرامی و نادر علی پیشنهاد مبهمی از تقسیم هند را ارائه دادند. درست است که تمام این پیشنهادات قبل از سال ۱۹۳۰ میلادی (یعنی قبل از ارائه پیشنهاد علامه اقبال در مورد ایجاد پاکستان) ارائه شده است، ولی در هیچ‌کدام از این پیشنهادات ذکر نشده است که

فدراسیون جداگانه استانهای اسلامی ایجاد شود و یا یک کشور اسلامی آزاد
و مقتدر به وجود آید .

در حمایت از این سخنان ، فقط می شود گفت ، هنگامی که ما این
پیشنهادات را مطالعه می کنیم ، در فکرمان تصویری مبهم از پاکستان به وجود
می آید ، ولی با این وجود تمام افکار و اعمال و کوششهای سیاسی اقبال ،
هنگامی که خطبه او را در مسلم لیگ و دو نامه او را خطاب بمقائد اعظم
(مورخ ۲۸ مه ۱۹۳۰ و ۲۱ ژوئن ۱۹۳۷) می نگریم ، در مقابل چشمانمان
تصویری واضح ، صاف و روشن و جامع از پاکستان هویدا می گردد . حقیقت
این است که در پیشنهادات مذکور فقط یک وجه اشتراک وجود دارد و آن
وجه اشتراک این است که در تمام آنها یک احساس و یک فکر دیده می شود .
فکر جدایی مسلمانان از هندوها و احساس مغایر بودن مسلمانان از هندوها .
ولی تصور پاکستان نام یک احساس مبهم و یا تاثیر سرسری نیست
کارنامه اقبال نشان می دهد ، وی از طریق نغمه سرایی این افکار را از ضمیر
مغفوله مسلمانان بدر آورد و به شعور آنها ربط داد . سپس با صوت سرمدی
خویش آن شعور را پخته کرد و با بصیرت سیاسی خود تجسم عملی و تشکیل
آن را ارائه نمود . و این فضیلت خاص اوست .

اقبال روز ۲۹ دسامبر ۱۹۳۰ بهالته آباد رسید . در ایستگاه میزبان او
نواب سرمحمد یوسف و چند تن دیگر از رهبران "مسلم لیگ" حاضر بودند .
گروه زیادی از مردم برای دیدن ایشان در ایستگاه گرد آمده بودند ، و از
وی استقبال گرمی به عمل آوردند . سید شمس الحسن می نویسد :

دلیل اصلی چنین استقبالی از اقبال این بود که او نه فقط با مسلم لیگ
رابطه داشت ، بلکه یک شخصیت استثنایی بود . در میان انبوه مردم از
ایستگاه اقبال را به منزل نواب سرمحمد یوسف بردند !!

جلسه مسلم لیگ در مقابل بیمارستان کالیون (نام جدید بیمارستان
موتی لعل نهره) مقابل محله مسلمانان دوازده منزل واقع در یاقوت گنج
تشکیل شد . آن وقت مالک این ساختمان یک تاجر تنباکو به نام شیخ رحیم

بخش بود. خانواده شیخ رحیم بخش معروف به خانواده تنباکوداران بودند. درهای چهار طرف ساختمان بیاوان باز می شد، به همین جهت آن را دوازده منزل می نامیدند.^{۱۲} فقط چند تن از نمایندگان در جلسه لیگ شرکت کردند که به سختی مجلس به حد نصاب خود رسید، سید حسین امام، مولوی عبدالقادر قصوری، سرمحمد یعقوب، مولانا عبدالماجد بدایونی، سید حبیب و سید ذاکر علی در جلسه شرکت داشتند^{۱۳}، به گفته مقتی فخرالاسلام وکیل، که در این جلسه حضور داشت، تعداد حاضرین در جلسه مشکل به چهارصد یا پانصد نفر می رسید و یا حتی کمتر. در بین حاضرین تعدادی دانشجو به چشم می خورد که در این جلسه به عنوان مستمع آزاد شرکت کرده بودند. اقبال به همراه پسر نواب سرمحمد یوسف با اتومبیل به محل جلسه رسید^{۱۴}

جلسه با آرامش کامل کار خود را آغاز کرد. پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید، اقبال سخنرانی خود را به زبان انگلیسی ایراد نمود. فقط تعداد کمی از حاضرین مفهوم اصلی سخنرانی اقبال را دریافتند، بقیه افراد آن را درک نکردند. به گفته "آلبرت کیمو" متفکر فرانسوی: افکار بزرگ در دنیا مانند پرندگان معصوم آرام و آهسته می آیند، ولی اگر ما تمام سعی خود را انجام دهیم، شاید در آن شور و هیاهوی ملتها موفق شویم که صدای آهسته بال زدن آنها را بشنویم، و گویا در زندگی با آن شور و غوغای عادی پیام آرام امید به گوش می رسد. درباره مسائلی که اقبال به آنها در بیاناتش اشاره کرده بود، توجهی نشد. و از پیشنهادهای که او در سخنرانی ارائه داده بود، حمایت نگردید. روزنامه های رسمی نیز نیازی ندیدند که این مقاله را منتشر سازند. هیچ کس فکر نکرد که عکس العمل این سخنرانی چه خواهد بود، و چگونه هزارها نفر تحت تاثیر آن قرار خواهند گرفت و جان خود را در راه آن قربانی خواهند کرد تا کشوری جدید با میلیونها انسان به وجود آید.

*) Albert Camuo فیلسوف

اقبال مدت دو روز در الله‌آباد اقامت کرد . گاهی در معیت ظهور احمد وکیل در بازارها قدم می‌زدند و مغازه‌داران و پیشه‌وران یا خوشرویی با آنها روبرومی شدند . مفتی فخرالاسلام او را به قبرستان قدیمی "پراناکالاداندا" برد ، در آنجا بر مزار اکبر الله‌آبادی فاتحه خواندند ، قرار بود روز ۳۱ دسامبر ۱۹۳۵ به لاهور بازگردد .

اقبال به ایستگاه رفت ، ولی قطار پنجاب تاخیر داشت . طبق گفته ریاض الله‌آبادی در سکوی ایستگاه چند نفر مانند اقبال ایستاده بودند . ریاض الله‌آبادی جلو آمد و سلام کرد ، پس از معرفی خود گفت : جناب ، من یک دانشجوی عادی هستم . در دیستان معلم می‌باشم و به شاگردان درس می‌دهم . یکی از اشعار شما را متوجه نمی‌شوم ، لطفاً "معنی آن را برایم بیان کنید . اقبال در منتهای مهربانی دست او را گرفت ، به اطاق انتظار برد ، نشاند . سپس پرسید آن شعر کدام است ؟ ریاض الله‌آبادی گفت :

صدها هزار ستاره دچار مرگ می‌شوند تا یک خورشید به وجود بیاید .
خواب فنا وجود زندگی شراب است .

اقبال ضمن بیان معنی آن گفت : منظور آن است که ملتها فنا ناپذیر می‌باشند و به شکل نسلهای آینده قائم مقام خود را ارائه می‌دهند و اوضاع آنها از قبل بهتر می‌شود . همانطور که ستاره‌ها فنا ناپذیر هستند و قائم مقام خود را به نام خورشید ارائه می‌دهند که درخشانتر از ستاره‌ها است . در این وقت قطار پنجاب رسید و اقبال همراه افتاد^{۱۵} .

در گفتاری که در الله‌آباد بیان نمود ، نظر غایی خویش را در مورد تشکیل کشور اسلامی در شمال غرب هندوستان ارائه داد . ولی ذکری از استان مسلمان نشین بنگال به میان نیاورد . بدین دلیل که نظریه کشور اسلامی به عنوان یک نصب العین ارائه شده بود و در رابطه با ایجاد کشور اسلامی در شمال غرب هند نیز برای اکثریت مسلمانان آنجا کلمه "حداقل" استفاده شده بود . از این مساله روشن است که بنگال نیز مد نظر اقبال بوده است . ولی او به وضوح از آن نامی به میان نیاورد . زیرا اگر مسلمانان در

شمال غرب هندوستان براساس اکثریت، ایجاد کشور اسلامی قابل قبول بود، پس به‌طور منطقی می‌شد این قوانین را به‌شرق هند نیز تعمیم داد، تا آنجایی که به‌استانهای اقلیت نشین مسلمان مربوط می‌شود، لازم نبود که ایشان در گفتارشان از این مقوله‌ذکری به‌عمل بیاورند زیرا در آنجا هندوها اعتراضی نداشتند که به‌مسلمانان چنین شانس بدهند، بلکه در نتیجه ایجاد کشور اسلامی در شمال و جنوب، به‌سبب توازن نیرو، موقعیت آنها مستحکمتر می‌شد.

یکی از دلایلی که پیشنهاد ارائه شده در سخنرانی تایید نشد، این بود: رئیس مسلم لیگ محمد علی جناح، به‌منظور شرکت در کنفرانس میزگرد به‌لندن رفته بود، ولی چند دلیل مهم دیگر نیز داشت. در آن مرحله از طرف مسلمانان، محمد علی جناح جهت ایجاد تفاهم با هندوها ۱۴ ماده ارائه کرده بود، و در کنفرانس در مقابل نمایندگان دولت انگلستان نیز همین درخواستها را ارائه داد. به‌نظر می‌رسید که چهارده ماده ارائه شده تحت بررسی بودند و هنوز تصمیمی مبنی بر قبول یا رد آنها گرفته نشده بود. در این اوضاع و احوال مناسب و به‌جا نبود پیشنهاد ارائه شده اقبال تایید شود. علاوه بر آن، با وجود اینکه اقبال سالها با مسلم لیگ وابستگی داشت و قبلاً "دبیر مسلم لیگ استان پنجاب بود، و اینک نیز به‌نام رئیس منتخب مسلم لیگ، ریاست جلسه را به‌عهده داشت، ولی او در ابتدای سخنانش گفت: نظریه ارائه شده توسط وی به‌نام رهبر یک حزب سیاسی و یا پیرو و خواهان رهبر سیاسی نبوده است. بلکه این نظر شخصی خود او است که ارائه می‌دهد. به‌عبارت دیگر پیشنهاد اقبال را می‌شود جایگزین این مواد نمود. یعنی اگر هر چهارده ماده رد شود، مجبور می‌شویم لوایح اقبال را اختیار کنیم. اقبال در پایان سخنرانی اشاره به‌این امر کرد و گفت:

"من در مورد مصالحه فرقه‌ای امیدوارم، ولی دلم نمی‌خواهد که این احساس خود را از شما پنهان کنم که برای نجات یافتن از بحران سیاسی

کنونی، کشور اسلامی باید در آینده نزدیک راه آزادانه‌ای را برگزیند. و در یک چنین موقعیت حساسی، اختیار راه آزادانه‌تر فقط برای آن اشخاص ممکن است که عزمی راسخ داشته باشند و تمام همت خود را برهدف مخصوصی متمرکز کنند.

اگرچه در گفتار خویش هدف شاخصی در مقابل چشم مسلمانان قرار داد، ولی لازم نبود که جهت تأیید آن فی الفور قراردادی ترتیب و یا منظور شود. زیرا اوضاع بروفق مراد نبود.

بمهرحال باوجود احتیاط اقبال، رهبران سرکرده دولت انگلستان، که در این میان سرگرم تلاش بودند تا بتوانند مساله پیچیده قانون اساسی هندوستان را حل کنند، گفته‌های اقبال را نپسندیدند.

روزنامه انگلیسی زبان بمبئی* از قول گزارشگر خود در لندن نوشت: نخست وزیر انگلستان "رمزی مک‌دونالد**" از سخنرانی اقبال بسیار ناراحت شد. روزنامه انگلیسی زبان الله‌آباد "لیدر***" از قول نماینده خود در لندن نوشت: حمله‌ای که اقبال به افکار و نظریه‌های رهبران هندوستان در مورد دولت فدرال و حمایت از آن کرد، در رد آن، گروه‌های انگلیسی** هندی اظهار ناراحتی شدیدی می‌کنند، به همین صورت دو روزنامه طرفدار هندو بدنام‌های "پایونیر***" و "تایمز هندوستان****" ضمن بررسی پیشنهاد اقبال در پیشگفتار خود، نتیجه‌گیری نمود، که افکار اقبال مرتجعانه و غیرقابل عمل است.^{۱۲}

"هندوپرس" به‌هنگام بررسی سخنرانی اقبال، دشنام دادن آغاز کرد. روزنامه "تریبون لاهور" نوشت که اقبال را جهت شرکت در کنفرانس

* Indian daily mail

** James Ramsay Macdonald

*** Leader

**** Anglo Indian

***** Pioneer

***** Times of India

میزگرد دعوت نکردند، به همین جهت او می خواهد انتقام بگیرد. اول به آقاخان تلگراف زد و اعتراض کرد که چرا انتخابات مختلط را قبول کرد. سپس از طریق سخنرانی در اللہ آباد، تمام امکانات تفاهم و مصالحه هندوها و مسلمانان را از بین برد. "پرتاب" مقالهای به عنوان اظهار نظر در مورد گستاخیهای دکتر اقبال، مسلمانی ترسناک از شمال هند، منتشر ساخت که در آن اقبال را دیوانه، شرور، احمق، ترسناک، بدجنس، کوتاه فکر، متعصب، قابل نفرت، حیلہگر و نالایق خواند.

با این حال به قول عبدالسلام خورشید: در میان هندوان لااقل شخصی بود که نظر مثبت نسبت به سخنان او داشته باشد. وی نام اصلی خویش را فاش نساخت، ولی با اسم مستعار "هندوی روشن فکر" در روزنامه تایمز هندوستان نوشت: به سبب تشکیل ایالت هندو نشین، در مقابل مسلمانان، موقعیت هندوها مستحکمتر خواهد شد.

اگر طبق پیشنهاد اقبال، سند، سرحد، و بلوچستان را به پنجاب الحاق کنند و ایالت اسلامی شمال غرب ایجاد شود، در آن هندوها اقلیت خواهند داشت، و اگر سیکها با آنها متحد شوند، خواهند توانست قدرت بزرگی را تشکیل دهند. به همین جهت لازم نیست هندوها، در این مورد اظهار نگرانی کنند!^{۱۹}

روزنامه مسلم با اقبال هم صدا بود. روزنامه "مسلم اوت لوک"، "سیاست" و "همدم" لکهنو و چندتای دیگر، از سخنان اقبال استقبال کردند. روزنامه انقلاب از دیگر نشریات در این راه پیشقدم تر بود.^{۲۰} دو شماره روزنامه انقلاب بیانات اقبال را در اللہ آباد به زبان اردو منتشر کرد. غلام رسول مهر ترجمه سخنرانی را انجام داده بود.^{۲۱} علاوه بر این، روزنامه انقلاب در ژانویه ۱۹۳۱ میلادی، تقریباً "۱۲" سرمقاله خود را به سخنان اقبال اختصاص داد. در یک سرمقاله نیز چنین تفسیر شد که پیشنهاد تقسیم هند در اصل از طرف هندوها داده شده بود. هنگامی که لاله لاجپت رای گفته بود: مسلمانان باید شمال هند را وطن خویش بشناسند و هندوها نیز آنجا

را رها کرده، به مناطق جنوب هند میانی کوچ کنند. سپس "برادر پرمانند" نیز همین نظر را داد و چند روز قبل از بیانات اقبال در الله‌آباد، پروفیسور "جی. آر. ا." بیانگر^{۲۱} نیز در مورد تقسیم شبه‌قاره هند به سه قسمت، مطالبی اظهار کرده بود. یعنی کشور هند، هند مسلمانان و هند هندوها. پس اگر هندوها در مورد تقسیم هند چنین اظهار نظر می‌کنند، چرا به اقبال این حق داده نمی‌شود که یک چنین پیشنهادی ارائه دهد^{۲۲}. اقبال نظر لاله لاجپت رای را در رابطه با تقسیم هند، در نامه‌ای خطاب به سید نذیر نیازی مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۳۱ میلادی ذکر می‌کند، در این نامه او در رابطه با پیشنهاد خود می‌گوید:

یک کشور اسلامی پیشنهاد شده نصب العین است. در آن نیازی به مبادله جمعیتها نیست. این نظریه، مبادله جمعیت را از مدت‌ها پیش، لاله لاجپت رای اظهار کرده بود. در این ایالات اسلامی یا استانهای متعدد مسلمان نشین که در شمال غرب هندوستان طبق این طرح ایجاد خواهند شد، حقوق هندوها که در اقلیت هستند، کاملاً محفوظ خواهد ماند.

انقلاب^{۲۳} سرمقاله دیگری نیز بدین مضمون نوشت: اگر هندوها می‌توانند مسلمانان را ندیده بگیرند و تخم اکثریت را بکارند و برای رسیدن به "سواراج" سعی کنند، پس مسلمانان نیز این حق را دارند، در مناطقی که در اکثریت هستند، ایجاد کشور اسلامی را نصب العین خود سازند. مجمع اتفاق ملل این حق را به مسلمانان داده بود. در ۸۰٪ مناطقی که مسلمانان در آنجا اکثریت دارند، کشور اسلامی به وجود آمد. زیرا این حق را داشتند که اراده خود را عملی سازند.

در مقدمه یکی از گفتارها چنین آمده بود: اگر طبق پیشنهاد اقبال، حق آزادی مناطق اکثریت مسلمان نشین شمال غرب هند به رسمیت شناخته شود، در تمام شبه‌قاره (هند) امنیت و آرامش حکمفرما خواهد شد. ولی اگر حق آزادی آنها به رسمیت شناخته نشود، هندوها و مسلمانان درگیر یک جنگ خانگی بی‌انتهای خواهند شد.

انقلاب در انتهای یک سرمقاله مفصل ضمن تحسین اقبال نوشت:^{۲۵}

"خدا آن وجود مبارک را زنده نگهدارد که در پراگ (نام هندوی قدیمی اللهآباد) برای اولین بار راه حقیقی هدایت را بمملتی که در محاصره ادعاهای فریبکارانه دموکراسی و ملی گرایی ، ره گم کرده بودند ، نشان داد و نوری را ساطع کرد . خدا کند که این نور تابه سر منزل مقصود رسیدن مسلمانان هند ، رفیق راه آنان باشد ."

روزنامه همدم لکهنو در حمایت از این پیشنهاد ، نوشت:^{۲۶}

"این درخواست اقبال بی نهایت بجاست که در هندوستان بهمسلمانان فرصتی داده شود تا هند اسلامی تاسیس کنند . و تشکیل آن بهبهبترین نحو تنها بهاین صورت ممکن است که پنجاب ، سرحد ، سند ، بلوچستان را باهم ادغام نمایند و اساس یک کشور اسلامی را بگذارند . این بهترین راه برای حل درگیریهای هندوها و مسلمانان می باشد ، و ارزش آن را دارد که مسلمانان هندوستان با هم متحد شده ، برای رسیدن بهاین هدف کوشش نمایند و با ظاهر کردن نیروی عمل خود ، بمآن دست یابند ."

"مسلم پرس" جواب هندوپرس را در مورد اخباری که علیه اقبال منتشر ساخته بود ، گاه و بیگاه می نوشت . پس از گذشت چند روز از این بیانات در اللهآباد ، خبر آن بهتلندن هم رسید . روزنامههای آنجا قسمتهایی از این سخنرانی را چاپ کردند . در این مورد ناراحتی ، رمزی مک دونالد نخست وزیر انگلستان ، تذکر داده شده بود . در اولین کنفرانس میزگرد در جلسه کمیته اقلیتها دکتر مونجی نیز طی سخنانی درباره خطبه اقبال در اللهآباد ، اظهار ناراحتی کرده ، گفت:^{۲۷}

"نمی داتم در این موقع حساس ، یادآوری گزارشاتی که در گفتارهای سر محمد اقبال در روزنامههای دیروز منتشر شده است ، مناسب می باشد یا خیر؟ ... ایشان در هندوستان رئیس مسلم لیگ می باشند و وقتی من به سخنرانی ایشان اشاره می کنم ، برایم سخت باعث ناراحتی می شود ، لیکن نظر به اینکه این خواستهها متوالیا "ارائه می شود ، مجبورم بهایشان مراجعه

نمایم . . . من نیز از دوستان مسلمان خود تقاضا می‌کنم ، حساسیت به‌خرج ندهند . . . ما همه اهل هندوستان هستیم . در میان خون و استخوانهای ما ورشما هیچ تفاوتی وجود ندارد . ما همه فرزندان همین ملت هستیم و حاضریم برای حفظ دین و تمدن و نژاد ، هرکاری که از دستمان برآید و خواسته شما باشد ، انجام دهیم . من از شما می‌خواهم حوصله به‌خرج دهید و با جرات عمل کنید و خود را در متحد نمودن اقوام هندوستان مستغرق نمایید ، و مطمئن هستم اگر شما در ده سال آینده این کار را بکنید ، هرگز هیچ نوع شکایتی نخواهید داشت ."

جواب این سخنان را سرمحمد شفیع ، در اجلاس کمیته‌های فرعی که در تاریخ اول ژانویه ۱۹۳۱ میلادی منعقد شد ، داد . وی گفت :

"دکتر مونجی مخصوصاً بمان سخنانی اشاره کرده بودند که می‌گوید : سرمحمد اقبال ضمن به‌عهده گرفتن ریاست اجلاس سالانه لیگ ، سه چهار روز در الله‌آباد ماند . ای کاش دکتر مونجی به‌این امر اشاره نمی‌کرد ، و من را مجبور نمی‌ساخت ، در مورد مسائلهای صحبت کنم که هیچ‌آمادگی‌اش را نداشتم . من به‌کمیته اطمینان می‌دهم ، هنگامی که دیروز صبح به‌اینتجا آمدم چنین نیتی نداشتم . قبل از هر چیز موضوع اینست که تا متن کامل سخنرانی درمقابلم نباشد ، نمی‌توانم درباره آن نتیجه‌گیری کنم . اگر سرمحمد اقبال گفته است : در دولت مرکزی هندوستان کشوری هندو ایجاد خواهد شد ، یا در نتیجه یک چنین اکثریت غیر متغیر و پایداری از هشت استان دولتی در شش استان ، ایالت هندو ایجاد می‌شود ، پس چرا نباید در چهار استان که مسلمانان در اکثریت هستند ، چهار ایالت ایجاد شود ؟ من که چیز بدی در این پیشنهاد نمی‌بینم و به‌سهم خود حاضریم در مقابل این کمیته همین پیشنهاد را ارائه‌دهم . هر استان یک ایالت شود . اگر اقبال این را گفته است ، اشکالی در آن نمی‌بینم و لازم نبود بمان اعتراض شود . البته اگر طبق اصطلاحات رایج خارج از ممالک مشترک‌المنافع انگلستان موضوع ایجاد (کشور) ایالت اسلامی آزاد را به‌میان آورده است ، من از طرف تمام

هیات اسلامی این پیشنهاد را رد می‌کنم. جناب آقای نخست‌وزیر! من به خوبی می‌توانم تصور کنم که کاسه صبر یک مسلمان لبریز شده است، در صورتی که دوست من دکتر مونجی در قسمتهای مختلف هندوستان بدون اینکه فکر کند، حرفهای متضادی از این قبیل می‌زند.

بهرحال هیچ‌یک از رهبران سیاسی مسلمان له و یا علیه سخنرانی الله‌آباد زبان نگشود، بلکه همه سکوت اختیار کردند. سبب اصلی سکوت این بود که اولین کنفرانس میزگرد در لندن بدون هیچ نتیجه‌گیری به پایان رسیده بود و تاریخ دومین کنفرانس میزگرد اعلام شده بود. پس رهبران سیاسی مسلمان منتظر بودند، قطعنامه‌ای براساس ۱۴ ماده بین هتدوها و مسلمانان منعقد شود یا منتظر عاقبت ۱۴ ماده بودند. این سلسله‌کنفرانسهای میزگرد تا سال ۱۹۳۳ میلادی باقی ماند و اقبال نیز در آنها شرکت کرد. به‌همین جهت لازم بود به‌نتایج دلخواه برسند.

اقبال نیز پس از ایراد خطبه در الله‌آباد، به‌خاطر درخواست تشکیل کشور اسلامی، به‌سعی خود در جهت انعقاد کنفرانس اسلامی هند شمالی* ادامه داد. مثلاً "روز ۱۹ آوریل ۱۹۳۱ میلادی در نامهای خطاب به‌سید نذیر نیازی نوشت: کنفرانس اسلامی هند شمالی انشاءالله منعقد خواهد شد.

در سال ۱۹۳۲ میلادی نیز اقبال فکر انعقاد کنفرانس اسلامی را در سرمی‌پروراند، و به‌سید نذیر نیازی گفته بود: منتظر باشید، به‌زودی آگاه خواهید شد که من چه می‌خواهم بگویم. به‌گفته سید نذیر نیازی، اقبال برای آن جلسه مشغول تهیه سخنرانیها بود.

این سخنرانی بالاخره در کنفرانس احزاب اسلامی که در ۲۱ مارس ۱۹۳۲ میلادی منعقد شد، ایراد گردید. ولی کنفرانس اسلامی هند شمالی تشکیل نشد. در این ضمن سید نذیر نیازی می‌نویسد:

*) Upper India

"مساله این است، چرا این کنفرانس تشکیل نشد. البته بزرگترین دلیل آن تشکیل کنفرانس میزگرد بود، که خود علامه نیز در آن شرکت کرد. این درست نیست که بگوییم دستهایی درکار بودند که کنفرانس را شکست دهند. زیرا علامه خود را درگیر مسایل فردی یا اجتماعی نکرده بود. حال هرچه میخواست باشد. کار کنفرانس میزگرد و نتایج اخذ شده از آنها بهر صورت که مقدور بود، ضرورت داشت. . . . سپس در سال ۱۹۳۳ میلادی به هنگام بازگشت از کنفرانس میزگرد با توجه به خستگی راه و وضع مزاجش، اقبال ترجیح داد چند روز این کار را به تعویق اندازد. متأسفانه در سال ۱۹۳۴ میلادی، علامه بیمار شد و کنفرانس کما فی السابق معوق ماند."

حقیقت این است که اقبال تا آخرین لحظات حیات در فکر تشکیل کنفرانس اسلامی بود. وی در نامه‌ای خطاب به محمدعلی جناح مورخ ۲۱/ ژوئن/ ۱۹۳۷ میلادی، درباره آن کنفرانس صحبت کرده بود. و سپس در نامه‌ای به تاریخ ۱۱ اوت ۱۹۳۷ میلادی به جناح پیشنهاد کرد: مسلمانان شمال غرب هندوستان را مرکز فعالیتهای مسلم لیگ بسازند.^{۳۰}

لذا اکثر رهبران سیاسی مسلمان درباره گفتار اقبال در الله‌آباد سکوت اختیار کردند. البته رهبر مسلمانان سند، حاجی سیت عبدالله هارون با اقبال همکاری کرد و در رابطه با سخنان اقبال در مورد انعقاد کنفرانس اسلامی هند شمالی با وی مکاتبه کرد. سخنرانی مورد توجه مسلمانان باسواد و دانشجویان قرار گرفت.^{۳۱}

و به‌اصرار مجله صوفی "مندی بهاء الدین" ترجمه اردوی سخنرانی اقبال را سید نذیر نیازی انجام داد. زیرا به نظر آنها، این فکر تازه مبنی بر ایجاد کشور اسلامی در نقاط مختلف پنجاب، سرحد و سند جوش و خروش عجیبی به وجود آورده بود. ترجمه مقاله زیر نظر مجله صوفی منتشر شد. و هزارها نسخه آن مجانا "بین مردم تقسیم گردید."^{۳۲}

بعضی از نوجوانان مسلمان در تایید سخنرانی اقبال مقاله‌هایی در

روزنامه منتشر کردند . به گفته عبدالسلام خورشید ، یکی از وکلای الله آباد به نام عبدالرب و یکی از خانهای لاهور به نام غلام مصطفی خان تائب ، در حمایت از اقبال مقالاتی به رشته تحریر درآوردند . سه دانشجوی مسلمان کلکته به نامهای "راغب احسن ، فضل رسول خان آفریدی و اس.ام. سلیم " در بیانیه مشترکی ضمن تایید گفتار اقبال ، این پیشنهاد را ارائه دادند که برای ایجاد کشوری اسلامی ، و چاپ کتابهایی از نظر فرهنگی درباره مسایل مسلمانان ، "صندوق نهضت مسلمانان " گشوده شود.^{۲۳}

تا آنجا که به مسلمانان طرفدار کنگره مربوط می شود ، آنها خطبه الله آباد را به عنوان یک غزل سیاسی تعبیر کردند . سید نذیر نیازی می نویسد :

"در ابتدای سال ۱۹۳۱ میلادی بود که در کرول باغ دهلی و شاید در منزل مرحوم مولانا محمدعلی تقریباً "پس از فوت او ، چند تن از دوستان گردهم آمده بودند . در بین حاضرین اشخاصی نیز بودند که در جنبش خلافت و نهضت عدم همکاری شرکت کرده بودند ، و با وجود تغییر اوضاع بر مسلک خویش باقی مانده بودند . در بین آنها افرادی که با کنگره هم فکر و طرفدار سیکها بودند نیز دیده می شدند . در این گردهم آیی شخصی گفت : آقایان ، آیا شما گفتار اقبال را خوانده اید؟ والله چه شعر خوبی گفته ، آخر ایشان شاعر هستند ، چه غزل خوبی سروده است . همه با صدای بلند خندیدند ."

قبلاً ذکر شده بود که در دوران جنبش خلافت و نهضت عدم همکاری جمعی طرفدار کنگره بودند و بعضی از علماء و روحانی نماها بماقبال تهمت‌های زدند ، و کوشش نمودند او را بدنام کنند ، آنگاه به جمع ایشان دشمنان گوناگون اقبال نیز پیوستند .

در سال ۱۹۲۶ میلادی ، در وقت انتخابات ، هیات مقننه پنجاب رقیب انتخاباتی اقبال ، ضمن زدن اتهامات گوناگون ، وجود ایشان را ردل خواند . در این اوضاع و احوال روشن است که پس از ایراد خطبه الله آباد به جمع مخالفان او ، دشمنان سیاسی وی نیز اضافه شدند . روزنامه‌های هندو-

مهاسیها ، کمونیستها و سوسیالیستهای توسعه طلب ، مسلمانان طرفدارکنگره و حاسدین فراوان اتهاماتی تازه علیه اقبال ارائه دادند . این اتهامات بسیار بودند : نماینده انگلستان ، دشمن وطن ، حامی سرمایه داران ، مخالف مستضعفین ، فرقه پرست متعصب ، مرتجع بی عمل (کسانی که خواستار بازگشت به دوران گذشته و قوانین آن بودند) انسان مایوس و بی کار و غیره .

محمد احمدخان در کتاب معروف خود ، تحت عنوان " کارنامه سیاسی اقبال " این فهرست طویل را در سه موضوع تنظیم کرد و در دادگاه حق و عدالت و در فضای تحقیق و تلاش بی نهایت از اقبال دفاع موثری نمود .^{۲۵} نویسنده (جاوید) قاصر است دفاع از این مسایل را راجع به اقبال بهتر از محمد احمدخان ارائه دهد . بهر حال به سبب این دلایل ، سعی خواهد شد که به این اتهامات پاسخ داده شود .

تا آنجا که به تهمت دوستی او با انگلیسیها مربوط می شود ، مخالفین گوناگون اقبال دلایل زیر را بیان داشته اند :

- ۱- سرودن شعر در مدح و یا گفته های مقامات انگلیسی .
 - ۲- عدم شرکت در جنبش خلافت و نهضت عدم همکاری .
 - ۳- پذیرفتن لقب (Sir) سر .
 - ۴- همکاری با دولت انگلستان از طریق عضویت کنسولی پنجاب .
 - ۵- پیشنهاد اضافه کردن کارمندان انگلیسی جهت استحکام بخشیدن به استعمار انگلستان در شورا .
 - ۶- همکاری با کمیسیون سایمن .
 - ۷- همراهی با سر محمد شفیع خدمتگزار صدیق انگلیسیها .
 - ۸- ارائه پیشنهاد تشکیل کشور اسلامی در خطبه الله آباد به اشاره انگلستان .
 - ۹- انتخاب اقبال از طرف دولت انگلستان برای شرکت در دومین و سومین کنفرانس میزگرد لندن .
- ۱۰- ایجاد رخنه در تفاهم بین هندوها و مسلمانان به اشاره انگلستان .

از یک نظر پاسخ به این اتهامات ضمن بیان حالات اقبال در صفحات قبل و یا در دومین جلد همین کتاب داده شده است. تا آنجا که مربوط به سرودن شعر در مدح و یا بیانات مقامات انگلستان می شود، اقبال اشعار بسیاری در جاهای مختلف سروده است که در مواقع خصوصی طبعاً، "اخلاقاً" و مصلحتاً" بهرشته تحریر درآمده است. و البته وی آنها را قابل این ندانست که در مجموع اشعارش اضافه نماید. این مسأله روشن است که اقبال طرز فکر سیاسی سرسید را تایید می کند. او هرگز قادر نبود از گفتن، حرف حق بازماند. ولی سیاست معترضان و جنجال انگیز خلاف فطرت او بود. بادر نظر گرفتن اوضاع حساس مسلمانان در مقابل اکثریت هندوها و دولت انگلستان اواز مسلمانان نیز همین انتظار را داشت که از سیاست تهاجمی گریزان باشند. از مطالعه تاریخ جدید مسلمانان هند روشن می شود، هنگامی که آنها علیه دولت انگلستان به صورت علنی به مبارزه پرداختند، به جای اینکه ضررش به اکثریت هند و برسد، ضررش متوجه اقلیت مسلمان شد. لذا سیاست جنجالی یا مبارزه علنی علیه مصالح اقبال نیز بود. با داشتن یک چنین فکری در سال ۱۹۰۱ میلادی به مناسبت وفات ملکه ویکتوریا مرثیه‌ای به نام اشک خون نوشت و غلام رسول مهر در مورد این مرثیه می گوید:^{۲۶}

"به نظر می آید اقبال این نظم را فی البداهه سروده است، لازم نیست که درباره موضوع نظم حرفی زده شود".

در سال ۱۹۰۱ میلادی، در افکار سیاسی کشور معیار و سبکی وجود داشت که برای سنجش آن به کار بردن معیارهای امروزی یا حتی ده یا پانزده سال بعد هم نامناسب است، مثل اینکه بخواهیم از زندگی دانشمندان چون افلاطون و بوعلی سینا دوران کودکی و طفولیت را جدا نماییم که این کار درست و مناسب نیست. در آن زمان افکار و نظریات اقوام و اجتماعات کشور آن نبود که بعدها اختیار کردند.

در این رابطه، باید مرثیه خواجه النطاف حسین حالی مرحوم را مد نظر قرار دهیم که به مناسبت وفات ملکه ویکتوریا بهرشته تحریر درآورده

است. و در مجله معارف "بانی پت" در ژانویه ۱۹۰۱ میلادی منتشر شده بود.

اقبال شعر دیگری نیز در اجلاس انجمن حمایت اسلام که در ۱۹۰۲ میلادی منعقد شده بود، سرود و شعر دیگری به مناسبت خیرمقدم به "سرمیکوردینگ" استاندار پنجاب و "دبلیو. بل" دبیر تعلیمات پنجاب خواند. زیرا که در آن دوران ورود چنین حکامی به انجمن حمایت اسلام خالی از بهره نبود و همانطور که این واقعه را بسیار مهم و بزرگ به شمار می‌آوردند.^{۳۷}

در سال ۱۹۱۱ میلادی، اقبال اشعاری به مناسبت تاجگذاری ژرژ پنجم در دهلی سرود، که در مجله "زمانه" کانپور شماره مخصوص دربار شاهی در دسامبر ۱۹۱۱ منتشر شد.^{۳۸}

در سال ۱۹۱۴ میلادی، اولین جنگ جهانی در اروپا آغاز شد و ترکیه عثمانی که مرکز خلافت اسلامی بود، علیه انگلستان به آلمان پیوست. در آن زمان پر آشوب، سربچی از دستورات دولت وقت مساوی بود با تسلط بیشتر آنها و ثمرهای هم نداشت. لذا اقبال مصلحتاً "گوشه‌گیری را اختیار کرد.

در سال ۱۹۱۸ میلادی، یعنی تقریباً در اواخر جنگ نایب السلطنه هند در دهلی "کنفرانس جنگ" تشکیل داد و از طریق نواب سردوالفقار علی خان از اقبال خواست که به این مناسبت شعری بسراید. برای او هیچ راهی وجود نداشت که این مسأله را رد کند. لذا اجباراً "شعری به نام" پاسخ پنجاب" نوشت و در مشاعره دهلی آن را خواند.^{۳۹}

چند ماه بعد هنگام پایان جنگ، به ریاست "مایکل ادوایر" استاندار

* (۱۹۲۴-۱۸۴۰ میلادی) Sir William Mackworth Young از سال ۱۸۹۷ تا

۱۹۰۲ استاندار پنجاب و در این مدت Chancellor دانشگاه پنجاب هم بود.

** W. Bull در زمان استانداری ویلیام میکوردینگ مدیر امور آموزشی کل پنجاب

بود.

پنجاب در روز ۱۵ دسامبر ۱۹۱۸ در سالن "بریدلا" لاهور جلسهای به صورت جشن فتح انعقاد شد. در این جشن اقبال به همراه نواب سردوالفقار علی خان شرکت و به درخواست استاندار پنجاب چند بیت شعر اردو و فارسی خواند. اشعاری که به زبان اردو خواند، ارتباطی با آن جشن نداشت و آنها در "بانگ درا" به صورت نظم "شعاع آفتاب" نیز منتشر شده بود.^{*}

لذا اقبال این پنج شعر را تحت تاثیر انگلیسی ها ننوشته بود، بلکه طبق منافع سیاسی خویش مصلحتاً آنها را تحریر کرده بود.

اقبال در جنبش خلافت و نهضت عدم همکاری شرکت نکرد، زیرا که او اصولاً دوست نداشت مسلمانان با هندوها متحد شوند و در نهضت عدم همکاری شرکت نمایند. او ضمناً مخالف آلودگی مسلمانان در سیاست متعرض یا شورش برانگیز بود. علاوه بر آن از این مساله شک داشت که رهبران این نهضتها به ظاهر مسلمان، ولی در باطن مبلغ قومیت متحد بودند، نه قومیت اسلامی، علاوه بر اقبال شخصیت های دیگر نیز در هندوستان وجود داشتند که در این جنبشها شرکت نکردند، بلکه با آنها به مخالفت برخاستند. محمد علی جناح مخالف این نهضتها بود. فقط به دلیل همین تحریکات بود که او کنگره را ترک کرد. به همین صورت نیز "پاندیت مدن موهن مالویه" نیز با این جنبشها مخالف بود و دانشگاه هندوی بنارس را از اثرات مضر آنها محفوظ داشت.

به خاطر قدردانی از خدمات علمی و ادبی اقبال به او لقب سر^{*} دادند. به گفته "سرمانتیگوبتلر"^{**} با در نظر گرفتن مثنویهای فارسی اقبال و بخصوص ترجمه انگلیسی "اسرار خودی" وی در سال ۱۹۲۲ میلادی به دولت هند پیشنهاد کرده بود که به اقبال لقبی بدهند. "سرمانتیگوبتلر" پیشنهاد کرده بود، لقبی فارسی و قدیمی به او بدهند، ولی دولت هند فکر کرد نکند با دادن چنین لقبی از رسوم خود پافرازر نهند. به همین جهت تصمیم

* Sir

** Sir Montagu Butler

گرفتند که لقبی انگلیسی به‌وی اعطا کنند^{۲۱}. از نظر اقبال این نوع القاب و یا اعزاز دنیوی هیچ ارزشی نداشت. او خواستار عنوان نبود. و نه اینکه با دولت انگلستان به‌خاطر آن معامله‌ای کرده باشد. به‌همین جهت پس از گرفتن لقب سر همانطور که از نوشته‌های او روشن است، بمآزادی بیان او شدیداً افزوده شد، و هیچ نیرویی در جهان قادر نبود او را از گفتن حرف حق بازدارد.

اقبال با شرکت در انتخابات به‌عضویت شورا درآمد و اگر آزاده می‌کرد، قادر بود با برقراری روابطی با سرفضل حسین و یا حزب اتحاد، پستهای بالاتری را نیز احراز نماید. ولی او به‌شدت از سیاست سرفضل حسین و حزب اتحاد انتقاد کرد. و در شورا صدای وی، صدای یک عضو آزاد باقی ماند. اگر فقط عضو شورا بودن نشانگر همکاری با دولت انگلستان است، پس چرا حامیان عدم همکاری یا نافرمانی یعنی سواراجیها در شوراهاى استان شرکت کردند، یا به‌عضویت شورا درآمدند و کنگره در سال ۱۹۳۶ میلادی نه‌تنها در انتخابات شرکت کرد، بلکه در نظام حکومت انگلستان وزارتخانه‌هایی نیز تشکیل داد.

این اتهام از وقتی بمقابل زده شد که او در شورا در ۱۹ ژانویه ۱۹۲۷ میلادی سخنرانی نمود. و طی گفتار خویش با "سردار اجل سنگه" که گفته بود: باید پستهای رسمی دولتی را با امتحان علنی پر کنند، به‌مقابله پرداخت. این مخالفت به‌این سبب بود که هدف سردار اجل سنگه، محروم نگهداشتن مسلمانان عقب‌مانده از نظر تعلیم از کرسیهای رسمی دولتی در لباس قومیت متحد بود.

اقبال خواستار چنین نظامی بود که به‌همراه امتحان مقابله، گنجایش انتخابات و نامزدی را نیز داشته باشد، تا طبقه عقب‌مانده مسلمانان نیز اجازه ورود به‌پستهای انتظامی داشته باشند. لذا وی پیشنهاد کرد به‌جای اینکه مسئولیت‌های دولتی را از طریق امتحان مقابله بپذیرند، بهتر است تعداد کارمندان انگلیسی را بیافزایند.

اگر هدف این است کاری کنیم که قوای انتظامی در امور مسلمانان دخالت نکند، پس بهتر است در کارهای دولتی به جای اینکه از افراد هندو استفاده شود، از افراد انگلیسی در تعداد زیاد استفاده نموده تا مسلمانان مورد تعصب کارکنان هندو قرار نگیرند. اگر هدف او مستحکم نمودن استعمار انگلستان از طریق افزودن تعداد کارکنان انگلیسی بود، پس چرا در شورا پیشنهاد کرد که حقوق و دستمزد این افراد کاسته شود. آخر کارکنان انگلیسی دستمزدهای بالا می گرفتند و استان مجبور بود که برای پرداخت آنها از خزانه برداشت کند.

دلیل اصلی همکاری وی با کمیسیون سایمن نیز حفظ منافع مسلمانان بود. هندوها حاضر نبودند خواسته های مسلمانان را قبول کنند. به همین جهت در فضای بی اعتمادی و بداندیشی فرقه ای تنها از طریق همکاری با کمیسیون، مسلمانان قادر بودند افکار، امیدها و مقاصد خویش را نزد آنها ارائه دهند. مولانا حسرت موهانی، کسی که در راه آزادی قربانیهای فراوانی داده بود، نیز با همکاری با کمیسیون موافق بود.

سر محمد شفیع را خدمتگزار انگلستان می پنداشتند. ولی خدمتی که او به مسلمانان از طریق باقی ماندن بر حرف خویش، مبنی بر اصول جداگانه انتخابات کرد، تاکنون هیچ کس آن اندازه نتوانسته است پافشاری کند. لذا قضاوت در این باره که سیاست او مبنی بر خیرخواهی انگلیسها بود، یا حمایت از مسلمانان، در آینده تاریخ نگاران اقبال، شرح زندگی او را به رشته تحریر درخواهند آورد. و این موضوع ثابت خواهد شد. به هر حال اقبال تاحدی با آنها همکاری کرد که منافع مسلمانان اقتضاء می کرد. وی به خاطر اینکه در یادداشت آماده کرده کمیسیون سایمن ذکری از خودمختاری استان به عمل نیامده بود، از سر محمد شفیع رنجیده شد، و از لیگ شفیع استعفاء داد، تا جایی که یادداشت را بازنویسی کرد و در آن خودمختاری استانی را خواستار شد. برای حفاظت از حقوق و منافع مسلمانان با هر کس مبارزه می کرد، چه رسد به سر محمد شفیع، او حتی حاضر بود با کنگره یا

مولانا محمد علی و محمد علی جناح نیز مبارزه کند .

اگر اقبال با نظر انگلیسیها پیشنهاد ایجاد کشور اسلامی را در سخنرانی الله‌آباد عنوان کرده بود ، پس به چه دلیل "رمزی مک‌دونالد" از این خطبه ناراحت شد . چرا روزنامه‌های طرفدار انگلستان در هندوستان سخنان وی را تحریم کردند !

هرآن اگر اقبال رابط انگلستان بود ، پس چرا او را جهت شرکت در اولین کنفرانس میزگرد نامزد نکردند . تبلیغاتی که علیه خطبه الله‌آباد روزنامه‌های هندو انجام دادند ، مبنی براین بود که انگلیسیها اقبال را در کنفرانس میزگرد شرکت ندادند ، بهمین جهت او می‌خواست که از آنها انتقام بگیرد ، شاید پیشنهاد به وجود آمدن کشور مسلمان را در خطبه الله‌آباد به این دلیل ارائه کرده بود که از انگلیسیها انتقام بگیرد . اگر چنین بود ، پس او چگونه می‌توانست با اشاره انگلستان پیشنهاد ایجاد کشور اسلامی را بدهد .

فقط دولت انگلستان می‌توانست نماینده‌ای را جهت شرکت در کنفرانس میزگرد انتخاب و کاندید کند . مولانا محمد علی ، مهاتما گاندی ، و محمد علی جناح نیز براساس موافقت دولت انگلستان در کنفرانس میزگرد شرکت کردند . همین‌طور اقبال را نیز جهت شرکت در دومین میزگرد ، کاندید نمودند . ولی روش او در این دو کنفرانس چه بود؟ به‌گفته عظیم حسین^{۴۲} : اقبال در دومین کنفرانس میزگرد با سراجیو چیدری به‌منازعه پرداخت ، زیرا او می‌گفت : چرا حیدرآباد دکن را استانی جداگانه نمی‌سازند ، و پس از بازگشت در اجلاس علنی شدیداً "به‌دولت انگلستان انتقاد کرد . در نتیجه دولت انگلستان و بخصوص وزیر هند از نامزد کردن وی پشیمان شدند و با بی‌میلی فراوان او را جهت شرکت در سومین کنفرانس میزگرد کاندید کردند . هنوز سومین کنفرانس میزگرد سرگرم کار خود بود ، که وی براساس اختلاف نظرهای زیادی که پیش آمد ، از آن استعفاء داد و به‌هندوستان بازگشت و بار دیگر شدیداً "دولت انگلستان را مورد انتقاد قرار داد .

در حقیقت اقبال هرگز باور نمی‌کرد که تفاهمی بین هندوها و مسلمانان به‌وجود آید که مورد قبول هر دو گروه باشد. با وجود این از هر راهی که ممکن بود، برای حفظ منافع مسلمانان، رهبران آنان را یاری و حمایت می‌کرد. رهبران هندو پس از تصویب ۱۴ ماده جناح که پیشنهادات دهلی نامیده شد، آنها را جزء گزارش نهرو قرار ندادند.

و بالاخره در گزارش نهرو، اصلاحاتی که محمدعلی جناح به‌عین آورده بود، رد شد. و همین بلا نیز بر سر پیشنهادات کنفرانس احزاب اسلامی و چهارده ماده جناح آمد، پس از تصمیم فرقه‌ای* سال ۱۹۳۲ میلادی، هر قدر که از این نوع کوششها رهبران اسلامی انجام دادند، به‌نتیجمای نرسید. زیرا که رهبران هندو حاضر نبودند خواسته‌های مسلمانان را بپذیرند. آیا در تمام این موقعیتها از طرف اقبال به‌اشاره انگلستان، رخنه در تفاهم ایجاد شده که حتی در صحبتهای احزاب نیز شرکت نمی‌کرد؟ اقبال هرگز با نفس تفاهم مخالفت نکرد. البته با در نظر گرفتن منافع مسلمانان به‌طرز کار این هم‌زیستی مسالمت‌آمیز معترض بود. "دکتر راجندر پرشاد" در کتاب خود به‌زبان انگلیسی تحت عنوان "آینده هندوستان" می‌نویسد:

"روز ۱۷ اکتبر ۱۹۳۲ میلادی، رئیس کنفرانس احزاب اسلامی که در آن روزها اقبال بود، این اعلامیه را منتشر ساخت، که در میان آوردن مساله انتخابات جداگانه و مختلط بی‌نهایت بی‌موقع خواهد بود و مسلمانان نیز بمابین امر راضی نخواهند بود که از این طریق سنگرها را رها کنند. ولی آنها بمابین مساله راضی هستند که اگر از طرف فرقه‌ای در اکثریت، این نوع حرکت ایجاد شود، بمآن درخواستهایی که شامل مسایل مهم و ضروری هستند، توجه کنند."

اگر اقبال دوست انگلستان بود، می‌توانست با گرفتن مقامات مهم زندگی خود را از نظر مالی کامیاب سازد. اما مرور کوتاهی بر زندگی وی نشان می‌دهد، او به‌هیچ‌وجه حاضر نبود برای انگلیسها کاری انجام دهد.

* Communal Award

پس از بازگشت از انگلستان ، پروفیسور فلسفه در دانشگاه دولتی لاهور شد .
ولی پس از گذشت چندی از این کار استعفاء داد . خلیفه عبدالحکیم از
وی سئوال کرد ، چرا استعفاء دادی ؟ اقبال پاسخ داد :^{۴۳}

" من چند روز پروفیسور بودم و بهاین نتیجه رسیدم که در استادی
دانشگاههای هندوستان کار علمی انجام نمی شود . البته آدم مجبور می شود
که ناراحتیهای کار را تحمل کند ، برای مثال یک بار به خاطر حاضر و غایب
کردن دانشجویان مجبور شدم با مدیر دانشکده درگیر شوم ، و مدیر نیز با
من طوری صحبت کرد که انگار با یک کارمند معمولی صحبت می کند . از آن
روز به بعد دل سرد شدم و با خود عهد کردم تا آنجا که ممکن است از کار
نوکرما ب بودن خودداری کنم " .

به گفته علی بخش ، روزی که اقبال استعفاء داد و به منزل بازگشت ،
علی بخش از اقبال سئوال کرد : چرا از کارتان استعفاء دادید ؟ اقبال پاسخ
داد :^{۴۵}

" علی بخش ! کار کردن برای انگلیسها بسیار مشکل است . بزرگترین
مشکل این است که حرفهایی در دل دارم که می خواهم به مردم بگویم ، ولی
اگر برای انگلیسها کار کنم ، قادر نخواهم بود به وضوح آنها را بیان کنم .
اکنون آزاد هستم ، هر چه می خواهم می گویم و هر کاری که دلم خواست
انجام می دهم " .

نظر به یک چنین آزاداندیشی ، شغلی را که در مرکز تعلیمات هند
دولت انگلستان بما و پیشنهاد کرد ، رد نمود . و بدین منوال نیز پیشنهاد
استاد فلسفه در علی گره و استادی دانشگاه دولتی لاهور را نیز رد کرد .
وی می گوید :^{۴۶}

" استاندار پنجاب حاضر بود سفارش مرا به معتمد امور کشوری بتماید ،
و کار استادی دانشگاه دولتی لاهور را برای من درست کند ، ولی من تصمیم

* Education Service

** Secretary of state

گرفته‌ام که برخلاف خواسته خود از این قبیل کارها دوری جویم".
اقبال شاید فقط یک بار به یک اداره انگلیسی برای شغل نامه نوشت که
سفارش او را بنمایند. این نامه را وی در ۱۷ اکتبر ۱۹۲۵ میلادی خطاب
به "سر ج. پی. تامسن" نوشت که او را به خوبی می‌شناخت. تامسن در آن
روزها عضو شورای کشوری هند بود و به همین خاطر روابط او با رهبران و
حکمرانان هندوستان هر روز بیشتر می‌شد.

سال ۱۹۲۵ میلادی، سالی بود که اقبال با مشکلات فراوانی روبرو
شد. در این سال برای او فتوی کفر صادر کردند. و مورد تعصب "سرشادی
لعل" قرار گرفت، و بدین ترتیب گذاشتند که قاضی دادگاه عالی شود.
در نتیجه روزنامه مسلم به سرشادی اعتراض کرد. سرشادی لعل فکر می‌کرد
که اقبال نیز همراه دیگران در اعتراض به وی شرکت دارد. لذا وی بیشتر
کوشید تا به اقبال ضرر برساند. مخالفین اقبال اعم از مسلمان و غیرمسلمان
برای بدنام کردن او بسیج شدند. اقبال به حدی از آنان متنفر شده بود که
تصمیم گرفت لاهور را ترک کند و کاری در کشمیر بیابد. و با همین زمینه
فکری، وی نامه‌ای به تامسن نوشت. او می‌نویسد:^{۴۷}

"این نامه را به شما به خاطر کاری می‌نویسم که از نظر شخصی خودم
بسیار مهم است و امیدوارم که در یک چنین موقعیتی مرا یاری دهید، زیرا
که سخت نیاز به کمک شما دارم. شما حتماً از تصمیم دولت راجع به جای
خالی که در دادگاه عالی لاهور بود، باخبر شده‌اید. این از بدشانسی من
است که مردم مرا در این رابطه بیخود و بی‌جهت دخالت دادند. بیم آن
می‌رود که هرچقدر که روزنامه مسلم تاکنون اعتراض کرده و یا در آینده خواهد
کرد، ضرر بیشتری به من برسد. می‌دانم که (سرشادی لعل) قاضی دادگاه
فکر می‌کند من نیز از جمله کسانی هستم که از این جنجال طرفداری می‌کنند.
در صورتی که به نظرم جریانی که سعی می‌شود مرا آلوده آن کنند، حتی

* Sir George Paget Thomson

دورادور نیز با آن رابطهای ندارم . بهرحال کار کردن با این اوضاع و احوال بهعنوان یک وکیل برای من فوقالعاده مشکل است ، بخصوص اینکه در گذشته نیز از راههای مختلف بهمن ضررهای گوناگونی رسیده است . علاوه براین بهخاطر بعضی از مسایل که صلاح نمی دانم آنها را در نامه شرح دهم ، از این محیط آنقدر منزجر شدهام که دلم می خواهد همه چیز را رها کنم و بهدورها پناه ببرم ، من مطمئنم که یک حرکت قلم شما مرا از تمام این مشکلات نجات خواهد داد . بدین سبب با ایمان به فیض و عنایت سرکار ، خواهان حمایتتان هستم . آیا ممکن است برای من کاری در شورای شهر کشمیر دست و پا کنید ؟ شاید بدانید کشمیر وطن آباء واجدادی من می باشد ، و علاقه بخصوص به این خطه دارم . بسیار امکان دارد که مهاراجه جدید ایالت (هری سنگه) فکر تغییراتی بنیادی در دولت خویش را داشته باشد . اگر اینطور است ، مطمئنم که در این رابطه برای اقدام بهترین موقعیت است . اگر شما می توانید اندکی مرا یاری دهید ، که هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی برای من نعمتی بزرگ به شمار خواهد آمد . و همیشه از این لطف و کرم شما سپاسگزار خواهم بود " .

خوشبختانه در آن زمان ، خط مشی حکومت هند بر این منوال بود که برای استخدام در ایالات ، تا آن وقت سفارشی نکنند که بهطور خصوصی به آنها گفته نشود . لذا نام من نتوانست کاری برای اقبال انجام دهد . فقط این جواب را داد : اگر برای تعیین کاری دولت هند با وی مشورت نمایید ، او درخواست اقبال را مدنظر دارد . لذا اقبال مجبور شد در لاهور بماند . زیرا تقدیر چنین بود که سال بعد ، یعنی ۱۹۲۶ میلادی در انتخابات شورای استان پیروز گردد و یا اینکه در میدان سیاست ، تمام مسلمانان هند بهنام یک شخصیت مهم شناخته شود .

کار وکالت برای اقبال درآمد خوبی نداشت ، بهمراه این کار سئوالات امتحانی دانشگاههای مختلف را تنظیم می کرد و از این راه تاحدی موفق می شد که مخارج خود را تامین کند . بعضی از اوقات نیز با منتشر کردن

کتابهایی بر درآمدش افزوده می‌گشت. به‌خاطر درآمد کم و نامشخص و بالا بودن سطح زندگی داخلی، همسرش بارها به‌او گفت که کار دولتی انتخاب کند. ولی او با خنده حرف را عوض می‌کرد. وی ارتباطی با خانواده‌های بولداری نداشت. اگر برادر بزرگش به‌او کمک نمی‌کرد، درسش را هم نمی‌توانست بخواند. در هندوستان به‌عنوان فقیرترین نایت* (سر) معروف بود، گرچه بعضی از دوستان به‌او نصیحت می‌کردند که برای احراز وکالت بعضی مقامات آنها را گاهی اوقات به‌منزلش دعوت کند.

میرزا جلال‌الدین می‌نویسد:^{۴۸}

"ما بارها به‌جناب آقای دکتر عرض کردیم که بعضی از اوقات مقامات را به‌منزل خویش دعوت کند، و گفتیم که بهترین راه برای رام کردن انگلیسیها دعوت آنها به‌خورد و خوراک است... ولی دکتر حرف ما را گوش نکرد و غالباً پاسخ می‌داد: دوست ندارد برای این نوع کارها پول خرج کند. زیرا جلب نظر انگلیسیها از دایره خواسته او خارج بود"

عظیم حسین به‌عنوان گلابیه، در زندگینامه پدرش می‌نویسد: "سرفضل حسین بارها کوشش کرد که زندگی اقبال را از نظر مالی مرفه سازد، ولی اقبال از این موقعیتها استفاده نکرد". به‌نقل از وی تفسیر این کوششها به شرح زیر می‌باشد.^{۴۹}

۱- در سال ۱۹۲۴ میلادی، سرفضل حسین به "سرملکم هیلبی"^{**} استاندار پنجاب سفارش کرد که کاری برای اقبال به‌عنوان قاضی در دادگاه عالی درست کند. ولی هنوز این مساله زیر بررسی بود که اقبال با انتقاد از دولت، موافقت گروههای دولتی را از دست داد.

۲- در سال ۱۹۲۷ میلادی مقرر گردید هیئتی از مسلمانان به‌انگلستان بروند، زیرا قرار بود در رابطه با اصلاحات قانونی آینده، خواسته‌های مسلمانان را به‌وزیر هند ارائه دهند، سرفضل حسین از اقبال خواست که

* نایت Sir

(از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ استاندار پنجاب بود) Lord Malcom Hailey **

در راس این هیئت به انگلستان عزیمت نماید ، ولی او با رفتن موافقت نکرد .
۳- اقبال پس از بازگشت از کنفرانس میزگرد در سالهای ۳۲-۱۹۳۱ میلادی شدیداً "از دولت انگلستان انتقاد کرد ، بدین جهت علی‌رغم کوششهای فراوان سرفضل حسین ، دولت هندوستان نپذیرفت که اقبال به عضویت کمیته تشکیل فدرالی* درآید . همچنین موافقت نکرد که او را به عنوان عضوی از هیئت هندوستانی به مجمع ملل** بفرستد . و نیز علی‌رغم تلاشهای سرفضل حسین ، نایب‌السلطنه اجازه نداد ، اقبال به عضویت "کمیسیون خدمات عمومی"*** درآید .

۴- در سال ۱۹۳۳ میلادی ، سرفضل حسین پیشنهاد نمود که اقبال را به عنوان نماینده دولت هند به آفریقای جنوبی بفرستند . ولی اقبال این کار را نیز رد کرد . زیرا همسرش حجاب داشت و نمی‌توانست در جشنهایی که زن و مرد در یک محفل به‌دند ، شرکت نماید .^{۵۰}

تمام زندگانی اقبال در فقر و نیاز مالی گذشت . در چند سال آخر عمر کار وکالت را نیز رها کرده بود . همسرش وفات نموده بود و علاوه بر مخارج منزل ، هزینه دو کودک نابالغ و خرج تحصیل آنها را نیز باید فراهم می‌کرد . سرفضل حسین به "میان امیرالدین" نوشت که شنیدم اقبال بیمار است و در مشکلات مالی به‌سر می‌برد . خواهشمند است مرا از وضع سلامت اوضاع مالی و کار وکالت او آگاه سازید . میان امیرالدین به‌او پاسخ داد : اقبال کار وکالت را کنار گذاشته است . او بیمار است و وضع مالی‌اش نیز خوب نیست و صدای او سریعاً " دارد از بین می‌رود ، عظیم حسین ضمن تفسیری بر زندگی ناکام اقبال ، می‌گوید:^{۵۱}

"در حقیقت دکتر اقبال سیاست‌دان نبود ، بلکه او فیلسوفی بود که نتوانست بفهمد سیاست بازیگری و سازش با اوضاع و مصالح است . بدین سبب

* Federal Structure Committee

** League of Nations

*** Public Service Commission

او با این دلایل هرگز نتوانست مقام رفیعی کسب کند، یا رهبر سیاسی شود، و به این دلیل پیروز نشد. زیرا که وی فقط شاعر و متفکر بود، و معامله‌گر نبود."

این خلاصه نظریات عظیم حسین درباره زندگی ناکام اقبال بود. سؤال محمد احمدخان نیز قابل توجه است.^{۵۲}

"آیا زندگی هواداران انگلستان و یا ارادتمندان دولت انگلیس همین‌طور بوده است؟ ولی با وجود اینها، بعضی از انتقادکنندگان و معترضین می‌گفتند اقبال هوادار انگلستان و خدمتگزار و نماینده امپریالیزم است. اقبال متمایل به دولت انگلستان همین بود. تعداد افرادی که چنین تصویری داشتند کم نبود. عالم برگزیده مسلمانان هندوستان، مولانا حسین احمد خان^{۵۳} در تمام مدت عمرش درباره اقبال اشتباه می‌کرد، و می‌پنداشت که وی به جادوی جادوگران انگلستان مبتلا شده است^{۵۳}. ولی نظر مولانا ابوالاعلی مودودی^{۵۴} غیر از این بود، وی می‌نویسد:

"او به شدت از سیاست انگلستان چه از نظر فکری و چه از نظر عملی نفرت داشت. او همیشه از دربار انگلستان گریزان و به دولت و طرفداران

* مولانا حسین احمد مدنی (۱۹۵۲-۱۸۷۸ میلادی) پس از تحصیلات در دیوبند هند به حجاز رفت و در دارالحدیث مدینه مشغول تدریس شد. در زمان جنگ جهانی اول به اتفاق شیخ الہند مولانا محمود حسن که او هم در حجاز بود، به طرفداری از ترکها برخاست. در نتیجه به جزیره مالتا تبعید شدند. پس از جنگ به هند بازگشت و در جنبش خلافت و نهضت عدم همکاری شرکت نمود. دولت انگلیسی او را سه سال زندانی نمود. پس از رهایی از زندان به کار تدریس مشغول شد. او عالم متبحری بود که پس از مولانا محمود حسن، ملقب به شیخ الہند شد.

* مولانا ابوالاعلی مودودی در ۱۹۵۳ میلادی در اورنگ آباد هند به دنیا آمد. پس از تحصیلات مقدماتی به دهلی رفت. در هجده سالگی فدییر الجمعیت (جمعیت علمای هند) شد. وی با نخستین کتاب خود تحت عنوان "الجهاد فی الاسلام" در دنیای علم و ادب معرفی شد. در ۱۹۳۲ میلادی نشریهای به نام ترجمان القرآن را منتشر نمود و در سال ۱۹۴۱ جماعت اسلامی را تاسیس کرد. تالیفات زیادی درباره مسایل دینی و اجتماعی و سیاسی به رشته تحریر درآورده است که مهمترین آنها کشمکش سیاسی (۲ جلد) تضمینات (۲ جلد) و... می‌باشد.

آن به شدت بدگمان بود و وجود آنها را سدی در راه رسیدن به اهدافش می‌پنداشت. و چشم‌انداز سیاسی او فقط آزادی کامل نبود، بلکه او ایجاد دارالاسلام را در هندوستان آزاد برای خود نصب‌العین قرار داده بود. و فقط بدین سبب او اجباراً "در امور سیاسی با آن دسته افراد همکاری می‌کرد که زیر سایه دولت انگلستان با ایجاد حکومت هندو مخالفت می‌کردند. گویا از نظر اهداف رابطه‌های بین او و آن طبقه وجود نداشت. گویا به خاطر این صلاح دید روابط خویش را با آن طبقه ادامه داد. زیرا تا وقتی که ایجاد دارالاسلام در جوانان مسلمان به صورت آتشی فرقه‌ای شعله‌ور نشده و آنها تا سرحد جان برای آن کوشش نکرده‌اند، لاقلاً امکان داشته باشد، انقلاب را از تغییر موقعیت بازداشت. براین اساس، وی از طرفی کوشید با اشعارش نیرویی در جوانان بدمد که همه از آن آگاهند و از طرف دیگر در امور سیاسی روشی را اتخاذ کرد که افراد بخصوصی فقط از هدف نهایی آن آگاه بودند و نیز به خاطر بعضی از مصلحت‌های ظاهری، وی طعنه‌های مخالفین خویش را به جان می‌خرید".

دومین اتهامی که به اقبال وارد می‌کنند، این است که او یک فرقه‌پرست متعصب بود. این اتهام را به اشعار و اندیشه‌های سیاسی او وارد کردند. سبب آن بود که اقبال در دوران اقامتش در انگلستان، هنگامی که از آن انقلاب روحی و ذهنی عبور نمود، به‌طور کلی اشعارش صورت اسلامی به خود گرفت و از دور یک فرقه‌پرست متعصب به نظر می‌آمد. گویا با قبول عصیت اسلامی در قلبش، تعصب در مورد هندوها جای گرفت. اگرچه تعصب و عصیت رابطه‌های لغوی با یکدیگر دارند، ولی هر دو اصطلاح در مفهوم خویش لازم و ملزوم نیستند. اقبال در نامه‌ای در مورد فرق بین تعصب و عصیت می‌نویسد:

"عصیت چیزی و تعصب نیز چیز دیگری است، ریشه عصیت حیاتی است و ریشه تعصب نفسانی، تعصب نوعی بیماری است که معالجه آن فقط به دست روحانیون و تعلیمات ایشان است. عصیت خاصه زندگی است که

پرورش و تربیت آن لازم است، و ضرورت دارد. در اسلام حدود عصیبت فردی و اجتماعی مقرر شده است، که به آن "شرع" می‌گویند. نه تنها از نظر من بلکه از دید هر مسلمان، ماندن در این حدود بهرستگاری می‌انجامد، و تجاوز از آنها باعث نابودی خواهد بود."

در قسمتی از خطبه الله‌آباد می‌گوید:^{۵۴}

"فرقه‌پرستی نیز قسمتهای مختلف دارد. اگر هر فرقهای به فرق دیگری نظر بدخواهی داشته باشد، وجودش بسیار پایین و پست است. من بی اندازه به رسوم، قوانین، مسایل مذهبی و معاشرتی فرقه‌های مختلف احترام می‌گذارم. نه فقط این، بلکه طبق تعلیمات قرآنی^{۵۵} به هنگام لزوم وظیفه من است که حتی از عبادتگاههای آنها نیز حفاظت کنم."

"با وجود این، من دوستدار آن فرقهای هستم که سرچشمه زندگی و اعمال من است و مکتبی که به من دین، ادب، فکر و تمدن خویش را داد و وجود مرا طوری تشکیل داد که "هستم". بدین ترتیب با بازسازی گذشته خود آن را در شعور من عنصر زنده و فعال ساخت."

از جمله دوستان اقبال، مسلمانان، هندوها و سیکها بودند. تمام عمر با مهاراجه کشن پرشاد روابط عمیقی داشت، تا جایی که وی حتی در مورد ازدواج دخترانش با اقبال مشورت می‌کرد. اقبال در نامه‌ای خطاب به مهاراجه کشن پرشاد می‌نویسد:^{۵۷}

"شناختن راز خلوصی که من نسبت به شما دارم، مشکل نیست. این راز پنهان در قلبی می‌باشد که خداوند به شما بخشیده است. من از لباس امارت شما خوشحالم. ولی نگاه من از آن نیز فراتر می‌رود و به آن چیزی می‌رسد که این لباس به آن ملیس است."

* آیه ۳۹ - سوره حج "... ان یقولو ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم بعضا لهدمت صوامع وبيع و صلوات و مساجد یذکرنها... ". (آن مومنانی که به تاخت از خانه‌هایشان آواره شده و جز آنکه می‌گفتند پروردگار ما خدای یکتاست و اگر خدا رخصت ندهد و دفع شر بعضی از مردم را به بعضی دیگر نکند، همانا صومعه‌ها و دیر و کنشها و مساجد که در آن ذکر خدا می‌شود، خراب و ویران می‌شد...).

به همین صورت نیز او روابط بسیار خوبی در تمام عمر با "سوامی رام تیرتهه"^{**} داشت و به هنگام مرگ وی، اقبال شعر بسیار دلپذیری سرود. پندت شیو نارائن شیم، با کمک اقبال شعرهایش را اصلاح می کرد.

او همیشه تعریف "سرتیج بهادر سپرو"^{**} را می کرد. و علاقه و محبت بخصوصی به خانواده نهرو مخصوصاً به پاندیت جواهر لعل نهرو داشت. نویسنده (جاوید) خود شاهد عینی اظهار محبت وی نسبت به پاندیت جواهر لعل نهرو بود. شاید دلیلش این بود که اقبال به خاطر وسعت نظر، فکر آزاد و متعادل بودن پاندیت جواهر لعل نهرو، نوجوان با وی وابستگی خاص پیدا کرده بود. و یا ممکن است سبب دیگر محبت وی این باشد، که خانواده و خود پاندیت جواهر لعل نهرو مانند اقبال با کشمیر پیوستگی داشتند. از جمله سیکها، او با "سرجوگندر سنگه" و "امراو سنگه شیرگل" دوست بود. برای "راجکاری بامبا" بسیار احترام قایل بود. زیرا او نوه "مهاراجه رنجیت سنگه" بود. برای آموزش تعلیمات ابتدایی نویسنده (جاوید) را به استادی هندو به نام "تاراچند"^{**} سپرد، که بسیار مورد اعتماد اقبال بود. دکتر معالج او در چهار و پنج سال آخر عمرش، یک هندو به نام دکتر "جمعیت سنگه" بود. وی قبل از وفات اقبال، یعنی تا زمانی که زنده بود، بدون هیچ چشم داشتی به خانواده او خدمت می کرد. منزل اقبال که

* Swami Ramtirth

** دکتر سرتیج بهادر سپرو در سال ۱۸۷۵ میلادی در هند متولد شد. در سال ۱۹۱۰ در جلسه کنگره سالیانه هند شرکت کرد. مدتی عضو شورای قانون گذاری سلطنتی بود. و از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ میلادی مشاور دولت انگلیس شد. و در مسایلی که کنگره هند با دولت انگلیس داشت، حکم میانجی را برعهده گرفت. به ادبیات اردو بسیار علاقمند بود. و خدمات شایانی در این زمینه انجام داد.

*** دانشمند و نویسنده معروف هند، تحصیلات خود را در الله آباد و دانشگاه آکسفورد به پایان رساند. در ۱۹۴۷ رئیس دانشگاه الله آباد شد. در ۱۹۵۱ میلادی سفیر هند در ایران بود. در زمینه سیاست و ادب فارسی و اردو، تاریخ و آموزش و پرورش قریحه سرشاری داشت. از تالیفات او می توان: تاریخ مختصر مردم هند و نفوذ اسلام در تمدن هند را نام برد.

در خیابان میکلود واقع شده بود، بسیار قدیمی و کهنه بود. و ماهانه ۱۳۰ روپیه بابت آن کرایه می داد. شخصی بها و گفت با این کرایه که شما پرداخت می کنید، می توانید منزل خوبی اجاره کنید، اقبال پاسخ داد، نه.^{۵۸}

"درست است، ولی من دلم نمی خواهد از اینجا بروم، موضوع اینست که وراثت این منزل دو بچه یتیم هستند، اگر من از اینجا بروم، آنها بسیار ناراحت خواهند شد. شاید کسی دیگر این کرایه را به آنها ندهد." این حقیقت دارد که در زندگی دنیوی اقبال، زیانهایی توسط "سرشادی لعل" قاضی بها و رسید، که هندویی متعصب بود. ولی برخی از علماء و بعضی از حاسدین مسلمان نیز از این قبیل ضرر و آزارها بها و فراوان رساندند، تا جایی که به زندگی شخصی اقبال مربوط می شود، شواهد و مدارکی در دست نیست که اقبال بر اساس تعصب، گزند به هندویی و یا سیکی وارد کرده باشد.

غرض از این بحث، برداشتی از روابط اقبال با هندوها و سیکها بود. او با هندوها چه از نظر ملی و یا فرقه ای تعصب یا دشمنی و عنادی نداشت بلکه از ترقی و موفقیت آنها خوشحال نیز می شد. وی در نامه ای خطاب به "سرفرانسیس ینگ هسیند" می نویسد:^{۵۹}

"خواهش می کنم فکر نکنید نسبت به هندوها تعصب دارم. حقیقت این است که در سالهای جاری، اینها ایثار و شجاعتی از خود نشان دادند که من احترام زیادی برای آنها قایل هستم. آنان در صحنه حیات افراد برجستهای به جامعه بشریت تحویل دادند. و در راههای اقتصادی و اجتماعی با موفقیت قدم نهادند."

علاوه بر این وی علاقه قلبی به بیانان مذهب هندو و سیک داشت. در تعریف از "رام چندرجی" شعری سرود که در آن او را امام هندو، چراغ

* Sir Francis Younghusband

طبق کتاب مذهبی هندوها رامین در دورانهای بسیار قدیم، شخصی حکمرانی می کرد که سر بزرگش به نام رام چندرجی بسیار دلیر و شجاع بود. وی در طول زندگی خود چهارده

هدایت و فرشته سرشت نامید . همچنین "گرونانک" را پیغمبر توحید و حق ، توحیدپرست ، و نور ابراهیم خطاب کرد . به "بودا" نیز همین لقب پیغمبر را داد . شعری که در تمجید از "رام چندرجی" گفت ، با فتوی کفر روبرو شد . اقبال می خواست "راماین" و "گیتا" را به اردو ترجمه کند . از مطالعه دیناچه طبع اول مثنوی اسرار خودی روشن می شود که او هرگز دشمن کیش هندو نبوده است . بلکه او مطالعه دقیقی درباره ادبیات و الهیات هندو داشت . احترام و علاقه خاصی نیز نه تنها به "وشوامتریابهرتری"^{*} بلکه به شخصیت‌های بزرگ دیگری مانند "سری کرشن"^{**} و "رامانج" داشت . اسلامی که اقبال به آن ایمان داشت ، نشانه‌ای از تعصب در آن نبود . "جگن ناتھ آزاد" در مورد عقیده او درباره اسلام بسیار فاضلانه اظهار نظر کرده است :

"فلسفه ترک عمل . . . که اقبال آن را مسلک غیراسلامی متحرک نامیده است ، لازم نیست که "سری شنکر"^{**} کلید آن را ارائه داده باشد ."

هنگامی که محی الدین ابن عربی اندلسی با این فکر قرآن کریم را تفسیر می کند ، اقبال آن را نیز غیراسلامی می خواند . در این شناخت هندوها و مسلمانان گرفتار آن قیودی نیستند که ما در عصر حاضر و در این دوران مترقی برای خود به وجود آوردیم . در حقیقت کلمه اسلام توسط اقبال به معنی واقعی استفاده شده است ، ولی نه به آن معنی که سیاست امروزی آن را مورد استفاده قرار می دهد . اقبال در سخنانش از اسلام ، مراد امنیت ،

سال در جنگلها زندگی کرد و وقت بازگشت به هند ، مردم جزاغانی کردند . از آن زمان این رسم متداول شد که دیوالتی نامیده می شود . هندوها رام چندرجی را یکی از خدایان خود می دانند .

* بهرتری شاعر و ستاره شناس معروف هندی که علامه اقبال کتاب بال جبرئیل خود را با شعری از او شروع کرده است . یکی از معروفترین تالیفات او کتاب صرف ونحو می باشد .

** سری کرشن یکی از خدایان هندو محسوب می شود . مجموعه گفتارهای وی بهگوت گیتا نامیده می شود . شرح حال او را در مهابهارت کتاب معروف هندوها می توان یافت .

*** Shankar Acharia شنکر آچاریه کسی که برای نشر و اشاعه مذهب هندوان بسیار تلاش کرد و بدین منظور در هند چهار دانشکده تاسیس نمود . وی با مذهب بودا شدیداً مخالف بود .

سلامتی و کوشش و صلح خواستار است . شواهد دیگری نیز دیده می شود ، مثلا "در جایی ، افکار شری شکر ، شیخ اکبر* و خواجه حافظ را غیراسلامی خواند . اما افکار "سری کرشن" و رامانج را نه تنها غیراسلامی نخوانده ، بلکه آنها را تایید کرده است . و برای بقای آنها یافشاری نموده است . این گفته اقبال است که^{۶۱}:

"اسلام و مسلمانان برای من اصطلاحات بخصوصی هستند و اگر می خواهید به افکار من پی برید ، باید با آنها به خوبی آشنایی داشته باشید و معانی آنها را خوب درک کنید" .

تصور دین از نظر اقبال مانند هندوان و یونانیان قدیم و مصریان قومی نیست ، و نه مانند یهودیان نژادی و نه مانند مسیحیان شخصی و یا فردی می باشد . تصور اسلام از نظر وی به طور خالص بشری است . به عبارت دیگر او اسلام را یکی از اصول هیئت اجتماعی بشری می پندارد . ولی دشمنان وی برای اینکه ثابت نمایند که او فرقه پرستی متعصب است ، از هیچ کاری فروگذار نکردند .

محمد احمدخان به مثالی در این باره اشاره می کند^{۶۲}:

دکتر "سجدانندا" در کتاب خود به زبان انگلیسی بنام "اقبال از نظر شاعری و پیام او" می نویسد: شعر "هندوستان مال ما" از این نظر از احساسات قوم پرستی خالی است که اقبال در این شعر از کلمات فارسی استفاده کرده است . و برای هندوان مخصوصا "اثربخش نیست . در شعر "شواله جدید" وی بت پرستی برهنهها را مورد طنز قرار داده است و نسبت به هندوها تعصب خاصی اظهار داشته است . . . در صورتی که در شعر اقبال ، زبان فارسی ، زبان مذهبی نبود . و در شعر "شواله جدید" او از هر دو ، یعنی بت برهنه و معبود واعظ بیزار به نظر می رسد . در حقیقت شخصیت اقبال ابعاد بسیاری داشت ، ولی معما نبود ، در صورتی که در هندوستان آن را معما ساختند . هندوها او

* همان محی الدین ابن عربی می باشد که او را شیخ الاکبر یا شیخ اکبر هم می نامند .

را مسلمانی قوم پرست و متعصب پنداشتند . و بعضی از گروههای مسلمانان او را کافر خواندند . شاید براساس همین احساس ، اقبال مجبور شد که در مورد خود بگوید :

ترجمه شعر :

زاهد کوتاه فکر مرا کافر پنداشت
کافر پنداشت که مسلمان هستم

بهمر حال اقبال تعصب و گرایش شدید اسلامی داشت و بهدین خود دلبستگی عمیق . او هرگز از دیگران نفرت نداشت . و آرزوی کرد کاش هندوها و مسلمانان می توانستند با احترام به قومیت یکدیگر ، در راه ترقی و پیشرفت گام نهند . در نامهای خطاب بهمهاراجه کشن پرشاد ، ضمن اظهار نظر دربارهٔ مثنوی "سراز خودی" می نویسد^{۶۳} :

"من توجه فراوانی به تاریخ گذشته دانش و آگاهی هندوها و مسلمانان و اوضاع کنونی آنها داشتم . و از این طریق مطمئن هستم که پزشکان هر دو ملت ، هنوز نتوانستند بیماری مریض خود را تشخیص دهند . عقیده من این است که مرض اصلی آنان ضعف زندگی کردن است . و این ضعف ، نتیجه فرهنگ خاصی است که از بدشأنی ملتهای آسیایی نصیب آنها شده است . . . اوضاع کنونی اقتضا می کند این بیماری مداوا شود ."

اقبال تصور کشور اسلامی را بهاین دلیل عنوان نکرد که هندوان تصور نکنند او نسبت به آنها بغض یا عداوتی دارد . وی با تجربه و مشاهده اوضاع سیاسی شبه قاره هند ، چنین نتیجه گیری کرد که پیوند هیچ نوع سازشی بین دو ملت یا دو فرقه مذهبی برای تشکیل یک کشور متحد ممکن نیست . اگر بین دو برادر توافق نباشد ، اجباراً "ارث خود را تقسیم می کنند . این از خصوصیات زندگی خانوادگی و یا اجتماعی انسان است . قبل از تصور کشور اسلامی ، رهبران "مهاسبها" برای اینکه فکر هندوها را نسبت به مسلمانان خراب کنند ، شایعه پراکنده بودند که اگر شمال غرب شبه قاره هند منطقه

اکثریت مسلمان نسین شود ، افراد آن منطقه یا کشورهای مسلمان همسایه
منجد شده ، به هندوستان فشار خواهند آورد و ممکن است مانند گذشته بار
دیگر هندوستان مورد بهاجم قرار گیرد . ولی اقبال از پنجاه سال پیش
می دانست که این فکر رهبران هندو بی اساس است ، و اگر هندوستان در
خطر باشد ، از طرف کشورهای اسلامی نخواهد بود ، بلکه از طرف آسیای
مرکزی و شوروی خواهد بود که از دوران تزارها تاکنون در آرزوی رسیدن به
آبهای گرم دریای جنوب بهسر می برند . یا در نظر گرفتن یک چنین فلسفه‌ای ،
به هنگام ارائه تصور کشور اسلامی ، اقبال روشن ساخت که از نقطه نظر
هندوستان ، معنی آن امنیت و سلامتی است که در نتیجه توازن قدرت در
درون کشور به وجود خواهد آمد ، تا آنجایی که به حمله خارج از کشور ارتباط
بیدا می کند ، نیروهای دفاعی مشترک هوایی و دریایی هندوها و مسلمانان
توأم می توانند برای دفاع از شبه قاره در مرزها مستقر و آماده باشند .

اگر اقبال فرقه پرستی منعصب و یا دشمن هندوها بود ، پس چه نیازی
داشت فکر دفاع مشترک را برای حفظ شبه قاره عنوان کند .
سومین اتهامی که به او وارد کردند این بود : اقبال انسانی بی تحرک
و مایوس است . این اتهام دو جهت دارد :

۱- اقبال اصولاً " شاعر و متفکر بود ، بدین سبب سیاست او تیز بینی تحرک
بود .

۲- تصور کشور اسلامی نتیجه یاس فکری اقبال بود .

تا آنجا که به اولین قسمت این اتهام مربوط می شود ، باید گفت که او
سیاستمداری بود که حتی هندوها نیز او را قبول داشتند .

در سیاست عملی ما دو جنبه داریم : روش اول آنست که سیاستمدار
در جلسات سخنرانیهای هیجان انگیز ایراد کند ، در تظاهرات و راهپیماییها
شرکت کند ، در روزنامهها بیانیهای به چاپ برساند ، سیاست دولت را به
باد انتقاد بگیرد و در مخالفت با آن صحبت کند . خواسته های خود را از
دولت ، توسط عدم همکاری و تشدید ناآرامیها و جازو جنجال بگیرد . کتک

بخورد ، دستگیر شود ، مجازات و بازداشت گردد ، در زندان اعتصاب غذا کند و غیره . . .

روش دوم این است که سیاست در جلسات سخنرانیهای ایراد کند ، در روزنامهها مقالاتی به چاپ برساند ، گاهی دولت را مورد انتقاد و گاهی نیز مورد ستایش قرار دهد . پول خرج کند ، حزب بسازد ، در انتخابات پیروز شود و در مجلس کرسیهایی به دست آورد ، و در آنجا با احزاب سیاسی توطئه بچیند یا با دولت علیه مردم سازش نماید و در نتیجه آن مقام مهمی به دست آورد .

اصولاً "سیاست اقبال را با هیچ یک از این دو شکل نمی توان تطبیق نمود . علاوه بر آن گوشه نشینی موافق مزاج اقبال بود . بدین سبب معترضین و مخالفین او ، وی را نه تنها بی تحرک خواندند ، بلکه بمابین نتیجه نیز رسیدند که او از اول سیاستمدار نبوده است .

هیچ کس گوشه نشینی اقبال را انکار نمی کند^{۶۴} . وقتی از اقبال پرسیدند شما بسیار با شور شعر می گوئید ، ولی عملاً "هیجانی در شما دیده نمی شود؟ وی پاسخ داد : وقتی شعر می گویم ، در عالم علوی می باشم ، البته من به عالم اسفل تعلق دارم . بنابراین میان شعر من و عمل من چگونه می شود تطابق ایجاد شود؟

هنگامی مولانا محمد علی به طور طنز به او گفت : اقبال ، ما با خواندن اشعار تو به زندان می رویم ، در صورتی که تو همانطور در خانه نشستهای و قلیان می کشی . وی در پاسخ گفت : قوال می خواند و شنونده به وجود آمده ، تعریف می کند ، هوق می کشد ، می رقصد و از هوش می رود ، ولی اگر تمام این حالات به قوال دست دهد ، قوالی از بین خواهد رفت^{۶۵} .

خارج شدن از منزل برایش عذایی نبود . ولی با وجود همه این حرفها به خاطر حفظ و حراست حقوق مسلمانان و تثبیت موقعیت سیاسی آنها در سیاست شرکت می کرد . یعنی اقبال گوشه گیر و منزوی اگر برخلاف میل خود در امور سیاسی شرکت می کرد ، فقط برای حفاظت از منافع مسلمانان

و با استنحکام سیاسی آنها بود.

از سال ۱۹۲۶ میلادی تا ۱۹۳۴ میلادی او در امور سیاسی مسلمانان شبه‌قاره هند، عملاً دخالت نکرد. بعد از آن نیز در دوران بیماریش که مدت چهار سال به طول انجامید، بدون توجه به‌ت‌ته‌های وارده، در بستر بیماری و حتی تا آخرین لحظه عمر، رهبران سیاسی مسلمان را تشویق می‌کرد که پیشنهاد کشور اسلامی را قبول کنند. و هنگامی که شخصی می‌خواست از خدماتش تعریف کند، ملت‌مسانه گفت:^{۶۶}

"من برای اسلام چه کرده‌ام! خدمت اسلامی من فقط تا این اندازه است که گویی شخصی از فرط محبت کودکی را که خفته بی‌بوسه"^{۶۷}
در این باره سید نذیر نیازی می‌نویسد:

"او مجبور بود از ملت خود طعنه بی‌تحرکی را بشنود. در حالی که انتقاد کنندگان از او این نکته را فراموش کرده بودند که فکر^{۶۸} او نیز خود نوعی کار است. و اگر معنی عمل اینست که شخصی برای نصب العین حیات خویش با وجود ترغیبات و تهدیدات دنیوی، نوع خاصی کردار و پرورش کند، پس حضرت علامه از هیچ صاحب عملی عقب‌تر نبود."

از دومین جهت این اتهام، می‌توان نتیجه گرفت، نظر بفاینکه اقبال از تفاهم میان هندوها و مسلمانان مایوس شد، بدین جهت در عالم یاس و ناامیدی فکر ایجاد کشور اسلامی را عنوان کرد. یعنی اگر قراردادی قابل قبول طرفین، هندوها و مسلمانان منعقد می‌شد، دیگر نیازی نبود که کشور اسلامی به‌وجود آید. لذا تصور کشور اسلامی اساس فکری نداشت، بلکه ثمره یاس و ناامیدی یک شاعر است.

حقیقت این است که بعد منفی هر حرفی را می‌توان به‌دست آورد و انحصار آن نیز بستگی به فکر معترضین دارد، که بدانند معترض تا چه حدی از نظر فکر و ذهن عقب‌افتاده است. اشخاصی که با افکار اقبال به‌خوبی

۶۶. ویرجرفم غیر قرآن مضر است
بی‌نصیب از بوسه‌پنا کن مرا

* گردلم آئینه بی‌جوهر است
روز محشر خوار و رسوا کن مرا

آشنا هستند، می‌دانند که او انسانی بدبین نبود، بلکه بسیار خوش‌بین هم بود. و از نظر او آینده یا سرنوشت شکل معینی ندارد، فقط بستگی به امکانات دارد که بموقع بپیوندند. و یا برعکس. اقبال براین عقیده بود استانهایی که مسلمانان در آنجا اکثریت دارند و در شمال غرب هندوستان واقع می‌باشد، در حقیقت وابسته به یکدیگرند و این یکجا بودن از طرف خداوند بی‌مصلحت نیست. لذا وی قبل از ارائه تصور کشور اسلامی از طریق اشعار و نوشته‌هایش نه تنها کوشش می‌کرد که ملت مسلمان را آگاه سازد، بلکه برای ایجاد کشور اسلامی اساس فکری و نظری نیز ترتیب داد. این سلسله نظریات از سال ۱۹۰۷ میلادی تا زمان وفاتش ادامه داشت. منظور این بود که اگر یک کشور مسلمان به‌وجود آید، اساس فکری برای آن قبلاً "پیریزی شده" باشد. گویی وی بنابراین امکان به‌وجود آمدن چنین کشوری، تقریباً "سی سال پیش، این اساس را فراهم ساخته بود. آیا این عمل پیش‌بینی وی که مدت سی سال یا نصف عمر اقبال گسترش داشت، می‌توان گفت که نتیجه یاس و ناامیدی و بدبینی او می‌باشد؟ این بحث یک جهت دیگر هم دارد، معترضین اقبال به‌ویژه روزنامه‌های هندو و پنجاب، همیشه او را متهم می‌کردند که فقط اقبال مسلمان خوفناکی است که در هر موقعیت سد راه بین مسلمانان و هندوها بوده است.

اگر این اتهام را برای یک لحظه قبول کنیم، به‌چه نتیجه‌ای خواهیم رسید، جز اینکه او هرگز خواستار تفاهم بین هندوها و مسلمانان نبود. نصب‌العین او مختلف بود و یا از ابتداء با فکر و عمل خویش سعی می‌کرد که مسلمانان را به‌طرف کشوری اسلامی هدایت کند. پس در هر دو صورت دلیلی وجود ندارد که نشانگر این امر باشد که از نقطه نظر اقبال ارائه تصور کشور اسلامی بعد یاس و یا ناامیدی باشد.

هنوز در هندوستان و برخی از قسمتهای انگلستان تفسیر بر سخنانی الله‌آباد اقبال ادامه داشت. در چند ماه اول سال ۱۹۳۱ میلادی، موضوع بحث بسیار گرم بود، ولی تا سال ۱۹۳۲ میلادی دیگر صحبت درباره

سخنرانی عادی شده بود. روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ میلادی، اقبال بدرود حیات گفت. تقریباً دو سال پس از فوت او یعنی در ۲۳ مارس ۱۹۴۰ میلادی، مسلم لیگ قرارداد لاهور را که بعدها به نام قطعنامه پاکستان مشهور شد، به تصویب رساند. و بار دیگر سخنان اقبال در اللہآباد بر سر زبانها افتاد. آنگاه گفتار او توسط بسیاری از ادارات منتشر شد. صدها هزار نسخه از آن را بین مردم تقسیم کردند. پس از فوت اقبال، چند سؤال جدید در این بحث مطرح شد، که در دوران حیات وی نیز مطرح شده بود. ولی بعضی از این سئوالها تازه بودند که به شرح زیر است:

۱- آیا اقبال در فدراسیون هندوستان پیشنهاد ایجاد کشور اسلامی را ارائه داده بود، و یا او می خواست که هندوستان را به صورت یک کشور آزاد و مقتدر ببیند؟

۲- اقبال پیشنهاد تشکیل کشور اسلامی و خودمختار را عنوان کرد، ولی چرا بعدها به آن توجهی نشد، و از آن فکر منصرف شد.

۳- اقبال تنها موجد تصور کشوری مسلمان نبود، بلکه قبیل از او هندوها، مسلمانان، انگلیسیها و دیگر شخصیتها برای حل مسایل فرقه‌ای از این پیشنهادات داده بودند و اقبال هم یکی از آنها بود. این سؤال پس از به وجود آمدن کشور پاکستان، بخصوص در پاکستان مطرح شد. ظاهراً "رابطه آن با تحقیقات علمی بود. ولی همانطور که روشن خواهد شد، زیر لوای آن بعضی از مصلحتهای سیاسی نیز وجود داشت.

مسلم لیگ در قرارداد پاکستان خواسته بود که از شمال غرب و مشرق شبه قاره، مناطق اکثریت مسلمان نشین یک کشور آزاد و مقتدر اسلامی تشکیل دهند، که این نتیجه سخنرانی اقبال در ده سال اخیر از سکوی مسلم لیگ بود که در اللہآباد ارائه شده بود.

از میان رهبران هندو، دکتر "راجندر پرشاد" ضمن تجزیه و تحلیل

*راجندر پرشاد در دسامبر ۱۸۸۱ میلادی در استان بهار (هند) متولد شد. پس از پایان

سخترانی الله آباد در کتاب خود به نام "تقسیم هندوستان" می نویسد: اقبال در فدراسیون هندوستان پیشنهاد تشکیل کشور اسلامی را داده بود. و همین موضوع را "آز. کوپ لیند" نیز در کتاب خود به نام "امور سیاسی هندوستان" از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۲ میلادی، نوشت؛^{۶۹}

رهبران هندو و طرفداران آنها یعنی انگلیسیها به این جهت این سیاست را اختیار کردند تا ثابت کنند مسلم لیگ قبل از هر کس ایجاد کشور اسلامی را در مناطق اکثریت مسلمان نشین در فدراسیون هندوستان مطالبه کرده بود. و حالا بدون هیچ دلیلی پاکستان آزاد و مقتدر خواسته شد. گویا خوانسته‌های مسلم لیگ با هم تضاد داشتند. و یا رهبران سیاسی مسلمانان حتی خود نیز نمی دانستند که چه می خواهند. بدین سبب گاهی درخواست یک چیز را می کردند و گاهی چیز دیگر.

رهبران هندو و طرفداران انگلیسی آنها نیز سعی داشتند، شایعه دیگری را بر سر زبانها بیافکنند. که اقبال پیشنهاد تاسیس کشور اسلامی در شبه‌قاره را داده بود، ولی چون دید که این مساله چندان اهمیتی ندارد، آن پیشنهاد را پس گرفت، یا از آن منصرف شد. این شایعه پراکنی نتیجه افکار پیروفسور زبان بنگالی دانشگاه آکسفورد، روزنامه‌نگار، روزنامه منچستر گاردین^{**} و طرفدار پروپاقرص کنگره هندو، یعنی ادوارد تامسن بود. او در کتاب خود به زبان انگلیسی به نام "هندوستان را برای آزادی حاضر کنید" که در سال ۱۹۴۰ میلادی در لندن منتشر شد، چنین نوشت:

"چند سال که سروصدای تقسیم هندوستان به دو قسمت و ایجاد کشور اسلامی در یکی از آن دو قسمت بلند است... چه کسی این را آغاز کرد.

تحصیلات، وکیل دادگستری شد. در ۱۹۲۰ بسیار تحت تأثیر گاندی قرار گرفت و در کارهای سیاسی وارد گردید. چهاربار رئیس کنگره ملی هند شد. وی کتابی به نام تقسیم هندوستان نوشت که شدیداً "با نظریه تشکیل دولت پاکستان مخالفت کرد. در ۱۹۵۰ میلادی، نخستین رئیس جمهور هند شد و در ۱۹۶۰ وفات یافت.

* Coupland

** Manchester Guardian

این موضوع بسیار جنجال برانگیز است. اکثراً "سر محمد اقبال را که یک شاعر است، بانی و آغازگر این بحث می‌دانند. یک بار در روزنامه "آبزور" * نوشته بودم که او از لایحه پاکستان حمایت کرده است. اقبال دوست من بود و فکر اشتباه مرا اصلاح کرد. اول او از این مساله اظهار نگرانی می‌کرد که در کشور وسیع و فقیر هند، به‌نظر می‌رسید که ملوک الطوائفی بشود، سپس وی گفت که لایحه پاکستان برای دولت انگلستان باعث نابودی و برای مذهب هندو موجب انهدام و برای مسلمانان نیز همچنین فنا است. وی در پایان گفت: ولی من رئیس مسلم لیگ هستم، به‌همین جهت وظیفه دارم از این پیشنهاد حمایت کنم."

دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۴۲ میلادی، از این نویسنده کتاب دیگری به‌زبان انگلیسی منتشر شد، به‌نام "تخیلات اخلاقی در هندوستان عصر جدید" که در آن نوشت:

"اقبال فیلسوف، شاعر، عالم و سیاستمدار بود. وی چند سال قبل از مرگش، هنگامی که متوجه شد که بزودی از این دنیا خواهد رفت، در نامهای با دلی شکسته و پر از رنج و اندوه، خطاب به‌من نوشت: به‌نظر می‌رسد، کشور وسیع و مستضعف و غیرمتحد من می‌خواهد ملوک الطوائفی شود."

بدون در نظر گرفتن این شایعه که دو تا چهار سال پس از فوت اقبال بر سر زبانها افتاده است، زمانی که او در قید حیات نبوده تا از خود دفاع کند، در یکی از آن نوشته‌ها، ادوارد تامسن ادعا می‌کند، اقبال در ملاقاتی که با او داشته، این صحبت را کرده‌است و در نوشته دیگری به‌نامهای اشاره کرده که در کتابش منتشر نساخته‌است. علاوه‌براین با اشاره به‌مطالب کتاب اولی او می‌نویسد، در پایان اقبال به‌وی گفته‌است:

"من رئیس مسلم لیگ هستم، بدین سبب وظیفه دارم از این پیشنهاد

* Observer

حمایت کنم."

اقبال فقط یک بار بفریاست مسلم لیگ انتخاب شده بود. آنهم در دسامبر ۱۹۳۰ میلادی، زمانی که وی در جلسه مسلم لیگ که در الله‌آباد تشکیل شده بود، خطبه خود را ایراد کرد. تا آن وقت، هدف مسلم‌لیگ پاکستان نبود، بلکه مقصود لایحه چهارده ماده بود. و پیشنهادی که اقبال در مورد کشور اسلامی داده بود، نظر شخصی وی بود. لذا چطور می‌توانیم بگوییم که او برخلاف میل خود مجبور بود که از مساله ایجاد پاکستان حمایت کند.

پس از سخنرانی الله‌آباد، هنگامی که اقبال در سال ۱۹۳۱ میلادی جهت شرکت در دومین کنفرانس میزگرد به لندن رفته بود، آقای ادوارد تامسن در لندن به تاریخ ۳ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی در مقاله‌ای تحت عنوان "توطئه پان‌اسلامیسم در سراسر جهان"، ضمن بررسی پیشنهاد ایجاد کشور اسلامی در خطبه الله‌آباد، توسط اقبال نوشت:

"هرکس که می‌گوید باید توجه بیشتری به هندوها مبذول داشت، مهر مخالفت با مسلمانان را به او می‌زنند، لذا می‌خواهم بگویم، من آن جمهوریت را ستایش می‌کنم که در مقایسه با کیش هندو، آقاخان در اسلام می‌بیند. من فکر می‌کنم که او می‌توانست یا فراتر بگذارد. و این مساله را روشن سازد که برای عملکرد تعلیمات اخوت انسانی اسلام بر مسیحیت برتری دارد. (البته اگر اخلاقش سد راه نبود) من مخالف این نیستم که در شمال غرب هندوستان، استانهای فرقه‌ای مسلمانان ایجاد شود. ولی سرمحمد اقبال خواهان آنست که کنفدراسیون ایالات مسلمان نشین در داخل و یا خارج فدراسیون هندوستان تشکیل شود. روی نقشه نگاه کنید و ببینید، برای هندوستان چه مرزی باقی خواهد ماند، که از آن دفاع کند."

در پاسخ به این مقاله نامهای از اقبال تحت عنوان "استانهای اسلامی شمال غرب" در روزنامه لندن تایمز به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۳۱ منتشر شد که در آن چنین نوشته بود:

۷۳

"دکتر تامسن در مقاله ۳ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی خود سعی کرده با تفکیک قسمتی از سخنرانی من که در جلسه گذشته مسلم لیگ هندوستان به عنوان رئیس جلسه ایراد کرده بودم، سازش پان اسلامیسم را در جهان به اثبات برساند، آرزوی من این است که پنجاب، بخش شمال غربی، سرحد، سند، و بلوچستان یک پارچه شده، کشور واحدی بنیان نهاده شود. این کشور خودمختار در سلطنت انگلستان به دست آورده شود یا بیرون آن، به هر حال من چنین استنباط می‌کنم که در شمال غرب هند تشکیل یک کشور مسلمان، متحد و مستقل برای مسلمانان و یا حداقل برای مسلمانان شمال غرب هند را، سرنوشت قلم زده است. آیا می‌توانم به تامسن بگویم که من بیرون از سلطنت انگلستان، خواسته یک کشور مسلمان را ارائه نکردم، بلکه این تنها یک حدس است، درباره حکمرانی امکان نیروهای چیره دست در آینده تاریک که سرنوشت شبه‌قاره در این زمان مشخص می‌شود و هیچ مسلمان هندوستانی که عاقل باشد، به خاطر یک لایحه، سیاست عملی، هرگز فکر تشکیل کشور اسلامی و یا کشورهایی را در خارج از دول مشترک المنافع انگلستان، در شمال غرب هند در سر نمی‌پرواند. من در استانهایی از هندوستان خواستار تقسیم جدید هستم که یک فرقه در آن در اکثریت موثر باشد که تایید آن را گزارش‌نهری - سایمن نیز نموده است. حقیقت اینست که پیشنهاد من درباره استانهای مسلمان نشین، این فکر را تقویت می‌نماید. تشکیلات منظمی از استانهای مسلمان نشین در مرز هندوستان علیه انسانهای گرسنه، همه آسیای بالا برای هندوستان و سلطنت انگلستان مانند یک دیوار بلند و مستحکم خواهد بود.

لذا اقبال در دوران حیات خود، هنگامی که دکتر تامسن پیشنهاد او را سازشی برای اعتلای اسلام (پان اسلامیسم) تمام جهان خوانده بود، از خود دفاع کرده بود. به هر حال با وجود تمام این حرفها، پندت جواهر لعل نهرو در کتاب خود به نام "هندوستان را دریابید"^{۷۴} دکتر "امبیدکار" در کتاب خود به زبان انگلیسی به نام "افکاری در مورد پاکستان"^{۷۵} و یا دیگر

نویسندگان هتدو در کتابهای مختلف خود، ضمن انحصار بر دیانت داری علمی نامسن، مکرراً از این شایعات درباره اقبال منتشر می‌کنند. معلوم است تمام این کتابها پس از فوت اقبال چاپ و منتشر شده است. هنگامی که دست او از دنیا کوتاه بود و قدرت دفاع از خود را نداشت.

در بین مسلمانان چودهری رحمت علی از این شایعه جهت نیل به اهدافش استفاده کرد. گفته می‌شود طرح و نام پاکستان را چودهری رحمت علی پیشنهاد کرده است. او در کمبریج رهبری نهضت ملی پاکستان را به عهده داشت، و در کتاب انگلیسی خود به نام "پاکستان" که در سال ۱۹۴۷ منتشر شده بود،^{۷۶} می‌نویسد: اولین بار در سال ۱۹۱۵ میلادی وی بر اساس "بزم شبلی" در رابطه با اظهار نظر سیاسی خود گفته بود: شمال هندوستان اسلامی است و ما آن را همین طور اسلامی تیز نگه می‌داریم، نه فقط این، بلکه ما آن را یک کشور اسلامی خواهیم خواند.^{۷۷} وی ضمن تفسیری بر خطبه الله‌آباد اقبال می‌گوید: از نظر اقبال تصور کشور اسلامی، تاسیس یک کشور جدا و آزاد و مقتدر اسلامی نبود، بلکه او خیال داشت که آن را در فدراسیون هندوستان به عنوان یک ایالت بزرگ و یا یک کشور متحد معرفی نماید.^{۷۸} ولی عملاً ثابت شد که گفته او بی نتیجه بوده است. سیاستمداران مسلمان با آن مخالفت کردند و اقبال نیز از این پیشنهاد منصرف شد.^{۷۹}

در این مرحله لازم است خطبه الله‌آباد اقبال بررسی شود تا بدین وسیله مطلع شویم، آیا او پیشنهاد کرده بود که کشور اسلامی در فدراسیون هندوستان ایجاد شود یا خواستار تشکیل یک کشور اسلامی آزاد، مقتدر بود. برای بررسی این موضوع لازم است نظرات روزنامه‌ها و غیره که پس از ایراد سخنرانی اقبال ارائه شده، مد نظر قرار دهیم. علاوه بر اینها، اقبال تقریباً هشت سال پس از ایراد سخنرانی زنده ماند و در طول این هشت سال، تعبیری که اقبال در مورد سخنرانی ارائه نمود، نیز باید مورد توجه قرار دهیم. به تعبیر خود اقبال، این حقیقت نیز روشن می‌شود که او از پیشنهاد خود منصرف شده بود یا خیر؟! و یا نظریات ایشان با گذشتن از

مراحل ارتقایی بالاخره چه صورتی اختیار کرد؟

نظریاتی که براساس دلایل محکم در خطبه الله‌آباد عنوان شد، در آن زمان آنچنان افکار انقلابی بود که می‌توانست حامل نتایج دوررس باشد. قبل از بیانات ایشان، چهار مرحله مهم از نهضت سیاسی مسلمانان گذشته بود. پیشنهاد دهلی منتفی شده بود. نظریات مولانا حسرت موهانی مبنی بر ادغام استانهای شمال غربی اکثریت مسلمان نشین و تشکیل یک ایالت اکثریت مسلمان نشین در فدراسیون هندوستان توسط کمیته نهرو رد شده بود. در گزارش نهرو، اصلاحات جناح نیز با همین وضع روبرو شد، چهارده ماده در میدان سیاست وجود داشتند، ولی براساس آنها امکان تفاهم بین هندوها و مسلمانان بسیار کم بود. در چنین اوضاعی لازم بود مسلمانان برای خود لایحه عملی سیاسی جداگانه‌ای تهیه نمایند که نیاز به تعیین هدف جدیدی داشت.

به سبب خودخواهی رهبران هندو در مرکز فدراسیون هندوستان، برای مسلمانان تمایلی باقی نمانده بود، آنها بیشترین سعی را برای به دست آوردن خودمختاری جهت استانهای اکثریت مسلمان نشین می‌نمودند. با یک چنین زمینه فکری، اقبال در خطبه الله‌آباد خواسته‌های مسلمانان را به نام چهارده ماده ارائه داد. و از این راه پا فراتر نهاد و برای مناطق اکثریت مسلمان نشین که شامل پنجاب و استان سرحد، سند، بلوچستان می‌شد، به جای کلمه استان از کلمه ایالت* استفاده نمود. سپس اضافه کرد، یک چنین کشور اسلامی متحد می‌تواند در درون سلطنت انگلستان و یا بیرون آن خودمختاری حاصل کند. روشن است که هنگام ارائه این پیشنهاد، اقبال انتظار داشت، در آینده مجوزی برای کشور اسلامی در محدوده سلطنت انگلستان و یا در فدراسیون هندوستان به صورت تفاهم بین هندو و مسلمان به دست بیاورد. در این صورت ایالت مسلمان نشین در هندوستان به طوری

* State

تشکیل می شد که این ایالت جزو سیستم فدرالی هندوستان شود و خودمختاری آن از بین نرود. لذا اقبال در خطبه الله آباد پیشنهاد تشکیل چنان کشور اسلامی خودمختار را داده بود که براساس توافق بین هندوها و مسلمانان، می توانست در فدراسیون هندوستان تاسیس شود، و در صورت عدم وجود چنین تفاهمی، می توانست به صورت یک کشور آزاد مقتدر اسلامی مستقلی به وجود آید. لذا به این نتیجه می رسیدیم که در ابتدا هدف او ایجاد یک کشور اسلامی خودمختار بوده است. اگر این کشور از نظر منطقه و یا جمعیت نامنظم باشد، می توان از آن قسمت "انباله" و بعضی دیگر از بخشها که در آن اکثریت با مسلمانان می باشد، جدا گردد و حیطة آن را کم کرده، اکثریت مسلمانان را پیروز گردانند. لازم نبود که جمعیتها را مبادله کنند. زیرا که در حدود خویش این کشور قادر خواهد بود از حقوق غیرمسلمانان بهتر محافظت نماید. از نقطه نظر هندوستان، ایجاد کشور اسلامی می توانست باعث توازن قدرت آن شود، آنگاه آنها می توانستند بین هندوها و مسلمانان احساس امنیت و سلامتی را بیشتر رونق دهند. بدین ترتیب برای دفاع از کشور اسلامی هندوستان، تشکیل ارتش، شامل هندوها و مسلمانان بی طرف، باعث رضایت آن می شد.

به هر حال هندو پرس و انگلیسها ضمن بررسی خطبه الله آباد و پیشنهاد ارائه شده در آن، مبنی بر تشکیل کشور اسلامی، آن را قابل اعتراض، مرتجعانه و غیر قابل عمل خواندند. نخست وزیر انگلستان به آن اعتراض کرد. دکتر مونجه در کمیته اقلیتهای اولین کنفرانس میزگرد، با آن مخالفت کرد. و ادوارد تامسن آن را سازشی برای اعتلای اسلام (پان اسلامسم) در جهان خواند.

اقبال در رابطه با سخنان خود، اولین بار در ۱۱ ژانویه ۱۹۳۱، در نامهای خطاب به سید نذیر نیازی می نویسد: پیشنهاد تشکیل کشور اسلامی

یک هدف بود. در آن لازم نیست جمعیتها را مبادله کنند، در آن کشور یا ایالت اسلامی که در شمال غرب هندوستان به وجود خواهد آمد، کاملاً حقوق هندوها که در اقلیت هستند، محفوظ خواهد ماند. سپس در دومین کنفرانس میزگرد در انگلستان ضمن پاسخ به اعتراضات ادوارد تامسن در مقاله‌ای که در لندن تایمز در ۱۲ اکتبر ۱۹۳۱ چاپ شد، نوشت: من عنوان نکرده‌ام که در سلطنت انگلستان و یا خارج از آن کشور اسلامی درست شود. روز ۲۱ مارس ۱۹۳۲ میلادی، در سخنرانی خود به نام رئیس جلسه کنفرانس احزاب اسلامی، این طور بیان کردم. در خطبه الله‌آباد من خلاف تصور فدراسیون به تمام هندوستان اعتراض کرده‌ام.^۸

اقبال نامه‌هایی از رهبران انجمن هندوها، دکتر مונجه و نماینده پانڈیت مدن مالویه، "اس.وی.للت" که در ۲۸ مه ۱۹۳۲ نوشته بود، از مبنی دریافت کرد.

در نامه اس.وی.للت چنین آمده است:

"می‌خواهم عرض کنم، من نظر موافق دکتر مונجه را در رابطه با ادغام چهار استان مسلمان نشین مرز شمال غرب هندوستان، به طور بسیار محرمانه گرفته‌ام. ما با اصلاح ایالت اسلامی که توسط شما عنوان شده، موافق نیستیم، ولی می‌توان آن را استان مسلمانان بخوانیم... خواهشمند است توجه داشته باشید که فی الحال دکتر مונجه علناً از پیشنهاد شما حمایت نخواهد کرد. این مرحله بعداً خواهد رسید. در حال حاضر ایشان به من اجازه داده‌اند، در مورد بعضی از مسایل با شما به طور محرمانه صحبت کنم. بر اساس اختیاری که بمن داده شده، ضمن بررسی آراء چند تن از رهبران گروه‌های سیاسی هندو و مسلمان به آنها در مورد کوششهای خود به طور مفصل توضیح خواهم داد. بعد اقدامات لازم را انجام خواهید داد. در اینجا لازم می‌دانم که شما را از این مساله مطلع گردانم، که مولانا شوکت علی بمن قول همکاری داده است و به هنگام وصول پاسخ شما، مبنی بر اینکه در این اوضاع کنونی، نظر شما به یک چنین لایحه‌ای چه خواهد بود، من

سعی خواهم کرد با برادر پیمانند، دکتر چیت رام و دیگر بزرگان ارنیاط داشته باشم. زیرا به گفته دکتر مونجه قبل از انجام هرکاری باید از این دوستان نیز اجازه گرفت و این کار بسیار ضروری است. گزارش این بحثها را به آقای ان. سی. کلکار نیز داده‌ایم. ولی تاکنون برای پانديت مالويه نفرستاده‌ایم. شما اطمینان داشته باشید که جناب پانديت به هر قيمتی حاضر به ایجاد تفاهم هستند."

اقبال چه پاسخی به اس. وی. لیت داد، معلوم نشد. ولی مطمئناً به مولانا شوکت علی گفت: در این رابطه با رهبران انجمن هندو وارد گفتگو شود. وی در نامه‌ای خطاب به مولانا محمد عرفان خان مورخ ۸ ژوئن ۱۹۳۲ می نویسد:^{۸۲}

چند روز است که خدمت ایشان (مولانا شوکت علی) نامه‌ای ارسال داشته‌ام، مبنی بر اینکه یکی از بزرگان هندو به نام آقای لیت برای من نامه‌ای فرستاده است و نوشته است "مونجه" با برنامه شما که در بیانات خود به نام رئیس مسلم لیگ ارائه داده بودید، موافقت دارد. وی گفته بود خیال دارد با پانديت مالويه نیز مشورت کند، فکر می‌کنم به خاطر ایجاد صلح و تفاهم بین هندوها و مسلمانان او نیز قبول خواهد کرد. اما به نظر می‌رسد، در حال حاضر مصلحت نیست با آن علما "موافقت شود. این نامه محرمانه بود و در آن این را نوشته بود که با مولانا شوکت علی نیز گفتگو کرده است، او هم نظر مساعد دارد. شما از برنامه‌ای که به آن اشاره شده، حتماً مطلع هستید. برنامه ادغام استانهای مسلمان نشین شمال هندوستان است.

بر اساس ایجاد کشور یا استان اسلامی خودمختار، در فدراسیون هندوستان و در رابطه با ایجاد تفاهم بین هندوها و مسلمانان، مذاکرات محرمانه و پنهانی بین مولانا شوکت علی و رهبران هندو و مسلمان ادامه داشت.

در همان دوران، اقبال جهت شرکت در سومین کنفرانس میزگرد به انگلستان رفت و طی سخنانی در کنفرانس، اظهار داشت: هندوستان دولت

مرکزی نداشته باشد و استانها به‌طور ایالات آزاد و خودمختار باشند که مستقیماً روابط آنها با نایب‌السلطنه هند در لندن باشد. وی در اجلاس انجمن ملی لندن در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۲ میلادی، ضمن بیاناتی روشن ساخت:^{۴۳}

"مدت چهار یا پنج سال است، به‌نام رئیس مسلم لیگ کل هندوستان برای حل مساله فرقه‌ای پیشنهاد کشوری اسلامی در غرب هندوستان را داده‌ام. اگرچه این خواسته جزء امیال مسلمانان هندوستان نبود، ولی نظر شخصی من هنوز این است که تنها راه حل مسایل فرقه‌ای جز این نیست و حاضرم آنقدر صبر کنم تا تجربه منطقی بودن یا نبودن آن را ثابت نماید."

پاندیت جواهر لعل نهرو به‌شدت از روش نمایندگان مسلمان که در سومین کنفرانس میزگرد شرکت کرده بودند، انتقاد کرد.

اقبال در ۶ دسامبر ۱۹۳۳ در جواب، پاسخی این چنین داد: تنها راه حل مساله هندوستان این است که کشور را براساس مذهب، تاریخ و تمدن آن تقسیم کنیم.^{۴۴}

در همین ایام چودهری رحمت علی جزوه انگلیسی خود را به‌نام "حالا و دیگر هیچ وقت نه" را در کمبریج منتشر ساخت. در آن خواسته شده بود یک فدراسیون جداگانه، شامل استانهای اکثریت مسلمان نشین شمال غرب هندوستان و کشمیر ایجاد شود. و نام این کشور اسلامی را "پاکستان" بگذارند. چودهری رحمت علی در کمبریج برای به‌دست آوردن پاکستان، نهضت ملی پاکستان را هم تشکیل داد.

اینجا لازم است روشن شود، بین تصور کشور مسلمان اقبال و طرح پاکستان چودهری رحمت علی چه تفاوتی به‌چشم می‌خورد. اقبال پیشنهاد تشکیل کشور مسلمان در هندوستان را به‌عنوان یک شخصیت سیاسی مسلمان بر سکوی مسلم لیگ کل هند ارائه کرده بود. چودهری رحمت علی در مقام یک دانشجوی مسلمان، پیشنهاد یک کشور که شامل استانهای اکثریت مسلمان نشین و کشمیر باشد، داده بود. نام این کشور را پاکستان نهاد و یک جزوه به‌زبان انگلیسی در انگلستان منتشر ساخت. تشکیل یک کشور

مسلمان خودمختار، طبق بیان اقبال در نتیجه تفاهم قابل قبول بین هندوها و مسلمانان در فدراسیون هندوستان یا در سلطنت انگلستان و یا در حیطة دول مشترک المنافع انگلستان ممکن بود. و ایجاد یک کشور آزاد به طور جداگانه، تنها در صورتی امکان داشت که امیدی به تفاهم بین هندوها و مسلمانان باقی نباشد. ولی طرح پاکستان چودهری رحمت علی هدفش این بود که فدراسیون جداگانه‌ای، شامل کشمیر و استانهای مسلمان نشین شمال غرب هندوستان تشکیل شود. در پیشنهاد ایجاد کشور اسلامی، اقبال مبادله جمعیت لازم نبود. ولی در طرح پاکستان چودهری رحمت علی تبادل جمعیت ضرورت داشت.

در سال ۱۹۳۲ میلادی، تصمیم^{۸۵} فرقه‌ای اعلام شد و در استان سرحد مانند دیگر استانها، اصلاحات قانونی اجرا گردید. سپس سند را از بمبئی جدا کرده، برای آن نیز اصلاحات قانونی اعلام شد. ولی هنوز هم امید می‌رفت پیش از صدور قانون اساسی جدید و یا هنگام اجرای آن، نوعی مصالحه بین مسلمانان و هندوها برقرار شود. در این رابطه کوششهایی تا سال ۱۹۳۵ میلادی ادامه یافت.

در طی سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۴ میلادی، اقبال نه نامه خطاب به دوارد تامسن نوشت که به تازگی منتشر شده است^{۸۵}. در این نامه‌ها وی رابطه خود را با امور سیاسی و نظرش را در مورد پیشنهاد ایجاد کشور اسلامی بیان کرده است.

در نامه مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۳۳ میلادی، چنین می‌نویسد^{۸۶}:

"شما مطمئن باشید من علاقهای به امور سیاسی خالص ندارم. علاقه من به اسلام است که به عنوان یک نظام اخلاقی شناخته شده است، و مرا به طرف امور سیاسی سوق داده است. من احساس می‌کنم بالاخره ملی‌گرایی هندو به سمت الحاد کشیده خواهد شد و بنا به دانش من، مسلمانان نیز به

* Communal Award

سبب بی بهره بودن از تعلیمات اسلامی در سیلاب این ملی‌گرایی مانند خس و خاشاک بریاد خواهند رفت. در این اوضاع، وظیفه من بود که کاری کنم و معنی حقیقی اصول اسلامی را به‌تسل جدید ارائه دهم. خوشحال هستم که آنها به‌نصایح من گوش دادند، و انگلیسها نیز تاحدی این حقیقت را به‌رسمیت شناخته‌اند، که مسلمانان ملتی جدا هستند و باید مانند گذشتگان نشان موقعیت بهتری یابند. برای من این یک هدیه است. اگرچه جهت دست‌یابی به آن مجبور شده‌ام ضرر سنگینی از نظر مالی ببینم. زیرا به‌دلیل دور بودن از هندوستان به‌مدت دو سال، تجربه‌ای که در امر وکالت اندوخته بودم از بین رفت. احساس می‌کنم که با کودکان خود بی‌انصافی کرده‌ام. ولی برای یک مسلمان خدمت به‌اسلام مقدم‌تر از خدمت به‌اولاد خویش می‌باشد. در آینده، اسلام و انگلستان هر دو با مصائب فراوان روبرو خواهند شد. جای بسی تأسف است که اسلام رهبری ندارد و سیاستمداران انگلستان نیز در دزدک مطالب بسیار کند هستند. به‌مرحال خواهید دید که در امور سیاسی، علاقه من از حدودی که برای خویش قایل شده‌ام، تجاوز نخواهد کرد. خیال ندارم در آینده طبق قانون اساسی جدید نامزد شرکت در انتخابات شورا* و یا مجلس شوم**."

در نامه خود به‌تاریخ ۴ مارس ۱۹۳۴ میلادی، می‌نویسد:

"شما مرا حامی طرح پاکستان خوانده‌اید، پاکستان جزو طرح و برنامه من نیست. پیشنهادی که من در سخنرانی خود ارائه داده بودم، ایجاد یک کشور اسلامی بود که در شمال غرب هندوستان، مسلمانان به‌طور واضح در آن در اکثریت هستند. طبق برنامه، این استان جدید جزو فدراسیون هندوستان در آینده خواهد بود. ولی طرح پاکستان یک فدراسیون جداگانه شامل استانهای اسلامی را خواستار می‌باشد، که رابطه آن با انگلستان به صورت یک کشور آزاد خواهد بود**." این طرح در کمبریج ریخته شد، نظر

* انتخابات استان است.

** مجلس برای همه کشور است.

*** Dominion

طراحان این برنامه چنین است که نمایندگان مسلمان کنفرانس میزگرد ، قوم مسلمان را قربانی ملی‌گرایی هندو یا هندوستانی ساخته‌اند ."

در نامه خود به تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۳۴ میلادی ، نوشت :^{۸۸}

"من وظیفه داشتم به نام رئیس کنفرانس اسلامی از مساله جدایی سند حمایت کنم ، ولی نظر شخصی من همیشه این بوده است که ادغام هر سه استان شمال غرب در یکدیگر برای اسلام ، انگلستان و هندوستان سودمند خواهد بود . شما می‌دانید که به‌جمهوریت عقیده‌ای ندارم . زیرا در جمهورییت قدمی (از نظر من قدمی مهلک) برداشته شده است . و حالا ما باید خود را آماده شکست اقتصادی ، عدم استحکام سیاسی ، اغتشاش هندوها نماییم . زیرا بر اثر برقراری جمهورییت در این کشور وسیع و نامنظم و فقیر چه نتایجی را می‌شود به دست آورد . . . شما می‌گویید اوضاع غرب در مخاطره است . من این را به خوبی درک می‌کنم . ولی کوه آتشفشان هندوستان چند سال است که فعال شده ، اگرچه این کوه آتشفشان به‌کسی ضرر نرسانده است . اما حالا اوضاع طوری است که هندوهای شهری با هم در نزاع هستند ، و افراد فقیر روستاها ، حتی نمی‌دانند که در کشور چه می‌گذرد . مسلمانان نسبتاً با هم بیشتر متحد هستند ، اما رهبران آنها من حیث المجموع از طبقه متوسط فکری هستند که نظری جامع درباره روابط شرق و غرب در آینده ندارند . . . اگر من بخواهم در این کنفرانسهای میزگرد که شرکت کرده‌ام ، تاثیرات خود را ضبط کنم ، مجبور خواهم شد ، در مورد هم‌وطنان و هم‌دینان خویش و هم‌وطنان شما که بعضی از آنها با وجود اینکه دارای بصیرت بوده‌اند ، اما فاقد حوصله و فکر مثبتی بوده و بدون مطالعه دست به‌انجام کارهایی می‌زنند و من مجبور خواهم شد راجع به آنها حرفهایی را به زبان بیاورم که بی‌نهایت ناخوشایند هستند ."

یقین کامل دارم ، حزبی که فعلاً "در انگلستان اقتدار را در دست دارد ، در حل مساله هندوستان ناکام بوده است . اما این اندیشه‌ها ، افکار یک شاعر است ، و همانطور که مشهور است ، شاعران همیشه در رویا به سر می‌برند ."

یعنی بهطور کلی بی عمل هستند"

با توجه به این نامه، به خوبی می توان از دو کتاب ادوارد تامسن که در آنها درباره اقبال نظر داده است، به امانت داری علمی و اخلاقی او بی برد .

برای مثال، اقبال به او می نویسد: برقراری حکومت جمهوری در کشور وسیع و غیرمنظم و مستضعف هندوستان منجر به شکست اقتصادی، عدم استحکام سیاسی، اغتشاش هندوها خواهد شد. ولی او از زبان اقبال می گوید: در کشور وسیع و نامنظم و فقیر من به نظر می رسد که ملوک الطوائفی در حال انجام است. اقبال به او می نویسد: نظر شخصی من همیشه این بوده است که ادغام هر سه استان شمال غرب هندوستان در یکدیگر برای اسلام، انگلستان و هندوستان سودمند خواهد بود. ولی او از قول اقبال می گوید: لایحه پاکستان، دولت انگلستان، هندوان و مسلمانان را تباہ خواهد کرد. اقبال به او می نویسد: این وظیفه من بود که به نام رئیس کنفرانس اسلامی، از مساله جدایی سند حمایت کنم، و او از قول اقبال می گوید: من رئیس انجمن اسلامی هستم و به همین دلیل وظیفه خود می دانم که از لایحه پاکستان حمایت کنم.

بمهرحال در این ایام در رابطه با توضیح نظریات خود مبنی بر ایجاد رهبری اسلامی، نامه ای به "راغب احسن" نیز نوشت و گفت: پیشنهاد من نسبت به طرح پاکستان چیز دیگری است. در نامه ای که در ۶ مارس ۱۹۳۴ میلادی به راغب احسن فرستاد، چنین نگاشت:^{۸۹}

"پیشنهاد من مبنی بر ایجاد استان اسلامی در فدراسیون هندوستان است. ولی طرح پاکستان خواستار یک فدراسیون خارج از فدراسیون هندوستان و در شمال غرب هندوستان خواستار تشکیل یک فدراسیون جداگانه استانهای مسلمان نشین می باشد. که رابطه مستقیم با انگلستان خواهد داشت."

هندوها نه خواسته های مسلمانان را به صورت چهارده ماده به رسمیت شناختند و نه در فدراسیون هندوستان بر اساس کشور اسلامی یا ایالت

اسلامی خودمختار، از تلاشهای خود جهت به دست آوردن تفاهم بین هندوها و مسلمانان نتایج دلخواهی عایدشان شد.

در ۴ مارس ۱۹۳۴ محمدعلی جناح پس از بازگشت از انگلستان، رئیس مسلم لیگ هندوستان شد. سال بعد یعنی ۱۹۳۵ میلادی، هنگامی که قانون جدیدی به نام "قانون دولت هندوستان" تدوین گشت، احزاب سیاسی هندوها، در این انتخابات با جنب و جوش فراوانی شرکت کردند. در بیشتر استانها، وزارتیهایی که تاسیس شد، افراد آن را کسانی تشکیل می دادند که عضو کنگره بودند. در این دوران، براساس رفتاری که حکمرانان هندو در آن استانها در اوج قدرت سیاسی با اقلیتهای مسلمان داشتند، روابط هندوها و مسلمانان روز بروز روبه وخامت نهاد. و تمام امیدهای تفاهم نقش بر آب شد.

حالا چاره دیگری جز این وجود نداشت که گروههای سیاسی، مسلمانان را بازسازی کنند، تا آنها برای رسیدن به اهدافشان برنامه سیاسی جداگانه ای را طرح ریزی نمایند. با یک چنین زمینه فکری، احیاء مسلم لیگ توسط محمد علی جناح میسر شد. و تحت اوضاع متغیر نیز، اقبال در مورد کشور اسلامی نظریات خویش را ارائه داد. وی در نامه ای به تاریخ ۲۸ مه ۱۹۳۷ میلادی خطاب به محمدعلی جناح چنین نوشت:

"صدور قوانین اسلامی در شبه قاره (هند) تا آن وقت ممکن نیست که یک کشور مسلمان یا ایالت مسلمان نشین به وجود نیاید، و سالیان سال این نظر من بوده است... آیا به عقیده شما وقت آن نرسیده است که این درخواست را ارائه دهیم؟"

سپس در نامه خود مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۳۷ خطاب به محمدعلی جناح می نویسد:

"در هندوستان شما تنها مسلمانی هستید که امت اسلامی برای گرفتن راهنماییهای صحیح به شما رجوع می کنند. تنها راه نجات اسلام از سلطه غیرمسلم و ایجاد امنیت در هندوستان همان است که در بالا ذکر کردم.

یعنی صدور اصلاحات و قوانین اسلامی در فدراسیون جداگانه استانهای مسلمان نشین. چگونه می‌توانیم مسلمانان شمال غرب هندوستان و بنگال را مانند دیگر اقوام در هندوستان و یا خارج از آن از حق خودمختاری محروم کنیم."

لذا اقبال از پیشنهاد ایجاد کشور اسلامی خودمختار و یا یک استان در فدراسیون هندوستان یا فراتر نهاد، و اینک صحبت از تشکیل فدراسیون جداگانه‌ای شامل استانهای اکثریت مسلمان نشین در شمال غرب و شمال شرق هندوستان می‌کند، که نه تنها تاسیس آن به‌صورت یک کشور آزاد خودمختار امکان دارد، بلکه با صدور قوانین اسلامی و یا منطبق با دستورات شرع اسلام می‌توان آن را به‌معنی واقعی یک کشور اسلامی نامید.

محمدعلی جناح با در نظر گرفتن نامه‌های اقبال می‌نویسد:^{۹۲}

"اندیشه‌های ایشان با افکار من هم‌آهنگ بودند (یا به‌عبارت دیگر ما با هم هم‌فکر بودیم)، طی دوران مطالعه قوانین حاکم بر هندوستان به نتایجی رسیدیم که اقبال به آنها رسیده بود. رفته‌رفته همین افکار به‌صورت خواسته مشترک مسلمانان هندوستان در قطعنامه لاهور که عموماً "آن را قطعنامه پاکستان می‌نامند، مطرح شد."

در جای دیگر محمدعلی جناح در مورد تصور کشور اسلامی اقبال می‌نویسد:^{۹۳}

"وی علاوه‌براینکه شاعر و متفکری بزرگ، و سیاستمداری عالم بود، از طریق دانش و بینش عمیق خود نیز در زمینه اسلام و ایمانی که داشت از جمله شخصیت‌هایی بود که به تشکیل کشور اسلامی در مناطق شمال غرب و شمال شرق هندوستان، جایی که سرزمینهای تاریخی مسلمانان است، فکر کرده بود."

هیچ بحثی در این گفته نیست که چودهری رحمت علی پس از خطبه الله‌آباد، طرح پاکستان خود را ارائه داد. ولی نظر اقبال در مورد تشکیل کشور اسلامی با طرح پاکستان چودهری رحمت علی تفاوت داشت.

سؤالهایی را می‌توانیم در مورد چودهری رحمت علی مطرح کنیم که پاسخ آنها باید توسط کسانی داده شود که زندگینامه او را به‌رشته تحریر درمی‌آورند. ولی او بیش از یکصد نامه به‌عنوان مرحوم خواجه عبدالرحیم ارسال داشته، که از نظر نویسنده (جاوید) گذشته است. پس از مطالعه این نامه‌ها، روشن می‌شود که چودهری رحمت علی ظاهراً "بماقبال ارادت" داشته است. ولی در اصل او را با چشم دیگری می‌نگرد. شاید به‌خاطر این مسأله از اقبال دلگیر بود که چرا طرح پیشنهادی او (ایجاد کشور اسلامی را قبل از او داده) و درحقیقت از وی سبقت گرفته است. برای مثال در نامه مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۳۵ میلادی، می‌نویسد:

"هیچ کس در میان ما نیست که خدمات اقبال را درباره اسلام اتکار کند. ولی گفته شخصیت‌هایی مانند رشید که جزء حلقه خاص اقبال می‌باشند و نهضت پاکستان را نتیجه فکر اقبال می‌گویند، از اهمیت خالی نیست. چنین به‌نظر می‌رسد که دکتر اقبال در حلقه خاص خود، اگر این فکر را از زبان خود ظاهر نمی‌سازد، از آن تردید هم نمی‌کند. و اکنون پس از سه سال، کوشش و پشت سر گذاشتن خطرات بی‌شمار، این نهضت به‌نام پاکستان بر سر زبانها افتاده است."

حضرت اقبال به‌راحتی ما را از رابطه با آن محروم کرده و سود خوب و بد آن را به‌خود اختصاص داده است. شما آن جملات مرا حتماً "به‌یاد دارید که گفتم: ما تا زمانی که شما از لقب سر دست برنندارید، شما را برای عضویت نهضت پاکستان قبول نخواهیم کرد. معلوم می‌شود اینک به‌دلیل ناراحتی حنجره مایوس شده است و با امیدهای دیگر قطع رابطه نموده، به‌همین دلیل به‌طرف ما دست دراز کرده‌اند... اگر من ایشان را در این مورد گناهکار ببینم، مجبور خواهم شد، در کتاب خود خلاصه تمام آن گفتگوهایی را بگنجانم که در این رابطه نشانگر ضعفهای اقبال خواهند بود. این مسأله را فقط نزد خود نگه‌دارید و نگذارید به‌بیرون درز پیدا کند."

چودهری رحمت علی در بسیاری از نامه‌هایش علیه اقبال سخن گفته

است. مثلا "در نامه مورخ ۳ فوریه ۱۹۳۳ میلادی، تضاد بین فکر و عمل اقبال را دردناک می خواند. سپس در نامه مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۳۳ به خواجه عبدالرحیم شگیت می کند که "مست خیابان میکلود" (یعنی اقبال) حتی یک کلمه هم نگفت.

گویا اقبال آن اهمیتی که چودهری رحمت علی انتظارش را داشت، بهاو نمی داد.

با مطالعه این نامهها این مساله نیز روشن می شود که عنوان کننده لفظ پاکستان تنها چودهری رحمت علی نبوده است، بلکه خواجه عبدالرحیم نیز در این اقدام شریک بوده است. وی به این مساله در نامه مورخه اول نوامبر ۱۹۳۳ اعتراف نموده است:

"در کمبریج و لندن هر جا که درباره اسلام صحبت و بحث می شود و یا ذکری از اسلام می باشد، با آن تصویری همراه است که خواب آن را من و شما با هم در سال ۱۹۳۱ میلادی در کمبریج دیده بودیم."

دست خطی به زبان انگلیسی از مرحوم خواجه عبدالرحیم در مورد این نامه در دست است که در آن چنین اعتراف نموده که هر دوی ما این فکر را به وجود آوردیم. ولی نظر به اینکه خواجه عبدالرحیم کار دولتی داشت، به همین جهت نام او فاش نشد. در کمبریج علاوه بر خواجه عبدالرحیم، چودهری رحمت علی و چند تن دیگر از دانشجویان نیز بودند. این اشخاص با همکاری یکدیگر برای نهضت ملی پاکستان فعالیت می کردند. ولی به نظر می رسد که نهضت ملی پاکستان فقط به کمبریج محدود شده است، ولی نام آن هرگز در هند اسلامی به گوش نرسید. تقریباً "به همین دلیل چودهری رحمت علی در نامه مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۳ خطاب به خواجه عبدالرحیم می نویسد: در آینده این نظام تاسیسی بر اصول نازی* خواهد بود. نهضت ملی پاکستان چودهری رحمت علی خارج از هندوستان ماند.

* نازی هیتلر.

البته در سال ۱۹۴۰ میلادی پس از قطعنامه لاهور مسلم لیگ برهبری محمدعلی جناح نهضت پاکستان را برپا نمود، که بالاخره منتج به تاسیس پاکستان شد. به نظر می‌رسد چند ماه قبل از به‌وجود آمدن پاکستان، چودهری رحمت علی از رهبری محمدعلی جناح ناراحت بوده است. این در مرحله‌ای بود که مسلم لیگ، طرح پیشنهادی* از طرف هیئت اعزامی انگلستان را پذیرفت. "کی کی عزیز" در دیباچه جلد اول کتاب خود به زبان انگلیسی به نام "رحمت علی و نوشته‌های کاملش" می‌نویسد: چودهری رحمت علی از محمدعلی جناح عصبانی شده بود و در نتیجه علیه او جزوه مختصری انتشار داد. در آن طوری به او حمله کرده که خواندن آن بسیار مشمئزکننده است. این یادداشت به نام: "غداری بزرگ، ملت را چگونه باید حفظ کرد" (انگلیسی) اخیراً** از طرف کتاب تجارت لاهور ضمیمه تالیف چودهری رحمت علی در پاکستان به انگلیسی منتشر شده است. چودهری رحمت علی به پاکستان آمد. در خیابان جیل لاهور خانه‌ای نیز اجاره کرد، تا در آنجا زندگی کند. ولی هیچ‌کس ورود او را خوشآمد نگفت، بلکه پلیس مخفی او را تحت نظر داشت و مراقب او بود. لذا او به کمبریج بازگشت. از این مسایل روشن می‌شود که چودهری رحمت علی، انسانی خودخواه و مایوس بود. او به‌عنوان بنیان‌گذار پاکستان نهضت ملی پاکستان را در کمبریج ادامه داد، ولی پس از ورود به هندوستان در امور سیاسی مسلمانان هرگز سهمی نداشت. با وجود این، او تمام عمر در این فکر بود که اقبال تصور ایجاد پاکستان را از او دزدیده است. و یا اینکه اشتباهاً "محمدعلی جناح را باعث پیروزی نهضت پاکستان و یا ایجاد پاکستان می‌دانند.

این حقیقت دارد، پس از تاسیس پاکستان قبل از اقبال، جهت حل مسایل فرقه‌ای، بعضی از شخصیت‌های برگزیده انگلیسی، هندو، و مسلمان پیشنهاد تشکیل کشور اسلامی و یا تقسیم هند را داده بودند. پس از تصویب

* طرحی که از طرف دولت انگلستان به مردم هندوستان ارائه شده بود.

** book Trades

قطعه نامه لاهور و بخصوص پس از به وجود آمدن پاکستان با تحقیقات انجام شده، ثابت گردید، اقبال نیز یکی از آن شخصیت‌هایی بوده که طرح تقسیم هند را عنوان کرده است. اما معلوم نیست چه مصلحت‌های سیاسی در پس پرده این پیشنهادات وجود داشت!

قبلاً این موضوع توضیح داده شد که اقبال سرانجام به این نتیجه رسید که باید در استان‌های مسلمان نشین شمال غرب و شمال شرق هندوستان چنان فدراسیون جداگانه، آزاد و مقتدری ایجاد شود که در آن قوانین اسلامی اجرا گردد. آیا در فکر اقبال تصور ایجاد رهبری آزاد و مقتدر به صورت یک کشور اسلامی بود؟ به گفته محمدعلی جناح: افکار وی محمدعلی جناح را به همان نتایجی رساند که اقبال خود به آنها دست یافته بود، رفته رفته اظهار این افکار به عنوان خواسته همه مسلمانان هند در قطعه نامه لاهور مسلم لیگ گنجانده شد. لذا روشن است که اقبال مایل بود این کشور را به شکل کشور اسلامی ببیند، و همین احساس را نیز محمدعلی جناح داشت که با او متفق بود. سپس به گفته محمدعلی جناح، تصور همین کشور اسلامی به صورت هدف اصلی مسلمانان هند در قطعه نامه مسلم لیگ ارائه شد. یک سال پس از استقلال پاکستان محمدعلی جناح بدرود حیات گفت. اگرچه پس از ایشان در دوران لیاقت علی خان اساساً مقاصد به تصویب رسید، ولی نمایندگان مجلس و دیگر رهبران سیاسی با وجود اینکه اعلام شده بود پاکستان یک جمهوری اسلامی است، خیال نداشتند که پاکستان را یک کشور اسلامی بشمار بیاورند. در یک چنین موقعیتی مصلحت ایجاب می کرد که تحقیق شود. اقبال نیز مانند دیگر شخصیت‌های هندو، انگلیسی، و مسلمان پیشنهاد تقسیم هند را ابراز نموده است. هنگامی که ام. ا. ا. ج. اصفهانی نوشته بود: این گفته که اقبال بنیان‌گذار کشور اسلامی بود، مسخ کردن تاریخ است. آخر فکر ایشان در چه مسأله‌ای بوده است؟ نتیجه این شد که به جای

* Objectives Resolution

ایجاد عصبیت اسلامی در کشور، تعصب منطقهای بالا گرفت. با ناکامی سیاستمداران بوزوگراسی* قدرت را در دست گرفت، به سبب بی کفایتی این نوع حکومت به روی کار آمد.

پس از برگزاری انتخابات سیاستمدارانی که افکار غیراسلامی داشتند، و یا با بالا بردن تعصب منطقهای، خیال داشتند بازار گرمی نمایند، بالاخره پاکستان را به دو قسمت تقسیم کردند.

اقبال به سرسیردگان درس وحدت اسلامی داد و بدین وسیله آزادی را به آنها شناساند و او مدعی آن انقلابی در شبه قاره بود که بالاخره منتج به ایجاد کشور اسلامی پاکستان شد.

حقیقت این است که استقلال پاکستان در جهان اسلام، برای احیای دین اسلام، نخستین انقلاب اسلامی بود که متأسفانه کامل نشد. در نتیجه بالا گرفتن تعصب منطقهای در پاکستان، اقبال را که شاعر و متفکر این انقلاب بود، یک شاعر پنجابی خواندند و او را در قفس پنجاب محبوس کردند. اقبال شاید خود از سرانجام کارش آگاه بود. به همین جهت گفته بود:

گناه تو مجلس آرایسی است اقبال

اگرچه تو مثل زمانه کم پیوند هستی

کسانی که به کوکنار* عادت داشتند

به آنها نوای تو ذوق و اشتیاق احساسات بلندی داد

برای فضاهای آبی جان می کنند

آن پرشکسته‌هایی که در صحن سرا خرسند بودند

سزای تو محروم شدن از نوای سحر است

و محروم شدن از شوق، سرور و نظراست

اقبال این دستمزد را از پاکستان گرفت. البته پاکستانی که نتوانست

* Bureacracy یک نوع حکومت دیکتاتوری است که اقتدار در دست افسران مخصوص دولت می باشد.

** نوعی مواد مخدر کوچکین.

طبق معیار او یک کشور اسلامی باشد. ولی اقبال به هندوستان نیز وابسته بود. زیرا که در جهان اسلام در قرن بیستم پس از یکهزار سال، توسط تجدید دین برهمن زاده^۱ یا کافری هندی که این پیام انقلاب را داد، به همین سرزمین تعلق داشت. اکنون در هندوستان او را یک قوم پرست مسلمان متعصب می خوانند که توسط افکار خویش، مردم را ترغیب به تقسیم سرزمین هندوستان نمود. لذا در هندوستان حتی بردن نام او نیز جرم شناخته می شد.

به هرحال در سال ۱۹۷۷ میلادی، اوضاع تغییر یافت. پس از ایراد بیاناتی به مناسبت یکصدمین سالگرد تولدش در هندوستان سلسله تحقیق در زمینه اقبال شناسی دوران جدیدی را آغاز نمود. بدین ترتیب تحت جذبۀ تجدید دین یا احیاء اسلام در پاکستان، کوششهایی انجام شد تا اقبال را از بند پنجاب برهانند و مقام صحیح او را به وی مسترد دارند. در همین زمان در ایران نیز فکر انقلاب گسترش یافت. به سبب نوشته های دکتر شریعتی و دیگر دانشمندان و علماء در مورد اقبال، او را با احترام در زمره متفکران انقلاب اسلامی قرار دادند.

فصل هیجدهم

کنفرانسهای میزگرد

اولین کنفرانس میزگرد در ۱۹ ژانویه ۱۹۳۱ میلادی در لندن به کار خود پایان داد ، سپس از طریق اعلامیه نخست وزیر انگلستان راه برای شرکت کنگره در دومین کنفرانس میزگرد هموار شد . تحت نظر اولین کنفرانس میزگرد فقط هشت کمیته اقلیتها* تشکیل شد . ولی به دلیل اختلاف بین هندوها و مسلمانان هیچ تصمیمی در مورد حفظ حقوق افرادی که در اقلیت بودند ، گرفته نشد . البته در طول کنفرانس به طور کلی درباره طرز حکومت آینده بحث شد . اهم آنها به شرح زیر می باشد .

طرز حکومت به روش فدرالی خواهد بود . در این روش فدرالی علاوه بر استانهای هند انگلستان ، ایالات دیگر شبه قاره نیز شرکت خواهند داشت . و به حکومتهای استانی و مرکزی به غیر از دفاع و امور خارجه اختیارات تام داده خواهد شد .

همانطور که قبلاً گفته شد ، در اولین کنفرانس میزگرد ، شانزده نفر

*) Sub. Committee

شرکت کردند که مهمترین آنها: مولانا محمد علی، سراقا خان، محمد علی جناح، سر محمد شفیع و مولوی فضل الحق بودند. ولی از اقبال جهت شرکت در این کنفرانس دعوت به عمل نیامده بود. و به دلیل فوت ناگهانی مولانا محمد علی در لندن و اقامت محمد علی جناح در آنجا، بیم آن می‌رفت که در تمام امور سیاسی مسلمانان هند بر سر رهبری بحران به وجود آید.

نظر اقبال در مورد مولانا محمد علی این بود:

"محمد علی با عاقبت بخیری بدرود حیات گفت. اگر چه من هرگز مداح سیاست او نبودم، ولی به خلوص اسلامی و امانت و دیانتی که او درباره تغییر بعضی از افکارش در آخرین سالهای عمرش به اثبات رساند، احترام بسزایی قایل هستم."

اکنون مولانا شوکت علی، تنها رهبر مسلمانان بود که می‌توانست با هندوها از باب گفتگو و مذاکره به تفاهم برسد. تا آنجا که به اقبال مربوط می‌شود، به قول شوکت علی، او را در امور مسلمانان کل هند به زور دخالت داده بودند، و حال چنان گرفتار این سیاست شده بود که نجات از آن مشکل می‌نمود.

در ماه مارس ۱۹۳۱ دولت انگلستان تحت قرارداد "گاندی-ارون" اعلام کرد که دستگیرشدگان نهضت عدم همکاری رها خواهند شد، و کنگره نیز به مسئله عدم همکاری پایان داد. ماه بعد به جای ارون، ولنگدن^{**} نایب السلطنه شد. در همین ایام بار دیگر اقدامی جهت ایجاد تفاهم بین هندوها و مسلمانان انجام شد. مسلم لیگ دچار پراکندگی بود، و بدین سبب اهمیت خود را از دست داده بود. البته کنفرانس مسلمانان کل هندوستان هنوز احترام کمی داشت، و خواسته شد که جلسه‌ای در دهلی تشکیل دهد. اقبال در ۳ آوریل ۱۹۳۱ جهت شرکت در جلسه کنفرانس اسلامی به دهلی

* از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱ فرمانروای هند بود Lord Irwin
** نایب السلطنه انگلستان در هندوستان Lord Willingdon

رفت و مدت پنج روز در کرول باغ در منزل شیخ غلام صابر اقامت نمود.^۱ مهاتما گاندی با رهبران کنفرانس اسلامی هندوستان ملاقات کرد، ولی به این دلیل با به رسمیت شناختن خواسته‌های مسلمانان مخالفت کردند، زیرا که با هم همفکر نبودند. یعنی رهبران مسلمان کنگره با آن خواسته‌ها موافقت نمی‌نمودند. در این اوضاع مولانا شوکت علی، فکر کرد که چرا نباید با رهبران حزب ملی‌گرای مسلمانان گفتگو کرد. و برای پایان بخشیدن به اختلافات راه‌حلی یافت.

رهبران کنفرانس اسلامی هند و حزب ملی‌گرای مسلمانان از بین ۱۴ ماده با سیزده ماده آن تقریباً "موافق بودند. اگر آنها بین خود مسأله‌ای داشتند، آن مسأله انتخابات جداگانه یا باهم بود. به‌گفته مولانا شوکت علی، نواب بهوپال حمیدالله‌خان، رهبران کنفرانس اسلامی و حزب ملی‌گرای مسلمانان را به بهوپال دعوت کرد.

قبل از سفر رهبران به بهوپال، در روز ۳ مه ۱۹۳۱ مسلمانان لاهور در حمایت از انتخابات جداگانه و دیگر خواسته‌های مسلمانان در محوطه خارج از مچی دروازه به ریاست اقبال، جلسه بزرگی تشکیل دادند. اقبال در بیانیه افتتاحیه خود خاطرنشان ساخت، در این برهه از زمان این گردهم‌آبی یکی از جلسات مهم و حساس است، که مسلمانان را از خواب غفلت بیدار می‌کند و در آنها روح حیات و زندگی خواهد دمید. تا بتوانند در میدان سیاست روی پای خود بایستند. وی گفت:

"گاندی در مورد کنفرانس اسلامی دهلی گفته بود که خواسته مسلمانان با هم یکی نیست. اما او درست نمی‌گفت. من در آن بحث حضور داشتم و گفتم: یک طبقه از هندوها خواستار انتخابات جداگانه‌اند، و طبقه دیگر طرفدار انتخابات همگانی و طبقه سوم خواستار دموکراسی اجتماعی می‌باشند. هنگامی که تا این حد بین هندوها اختلاف وجود دارد، بهانه کردن یک اختلاف جزئی مسلمانان اگر عملی منافقانه نیست، پس چیست؟... قبل از هر چیز باید روشن‌سازیم که مفهوم و معنی ملی‌گرایی چیست: تجربه‌ای

که اروپا از ملی‌گرایی به‌دست آورده، نتیجه‌اش بی‌دینی و لامذهبی است، و همان نیز در حال وقوع در هندوستان است. حدیث رسول اکرم (ص) که می‌فرماید: اگر امروز من تمام امتیازات نژادی، رنگی، برادری را زیر پا می‌گذارم، شما همه مسلمان هستید. و همین نام برای شما کافی است. ملت‌هایی که در هندوستان هستند، خواهان این می‌باشند که خصوصیات آنها همین‌طور باقی بماند. به‌همین جهت مسلمانان نیز همین‌را می‌خواهند. مسلمانان نمی‌خواهند که بر دیگران حکومت کنند، و نیز دلشان نمی‌خواهد، دیگران بر آنها حکومت داشته باشند، و آنها را برده خود سازند... من به نوجوانان مسلمان می‌گویم، معنی واقعی قومیت را دریابند... نوجوانان مسلمان باید متشکل شوند و این کوششها، و تلاشها برای این است که آنها موش آزمایشگاهی نشوند. شما باید در یک جنگ شدید قربانیهای فراوانی بدهید، و آن جنگ علیه سرمایه‌داری است. ناگزیر باید برای این کار آماده شوید و هر نوع قربانی که لازم است بدهید، اگر کسی فکر کند، ملتی دیگری انگلیسها او را یاری خواهند داد، او بدبخت است. اگر نمی‌توانید روی پای خود بایستید، در این صورت حق ندارید زنده بمانید".

اقبال روز ۱۰ مه ۱۹۳۱ به‌همراه غلام‌رسول مهر به بهوپال رسید. در قصر دولتی به آنها اطاقی دادند، دو روز در بهوپال ماندند. علاوه بر ملاقات با نواب حمیداله‌خان در بحث و گفتگوی رهبران کنفرانس اسلامی و حزب ملی‌گرای مسلمانان شرکت نمودند^۴. ولی اختلاف بین رهبران روزه‌روز تیره‌تر می‌شد، و قبل از تشکیل دومین کنفرانس میزگرد، اقداماتی که برای ایجاد تفاهم بین هندوها و مسلمانان به‌عمل آمده بود، با‌رور نگردید. در مورد این کوشش بیانیهای به‌امضاء اقبال، مولانا شوکت علی، سر محمد شفیع و شروانی در ۱۲ مه ۱۹۳۱ منتشر شد^۵. سپس در ۱۳ مه ۱۹۳۱ در وقت بازگشت اقبال و نواب محمد اسماعیل خان از بهوپال، قطار در ایستگاه

دهلی توقف کرد. خبرنگاران روزنامه‌ها در مورد این مساله با آنها مصاحبه کردند. ولی از بیانات ۱۵ مه ۱۹۳۱ میلادی مسلم شد که رهبران حزب ملی‌گرای مسلمان و کنفرانس اسلامی هند، با هم به توافق نرسیدمانند. اقبال در بیانیته خود گفت:^۷

"اگر دکتر انصاری و آقای شعیب، بحثهای کنفرانس بهویال را بمنزله پیمان موقت ارائه دادماند، آنها نه تنها در حق افرادی که با آنها بحث و گفتگو کردند، بلکه در حق تمام ملت مسلمان بد کرده‌اند. من می‌خواهم کاملاً واضح و روشن کنم که چیزی مانند پیمان موقت به فکر حاضرین در جلسه نرسیده بود. در این گردهمایی پیشنهاداتی در رابطه هرچه بیشتر نزدیک کردن ملی‌گرایان مسلمان به نتایج کنفرانس اسلامی در مورد انتخابات جداگانه ارائه شد. تا این افراد بار دیگر در میان ملت مسلمان جایی برای خود کسب نکنند. ملت مسلمان تصمیم گرفته بود، خواسته خویش مبتنی بر انتخابات جداگانه را کمافی السابق حفظ نماید. . . . پیشنهاداتی که اصلاً مورد بحث قرار نگرفته بود و ارائه آن به گاندی به نام پیمان موقت، این شک را به وجود می‌آورد که از کنفرانس بهویال برای تبلیغات استفاده می‌شود. اگر این حقیقت داشته باشد، یقین دارم که تشکیل دومین جلسه در بهویال یا شمله نه فقط مفید نخواهد بود، بلکه برای منافع مسلمانان هند زیان‌آور نیز خواهد بود."

به اختلافات بین رهبران کنگره و دیگر رهبران مسلمان در مورد انتخابات جداگانه یا مختلط، نتوانستند خاتمه دهند. و از طرف دیگر راهی نیز پیدا نشد که بین هندوها و مسلمانان تفاهم ایجاد نماید. در این دوران یعنی آوریل ۱۹۳۱، در قسمتهای مختلف هند، اختلافات و درگیریهایی بین هندوها و مسلمانان آغاز شد. شهرهای بنارس، آگره، میرزاپور و کانپور به شدت تحت تاثیر این درگیریها قرار گرفتند. بزرگترین درگیری در کانپور صورت گرفت، در آنجا مسلمانان را دسته دسته به قتل می‌رساندند. منازل آنها را آتش می‌زدند. به بعضی از مساجد حمله بردند.

برای کمک مالی به آسیب دیدگان کانپور، اقبال به همراه دیگر رهبران مسلمان در ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۱ از طریق روزنامه‌ها از مسلمانان پنجاب، سرحد، و سند درخواست کمک کرد و از آنها خواست که برای یاری مسلمانان کانپور اعانه جمع‌آوری کنند، وی گفت^۸:

"پس از بنارس، اگره و میرزاپور، قتل غام مسلمانان کانپور زنگ خطری بود برای مسلمانان هندوستان که یکایک آنها در این کشور نابود می‌شوند، و کسی نیست که آنها را یاری دهد... شمالیها و انگلیسها در بیرحمی آن کار را نکردند که هندوها با مسلمانان در این شهر کرده‌اند، همانطور که یک گروه از شکارچیها به گله جانوران وحشی می‌زنند و بلا درنگ تیراندازی می‌کنند، به همان صورت نیز درگیری در کانپور اتفاق افتاد... منازل مسلمانان به آتش کشیده شد. وسایل پیشه‌ورها با پتکهای سنگین خرد شد، مسلمانان بیچاره را به سادگی نمی‌کشتند، بلکه روی آنها نفت می‌ریختند و آنها را زنده زنده می‌سوزاندند. در بعضی از محلات، انسانهای زنده را به آتش کشیدند. در بسیاری از منازل و مساجد لکه‌های خون هنوز یادآور آن حوادث دردناک است. مسلمانان را آنقدر به سرشان می‌زدند تا خرد شوند، تعداد سی مسجد به طور کلی یا جزئی ویران شد. در بسیاری از محلها به قرآن مجید نیز بی‌احترامی کردند."

مسلمان کشی کانپور اثر عمیقی بر اقبال گذاشت. او نه فقط بار دیگر از اتحاد بین هندوها و مسلمانان مایوس شد، بلکه به این فکر افتاد اگر در میزگرد آینده دولت انگلستان به خاطر خوشحال کردن هندوها، مسلمانان را نادیده بگیرد، پس مسلمانان حق خواهند داشت، که به طرف کمونیزم (شوروی) کشیده شوند. با چنین زمینه فکری، او در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۳۱ میلادی خطاب به "سر فرانسیس ینگ هسبند" چنین نوشت:

"اگر انگلستان بخواهد در میزگرد آینده از اختلافات فرقه‌ای

* اشاره به جنگ آزادی در شبه‌قاره ۱۸۵۷ میلادی.

سوء استفاده کند، برای هر دو کشور زیان خواهد داشت. اگر رهبری سیاسی به هندوها واگذار شود، سواراجیهای مسلمان یا انگلو سواراجیها از همان حربهای علیه دولت استفاده خواهند نمود که گاندی بر ضد دولت انگلستان استفاده کرده بود. علاوه بر آن ممکن است که نتیجه کار این شود که تمام مسلمانان آسیا به دامن کمونیزم شوروی بیافتند... من فکر نمی کنم روسها مردمانی لامذهب باشند، بلکه برعکس فکر می کنم آنها اعتقادات مستحکم مذهبی دارند. و کیفیت منفی افکار روسها طولی نخواهد انجامید، زیرا که یک نظام اقتصادی قادر نیست که بر اساس لامذهبی ایجاد شود. و به محض اینکه اوضاع این کشور کمی بهتر شود و مردم بتوانند با فکر بازتری بیاندیشند، مجبور خواهند شد که در مورد این نظام، اساس مثبت بنا نهند. اگر تصویر خدا در بلشویسم اضافه شود، تا حد زیادی به اسلام نزدیک خواهد شد. به همین خاطر من از این مساله تعجب نخواهم کرد، اگر در آینده اسلام به شوروی راه یابد و یا شوروی بر اسلام سایه افکند. به نظر بنده نتیجه کار این خواهد شد که مسلمانان هندوستان، موقعیتی جدید تحت آیین نو به دست خواهند آورد".

در همین ایام، دانشجویان مسلمان دانشکده مهندسی مغلیوره به خاطر دشمنی مدیر انگلیسی دانشکده با اسلام، علیه او اعتراض نمودند. هیئتی از طرف دانشجویان مسلمان نزد مدیر رفتند و گلههای دانشجویان را با وی در میان گذاشتند. ولی او به جای آنکه به شکایات آنها رسیدگی کند، اصولاً توجهی به آنها نکرد، و کلماتی از دهانش علیه اسلام و مسلمانان نیز خارج شد که دانشجویان را برافروخت. در همان موقع آنها به دفاتر روزنامهها رفتند و با اقبال و دیگر رهبران سیاسی ملاقات کردند، و به این صورت سلسله تظاهرات آغاز شد. بسیاری از روزنامهها و انجمنهای اسلام، به مرز ش مدیر دانشکده اعتراض کردند. در این رابطه در ۳ ژوئن ۱۹۳۱ جلسهای در محوطه خارجی موجی دروازه به ریاست اقبال تشکیل یافت، اقبال در بیانات خود به عنوان رئیس جلسه گفت:

"به دلیل اینکه مسلمانان پراکنده هستند، هر قوم در اینجا با آنها عناد می‌ورزند. این مساله بسیار تاسف‌آور است، شما تا امروز برای حل مشکل خود از هزارها راه استفاده نمودهاید، و حالا راه پیشنهادی پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) را نیز آزمایش کنید. ایشان می‌فرمایند: "اتحاد امتی حجه قاطعه"^{*} برای یک بار هم که شده با هم متحد شوید و ببینید چه نتیجه‌ای دارد. اگرچه تاکنون تمام راهها به بن بست ختم شده، ولی این نسخه شفا بخش حضرت رسول اکرم محمد مصطفی (ص) هرگز به بن بست نخواهد رسید."

دولت انگلیسی پنجاب، برای بررسی مساله دانشکده مهندسی مغولپوره کمیسیونی به آنجا اعزام کرد، ولی این کمیسیون تحقیقی مورد اعتماد مسلمانان لاهور واقع نشد. آنها بار دیگر متحد شده، تظاهرات را ادامه دادند. در این حال دولت خواسته‌های آنها را پذیرفت و گروه تحقیق جدیدی به آنجا فرستاد. در این هنگام، گردهم‌آیی دیگری در ۳ ژوئیه ۱۹۳۱ میلادی به ریاست مولانا داود غزنوی در محوطه خارجی موجی دروازه تشکیل شد. در این جلسه مولانا داود غزنوی پیشنهادی ارائه داد. اقبال ضمن حمایت از این قطعنامه گفت:^۱

"در اولین جلسه گفته بودم، گفتار حضرت محمد صلعم درباره اتحاد مسلمانان امری قاطع است. ایشان در این امر با خلوص نیت عمل کردند. و نتیجه‌اش را نیز دیدند. بزودی مسلمانان با مسایل دیگری روبرو خواهند شد که رابطه این مسایل با زندگی اجتماعی ایشان است. پیامبر اکرم می‌خواست که امتش همیشه ثابت قدم بمانند. و من امیدوارم که خداوند مانند مسلمانان زمان گذشته، به شما نیز آن اتحاد را عنایت بفرماید."

بالاخره به خواسته و مشورت اقبال و مولانا داود غزنوی، تظاهرات و گردهم‌آییهای اعتراض‌آمیز به پایان رسید. و معترضین می‌خواستند که شهود

* ان امتی لا تجتمع علی ضلالة (حدیث در سنن ابن داود جامع ترمذی، سنن ابن ماجه، مقدمه الدارمی).

در برابر کمیسیون علیه مدیر شهادت بدهند، ولی در این ایام مدیر از دانشجویان مسلمان عذر خواست و مساله حل شد.

در همین ماهها بود که اوضاع جامو و کشمیر وخیم شد، و نهضت کشمیر آغاز گردید، سالها بود که خانواده شاهي "دوگره"^{*} عرصه را به مسلمانان تنگ کرده و ناراحتی آنها را فراهم نموده بودند. در بین مسلمانان کشمیر از ابتدا ناآرامی دیده می شد، ولی در سال ۱۹۳۱ میلادی به سبب دو رویداد آنها از کوره بدررفته و از خودبی خود شدند، اولین اتفاق بمابین صورت روی داد. روزی مسلمانان در مکانی برای اقامه نماز گرد آمده بودند، امام جماعت می خواست خطبه را شروع کند که یک پلیس هندو او را از این کار بازداشت. چندی بعد دومین اتفاق این چنین روی داد.

در زندان مرکزی جامو یک زندانبان هندو قرآن مجید را به روی زمین انداخت. به خاطر اعتراض بمابین عمل، عبدالقدیرخان در خانقاه معلی سرحد سخنرانی پرهیجانی ایراد کرد. ولی پلیس او را دستگیر نمود. در ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۱ پرونده عبدالقدیرخان در دادگاه مورد بررسی قرار گرفت و بیرون دادگاه هزاران مسلمان جمع شده بودند. پلیس برای متفرق کردن انبوه جمعیت، شروع به تیراندازی کرد. در این حادثه ۲۱ مسلمان به شهادت رسیدند. پس از این واقعه مسلمانان در شهرهای مختلف کشمیر تظاهرات نمودند. این تظاهرات به شدت سرکوب شد.

سرانجام، این اعتراضات به صورت درگیری بین هندوها و مسلمانان درآمد. کنترل اوضاع از دست مهاراجه هری سنگه خارج شد. در نتیجه او از ارتش انگلستان درخواست کمک کرد!

مسلمانان کشمیر از ابتدا از نظر آموزشی عقب مانده بودند، بدین سبب راه برای راه یابی آنها به کارهای دولتی بسته بود. آزادی مذهب وجود نداشت، بیشتر مساجد در اختیار دولت بود... برای روزنامهها، جلسات

* خانواده ای که در جامو و کشمیر سالها حکومت داشتند و خود را پادشاهان این ایالات می دانستند.

و گردهم آییها محدودیت‌هایی قایل شده بودند. و اکنون نیز آنها را دستگیر کرده به زندان می‌انداختند. رهبران کشمیری اصلاح‌طلب مانند، چودهری غلام عباس و شیخ محمد عبدالله، و دیگران را نیز یا دستگیر کردند و یا تحت نظر قرار دادند. حکومت نظامی حکمفرما شد. در هر مکانی تیرهای چوبی نصب کرده بودند و مسلمانان کشمیری را به آنها می‌بستند و شلاق می‌زدند.^{۱۳}

با دیدن و شنیدن این حوادث در کشمیر، مسلمانان پنجاب مخصوصاً " تحت تاثیر بسیار قرار گرفتند. اوضاع طوری شده بود که مجلس احرار گروه‌هایی از هزاران نفر داوطلب را به ایالت کشمیر فرستاد. دولت همه آنها را دستگیر کرد و زندانی نمود. زندانهای کشمیر پر شده بود. به خاطر حمایت از مسلمانان کشمیر، در هفته آخر ژوئیه ۱۹۳۱ میلادی کمیته کشمیر کل هند تاسیس شد. میرزا بشیرالدین محمود* (امیر جماعت احمدیه قادیان) به ریاست آن انتخاب شد و اقبال نیز یکی از اعضاء کمیته بود. از جمله اهداف کمیته کشمیر را می‌توان حمایت از مسلمانان کشمیر، از طریق صدور قوانین، ایجاد اصلاحاتی در حکومت، کمک مالی به وراثت شهدا و مجروحین، کمک قانونی جهت آزاد نمودن دستگیرشدگان نام برد. در ضمن تصمیم گرفته شد، به خاطر اعتراض به ظلم‌هایی که به مسلمانان کشمیر شده، روز ۱۴ اوت ۱۹۳۱ میلادی را در سراسر هندوستان روز کشمیر بنامند، و آن را محترم شمارند. اقبال در معیت چند تن از رهبران مسلمان این درخواست را از لاهور به منظور بزرگداشت روز کشمیر منتشر ساخت.^{۱۴}

"مسلمانان، دشمن با حملات پی‌درپی خود اینک مطمئن شده که مسلمانان یک ملت مرده هستند، وظیفه شماست که ثابت کنید، فکر آنها

* میرزا بشیرالدین محمود (۱۸۸۹-۱۹۶۵ میلادی) پسر ارشد میرزا غلام احمد قادیانی، مؤسس جماعت احمدی بود. در سال ۱۹۱۴ میلادی به رهبری این جماعت برگزیده شد. قبل از استقلال پاکستان در قادیان (هند) مقیم بود و پس از آن به ربوہ (پاکستان) آمد. در نوامبر ۱۹۶۵ در ربوہ وفات یافت و در همانجا مدفون گردید.

اشتباه است. شما باید روز کشمیر را بزرگ بشمارید، و به دشمن عملاً ثابت کنید، شما هرگز حاضر نیستید زیر بار ظلم و تعدی بروید."

در ۱۴ اوت ۱۹۳۱ مسلمانان لاهور، به منظور بزرگداشت روز کشمیر، راهپیمایی عظیمی برپا کردند. پس از آنکه تظاهرات خاتمه یافت، جلسه عمومی به ریاست اقبال تشکیل شد، جلسه با قرائت آیاتی از کلام الله مجید آغاز شد. سپس اقبال ضمن بیاناتی به نام رئیس جلسه گفت:

"ابتدا مسلمانان پنجاب و هندوستان توجه چندانی به اوضاع کشمیر نداشتند، اما اکنون ظلمهایی که به مردم کشمیر وارد شده که مسلمانان پنجاب را نیز بیدار کرده است. سالها بود که مسلمانان برای رسیدن به حقوق حقه خود تلاش می کردند. ولی اینک کوشش دارند از طریق ارائه خواسته های خود به طور مرتب و منظم به آن حقوق دست یابند. ریاست کشمیر و روزنامه های هندو شایعه پراکنی نموده، آن را مسایل فرقه ای خواندند... حقیقت این است که لازم بود نهضت هندوستان بر اهالی کشمیر نیز اثر کند و دیدیم که آنها نیز با دیدن اوضاع همسایگان خود بیدار شدند. زمانه خود به خود مردم را بیدار می کند. و با وجود ستمهایی که بر مردم کشمیر وارد شده، الزاما مردم آنجا نیز حقوق حقه را خواستار شدند. تاریخ نشان می دهد، افرادی که با شمشیر یک کشور را فتح می کنند، حکومت آنها بدون رضایت مردم آن کشور نمی تواند دوام یابد. حکومت خریدنی نیست. به همین جهت لازم است حکام کشورها رضایت خاطر رعایای خویش را فراهم سازند."

در این جلسه سید محسن شاه طی سخنانی گفت: روزنامه های هندو شایعات گوناگونی در مورد رهبران مسلمانی که از مسلمانان کشمیر حمایت می کنند، منتشر کرده اند. وی از روزنامه "کیسری" نقل قول کرد و گفت، این

* در ۱۸۴۶ میلادی پس از آنکه پنجاب را انگلیسیها تصاحب کردند، آنها کشمیر را به بهای

۵۰ لک به مهاراجه گلاب سنگه فروختند و به قول اقبال:

دهقان و کشت و جوئی و خیابان فروختند قومی فروختند و چه ارزان فروختند

روزنامه می نویسد: اقبال می خواهد نخست وزیر کشمیر شود. و سید محسن شاه آرزو دارد که قاضی شود. اقبال در اینجا سخنرانی وی را قطع کرد و گفت: به وزارت یک چنین حاکمی لعنت می فرستد!^{۱۶}

در روزنامه انگلیسی زبان هندوها به نام "تریبیون" نیز چنین مطالبی اشتباهاً "نوشته شده است. این روزنامه در شماره ۲۶ اوت ۱۹۳۱ خود یکی از مقاله‌های آقای "راگهون" را منتشر ساخت. در آن مقاله وی بدون اینکه نامی از اقبال ببرد، نوشته بود که: نیت بعضی از شخصیتها در این مورد روشن می شود که در دوران شورش کشمیر یکی از رهبران ممتاز هند از انگلستان درخواست پستی در وزارت کشمیر را نموده است. لذا مدیر روزنامه انقلاب به همین مناسب از اقبال استفسار نمود، این رهبر چه کسی می تواند باشد؟ وی گفت:^{۱۷}

"من نمی توانم بگویم که منظور او چه کسی است. ولی به دلیل اینکه قبلاً" نیز یک روزنامه هندو نام من را عنوان کرده بود و ممکن است که با این مقاله آقای راگهون بازهم اشتباهی پیش آید، لذا خود شدیداً" این شایعه را تکذیب می کنم. من در جلسه روز کشمیر گفته بودم که به چنین حکومتی لعنت می فرستم، و باید بگویم برای چیزهای بزرگتر از این وزارت هم هرگز تاکنون از کسی خواهش نکرده‌ام. علاوه بر آن من عضو کمیته کشمیر هستم، کمیته‌ای که خواستار اصلاحاتی در نظام حکومت کشمیر است. از نظر من اگر عضوی بخواهد یک چنین عملی را انجام دهد، برخلاف دیانت و امانت داری است."

اقبال برای امداد مظلومین کشمیر مقادیر زیادی اعانه جمع آوری نمود و برای دولت فرستاد. و بعضی از وکلای نامدار را که با آنها آشنا بود، برای کمک قانونی به مردم، به کشمیر فرستاد. ولی حکام، یا آنها را از محدوده حکومتی خارج نموده، یا برای ورودشان محدودیت‌های فراوانی قایل شدند، ورود اقبال به کشمیر نیز ممنوع بود. و این محدودیت تا آخر عمر پابرجا ماند. لذا او آنطوری که آرزوی او بود، نتوانست قبل از مرگش یک بار

دیگر کشمیر را ببیند ، با کوششهای اقبال ، کمیسیون "گلانسی" ایجاد شد . این کمیسیون پس از انجام تحقیقات در گزارش خود نوشت : کشمیر نیاز فراوانی به اصلاحات دارد^{۱۸} .

به گفته عظیم حسین : در سال ۱۹۳۱ میلادی نایب السلطنه اقبال را جهت شرکت در کنفرانس میزگرد با پیشنهاد سرفضل حسین گاندید نمود^{۱۹} . دولت انگلستان برای شرکت کنندگان مختلف دعوتنامه‌ای به تاریخ ۴ اوت ۱۹۳۱ میلادی را ارسال داشته بود . لازم بود که او در ۲۶ سپتامبر ۱۹۳۱ نیز به لندن برود ، تا در دومین میزگرد که در اکتبر ۱۹۳۱ میلادی تشکیل می شد ، شرکت کند . قبل از اینکه به طرف انگلستان حرکت کند ، نامه‌ای خطاب به سردار بیگم نوشت و به دست امیرالدین سپرد تا به او بدهد ، در حال حاضر این نامه طبق اسناد به دست آمده از امیرالدین ، نزد نوه او یوسف صلاح الدین فرزند منیره بیگم است . اقبال در این نامه می نویسد :

"پس از سلام خدمت مادر جاوید ، عرض کنم ، به دلیل اینکه جهت شرکت در میزگرد عازم سفر هستم و اعتباری به این زندگی نیست . به همین جهت این نامه را برای شما می نویسم که از اوضاع باخبر باشید . اگرچه از قبل شما همه چیز را می دانید .

۱- دوسه سال است که از درد کلیه رنج بسیار می برم . و امیدى به زندگی ندارم . ولی خداوند بزرگ از فضل و کرم خود به من صحت عطا فرمود . پس از این بیماری ، تغییرات بسیاری در افکار من به وجود آمد و در این چند روزه حقیقت زندگی بر من ظاهر شد . پس از اینکه حال خوب شد ، مبلغ ده هزار روپیه به نام جاوید به بانک ملی پنجاب حواله کردم و به حسابش ریختم . و چند ماه است که پنج هزار روپیه دیگر به آن پس انداز

***) Glancy Commission**

سر برتراند جیمز گلانسی Sir Bertrand James Glancy مشاور نایب السلطنه انگلستان ، از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۱ میلادی بود و از این سال تا ۱۹۴۶ میلادی ، استاندار پنجاب بود . کمیسونی تحت نظارت این شخص تشکیل شد که هدف آن حل و فصل مسایل سیاسی هندوستان بود .

اضافه نمودم . علاوه بر آن در همین بانک ، مبلغ پنج هزار روپیه دیگر به نام منیره بیگم واریز کرده ام . در بانک مزبور کلاً "مبلغ پانزده هزار روپیه برای جاوید و پنج هزار روپیه برای منیره بیگم پس انداز شده است . تا وقتی که زنده هستم قیم آنها می باشم و پس از زندگی من ، شما قیم و سرپرست این دو خواهید بود . رسیدهای بانک نزد شما است .

۲- علاوه بر ارقام بالا ، مبلغ ده هزار روپیه به نام شما واریز نمودهام . این وجه در بانک تعاونی مرکزی لاهور به نام من و شما است . ولی اسم من فقط به خاطر این مساله در آن درج است که اگر لازم باشد ، برای شما زمین یا اسبابی خریداری کنم ، راحت بتوانم پول را از بانک برداشت نمایم . حقیقت این است که این روپیهها مال شماست و من کاری با آنها ندارم . علاوه بر این ده هزار روپیه ، در همین بانک هزاروپانصد روپیه به نام من و شما نیز هست . این هزاروپانصد روپیه از فروش بعضی از زیورآلات شما به دست آمده است . این نیز مال شماست و من کاری با آن ندارم . نام من بر به خاطر دلیلی که در بالا ذکر کردم ، درج شده است .

۳- مبلغ هشت هزار روپیه به نام خود من در بانک تعاون مرکزی لاهور جود است که کمی از آن را با خود خواهم برد .

۴- مبلغی نزدیک به دو هزار روپیه نزد منشی ظاهرالدین است . پول گری نیز قرار است به دستم برسد ، که ایشان وصول خواهند نمود . از این من باید مالیات بردارم را پرداخت کنم . و دیگر مخارج مانند کرایه ل و حقوق کارمندان و غیره را بپردازم . علاوه بر اینها مخارج منزل است برای آن نیز کمی پول نزد شما است .

۵- جاویدنامه را برای چاپ داده ام و راهنماییهایی در این مورد به منی ظاهرالدین و چودهری محمد حسین نمودهام ، به دلیل اینکه این کتاب هم جاوید است ، برای همین صاحبش هم خودش است ، تمام درآمد آن به جاوید خواهد داد .

*) Central Cooperative Bank

عـ من شفاها "گفته‌ام که مهریه شما پانزده هزار روبیه است ، زیرا که موقع عقد مبلعی مقرر نشده بود ، ولی حالا با میل خود مهریه شما را پانزده هزار روبیه مقرر می‌کنم و در این نامه نیز می‌نویسم . شما مطمئن باشید که شرعا "این رو بهها به‌عنوان بدهی من است که باید به‌شما ادا کنم ، و شما می‌توانید این مبلغ را از هر نوع وسایل من اعم از منقول و غیرمنقول وصول کنید . شرعا " شما حق دارید که تمام وسایل مرا تصرف کنید تا وقتی که رقم مذکور توسط شما وصول شود .

۷- به‌فضل خداوند حالم خوب است ، از شما توقع دارم که در غیاب من از تربیت بچه‌هایمان غافل نشوید . و تمام وظایف خود را به‌عنوان مادر آنها انجام دهید . محمداقبال ، وکیل لاهور ۲ اوت ۱۹۳۱ "

قرار بود این نامه را به‌هنگام فوت ناگهانی اقبال به‌سردار بیگم بدهند . ولی به‌دلیل اینکه این حالت پیش نیامد . این نامه در مدارک قدیمی امیرالدین باقی ماند . و کسی به‌آن توجهی نکرد . اقبال خیال داشت برای سفر به‌اروپا در اول سپتامبر ۱۹۳۱ میلادی ، لاهور را به‌قصد بمبئی ترک کند و در پنجم سپتامبر به‌آنجا برسد . ولی دلش می‌خواست که طی این سفر از کشورهای اسلامی دیدن نماید^۲ .

مفتی اعظم فلسطین سیدامین الحسینی* وی را جهت شرکت در کنفرانس اسلامی که قرار بود در دسامبر ۱۹۳۱ میلادی در بیت المقدس (اورشلیم) تشکیل شود ، دعوت کرده بود . به‌همین صورت نیز دعوت نامهای از مارکونی ، مدیر آکادمی دانشمندان روم دریافت کرد که به‌روم سفر کند و سخنرانی نماید .

* مفتی سیدامین الحسینی در ۱۸۹۶ میلادی متولد شد . از جامع الازهر قاهره فارغ‌التحصیل شد و مفتی اعظم فلسطین گردید . انگلیسیها در ۱۹۳۷ میلادی او را دستگیر نمودند ، ولی او به‌لبنان فرار کرد . قبل از جنگ جهانی دوم ، به‌عراق و به‌علت ناامنیهای سیاسی در ۱۹۴۱ میلادی از آنجا به‌ایتالیا رفت . در ۱۹۴۶ میلادی در خانه خود در پاریس توقیف گردید . در ۱۹۵۱ میلادی ریاست کنفرانس مسلمانان جهان که در کراچی برگزار گردید ، به‌عهده وی بود .

چند روز بعد سر فرانسیس ینگ هسیند انگلیسی ، رئیس انجمن ادبی هندوستان بهوی اظهار داشت : معاونت انجمن را به عهده بگیرد.^{۲۱} چند ساعت قبل از حرکت از لاهور او تب کرد . به همین جهت سفر ۵ سپتامبر خود را لغو کرد . ولی بالاخره او در ۸ سپتامبر ۱۹۳۱ میلادی ، لاهور را ترک کرد . علی بخش تا بمبئی با او بود.^{۲۲}

در ایستگاه راه آهن لاهور ، دوستان برای بدرقه او جمع شده بودند . اقبال مدت کوتاهی با سرعبدالله هارون که او را اتفاقی دیده بود ، در مورد مسایل سیاسی بحث کرد . سپس به درخواست عبدالحمید سالک برای روزنامه انقلاب این پیام را داد :^{۲۳}

"چنین قانون اساسی که برای مسلمانان از نظر اجتماعی پیام مرگ داشته باشد ، هرگز مورد قبول واقع نخواهد شد . آزادی هندوستان در دست ملت هندوستان است . اگرچه در محیط هندوستان بین اقوام هندوستانی تفاهمی ایجاد نشده ، در صورتی که حداقل مسلمانان بعضی از اهداف مهم اقتصادی و اجتماعی خود را نادیده گرفته و در ده سال گذشته برای دست یابی به این تفاهم بسیار کوشیده اند . نظر من این است که شاید فضای انگلستان و سیاست مداران آن بتوانند آن مشکل پیچیده ای را حل کنند که سیاستمداران هندوستان در آن ناکام ماندند . در پایان می خواهم به برادران هندوی خود بخصوص به روزنامه نگاران هندو بگویم :

سخن درشت مگو در طریق یاری کوش

که صحبت من وتو در جهان خدا ساز است
ساعت ۷/۳۰ صبح روز ۹ سپتامبر ۱۹۳۱ میلادی به دهلی رسید .
تقریباً "سه هزار نفر در ایستگاه گردآمده بودند . بعضی از آنها از ساعت شش صبح در انتظار ایستاده بودند . افرادی مانند مولانا سیداحمد ، امام مسجد جامع دهلی ، مولانا مظهرالدین مدیر سه روزمالامان* ، حاجی صمد

* نشریه ای که هفته ای دوبار چاپ می شد .

یوسف دبیر کمیته خلافت، نواب ابوالحسن خان، و سید نذیر نیازی. علاوه بر اینها اعضای کنفرانس اسلامی دهلی، انجمن جوانان مرکزی اسلامی، انجمن رفیق المسلمین، انجمن اتحاد و ترقی، و انجمن تیموریه، دانشجویان و اساتید مدرسه محمد علی حضور داشتند. سپاس نامه‌های متعددی به اقبال داده شد. ولی به علت کمی وقت، وی از شنیدن تمام آنها عذر خواهی کرد. و گفت آنها را به من بدهید، در دوران سفر همه را خواهم خواند. فقط مولانا سید احمد امام مسجد جامع دهلی از طرف کنفرانس اسلامی استان سپاسنامه‌ای را قرائت کرد، که به امضای اعضای کنفرانس بود. اقبال در جواب، طی سخنانی گفت:^{۲۴}

"تا آنجا که به مسایل سیاسی مربوط می‌شود، باید بگویم: نه یک منشی خصوصی دارم که برای من مواد لازم تهیه کند و نه اطلاعات سیاسی کافی در دسترس دارم که عرایض را براساس آن تنظیم کنم. ولی من کتاب جامعی (قرآن پاک) از حق و صداقت دارم که با کمک آن کوشش خواهم نمود حقوق مسلمانان هند را بگیرم. از ده سال پیش تاکنون ما با نادیده گرفتن منافع اقتصادی و سیاسی خود کوشش کردیم با کنگره و هندوها اتحاد داشته باشیم، ولی در این راه همیشه با ناکامی روبرو شده‌ایم. به هر حال اگر در لندن راه حل قابل اطمینانی برای اتحاد فرقه‌ای پیدا نشود و حکومت خودمختاری^{*} ولایتی هم داده نشود و همچنین دولت مرکزی هم به اینها توجه کافی مبذول ندارند، مسلمانان مجبور خواهند شد به خاطر زندگی اجتماعی خود، زندگی فردی خود را قربانی کنند. (صدای تکبیر و نعره الله اکبر فضا را پرکزد). من مطمئن هستم، اگر خواسته‌های مسلمانان اکثریت پنجاب و بنگال و دیگر مسلمانان را به رسمیت نشناسند، آن قانون اساسی نیز که به هندوستان داده خواهد شد، مسلمانان هند آن را پاره پاره خواهند کرد. (تکبیر الله اکبر). نسل گذشته آن طور که باید جوانان را برای

*) Provincial Autonomy

جانشینی خود حاضر نگرداند، بنابراین بهنوجوانان می‌گویم: قرآن مجید را بخوانید و تعلیمات و دستورات آن را سرمشق خود قرار دهید، و اگر می‌خواهید که زنده بمانید، برای شهادت آماده شوید که باید در آینده بیش از همیشه در این راه قربانی دهید. (تکبیر الله اکبر) ."

اقبال در ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۱ به بمبئی رسید و در مهمانسرای خلافت اقامت گزید. همان روز عصر عطیه فیضی بهافتخاروی در ایوان رفعت (منزل شخصی خودش) میهمانی چای ترتیب داد. در این میهمانی اهل علم و فن بمبئی نیز دعوت داشتند. اقبال کمی دیرآمد و با عطیه فیضی حرفهای خنده‌دار می‌زد و شوخی می‌کرد. پس از نوشیدن چای از او خواسته شد، پیامی به مهمانان بدهد. اقبال سخنرانی کوتاهی ایراد کرد و با این شعر بیانات خود را پایان داد:

چنان بزی که اگر مرگ ماست مرگ دوام

خدا ز کرده خود شرمسارتر گردد

مردم خواستند که این شعر را ترجمه کند. بهمهین جهت وی ترجمه انگلیسی آن شعر را نوشت که زندگی را طوری با زیبایی بگذرانید که اگر مرگ سرانجام همه است، بهنگام تمام شدن عمر، خدا احساس شرمساری نماید.

سپس مهمانان را به ایوان منزل راهنمایی کردند که محفل سروروشادی برپا بود. برای مدتی سازها می‌نواختند. اقبال پس از گذشت سالها بار دیگر از حاضرجویی عطیه فیضی لذت برد. در همین موقع رقاصه زیبایی شروع به رقصیدن نمود. و همه محو تماشای جمال او شدند. اقبال یک ورق کاغذ خواست، و این اشعار را روی آن نوشت و به عطیه فیضی داد:

ترسم که تو می‌رانی زورق بسراب اندر

زادی به حجاب اندر، میری به حجاب اندر

بر کشت و خیابان پیچ، بر کوه و بیابان پیچ

برقی که به خود پیچید، میرد به سحاب اندر

این صوت دل‌آویزی از زخمه مطرب نیست
مهجور حنان حوری نالد بهرباب اندر
پس از چند دقیقه روی کاغذ دیگری این مصرع و عبارت را نوشت و
به عطیه فیضی ارائه کرد:^{۲۵}

ترجمه شعر:

در این عالم چه چیزهایی که روا شده
بگویند فرمان چیست؟ دیوانه شوم یا نشوم

محمد اقبال بمبئی ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۱

قبل از اینکه به ایوان رفعت برود، برای صرف ناهار به منزل سردار
صلاح‌الدین سلجوقی کنسول افغانستان که مقیم بمبئی بود، رفت و با ایشان
و میرزا طلعت یزدی در محفل بئر لطف شعر و شاعری شرکت کرد. در ۱۲
سپتامبر ۱۹۳۱ با کشتی "ملوجا" به انگلستان رفت. چند ساعت قبل از
حرکت، نماینده خصوصی روزنامه کرانیکل بمبئی* با او مصاحبه کرد.

این گفتگو بسیار جالب است. در ابتدای این مصاحبه اقبال می‌گوید:
تعصبی نسبت به هیچ فرقه یا قومی ندارد، بلکه آرزویش این است که
هندوستان امنیت داشته باشد. و این تنها در صورتی ممکن است که هر فرقه
فرصت آن را داشته باشد مذهب خود را حفظ کند. از وی سؤال شد، نظرش
در مورد پان اسلامیسیم چیست؟ پاسخ داد، این اصطلاح اختراع یک
روزنامه‌نگار فرانسوی است، و منظوری که او از استفاده این لغت داشته، به
غیر از پان اسلامیسیم، در فکر او در جای دیگری یافت نمی‌شود. آن فرد
فرانسوی خیال داشت با استفاده از این اصطلاح هیولایی بسازد که از نظر
وی در دنیای اسلام وجود داشت. این اصطلاح را بدین منظور وضع کردند
همانطور که برای خوف و نفرت از چینیه‌ها و ژاپنی‌ها اصطلاح "خطر زرد" را
شایع کردند. مقصد اصلی آنها این بود که در هندوستان جمله و تسلط

*) Bombay Chronical

اروپاییها را جایز نمایند. بعدها این ... را به صورت نوعی توطئه وانمود کردند، که در قسطنطنیه در حال وقوع بود. یعنی مسلمانان جهان دست اندرکار اتحاد بین تمام کشورهای مسلمان، علیه اروپا هستند. در هر حال راه دیگری نیز برای استفاده از این اصطلاح وجود دارد که با تعلیمات قرآنی مطابق است. از آن نظر پان اسلامیسم مقصد سیاسی ندارد، بلکه برای اتحاد انسانی تجربه اجتماعی است. در این معنی هدف از پان اسلامیسم، همبستگی بشری است و لازم نیست که برای آن از کلمه "پان" استفاده شود. زیرا که اصطلاح اسلام به خودی خود کافی است. سؤال شد: آیا شما استعمار انگلستان را مذهبی می دانید؟ جواب داد: تمام حکومتهایی که سیاست استثماری دارند، غیرمذهبی هستند. سؤال شد: در نامه‌ای که خطاب به سر فرانسویس ینگ‌هسیند فرستاده‌اید، نوشته شده، اگر در بلشویزم تصور خدا اضافه شود، آن اسلام خواهد بود. آیا هنوز هم بر عقیده خود پابرجا هستید؟ پاسخ داد: اسلام یک دین اجتماعی است. قرآن مجید به ما تعلیم می‌دهد که روشی برقرار سازیم که بین مالکیت فردی و اشتراکیت باشد. بنابراین نسل جدید انسان می‌تواند در نظامهایی که امپریالیسم یا بلشویزم نامیده می‌شوند، تغییراتی به وجود بیاورد. زیرا حکومت سلطنتی به پایان رسیده است. به همین صورت نیز بلشویزم در ماهیت کمونیسم تحت اصلاح است. سؤال شد: بعضی‌ها بر این عقیده هستند که اقبال سیاستمدار بر اقبال شاعر سبقت گرفته است. به همین جهت روش او با تعلیمات شاعری او هماهنگ نیست. پاسخ داد: در این مساله هیچ شکی نیست که در فکر او در مورد قومیت تغییراتی حاصل شده است. در دوران دانشجویی وی ملی‌گرای افراطی بود، ولی حالا نیست. و این تغییر به دلیل پختگی فکر او به وجود آمده است. از وی سؤال شد: آیا با نظام سلطنتی موافق هستید؟ پاسخ داد: با این نوع حکومت مخالف است. اگرچه با ایجاد حکومت

جمهوری نیز از ته دل موافق نیست . و اضافه کرد : جمهوریت را برای این تحمل می‌کند که هیچ جانشینی ندارد . سؤال شد : اگر به‌جای اینکه سیاستمدار بشوید ، همان شاعر باقی می‌ماندید ، آیا برای کشور بیشتر استفاده نداشت ؟ پاسخ داد : حالا نیز به ادبیات علاقه خاصی دارم و بیشتر وقت خود را صرف آن می‌کنم . سؤال شد : شما بیش از هر کس در بیان حقایق درباره سازمانهایی مانند مجمع اتفاق ملل ، و کنفرانسهای دیگر صدایتان را بلند می‌کنید ، ولی با وجود آن به نتایج خوبی از کنفرانس می‌زگرد متوقع هستید ، چگونه می‌توان این تضاد را تشریح کرد ؟ اقبال به‌جای پاسخ به این سؤال ، چشمانش را بست و به‌مدمد همیشگی خود (قلیان) رجوع کرد . از وی سؤال شد : چرا با ملی‌گرایی مخالف هستید ! پاسخ داد : به‌دلیل اینکه از نظر من ملی‌گرایی با اصول اسلام حقیقی مخالف است . زیرا اسلام برای اولین بار درس وحدت و هماهنگی بین همه انسانها را داده است . سؤال شد : چه امکاناتی وجود دارد که در آینده فدراسیون کشورهای عرب به‌وجود بیاید ؟ وی پاسخ داد : من به‌مهم پیمانی کشورهای عرب یقین دارم . اگر چه مشکلاتی در این راه وجود دارد . سپس افزود : نمی‌توان در مورد تشکیل چنین فدراسیونی بین اعراب در آینده پیش‌گویی کرد . اما از نظر من در چنین زمانه‌ای فقط اسلام نظام مثبت زندگی است ، که مسلمانان می‌توانند پس از فکر و توجه به آن طبق مقتضیات عصر حاضر ، این نظام را اجراء کنند . از نظر من مسلمانان هندی باید در آینده برای سریلندی اسلام کارهای مهمی انجام دهند ، زیرا انحصار احیاء اسلام در آینده بیشتر بر عهده نسل جدید خواهد بود . آنها باید بر اساس اصول بنیادی اسلام ، تعلیمات اساسی کسب نمایند . علماء باید کوشش کنند که آن مسایل سیاسی و اقتصادی را که اسلام در پیش دارد ، کاملاً درک کنند . زیرا تجربه آنها در مورد گذشته برای بازسازی مسلمانان بی‌نهایت مفید بوده است . از وی سؤال شد : آیا از کشورهای اسلامی بازدید به‌عمل خواهید آورد ؟ پاسخ داد : پس از بازگشت از انگلستان به‌مصر خواهم رفت ، و در حد امکان از چند کشور

اسلامی بازدید خواهم کرد . تا بنواتم پس از مطالعه اوضاع و احوال آن کشورها کتابی تحت عنوان دنیای جدید اسلام به رشته تحریر درآورم .^{۲۶}

در ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۱ اقبال از کشتی "ملوچا" نامه‌ای به حکیم طاهرالدین (کاشف داروی دلروز) نوشت ، که طی آن گزارش سفر را این چنین داده بود :^{۲۷}

"بمحض رسیدن به بمبئی ، سردار صلاح‌الدین سلجوقی کنسول افغانستان که مقیم بمبئی بود ، مرا دعوت کرد . محفل پر لطفی در منزلش داشتیم . سردار صلاح‌الدین سلجوقی کاملاً با ادبیات عربی و فارسی آشنایی دارد . از شعر جدید عربی نیز سررشته دارد ، و در میان شعرای فارسی زبان از خاقانی بسیار تعریف می‌کند . از علوم دینی نیز به قدر کافی آگاهی دارد . قبلاً قاضی هرات بوده است . میرزا طلعت یزدی که مدت ده سال مقیم بمبئی بود ، در منزل وی بد زبان فارسی اشعاری به سمع ما رسانید ، که شما آنها را حتماً شنیدماید . عصر آن روز در منزل عطیه بیگم و در محفل سماع بودیم ، جایی که هوسبازان راه نمی‌یابند .

برسماع راست هر تن چیز نیست
طعمه هر مرغکی انجیر نیست

نزدیک ساعت یک ، ۱۲ سپتامبر از بمبئی حرکت کرد . تعریف بزرگی کشتی "ملوچا" را از زبان علی بخش بشنوید . عصر روز شانزدهم به عدن رسیدیم . عدن ، سرزمینی است که در مورد آن "حالی" مرحوم چنین می‌گوید :

سرزمین عرب چیزی نبود بلکه یک جزیره‌نما بود

هدف من رفتن به ساحل نبود . ولی یکی از جوانان شهر ما به نام شیخ عبدالله در آنجا وکالت می‌کرد ، او به کشتی آمد و با اصرار مرا با خود برد . ما سوار بر قایق شدیم و به ساحل آمدیم . و از آنجا با اتومبیل به منزل شیخ رفتیم . غذا مفصل مرغ پلو ، کباب ، قورمه ، همه چیز حاضر بود . پس از صرف غذا ، قهوه سیاه تلخ و خوشگواریمنی نوشیدیم . با آقای فکری و یک تاجر دیگر

* برای آگاهی بیشتر به زیر نویس صفحه ۱۲۱ جلد اول رجوع شود .

ایرانی نیز ملاقات شد. آقای فکری جوان بی نهایت هوشیار و با استعدادی به نظر آمد. او تاجر قهوه یمن است. و خیلی خوب صحبت می کرد، به هنگام خداحافظی، به عنوان یادگار بمن یک عقیق یمنی داد. بیست و دو سال از وقتی که به عدن رفته بودم، می گذرد. در آن زمان چیزی نبود، ولی اینک به یک شهر پر رونق تبدیل شده است که در حال ترقی است. تجارت بیشتر در دست عربهای حضرموت می باشد. افراد پنجابی نیز بسیار می شوند، بخصوص پیشه وران سندی، در میان مسلمانان سومالیها بسیار هوشیار و پرکار هستند و عبدالله بمن گفت که در میان آنها کسانی هستند که با بیش از هشت تا ده زبان آشنایی دارند و بمآن زبانها تکلم می کنند. در عدن نوجوانان عرب یک باشگاه ادبی نیز دارند، ولی به دلیل اینکه شب هنگام بود، موفق نشدیم با اعضای باشگاه مذکور ملاقات کنیم. ساعت ۱۰/۳۰ شب از منزل شیخ عبدالله برگشتیم و تقریباً "ساعت ۱۱ به کشتی خود رسیدیم. کشتی ساعت ۱۱/۳۰ شب حرکت کرد. تقریباً "ساعت ۳ نیمه شب روز ۲۰ سپتامبر به پورت سعید رسیدیم. این منطقه نیز بی نهایت پیشرفت کرده است، من خواب بودم، ولی یک دکتر مصری به نام سلیمان مرا بیدار کرد. من بعد از بیدار شدن با وی صحبت کردم. در این اثناء چند تن دیگر از نوجوانان مسلمان که از اعضاء شبان المسلمین آنجا بودند، برای ملاقات با من آمدند. از دیدار آنها بسیار خوشنود شدم. دختر یک کلنل مصری نیز به دیدن من آمد. او با کشتی ما به انگلستان می رفت، تا دوره گیاه شناسی را به پایان برساند. قبلاً "نیز وی چهار سال در انگلستان بوده، به زبان انگلیسی کاملاً تسلط داشت. اکثر مصریان با لهجه فرانسوی، زبان انگلیسی را صحبت می کنند. ولی لهجه این دختر کاملاً "انگلیسی بود. لطفی بی که یکی از مشهورترین وکلای قاهره بود، توسط دکتر سلیمان بمن سلام رسانده و مرا دعوت کرد، در وقت مراجعت بمقاهره بروم. لطفی بی نیز در همان کشتی "رنپوره" بود که من نیز قرار بود با آن سفر کنم. شاید شما تعجب کنید از اینکه بدانید، اصولاً "مسلمانان مصری فکر

می‌کنند که مسلمانان هند در راه آزادی هندوستان سد ایجاد می‌کنند. این تبلیغات در دیگر کشورها نیز انجام شده است. در پورت سعید تقریباً "همه جوانان مسلمان از من این سؤال را پرسیدند. ولی به‌نظر می‌رسد اینک رفته‌رفته آن پرده از جلوی چشمانشان دور می‌شود. من بیانات مبسوطی برای آنها ایراد کردم. بمانها گفتم مشکل سیاسی هندوستان چگونه مسلمانان هند را تحت تاثیر قرار داده است.

پس از شنیدن سخنان من، به‌نظر رسید که یک‌بار سنگینی از روی دوش آنها برداشته شد. از بعضی از قسمتهای گفتار من یادداشت نیز برمی‌داشتند... در حدود ساعت ۶/۵ بود که کشتی به‌راه افتاد. و جوانان مصری تا صبح در کابین من نشسته بودند، هنگام بازگشت به ساحل، آنها بهمین دو بسته سیگار مصری هدیه کردند. از بمبئی گرفته تا آنجا، کشتی ملوجا با شکافتن امواج دریای روم به‌پیش می‌رفت. دریا بسیار ساکت است. آثار و علائمی از طوفان به‌چشم نمی‌خورد. هوا نیز بی‌نهایت خوب است. البته در دریای احمر هوا گرم بود، این دریا ضرب‌خورده‌عصای کلیم است، چرا که گرم نباشد، تا آنجا که چشم کار می‌کرد، در اطراف دریا است. گویا قدرت الهی خیمه نیلگون آسمان را برگردانده و بر زمین پهن کرده است. رویداد مختصر سفر را برای شما نوشتم. اما فراموش کردم که در مورد کانال سوئز، چیزی بنویسم. شاید ۱۹ سپتامبر ما به کانال سوئز رسیدیم، فراعنه مصر، ایرانیان قدیم، مسلمانان و اهل فرنگ در زمان عروج خود با ساختن و پاک کردن کانال و کندن نقوش در آن بهترین استفاده را بردند. ولی به‌نظر می‌آید دوران قدرت و شکوفایی این کانال حیرت‌انگیز، یعنی اهمیت تجارتي آن نزدیک به‌اتمام است. از نظر سیاسی در زمان صلح و جنگ، کشتیهای هر ملتی می‌تواند از آن بگذرد، بیشتر قسمتهای کانال در تصرف انگلیسیها است. این در نتیجه بی‌دقتی اسماعیل پاشا خدیو مصر است.

* عنوان پادشاهان دوره اخیر مصر پس از اضمحلال حکومت عثمانی و تکه‌تکه شدن متصرفات آن بود. زیرا مصر نیز پاره‌ای از آن حکومت بود. نگاه انگلیسیها در آنجا پادشاهانی را

زیرا تمام قسمتهای کانال را تقریباً "بهمبلغ ۲۵ میلیون یوند بهانگلیسیها فروخت. این راه آبی برای اتصال دریاهای آسیا و اروپا درست شده است. ولی حالا همانطوری که قبلاً" نیز درباره آن بحث شد، آن اهمیت سابق را ندارد. ترقی و پیشرفت حمل و نقل هوایی با سرعت پیش می‌رود، رفت و آمدها توسط راه‌آهن انجام می‌پذیرد، میان آسیا و اروپا، راههای تجاری بزرگ کشیده شده، و در دو قسمت بزرگ جهان باعث به وجود آمدن یک شاهراه جدید در خشکی خواهد شد، که از طریق این راهها در سیاست و تجارت جهان، انقلابی عظیم به وجود خواهد آمد. اگر بیست یا بیست و پنج سال آینده بهمین منوال پیش رود، قدرتمندان ضعیف و مستضعفان قدرتمند می‌شوند.

زندگی روزمره من بر روی کشتی بسیار مختصر بود. طبق عادت همیشگی خود قبل از طلوع آفتاب، قرآن کریم را تلاوت می‌کردم، آنگاه پس از انجام کارهای دیگر، موقع صبحانه می‌رسید. پس از صرف صبحانه در عرشه کشتی با دیگر همسفران به‌گفتگو می‌نشستم، و در مورد میزگرد که خبرهای آن توسط تلگراف بی‌سیم به ما می‌رسید، مذاکره می‌کردیم، یا گزارشات سال گذشته را مطالعه می‌نمودیم. بلی، بعضی از اوقات به شعر و شاعری نیز می‌پرداختیم. سیدعلی امام اشعار بی‌شماری به زبانهای عربی، فارسی و اردو می‌داند و بسیار خوب آنها را می‌خواند. پدر بزرگوارش مولانا نواب امداد امام در ادبیات اردو مقامی خاص داشت.

من به‌طور کلی در کشتی گوشت نخوردم، در وطن هم بسیار کم می‌خورم، ولی اینجا فقط با سبزیجات، ماهی و تخم مرغ می‌گذرانم، زیرا علاقه چندانی به گوشت ندارم و دیگر اینکه طریقه ذبح آن نیز به نظر می‌آمد که درست نباشد. البته ذبح اسلامی هم پیدا می‌شود. زیرا همسر سیدعلی امام، که بسیار نیک نفس و شریف است به‌همراه شوهر خود به این سفر آمده،

بر تخت نشاندند که بیشتر دست‌نشانده آنها بودند و خدیو نامیده می‌شدند.

وی مخصوصاً "در مورد ذبح بسیار دقت می‌کند. او آشپز خود را همراه آورده است. با عنایت ایشان، تقریباً "هر روز غذای مغولی سر میز ما می‌آید. اگرچه من فقط به‌سبزی و برنج اکتفا می‌کنم. حتماً" می‌گویید من همه چیز را نوشته‌ام به‌جز در مورد همسفرانم. مسافر زیادی در کشتی نیست. نمایندگان هندو و مسلمان که عازم انگلستان و شرکت در میزگرد هستند، شاید هفت یا هشت نفر بیشتر نباشند. جناب راجه‌نریندرنات نیز در این کشتی است. چهار نماینده مسلمان نیز هستند که جملگی غرب‌زده می‌باشند. اصطلاح غرب‌زده که شاید مجله معارف آن را وضع کرده باشد، بی‌نهایت جالب است. حالت این قافله غرب‌زده مسلمان بسیار جالب است. در میان آنها دو حافظ قرآن نیز وجود دارد، یکی نواب صاحب چهتاری و دیگری خان بهادر حافظ هدایت حسین. نواب چهتاری هر روز در حال ذکر گفتن است. شنیده‌ام که وی هر سال پیش‌نماز تراویح* می‌شود. کیفیت غرب‌زدگی سید علی امام این است که وی یک روز صبح در عرشه کشتی ایستاده بود، من نیز همراه او بودم، پس از حساب میل و فرسنگ گفت: ببین برادر اقبال، در حال حاضر کشتی ما در حال گذشتن از ساحل مدیترانه است. این حرف هنوز از دهانش بیرون نیامده بود که اشکهایش بر گفتارش پیشی گرفتند. چشمهایش از اشک پر شد و بی‌اختیار گفت: "بلغ سلامی روضه‌قیها البنی المحترم" این حالت او مرا بی‌نهایت تحت‌تاثیر قرار داد و بعد در فکر فرورفتم. در هر حال من هم غرب‌زده هستم و هم شرق‌زده. البته شرق‌زدگی برای من تثبیت شده است. در میان همسفران ما آقای قاضی سهروردی، شیخ مشیرحسین قدوانی و دو جوان کارمند دولت از "اوده**" نیز هستند. جناب قدوانی بی‌نهایت پان‌اسلامیسم پر جوش و خروشی است و هرگز از وظایف تبلیغی غافل نمی‌ماند. از میان آن دو جوان یکی زبان عربی را بسیار خوب صحبت می‌کند، و دومی متوجه می‌شود و نمی‌تواند صحبت کند.

* برای آگاهی بیشتر به‌زیرنویس صفحه ۲۴۰ جلد دوم رجوع شود.

** مناطقی در هندوستان.

پدر این دو جوان مدتها در کربلای معلی مقیم بوده‌اند . بدین سبب است که آنها تاحدی به زبان عربی آشنایی دارند ، این شرح حال مختصری از این قافله عربزده است .

طی چند ساعت توقف در پورت سعید حکیم محمد صدیق نارو مخبر نشریه رویتر با اقبال ملاقات کرد . وی با حضور جوانان مصری گفت :^{۲۸}
"هندوها همیشه در این اندیشه‌اند که مسلمانان با کمک افغانها ، بلوچها و مسلمانان سرحد ، هندوستان را تصرف خواهند کرد . اگر مصر آزاد شود ، آیا ممکن است مصریها کشور خود را به ترکها بدهند . فقط بدین سبب که ترکها مسلمان هستند . و اینکه کنگره فقط درمقابل انگلیسیها تسلیم است ، وگرنه از اوضاع کانپور ، سری نگر و میرزاپور مشخص است که برای مقابله با مسلمانان ایستادگی می‌کنند .

سپس ایشان سخنانی نیز ایراد کرد و آنان را ارشاد نمود :^{۲۹}
"مردم مصر شک دارند که مسلمانان هندوستان خاری در راه آزادی هندوستان هستند . این اصولا "درست نیست ، اگر دوستان مصری من این فکر را باور دارند ، نشانه این است که آنها به خود زحمت نداد‌ه‌اند ، سیاست هندوستان را درک کنند " .

بدین سبب دلم می‌خواهد مخبرین روزنامه‌های مصری به هندوستان بیایند و ببینند که در هندوستان چه تبلیغاتی علیه مسلمانان مصری می‌شود ، مبنی بر اینکه آنان خدا و اسلام و قرآن را فراموش کرده‌اند . در صورتی که این یک شیطنت و توطئه است " .

اقبال در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۱ میلادی به لندن رسید ، تلگرافی برای نویسنده (جاوید) بدین مضمون فرستاد . من به سلامت به لندن رسیده‌ام ، در کار چاپ جاویدنامه تسریع شود . در لندن وی در این آدرس اقامت داشت* :

*) 113-A-Saint James Court Buckingham Gate S.W.I.

در اول اکتبر ۱۹۳۱ میلادی، نیز غلام رسول مهر بماو پیوست . جلسات میزگرد در محل سنت جیمز^{*} تشکیل می شد که نزدیک محل اقامت آنها بود . اقبال تقریباً " پس از ۲۳ سال ، باردیگر اروپا را می دید . و در این دوران تغییرات چشم گیری در جهان غرب به وجود آمده بود . ایتالیا و آلمان در اروپا به صورت قدرتهای جدید در حال رشد بودند . در چین آثار انقلاب به چشم می خورد . مجمع اتفاق ملل^{**} به صورت یک اداره غیر موثر درآمد . پس از پایان جنگ جهانی اول ، مجمع اتفاق ملل بدین منظور به وجود آمد که مسایل ملل جهان را حل کند و بین آنها تفاهم و امنیت برقرار سازد . و از جنگهای آینده جلوگیری نماید . اولین جلسه آن در ژنو در ۱۹۲۰ تشکیل شد . امریکا از عضویت در آن امتناع کرد . رفته رفته مجمع اتفاق ملل به صورت باشگاهی درآمد که شامل قدرتهای استعمارگر شده بود که می خواستند اقوام مغلوب را همچنان استثمار کنند . در سال ۱۹۳۰ میلادی به سبب بحران اقتصادی جهانی ، ملل افریقا و اروپا سرگرم حل مسایل اقتصادی خویش شدند و دیگر کسی به مجمع اتفاق ملل توجهی نداشت . در نتیجه مجمع اتفاق ملل نتوانست جلو بروز جنگ را بگیرد . در سال ۱۹۳۱ میلادی مهمترین قدرت صنعتی شرق ، یعنی ژاپن بهمنجوری حمله کرد ، و هنگامی که چین می خواست در این جنگ مداخله کند ، مجمع اتفاق ملل نتوانست کاری انجام دهد . سپس در سال ۱۹۳۵ میلادی ایتالیا حبشه را تصرف کرد ، در آن زمان نیز ثابت شد که مجمع اتفاق ملل کاری از دستش بر نمی آید . بالاخره در سال ۱۹۳۹ آلمان و ژاپن جنگ جهانی دوم را آغاز کردند . ولی قبل از آن مجمع اتفاق ملل نقشهای آخر حیات خود را می کشید .

پس از پایان جنگ جهانی اول ، موسولینی فاشیزم را در ایتالیا بنیان نهاد . و رفته رفته قدرت را به دست گرفت و در سال ۱۹۲۲ میلادی مانند

*) Saint James Palace

**) League of Nations

یک فاتح بزرگ با رژه وارد رم شد. و به‌عنوان نخست‌وزیر ایتالیا انتخاب گردید. در سال ۱۹۲۵ میلادی، تمام اختیارات را به‌دست گرفت و تا هیجده سال حاکم مطلق‌العنان ایتالیا بود. در این دوران وی با تأسی از قدرتهای تازه نیرو یافته، قانونی مبنی بر تشکیل یک امپراطوری عظیم در ایتالیا را تصویب نمود و برای رسیدن به‌این هدف تجاوزکارانه، به‌کشورهای ضعیف حمله برد. در سال ۱۹۳۵ میلادی، حبشه را فتح کرد. در ۱۹۳۶ لیبی را مستعمره ایتالیا نمود و در ۱۹۳۹ آلبانی را به‌متصرفات خود افزود و سپس ادعا کرد که دولت ایتالیا حق دارد تونس و مالت و کرس را ضمیمه متصرفات خویش سازد.

سرانجام در ۱۹۳۹ موسولینی با هیتلر دیکتاتور آلمان قرارداد بست و در جنگ جهانی دوم شرکت جست. و این تصور هیتلر که ملت آلمان نژاد برتر در جهان است، به‌صورت یک جنون درآمد. هیتلر در آلمان حزب نازی یا حزب کارگران سوسیالیست ملی آلمان را به‌وجود آورد. وی اولین بار در سال ۱۹۲۳ میلادی کوشش کرد که زمام امور آلمان را به‌دست بگیرد. ولی تحت تعقیب قرار گرفت، پس از آزادی از زندان، روح جدیدی در نازیسم دمید. در سال ۱۹۳۲ میلادی، حزب نازی آلمان قدرتمندترین احزاب گردید. به‌سبب قدرت حزب نازی بود که در ۳ ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر را به‌صدر اعظمی آلمان برگزیدند. پس از اینکه او این مقام را اخراز کرد، به‌جمهوری آلمان خاتمه داد و مخالفین سیاسی خود را یا به‌زندان انداخت یا به‌قتل رساند. هیتلر به‌عنوان یک رهبر دیکتاتور مدت ۱۲ سال بر آلمان حکومت کرد. در این دوران تاکید فراوانی بر ساختن و تولید نمودن سازو برگ جنگی و رونق کارخانه‌های اسلحه‌سازی داشت و با این کار ارتش آلمان را نوسازی کرد و رفته‌رفته آلمان را به‌یک نیروی نظامی قوی و بی‌تظیر در جهان درآورد. در آن زمان ملل اروپایی خواستار جنگ نبودند، بدین سبب

وقتی آلمان در ۱۹۳۶ میلادی سرزمین "رائین*" را تصرف کرد، فرانسه ساکت ماند. در مارس ۱۹۳۸، ارتش آلمان وارد اتریش شد. در ۱۰ اکتبر ۱۹۳۸ ابتدا به سرزمین سودتنین** حمله کرد که مرز آلمان شرقی و لهستان بود، سپس چکسلواکی را تصرف کرد. در سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی به لهستان حمله کرد. بهمرحال می توان هیتلر را آغازگر جنگ جهانی دوم دانست، که تا به امروز در تاریخ بشریت هولناکترین جنگ شناخته شده است.

در این ایام "مائوتسه تونگ" به قدرت کمونیستهای چینی افزود. از سال ۱۹۱۲ میلادی به بعد تحت تاثیر حزب ناسیونالیست "چیانگ کایچک" جمهوری چین به وجود آمد. "چیانگ کایچک" و ارتش او در "نان کینگ" حکومت می کردند.

در سال ۱۹۲۷ میلادی، نیروهای چیانگ کایچک کمونیستهای چین را به عقب راند و آنها را مجبور ساخت که به طرف کوهها فرار کنند. "مائوتسه تونگ" کمونیستهای متفرق شده چینی را جمع آوری نمود و به اتفاق آنها از دل کوهها و راههای خطرناک و دشوار گذشت و به منطقه شمال غرب چین رسید. این سفر طولانی ویا معجزه آسای رهبری "مائو" را راهپیمایی بزرگ نام نهادند. به خاطر همین راهپیمایی طولانی، مائوتسه تونگ به عنوان یک رهبر عظیم شناخته شد و دنیا در این بیم بود که به زودی علیه سرمایه داری جنگ دیگری برپا خواهد شد، و یا از خاکستر چین قدیم یک چین جدید در حال تکوین است.

اقبال تمام این مسایل را می نگریست، و احساس می کرد نظام دنیا نیاز به تولدی تازه دارد. ولی در این تشکیل نو نقش اسلام چیست؟ این سؤال بارها در ذهنش مطرح می شد و گویا به خاطر پاسخ به همین سؤال، چند سال بعد در نامه ای مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۳ خطاب به سید سلیمان ندوی چنین نوشت:^{۳۱}

*) Rhine

** سلسله جبالی در مرز آلمان شرقی و لهستان Sudeten land

"در این زمان دنیا بهکشمکش عجیبی گرفتار است، جمهوری در حال فنا شدن است و دیکتاتوری جایگزین آن می‌شود. در آلمان تعلیمات مادی‌گرایی داده می‌شود. بار دیگر جهادی عظیم علیه سرمایه‌داری در حال وقوع است. تهذیب و تمدن (مخصوصاً در اروپا) در حال نزع است. غرض اینکه نظام عالم احتیاج دارد از نو، بازسازی شود. به نظر شما در این اوضاع و احوال برای تشکیلات جدید نقش اسلام چه می‌تواند باشد؟"

سفر به اروپا پس از ۲۳ سال یادهای گذشته را در او زنده کرد. در سال ۱۹۰۸ میلادی، هنگامی که اقبال به لاهور بازگشت، بهکشمکش ذهنی شدیدی مبتلا شد. وضع جدایی با همسر اولش با وجود کوششهای فراوان پدر و برادرش برای ایجاد تفاهم بین آنها هنوز هم ادامه داشت. مشکل مالی و مساله امرار معاش نیز مطرح بود، و در این حالت اضطراب از مشکلات و موانع زندگی مالی و خانوادگی بیشتر از هرکس عطیبه فیضی، خانمی که بسیار باهوش بود، نتوانست با او همدردی کرده و به او آرامش دهد. در این دوران او با ایماویگی ناست آلمانی هم مکاتبه داشت.

نامه‌های اقبال به عنوان ایماویگی ناست (اصل یا کیی) بیشتر نزد وراث مرحوم ممتاز حسن است. به گفته دانشور مسلمان آلمانی، دکتر محمد امان هوبهم، تعداد این نامه‌ها چهل عدد است. از بین آنها ۳۸ نامه به زبان آلمانی و فقط دو نامه به زبان انگلیسی است. از این نامه‌ها ۲۷ کیی نزد هوبهم موجود است. به قول وی این نامه‌ها را ایماویگی ناست قبل از مرگش به انجمن دوستی پاکستان و آلمان اعطاء کرده بود. و آن وقتی بود که مرحوم ممتاز حسن رئیس انجمن و هوبهم دبیر انجمن بود. ایماویگی ناست دلش می‌خواست که نامه‌هایی که بیش از پنجاه سال بود از آنها نگهداری می‌کرد، یا در آرشیو اقبال در پاکستان و یا در موزه دیگری، نگهداری شود. هوبهم هم نمی‌داند که اصل نامه‌ها دست کیست و یا در

* راجع به دیگر نامه‌ها به زیر نویس صفحه ۱۰۲، ۱۰۳ و ۱۰۴ جلد دوم رجوع شود.

کجا می باشد؟

در سال ۱۹۰۷ میلادی، ایماویگی ناست در شبانه‌روزی هائیدل برگ به دانشجویان خارجی زبان آلمانی و ادبیات تدریس می‌کرد. و اقبال نزد وی زبان آلمانی می‌آموخت. او از اقبال از نظر سنی کوچکتر بود، و نه فقط بی اندازه زیبا بود، بلکه به ادبیات و فلسفه آلمانی نیز کاملاً آشنایی داشت. هردوی آنها به ادبیات و فلسفه آلمانی بخصوص به شاعری و افکار گوته، هائینی و نیچه بسیار علاقمند بودند. و همین علاقه آنها را به هم بیشتر نزدیک کرده بود، هوبهم به تازگی در لندن در یکی از سمینارهای اقبال در مورد این مکاتبه سخنرانی فاضلانهای ایراد نموده است. به گفته وی، وابستگی اقبال به ایماویگی ناست بر اساس احترام و علاقه متقابل و در حقیقت این دوستی از نوع غیر احساسی بوده است. برای مثال در نامه‌های اقبال او را شما خطاب می‌کند و هرگز کلمه تو را استفاده نمی‌کند و به همین صورت ایماویگی ناست وی را همیشه دکتر یا پرفسور خطاب می‌کرد. پس از مطالعه نامه‌ها روشن می‌شود که اقبال به زبان آلمانی هم تسلط داشته است. نامه‌های او به زبان آلمانی از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ میلادی یعنی زمان شروع جنگ جهانی اول نوشته شده است. هوبهم گوید: در بیشتر این نامه‌ها اقبال رابطه روحانی خود را با ایماویگی ناست و ادبیات آلمان بیان کرده، آلمان را وطن روحانی خود می‌داند. او بارها از آن روزهای خوش یاد می‌کند که به همراه ایماویگی ناست ساعتها درباره فلسفه نیچه و گوته بحث می‌کردند. در یکی از نامه‌هایش که به مناسبت فوت پیدر ایماویگی ناست و عرض تسلیت به وی نوشته است، این آیه قرآن کریم را در آن درج نموده: انالله وانا الیه راجعون. آنگاه تفسیر آن را به زبان آلمانی انجام داده است.^{۲۲}

یکی از این نامه‌ها مورخ ۲ دسامبر ۱۹۰۷ میلادی از لندن، در روزنامه جنگ کراچی در شماره ۱۸ ژوئن ۱۹۸۲ میلادی به زبان آلمانی، و ترجمه انگلیسی و اردوی آن منتشر شده بود، ترجمه اردوی آن به شرح زیر است:

"دوشیزه ایمای عزیز، نامه شما به دستم رسید. جای افسوس است که من زبان آلمانی را فراموش کرده‌ام. در روزهای گذشته سرم بسیار شلوع بود و فرصت مطالعه نداشتم، شما چرا انگلیسی را فراموش نمی‌گیرید. زیرا وقتی شما به زبان انگلیسی آشنایی پیدا کردید، نامه نوشتن به شما برای من آسانتر می‌شود و خواهم توانست هرچه در دل دارم، برای شما بیان کنم. گفته بودم که برای دیدار شما به "هیل بران"^{*} خواهیم آمد. ولی نتوانستم. کاری برایم پیش آمد که مجبور شدم در ۵ نوامبر در لندن باشم. پرفسور آرتولد به مصر رفته است، و مرا به جای خودش به عنوان پرفسور عربی گذاشته‌اند. در هفته دوبار درس دارم. من نمی‌توانم چیز زیادی بگویم و یا بنویسم. شما می‌توانید تصور کنید در روح من چه می‌گذرد. آرزو دارم بتوانم بار دیگر شما را ببینم و با شما گفتگو کنم. ولی نمی‌دانم چکار باید کرد. شخصی که رفاقت شما را داشته است، اکنون بدون شما نمی‌تواند زنده بماند. از چیزی که نوشته‌ام معذرت می‌خواهم. زیرا یقین دارم که شما چنین اظهاراتی را دوست ندارید. خواهش می‌کنم برایم زود نامه بنویسید و هرچه که هست بنویسید. این درست نیست کسی که از شما چیزی را پنهان نمی‌کند، از او حرفی را پنهان کنید، مخلص شما: ایس. ایم. اقبال"^{**}.

اقبال دیگر هرگز موفق نشد با ایماویگی ناست ملاقات کند. شیخ نسیم حسن وکیل برادر مرحوم ممتاز حسن فقط فتوکپی نامه‌های او را در اختیار نویسنده (جاوید) گذاشته است. یکی از نامه‌ها در لاهور در ۱۱ ژانویه ۱۹۰۹ میلادی به زبان آلمانی نوشته شده است.^{۳۳} ترجمه آن به شرح زیر است:

"دوشیزه ایمای عزیز، از طرف من گرمترین تشکرات را برای نامه خود بپذیر، این از لطف شما است که برایم نامه فرستادید و مرا یاد کردید. با اینکه من از آلمان اینقدر دور هستم، باز هم مرا به خاطر داشتید و نامه

* Heilbronn در آلمان غربی می‌باشد.

** شیخ محمد اقبال.

نیستید . من نامه‌ای از هائیدل برگ از شما دریافت نکردم . ممکن است نامه‌ای که نوشته‌اید گم شده باشد و یا از بین رفته باشد . من از این مساله بسیار ناراحت هستم که نامه شما به دستم نرسیده و گم شده است . هنگامی که به هندوستان رسیدم ، هم وطنانم آنچنان استقبال گرمی از من به میان آوردند که نمی‌توانم بازگو کنم . از طرف دوستان و دوستان خویس ، تقریباً "چهل نظم از سراسر هندوستان به دستم رسید . هنگامی که به لاهور رسیدم ، حلقه طلابی به گردنم آویختند و از من استقبال بعمل آوردند . در راه آهن بمبئی ، لاهور و سیالکوٹ صدها نفر برای استقبال از من حضور داشتند ، و جبهه‌ها در حال خواندن شعرهایی بودند که من سروده بودم . وقتی که دیدم والدینم سلامت هستند ، بسیار مسرور و شادمان شدم . مادر و خواهرانم از بازگشت من بسیار خوشحال شده بودند . اینک من در لاهور پیشه وکالت را آغاز نموده‌ام . این برای من هرگز ممکن نخواهد بود که کشور زیبای شما را فراموش کنم . جایی که اینقدر چیز آموختم و . . . خواهش می‌کنم برایم نامه بنویسید . . . شاید ما بار دیگر بتوانیم یکدیگر را ببینیم ، در آلمان و یا در هندوستان ، پس از مدتی اگر من بخواهم به هندت آوردم در اروپا برای خود خانه‌ای تهیه خواهم کرد . این آرزوی من است و امیدوارم که به آن برسم . از خیر فوت آقای "گاولینر" بسیار متاسف شدم . شاید شما به یاد داشته باشید ، من بارها در مورد سلامت وی اظهار نگرانی کرده بودم . به خاطر خدا این دوست خود را هرگز فراموش نکنید . که باید شما را همیشه در دل دارد و شما را هرگز فراموش نخواهد کرد . خاطرات اقامت من در هائیدل برگ مانند یک رویای شیرین است . ای کاش می‌توانستم این خواب را بار دیگر ببینم . آیا ممکن خواهد بود ، شما بهتر می‌دانید ؟ با آرزوهای قلبی ، ایس . ایم . اقبال ، وکیل لاهور . هندوستان " .

دو کپی از نامه‌های دیگر وی به زبان انگلیسی موجود هستند ، آنها زمانی نوشته شده که اقبال در سال ۱۹۳۱ جهت شرکت در کنفرانس میزگرد

به لندن رفته بود. روی هر دو نامه این آدرس یادداشت شده است.
به نظر می‌رسد که در آن زمان اقبال خیال سفر به آلمان را نیز داشته
است. به همین جهت قبل از حرکت به انگلستان او نامه‌ای به ایماویگی ناست از
لاهور نوشت و آدرس محل اقامت خود را در لندن برای او فرستاد. این
نیز ممکن است که او از لندن نامه‌ای به ایماویگی ناست نوشته باشد. و از او
خواسته، ملاقاتی با او داشته باشد. به هر حال اولین نامه در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۱
نوشته شده است. ترجمه آن چنین است:^{۳۲}

"از شما سپاسگزارم که برایم نامه نوشته‌اید. همین امروز صبح نامه
شما به دستم رسید. وقتی که من هنوز در بستر بودم. نامه را چند بار
خواندم. یکی به این دلیل که یاد دیدن آن بسیار خوشحال شدم و دیگری به
خاطر اینکه می‌خواستم آن را بهتر بفهمم. بسیار خوشحال شدم از اینکه
فهمیدم پس از رفع موانع و مشکلات بی‌شمار، اکنون شما زندگی خوبی را
می‌گذرانید. هرگز نمی‌توانم ایامی را که در هائیدل برگ بودم، فراموش
کنم. آن زمان که شما فاست، گوته را به من آموختید. و از هر راه ممکن
به من کمک کردید. واقعا "چه روزهای خوشی بود." از نامه شما معلوم است
که فرصت زیادی ندارید. به همین جهت بیشترین سعی خود را می‌کنم تا به
هائیدل برگ بیایم و یکبار دیگر شما را در آن مکان ملاقات کنم. من هنوز هم
رود نیکر^{**} را به یاد دارم. که بیشتر اوقات در ساحلش قدم می‌زدیم. ولی
من نمی‌توانم به طور یقین چیزی بگویم. اما فکر می‌کنم که پس از مدتی
خواهم توانست به شما اطلاع دهم در راه سفر بهرم، آیا می‌توانم به آلمان
نیز بیایم یا خیر؟ من از رم دعوتنامه دریافت داشته‌ام و خیال دارم قیل
از بازگشت به هندوستان به آنجا بروم. دیگر لازم نیست به شما بگویم چقدر
دلیم می‌خواهد شما را ببینم و یاد آن روزهای خوش گذشته را تازه کنم.
افسوس برای همیشه آن ایام گذشتند. در طول این مدت، برای من حتما"

* A-113 Saint James Court Buckingham Gate S.W.1

** Neckar

نامه بنویسید . مخلص شما ، اقبال . من اینک دیگر پرفسور نیستم .
دومین نامه نیز از همین آدرس در ۱۹ نوامبر ۱۹۳۱ به رشته تحریر
درآمد . ترجمه آن به شرح زیر است :

" شما بسیار لطف فرمودید که بهمن نامه نوشتید . من منتظر دیدار
شما در هائیدل برگ بودم . ولی متأسفانه باید بگویم که به خاطر تغییر
ناگهانی که در برنامه من به وجود آمد ، دیگر برایم ممکن نیست به آلمان
سفر کنم و مستقیماً " بهرم خواهم رفت . جایی که سینیور مارکونی مرا دعوت
کرده و از آنجا در ۷ دسامبر جهت شرکت در کنفرانس بین المللی اسلامی
بهاورشلیم می روم . اگر مقدور می شد که یکبار دیگر شما را ببینم و یادهای
گذشته را تازه نمایم ، بسیار خوشحال می شدم ، اما متأسفانه در این زمان
ملاقات با شما ممکن نیست . بهر حال امکان دارد که سال آینده بار دیگر
بهارویا سفر کنم . اگر چنین شد ، حتماً برای دیدار شما به هائیدل برگ
خواهم آمد . خواهش می کنم سلام قلبی مرا بپذیرید و به دوستانتان که در
دوران اقامت در هائیدل برگ بهمن معرفی کردید ، نیز سلام برسانید . گاه
و بی گاه به آدرس لاهور برای من نامه بفرستید . برای اینکه مثال معروفی
است در فارسی که می گویند " نامه نصف دیدار است " . امیدوارم که به خیر
و سلامت باشید . مخلص شما ، اقبال "

اقبال جهت شرکت در دومین میزگرد به لندن رفته بود . ولی وقتی
به آنجا رسید ، مرجع علم و ادب نیز شد . لذا کارهای ایشان را در انگلستان
می توان به دو قسمت تقسیم نمود . یکی برنامه های او در دومین میزگرد و
بعد شرکت در محفل های علم و ادب یا مهمانی هایی که به افتخار او داده
می شد .

تا آنجا که به دومین میزگرد مربوط می شود ، به دلیل اینکه اقبال طرفدار
برگزاری انتخابات جداگانه برای مسلمانان بود ، لذا در جلسات کمیته های

اقلیتها شرکت می‌کرد. اولین جلسه از کمیته اقلیت در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۱ تشکیل شد. در این جلسه مهاتما گاندی اصرار داشت که رهبر حزب ناسیونالیست اسلامی دکتر انصاری را برای کنفرانس دعوت کنند و اگر او از خواسته‌های مسلمانان حمایت نکرد، گاندی از او طرفداری خواهد کرد. سیاست نمایندگان مسلمان این بود که اگر مهاتما گاندی بخواهد، می‌تواند دکتر انصاری را شخصا "به کنفرانس دعوت نماید. که این مورد قبول گاندی نبود. به همین جهت اولین جلسه بی نتیجه ماند. و برای دو روز به تعویق افتاد، تا نمایندگان اقوام مختلف با بحث و گفتگوی غیررسمی مشکل را حل نمایند. در ۳ سپتامبر ۱۹۳۱ کمیته اقلیتها دومین جلسه خود را تشکیل داد. ولی به پیشنهاد مهاتما گاندی، به خاطر گفت و شنودهای دیگر، آن جلسه نیز به مدت ۸ روز به تعویق افتاد. طی این ۸ روز گفتگوهای برای صلح بین مسلمانان و هندوها، سیکها و دیگر فرقه‌ها ادامه یافت. ولی تمام این کوششها بی ثمر ماند. بالاخره در ۸ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی، جلسه تشکیل و مهاتما گاندی در این جلسه ضمن اظهار تاسف، اعلام داشت که گفت و شنودها، ناکام مانده است. و همراه آن پیشنهاد کرد که کنفرانس را برای مدت نامعلومی به عقب بیاورند. آنگاه سرمحمد شفیع در بیانات خود با پیشنهاد گاندی مخالفت کرد. زیرا از نظر وی تا وقتی که مسایل فرقه‌ای حل نشده‌اند، هیچ نوع قانونی را نمی‌توان تصویب کرد.

در پایان نخست وزیر انگلستان طی سخنانی اعلام داشت که جلسات کمیته اقلیتها به کار خود ادامه خواهند داد، ولی تاریخ و وقت آن را خود تعیین خواهد نمود. اقبال در مورد خواسته‌های مسلمانان سخنرانی خود را آماده نموده بود، ولی نوبت نرسید که آن را ایراد کند. در این مدت نظریات مختلفی ارائه شد، که بعضی از آنها را روزنامه‌های لندن منتشر ساختند. ولی فرقه‌ها موفق نشدند که نتیجه‌ای قابل قبول برای حل این مسایل بیابند. براین اساس در ۲ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی در جلسه کمیته

سازمانی فدرالی*، مسلمانان از شرکت در بحث حل مسئله فرقه‌ای امتناع ورزیدند. سپس در ۱۳ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی تیز در کمیته اقلیتها راهی برای حل مسأله فرقه‌ای یافت نشد. جلسه بدون هیچ نتیجه‌ای به پایان رسید. در این رابطه نامه اقبال به‌عنوان عبدالله جغتایی مورخ ۳ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی قابل توجه است، وی می‌گوید:^{۲۵}

"این روزها با کارهای فراوان به‌سرآمدند. کمیته اقلیتها سه‌بار تشکیل جلسه داد، و هر سه‌بار برای گفتگوهای خصوصی صلح‌آمیز، جلسات را به تعویق انداختند. گفتگوهای غیرعلنی بسیار انجام شد، ولی تاکنون نتیجه‌ای حاصل نشده است. هندوها و سیکها به‌مخالفت خود با خواسته‌های مسلمانان ادامه می‌دهند، در ضمن ممکن است کمیته اقلیت که من عضوان هستم، در ۱۱ نوامبر تشکیل جلسه دهد. از آن نیز کاری بر نمی‌آید. حقیقت این است که کار کمیته اقلیت فقط ایجاد صلح است. برای انجام آن کوشش شد، ولی تاکنون نتیجه‌ای نداشت."

در ۱۶ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی، درباره جلسه کمیته سازمانی فدرالی نمایندگان مسلمان فکر می‌کردند، چنانکه بین فرقه‌ها تفاهم ایجاد نشد و نمایندگان مسلمان بدون تفاهم فرقه‌ای نمی‌خواستند قانون اساسی را مورد بحث قرار دهند، در نتیجه دولت انگلستان در این مورد، نظر خویش را اعلام خواهد کرد. ولی در آن جلسه نمایندگان احساس کردند که دولت انگلستان خواهان ادامه بحثها است. و اینک این سؤال پیش آمد که در جلسه شرکت کنند یا خیر؟ در این مرحله، نمایندگان مسلمان با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند. اقبال عقیده داشت که بهتر آنست نمایندگان مسلمانان در آینده، درباره قانون اساسی بحثی نداشته باشند، و کناره‌گیری خود را از شرکت در جلسه اعلام نمایند. اصولاً "سرمحمد شقیع و محمدعلی جناح با نظر وی موافق بودند، ولی آنها نمی‌خواستند، اتهام ختم کنفرانس

*) Federal Structure Committee

نمایندگان آنها، ده شود، لذا آنها مایل بودند هیئت مسلمانان اعلام کنند که دریاچه امور و مسایل مرکز، بحث را ادامه دهند. ولی مسلمانان چنین قانون اساسی را هرگز نخواهند پذیرفت که طی آن خواسته‌های آنها را به رسمیت نشناسند. اقبال با این طرز فکر مخالف بود. در میان نمایندگان مسلمانان کسی هم با اقبال هم عقیده نبود. به همین جهت او بسیار ناراحت شد. در ۱۶ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی، در نامه‌ای خطاب به سرپرست رسمی هیئت اعلام داشت که خیال دارد از هیئت کناره‌گیری نماید. چند روز بعد وی به وزیر امور خارجه نیز اطلاع داد، که مآئذ او در لندن بی‌فایده است. و در ۲۱ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی باز خواهد گشت.^{۳۴}

از سابقه دومین میزگرد مشخص است که اقبال عملاً در بحثها شرکت نکرده است. و در جلسات کمیته اقلیتها ساکت ماند. سؤال این است، اگر او سکوت نمی‌کرد پس چه کار دیگری از دستش برمی‌آمد؟ زیرا که در جلسات کمیته‌های اقلیتها، هر دفعه به‌عنوانی جلسه تعطیل می‌شد. تا آنجا که فرصت نیافت سخنرانی خود را ایراد کند، وی برای ایجاد مصالحت فرقه‌ای تا مدتی در بحثهای غیرعلنی شرکت کرد. ولی این کاری نبود که نتیجه نهایی از آن عاید گردد. وی به‌صورت غیررسمی با حکام انگلستان در مورد اینکه ایالت حیدرآباد را مستقل* نمایند، بحث و گفتگو نمود، ولی سرانجام حیدری با پیشنهاد او مخالفت کرد. به‌قول عظیم حسین، به‌خاطر این مخالفت، اقبال از سرانجام حیدری رنجیده شد. در آخرین مراحل کنفرانس اقبال با دیگر نمایندگان مسلمان نیز اختلاف پیدا کرد. زیرا که او مخالف شرکت در بحثهایی بود که بدون دست‌یابی به‌راه‌حل مسایل فرقه‌ای در مورد مسئولیت‌های مرکز انجام می‌شد. گویا اصولاً "نمایندگان مسلمان با نظر او موافق بودند، ولی وقتی جلسه تشکیل شد، چیزی اعلام ننمودند و مصلحتاً "سکوت اختیار کردند. اقبال از این موضوع بسیار دلگیر شد و در

*) Dominion Status

آن حال کناره‌گیری خود را از هیئت اعلام داشت . به‌طور کلی اقبال ارکارنامه دومین میزگرد راضی نبود . علاوه بر آن او از عملکرد بعضی از اعضای گروه مسلمانان نیز ناراضی بود . سرفضل حسین ، شخصی که به سفارش وی نایب السلطنه اقبال را جهت شرکت در میزگرد کاندید کرده بود ، از عملکرد اقبال مایوس بود . اما حالا همان سرفضل حسین برای انتخاب اقبال به‌یست عضویت کمیسیون خدمات عمومی هند فکر می‌کرد . یادداشت‌های شخصی وی که به تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی دو دفتر خاطرات روزانه‌اش نگاه داشته شده است ، قابل توجه می‌باشد :

"من تمام کوشش خود را انجام می‌دادم که اقبال به‌این منصب انتخاب شود . البته اگر آن بی‌وقوف از طریق تلگرام اعلام نمی‌کرد که از میزگرد استعفاء داده است ، در صورتی که دیگران این کار را نکردند ."

دوران اقامت اقبال در انگلستان این چنین برگزار شد .

اول اکتبر ۱۹۳۱ میلادی ، سر ساموئل هور وزیر هند در محل سکونتش به دیدار وی آمد و در مورد موقعیت مسلمانان در قانون هندوستان با وی گفتگو نمود .

در ۷ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی ، او دعوت نخست وزیر اسبق ایران ، سید ضیاءالدین طباطبایی را قبول کرد . در زمان احمدشاه قاجار در سال ۱۹۲۱ میلادی هنگامی که رضاخان وزیر جنگ شد ، او نخست وزیر ایران بود . ولی به سبب اختلافش با رضاخان از کارش استعفاء کرد و در سوئیس اقامت گزید . سید ضیاءالدین طباطبایی به نه زبان زنده می‌توانست صحبت کند . وی حامی سید جمال‌الدین افغانی و مبلغ پروپاقرص پان‌اسلامیزم (اتحاد جهان اسلام) بود . او نیز مانند اقبال در مؤتمر اسلامی در بیت‌القدس شرکت داشت . و در آن زمان فقط برای چند روز به لندن آمده بود . اقبال بعضی از قسمتهای جاویدنامه را برای وی خواند ، پس از شنیدن آن سید

*) Sir Samuel Hower

ضیاء اظهار شگفتی کرد و گفت چنین اشعاری را تاکنون نشنیده است. در ۸ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی در مهمانی شام سفارت عراق شرکت کرده و در ۹ اکتبر ۱۹۳۱ سفیر آلبانی او را دعوت کرد. عصر همان روز مدیر روزنامه "گزارشات شنبه" آقای پنکهرد او را به جای عصر دعوت کرد. در این موقع وی خطاب به روزنامه نگاران انگلیسی گفت:^{۳۸}

"انگلیسها باید فکر ذخائر مالی بحرالमित و دیگر مسایل را کنار بگذارند و از نظر اخلاقی در حق فلسطینیها انصاف به خرج دهند. و در این رابطه اولین کار این است که اعلامیه "بلفور" را لغو کنند."

در ۱۰ اکتبر ۱۹۳۱ سرظفرالله خان^{***}، اقبال و دیگر نمایندگان مسلمان را در رستوران شفیع دعوت کرد. صاحب این رستوران یکی از اهالی امرتسر، محمد شفیع بود. غذاهای خوبی برای آنها تهیه کرده بودند. روز بعد مولانا فرزند علی، پیش نماز مسجد لندن، او و دوستانش را به مسجد فضل دعوت کرد و آنها را به چند تازه مسلمان شده انگلیسی معرفی نمود. در ۱۳ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی "سر دنی سن راس"^{***} برای ملاقات وی آمد و با او در مورد نهضت‌های مذهبی جهان اسلام و بخصوص بهائیت گفتگو کرد. او روز بعد نیز برای دیدار اقبال آمد. زیرا قرار بود در یکی دو روز آینده در مورد همین موضوع در آمریکا سخنرانی داشته باشد. در ۱۴ اکتبر ۱۹۳۱ خانم فاطمه العابدی، انگلیسی که تازه مسلمان شده بود، به افتخار اقبال، یک مهمانی

*) Saturday Review

*** سرظفرالله خان چودھری در ۱۸۹۳ میلادی تولد یافت. حقوق‌دان و سیاستمدار معروف شبه قاره بود. تحصیلات خود را در رشته حقوق در لندن به پایان رسانید. از ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۵ میلادی عضو شورای پنجاب بود. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲ مدت یک سال نماینده نایب السلطنه در چین را به عهده داشت. چندین سال وزیر امور خارجه بود. در جلساتی که در شورای عمومی (General Assembly) سازمان ملل متحد درباره مساله کشمیر تشکیل شد، نماینده و رئیس هیات پاکستان او بود. وی یک سال رئیس شورای عمومی سازمان ملل و چند سال به نام قاضی دادگاه بین المللی در (Hauge) هیگ کار کرد. وی در اول سپتامبر ۱۹۸۵ در پاکستان وفات یافت.

***) Sir Denison Ross

در هتل ریتز ترتیب داد که در آن شرکت نمود. در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۱ غازی رثوف نیز برای دیدن وی آمد و سه ساعت با او صحبت کرد. رثوف، در جنگ آزادی ترکیه شرکت کرده بود، ولی بر اساس اختلافی که با مصطفی کمال پیدا کرد، در سال ۱۹۲۴ میلادی از وطن تبعید شد، همان روز نیز اقبال در کنسولگری افغانستان، در میهمانی بزرگ سردار احمدخان وزیر مختار، شرکت کرد. که به مناسبت سالگرد تاجگذاری محمدنادرشاه ترتیب داده شده بود. یکی از این روزها چوده‌ری رحمت‌علی، خواجه عبدالرحیم و دیگر دانشجویان مسلمان کمبریج به‌دیدار وی آمدند. به‌قول خواجه عبدالرحیم، آنها به‌اقبال گفتند: نام کشور مسلمانی که او جهت ایجاد آن پیشنهاد داده بود "پاکستان"^{۲۸} انتخاب شده است که مرکب است از اولین حروف عنوان کشمیر و سه بخش مسلمان نشین دیگر و "تان" بلوچستان است.^{۲۹} آن روز اقبال بیمار و در بستر آرمیده بود. او خطاب به‌دانشجویان گفت: حروف مختلف "پاکستان" را جدا کنند و بر روی مقوای مجزا بنویسند و در اطراف بسترش بگذارند تا او بتواند روی این نام فکر کند. دانشجویان خواسته او را انجام دادند و از نزد وی رفتند. در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی با وساطت "سروجنی نایدو" خانم "روزیته فاربیز"، سیاح کشورهای اسلامی او را به‌منزلش دعوت کرد و سئوالاتی در مورد تعلیمات قرآن از او پرسید. سپس او به‌میهمانی "لیدی هاتوگ" رفت.

در ۲۱ اکتبر ۱۹۳۱ کلنل فیروز و بعد از چند روز پروفیسور گیب به‌دیدن اقبال آمدند. و از وی دعوت کردند که در دانشگاه لندن سخنرانی کند. ولی به‌دلیل حجم کار، این دعوت را رد کرد. وی با کلنل فیروز در مورد نهضت‌های اسلامی در هندوستان و با پروفیسور گیب درباره جنبش‌های اسلامی

* کلمه پاکستان از حروف "پ" برای پنجاب، "الف" برای افغان (ایالت شمال غربی) "ک" برای کشمیر "سن" برای سند و "تان" برای بلوچستان به‌وجود آمد و یا به‌قولی نام پاکستان از دو کلمه "پاک" و "پسوند" "ستان" به‌معنی سرزمین پاک مشتق شده است.

استاد دانشگاه آکسفورد Prof. Gibbe (**)

در افریقا صحبت کرد . در ۲۳ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی ، سعید شامل به ملاقات اقبال آمد . سعید شامل در قفقاز شمالی علیه کمونیستهای روس برای آزادی مناطق خود مبارزه کرده بود . وی در مورد ظلمهای شورویها در این مناطق مسلمان نشین صحبت کرد . او قبلا " در لهستان اقامت داشت و شدیداً " مخالف کمونیستها بود . اقبال گفت : کمونیزم شوروی برای پایان دادن به امپریالیزم اروپا می تواند عنصر فعالی باشد ؛ بهمین جهت مسلمانان باید راهی را انتخاب کنند که با آن مخالفت نشود . ولی سعید شامل با او موافقت نکرد و گفت ، ظاهراً " کمونیزم شوروی از امپریالیزم اروپا بهتر به نظر می رسد ولی در حقیقت آن نیز به جای خود نوعی امپریالیزم است . اقبال گفت : از مخالفت مسلمانان با کمونیزم روس ، امپریالیزم اروپا استفاده خواهد برد . بدین سبب برای کنترل موازنه اقتصادی اروپا و دیگر مسایل ، وجود کمونیزم ضرورت دارد ، و عصر همان روز اقبال در میهمانی جای که به افتخار شرکت کنندگان مسلمان توسط احمد سعید خان چغتاری ترتیب داده شده بود ، شرکت کرد .

در لندن اقبال به رئیس انجمن ملی انگلستان ، دوشیزه مارگریت فارقهوسن معرفی شد . وی با مسلمانان همدردی می کرد و منظور انجمن ملی او برقراری روابط حسنه با مسلمانانی بود که در قلمرو سلطنت بریتانیا زندگی می کردند . و همچنین جلوگیری از بی انصافیها و التیام بخشیدن به ظلمها و تعدیهای بی که نسبت به آنان می شد . در ۲۷ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی رئیس انجمن از اقبال و مولانا شوکت علی جهت شرکت در یک میهمانی دعوت کرد . در این ضیافت ، همفکران آنها نیز حضور داشتند . پس از اتمام مجلس ، اقبال به همراه چند تن از دوستان به سالن " قواکر " رفتند و دیدند که تا نما مشغول دعا کردن هستند .

ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۴ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی ، اقبال بیاناتی در مجمع هندیان در لندن ایراد کرد . رئیس مجمع " سر فرانسیس ینگ هستند " او را به حاضرین معرفی کرد . اقبال در سخنرانی خود روشن ساخت که در

شاعری‌اش، افکار فلسفی وجود دارد، ولی اشعارش فلسفه منظمی ندارند. اقبال یقین دارد که انسان آینده درخشان خواهد داشت. و به عقیده او انسان صلاحیت آن را دارد که در نظام کائنات به صورت یک عنصر مستقل درآید. سپس وی بعضی از اشعارش را تشریح نمود و روش شاعری خود را بیان کرد، سپس از چند تالیف فارسی خود ذکری بهمیان آورد و در پایان مفصلاً درباره تصنیف جدیدش "جاویدنامه" صحبت کرد. در پایان گفتار وی در مورد "خودی" به چند سؤال پاسخ داد. برای صرف شام به منزل "لرد ولیدی‌ارون" رفت.^{۴۰}

در ۱۸ نوامبر ۱۹۳۱ اقبال سفری یک‌روزه به کمبریج داشت. غلام رسول مهر و مولانا شفیع داودی نیز به همراه وی بودند. در ایستگاه چودهری رحمت علی، خواجه عبدالرحیم و دیگر دوستان از او استقبال کردند. ساعت ۵ بعد از ظهر بهافتخار آنها میهمانی جای در هتل آمرز دانشگاه، تدارک دیده شده بود. در این صیافت پرفسور نیکلسن، پرفسور لیوی* و دیگر اساتید دانشگاه شرکت داشتند. دکتر سلیمان از مصر، که رئیس انجمن بین‌المللی اسلامی کمبریج بود، اقبال را بهمدعوی دیگر معرفی کرد. در این مجمع پرفسور سارلی**، پرفسور نیکلسن و پرفسور لیوی سخنانی گفتند. در پایان اقبال نیز بیاناتی ایراد کرد. وی ضمن تشکر از میزبانان خویش، اظهار تأسف نمود از اینکه پرفسور براون و پرفسور میک‌تیگرت در آن محفل حضور نداشتند. سپس گفت:^{۴۱}

"شرکت من در این کنفرانس بی‌مورد نیست. در اینجا درباره سرنوشت اقوام مختلف هندوستان تصمیم‌گیری می‌شود. من نیز لازم دانستم که در این کار مهم شرکت کنم. و دوستانم را یاری دهم. همان‌طوری که همه می‌دانند در گفتگوی همگانی ما به نتایج‌ای نرسیدیم، و موفق نشدیم با هم متحد شویم. دلم می‌خواهد نصایحی به جوانانی که در حال حاضر مشغول تحصیل

* استاد دانشگاه کمبریج Prof. Levy

** Prof. Sorley

در کمبریج هستند، بکنم: کمبریج آن سرچشمه علم و فضیلتی است که در ترکیب تمدن و تهذیب اروپا بیشترین نقش را ایفاء کرده است. من به آنها گوشزد می‌کنم که از الحاد و ماده‌گرایی دوری جویند، زیرا بزرگترین اشتباهی که اروپاییها مرتکب شدند، این بود که آنها مذهب و حکومت را از هم جدا کردند و در نتیجه تهذیب آنان از روح اخلاق محروم شد و به طرف الحاد و ماده‌گرایی کشانده شدند. عقیده من این است "انا" و "خودی" انسانی مرکز کائنات است. این اولین نقطه نظر است. فلسفی از کثرت به طرف وحدت سوق پیدا کند. ولی راه صحیح این است که از وحدت به طرف کثرت برود. من ۲۵ سال پیش ضررهای این تهذیب را دیدهام، و در رابطه با آنها پیشگوییهای هم کرده بودم. اگرچه من معنی آنها را نمی‌دانستم، ولی این در سال ۱۹۰۷ میلادی بود، شش سال بعد از آن یعنی در سال ۱۹۱۴ میلادی تمام پیشگوییهای من درست درآمد. جنگ جهانی ۱۹۱۴ میلادی در حقیقت نتیجه همان اشتباهی بود که قبلاً ذکر کرده بودم. یعنی جدایی دین از حکومت و ظهور الحاد و ماده‌گرایی. بلشویزم نتیجه طبیعی جدایی دین و دولت است. من به جوانان توصیه می‌کنم، از ماده‌گرایی بپرهیزند، چند روز قبل در یک اجتماع بزرگ خانمها، از من خواسته شد که به آنها نصیحتی کنم، به آنها گفتم بزرگترین و محکمترین وظیفه زنهای انگلیسی این است که نسل آینده را از چنگال الحاد و ماده‌گرایی نجات دهند. دین بی‌اندازه لازم است، دین عرفان و ایقان است.*

قبل از ترک لندن در ۶ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی، انجمن ادبی اقبال در هتل والدورف ضیافت بزرگی به افتخار اقبال تدارک دید، در این میهمانی تقریباً "از چهارصد نفر دعوت به عمل آمده بود، تمام اعضای دومین کنفرانس میزگرد نیز شرکت داشتند.

مهاثما گاندی، سرتیج بهادر سپرو، سر وحنی نایدو، آقاخان، محمد

* اگر پندی ز درویشی پذیری
بتولی باش و پنهان شود رایین عصر

هزار امت بمیرد تو نمیری
که در آغوش، شیری یگیری

علی جناح، سر عمر حیات نواله، سر محمد شفیع، سر ظفر الله خان، مولانا شوکت علی، سراجبر حیدری، سر میرزا محمد اسماعیل، سردار اجل سنگه و غیره هم آمده بودند و عده زیادی میهمان انگلیسی نیز حضور داشتند، خانمها به تعداد زیادی بودند. خیلی از بزرگان علم و ادب و فضل نیز دعوت شده بودند، دانشجویان هندو، مسلمانان و خارجیانی که در لندن، کمبریج و آکسفورد مشغول تحصیل بودند، نیز شرکت داشتند و در میان دانشجویان مسلمان چودهری رحمت علی و خواجه عبدالرحیم پیش کسوت بودند. از میهمانان در اطاق بزرگی استقبال می شد. در آنجا هر میهمانی که می آمد، سر عمر حیات نواله اقبال را بهوی معرفی می کرد. در دو سالن بزرگ، تدارک جای دیده بودند، پس از نوشیدن چای، جلسه آغاز شد. سر عبدالقادر وظائف رئیس جلسه را انجام داد. سپس پرفسور نیکلسن، سخنرانی کرد. وی اظهار داشت که اقبال از طریق کلام خویش می خواهد پیام مخصوصی بدهد که بعد معنوی بر آن غالب است و این پیام مخالف الحاد و ماده گرایی است. در ابتدا مردم گمان کردند که اقبال خیال دارد افکار نیچه را به فارسی ارائه دهد، ولی هرکس که با دقت اشعار وی را مطالعه کرد، برای او این حقیقت روشن شد که تعلیمات وی غیر از این است.

پس از سخنان پروفیسور نیکلسن، نیاز محمد خان دبیر انجمن اقبال بهوی سیاستهای تقدیم کرد. پس از آنکه خیر مقدم خوانده شد، اقبال ضمن تشکر از میزبان و میهمانان گفت: هنگامی که در دوران دانشجویی به انگلستان آمده بود، چه احساسی داشت. چه نوع افکاری را با خود به وطن برد، چرا در او فکر بوجود آوردن حیاتی جدید در ادبیات شرق شد، و چرا او سرودن شعر فارسی را آغاز نمود. بیشترین قسمت این سخنرانی در جلد دوم زنده رود*، صفحه ۲۰۲ ارائه شده است. بقیه قسمتها به شرح زیر است:

۲۲
است:

* صفحه ۲۲۶. جاویدان اقبال ترجمه زنده رود.

"افکاری که من ارائه داده بودم ، در ابتدا با اعتراضات فراوانی روبرو شد . حتی بهمن این اتهام را زدند که مبلغ کفر و الحاد هستم . این نسبت را یکی از روسای کلیسای مسیحی بهمن وارد کرد . احساسی که از ضعف و انحطاط ادبیات اروپا در مقابل علوم بهمن دست داد ، آن را به صورت اشعار مختلف ارائه کردم ، مثلاً :

عشق ناپدید و خرد می‌گذردش صورت مار

گرچه در کاسه زر لعل روانی دارد

من بی‌تهایت از شما متشکر و خوشحال هستم از اینکه می‌بینم اگرچه همراه من تعداد زیادی از رفقا نیستند ، ولی می‌بینم جماعت کثیری از دوستان را که همه روبروی من هستند ، شما گردهم آورده‌اید . من به شما همان نصیحت را می‌کنم که به‌فرزند خود (جاوید اقبال) کردم ، یعنی : کم خور و کم خواب و کم‌گفتار باش . گرد خود گردنده چون پرگار باش و همان حرفی را که به‌صوفیان زدم به‌شما نیز می‌زنم :

ز من گو صوفیان با صفا را خدا جویان معنی آشنا را

غلام همت آن خودپرستم که با نور خودی بیند خدا را

سپس شیخ نورمحمد و عبدالله یوسف علی در مورد فکر و شاعری اقبال

بیاناتی ایراد کردند .

در پایان "سروجنی ناپیدو" سخنان گیرایی بیان داشت . آنگاه با گفتار آقاخان جلسه به‌انتهای رسید^{۴۳} . ساعت ۹ صبح روز ۲۱ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی اقبال همراه با غلام رسول مهر از ایستگاه ویکتوریا لندن را به‌مقصد رم ترک کرد . برای بدرقه وی ، چندتن از دوستان آمده بودند . نزدیک ساعت ۲ آنها از بندرگاه بولون سوار بر ترن پلمین شدند و ساعت ۴ به‌ایستگاه گاردی-سوردز پارسی رسیدند . امرا و سنگه‌شیرگل که توسط تلگراف از ورود اقبال آگاه شده بود ، برای استقبال به‌ایستگاه آمده بود . سپس ترن در ایستگاه گاردی‌لیان توقف کرد .

در این مکان اقبال شیدایی برای ملاقات وی آمده بود . پس از گذراندن

مدتی کوتاه در معیت وی، تقریباً "نزدیک پنج بعدازظهر قطار حامل اقبال و غلام رسول مهر از پاریس حرکت کرد. آن شب و تمام روز ۲۲ نوامبر ۱۹۳۱ آنها در سفر گذراندند. نزدیک ساعت هشت شب قطار بهم رسيد. در ایستگاه راه آهن، دوست اقبال، دکتر سکاریا (ژنرال کنسول ایتالیا مقیم بمبئی) و از طرف آکادمی سلطنتی ایتالیا، استاد دانشگاه رم پروفیسور ایراستاکو در میان مستقبلین دیده می شدند. آنها اقبال و غلام رسول مهر را با اتومبیل به یک هتل درجه یک بردند. آنان شام را با دکتر سکاریا صرف نمودند.

صبح ۲۳ نوامبر ۱۹۳۱ دکتر سکاریا نزد آنها آمد و اقبال را به جلسه معارفه با بعضی از فضلا همراه خود برد. در حدود ساعت یک، وقتی که آنها بازگشتند، معاون آکادمی سلطنتی فالمیکی برای ملاقات با آنها به هتل آمد و مدت دو ساعت با همدیگر گفتگو نمودند. ساعت سه، خانمی انگلیسی برای ملاقات اقبال آمد. عصر آن روز، همسر یک بانکدار ایتالیایی آمد که علاوه بر هندوستان از قسمتهای مختلف آسیای میانی بازدید به عمل آورده بود. آنگاه یک عضو وزارت امور خارجه برای ملاقات وی آمد.

صبح روز ۲۴ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی را به بازدید آثار تاریخی گذراندند، ابتدا اقبال، غلام رسول مهر، یکی از کارمندان اداره آثار باستانی ایتالیا همراه یک خانم آلمانی که به زبان انگلیسی آشنایی داشت، به تاترا ایلفی رسیدند و کارشناس آثار قدیمی گفت، این نمایشگاهی است که در آن نزاع انسانها و حیوانات به نمایش گذاشته شده است. و در آن زمان تقریباً "پنجاه هزار نفر گنجایش داشت.

اقبال، غلام رسول مهر را مخاطب قرار داد و گفت: ببینید از طرفی پادشاهان قدیم روم یک ساختمان بزرگ را با این هدف می ساختند که پنجاه هزار نفر در آن بنشینند و جنگ انسانها و حیوانات را تماشا کنند، و از سوی دیگر مسجد شاهی لاهور که با این هدف ساخته شد که صدهزار بنده خدا با هم جمع شوند و احساسات مساوات، اخوت و محبت را نشان دهند.

بادر نظر گرفتن همین یک مثال می‌نوانید تخمین بزنید که اسلام سرچشمه چه برکات و حسنات است. پس از گذراندن مدتی، آنها ضمن گذشتن از دروازه فتح "اکستن" داخل تالار آن شدند. سپس قسمتهایی از "بیلتین" را دیدند و تقریباً "پس از ۲/۵ ساعت بازگشتند. در هتل اندکی استراحت کردند، آنگاه برای بازدید از "کیتاکومب" رفتند. در این محوطه راههای زیرزمینی پربیج و خم گسترده شده‌اند، در غارها یا زیرزمینهای آنجا اسکلت و جمجمه راهبانان و یا اسقفهای مسیحی دوره رومیان را به ترتیب گذاشته بودند. اقبال با دیدن این منظره بسیار تحت تاثیر قرار گرفت و گفت:

"دین هم چه چیز عجیبی است. هیچ قدرت دیگری نمی‌تواند با قدرت ایمان و عقیده مقابله کند. هرچه در جوش و خروش عقاید دینی انجام شده است حتی اگر عقیده هم غلط باشد، ولی در لباس دین، دل را تصرف می‌کند. و در قدرت عمل انسان، نیروی عجیب و غریبی پیدا می‌شود." اقبال در مورد تاریکی زیرزمین "کیتاکومب" گفت:

"قبل از اسلام، توجه ادیان به طرف تیرگی، ظلمت، خفا، و اسرار پنهانی معطوف شده بود. اسلام اولین دینی است که حکم داد عبادت خدا در روشنایی خورشید انجام گیرد. و دین را از پنهانی بیرون آورد. و با یک نگاه گذرا به عبادتگاههای قبل و بعد از اسلام می‌توان به این حقیقت پی برد."

ساعت پنج بعد از ظهر، عالم و دانشمند معروف ایتالیا، پروفیسور "جنتیلی" به ملاقات وی آمد. آنها تقریباً "یک ساعت در مورد مسایل مختلف گفتگو کردند. دکتر سگاریا مترجم بود. مسایلی بحث شد که از آن جمله می‌توان: نقش شعر و موسیقی در تعلیم و تربیت یک ملت، نظر اقبال در مورد آثار قدیمی روم و تمدن و آینده اروپا را نام برد.

دکتر سگاریا مقاله خود را در مورد اقبال و بعضی از اشعار او و بخصوص شعر سیسیلی وی را به زبان ایتالیایی ترجمه کرده بود، تا در روزنامه‌ها و مجلات مختلف ایتالیایی منتشر شود. نظر به اینکه پروفیسور جنتیلی خود

در سیسیل زندگی می‌کرد، بدین سبب رونوشت ترجمه را از دکتر سگاریا گرفت. سپس اقبال به‌همراه ایشان از قسمتهای مختلف آرشیو آثار قدیمی بازدید به عمل آورد. در این آرشیو به ریاست پروفیسور جنتیلی دایره‌المعارف ایتالیا را تنظیم می‌کردند.

روز ۲۵ نوامبر ۱۹۳۱ ساعت سه، اقبال با غلام رسول مهر برای دیدار امان‌الله‌خان شاه سابق افغانستان، به منزل وی رفت. صحبت آنها تقریباً سه ساعت طول کشید. طی این مذاکرات امان‌الله‌خان شرح داد که تحت چه شرایطی مجبور شد، افغانستان را ترک کند. سپس در مورد آینده افغانستان تبادل نظر کردند.

در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۱ اقبال در آکادمی سلطنتی ایتالیا بیاناتی ایراد کرد. در این جلسه بیشتر دانشمندان روم، علماء، فضلا و پرفیسورهای دانشگاه دعوت داشتند. ضمناً "بعضی از شخصیت‌های برجسته رم و چند خانم نیز در این جلسه حضور داشتند. یادداشتهای این سخنرانی که اقبال به دست خود آن را نوشته است، در صفحات ۸۲-۸ کتاب "بشیر احمددار" به زبان انگلیسی آمده است.

صبح روز ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱، امان‌الله‌خان به منظور ملاقات با اقبال به هتل رفت و تقریباً "مدت دو ساعت در مورد موضوعات مختلف صحبت کردند. به هنگام مشایعت وی اقبال گفت:

بیر ما گفت جهان بر روشی محکم نیست

از خوش و ناخوش او قطع نظر باید کرد
همان روز موسولینی اقبال را دعوت کرد. در مورد ملاقات وی با اقبال روایت‌های مختلفی وجود دارد. یکی از آنها از غلام رسول مهر است. به گفته وی: دکتر سگاریا به‌عنوان مترجم به‌همراه اقبال رفت. موسولینی بی‌اندازه با خوشرویی با او روبرو شد. ولی ملاقات زیاد طول نکشید. در این دیدار درباره نوشته‌های اقبال گفتگو شد. موسولینی به او پیشنهاد داد که به‌خرج ایتالیا به لیبی برود و از نزدیک ملاحظه کند که چه کارهایی جهت

بهبود و رفاه عربها در حال انجام است . و پس اینکه از آنجا بازدید کرد
به دولت ایتالیا نظر بدهد که چه کارهای دیگری باید انجام شود . ولی
اقبال با عذرخواهی از اینکه فرصت این کار را ندارد ، این پیشنهاد وی را
رد کرد .

دومین روایت از "سر مالکم دارلینگ"^{*} است ، وی در ۱۹۳۴ میلادی با
اقبال در لاهور ملاقات کرد ، به گفته وی : اقبال ، ضمن بهمیان آوردن مطالبی
راجع به موسولینی اظهار داشت : ملاقات او با موسولینی در دفترش که جای
بسیار وسیعی بود ، انجام گرفت . در یک طرف سالن موسولینی روی صندلی
زیبایی پشت میز نشسته و مشغول کار بود که روی یک سکوی بلند قرار داشت .
اقبال برای اینکه نزد وی برود ، مجبور شد راه درازی را طی کند . ولی او
حتی چشمانش را بالا نکرد که ببیند چه کسی می آید ! هنگامی که او نزدیک
سکورسید ، موسولینی چشمانش را بالا برد و از جا بلند شد و به طرف اقبال
رفت و با گرمی از او استقبال کرد . این ملاقات تقریباً ۴۰ دقیقه بمطول
انجامید . موسولینی نظر اقبال را در مورد ایتالیا جویا شد . اقبال گفت که
از نظر وی مردم ایتالیا شایسته زیادی به ایرانیها دارند . آنها بسیار خوش رو
هستند . هنردوست و باهوش می باشند و گذشته تاریخی آنها قرنها از
تهذیب و تمدن احاطه شده است . ولی آنها روحیه ندارند . موسولینی در
این وقت بی اندازه متعجب شد . اقبال ضمن ادامه صحبت گفت : ایرانیها
شانس بهتری دارند که ایتالیاییها از آن برخوردار نیستند . و اینکه ایرانیان
دوروبر خود همسایگانی مثل ترکها ، افغانها و کردها دارند ، که می شود
روحیه تازه به دست آورد . ولی برای ایتالیاییها چنین چیزی وجود ندارد .
موسولینی از او سؤال کرد : پس ایتالیاییها باید چکار کنند ، اقبال پاسخ
داد : از اروپا روی بگریزند و به شرق بگروند . اخلاق اروپا رو به زوال است ،
ولی هوای شرق تازه است و باید در آن نفس کشید . بعد از آن موسولینی

*) Sir Malcome Darling

طی نامه‌ای از اقبال خواست برای به دست آوردن خوشنودی مسلمانان راهی
بهاو نشان دهد. اقبال پاسخ داد: در رم یک مسجد بسازند و ترتیبی
بدهند که در "سلرنو" کفرانسی از علماء تشکیل شود، زیرا مسلمانان
"سلرنو" را یک شهر قدیمی اسلامی می دانند. پس از پایان دیدار، هنگامی
که اقبال از قصر ونیز بیرون می آمد، روزنامه نگاران وی را احاطه کردند و از
او در مورد "دوچی" نظرخواهی کردند. در این باره اقبال پاسخ داد: می ترسد
اگر نظرش را ارائه دهد، پاپ خوشش نیاید، ولی مخبرین او را رها نکردند.
بالاخره اقبال مجبور شد نظرش را اعلام نماید، آنگاه گفت: دوچی شما
لوتر بدون انجیل است.

۴۵

سومین روایت را فقیر سید وحیدالدین در کتاب خود ارائه داده است:
"ملاقات اقبال با موسولینی در ایتالیا بر حسب اتفاق صورت گرفت. من
موضوع را از زبان خود اقبال شنیدم. او تمایل نداشت با موسولینی ملاقات
داشته باشد، و هنگامی که در رم بود، موسولینی از طریق دفترش برای دیدن از
او دعوت کرد. جناب دکتر نیز دعوت را پذیرفت و برای ملاقات با
موسولینی تشریف بردند. موسولینی در یک سالن بزرگ نزدیک نشسته بود
و کاغذهای زیادی رومیزش بود. جناب دکتر وارد اطاق شد. او برای
خوشامدگویی بهیچا خاست، موسولینی قد زیاد بلندی نداشت، ولی بازوان
نیرومند و قوی داشت، سینهاش پهن و چشمانش مانند چشمان عقاب
می درخشید. پس از حال و احوال پرسی رسمی، وی از جناب دکتر پرسید:
نظر شما در مورد جنبش فاشیسم من چیست؟ وی پاسخ داد: شما آن اصولی
را به اجراء در آورده اید که اسلام آن را برای حیات نظام انسانی لازم تر
می داند. ولی اگر شما کاملاً "نظریه حیات اسلام را به کار ببندید، تمام اروپا
تابع شما خواهد شد. این حرفی نبود که به آسانی به فکر موسولینی برسد.
دکتر این پیشنهاد را نیز داد که از طرف اروپا روی برگردانید (یعنی شما

*) Salerno

***) Discipline

از تقلید مسایل اقتصادی اروپا اجتناب ورزید). موسولینی به‌دکتر گفت: من چگونه می‌توانم مشکلات تمام مسلمانان جهان را دریا بم. جناب دکتر گفت: ترتیبی بدهید که آموزش مجانی و مسکن و زندگی مجانی برای دانشجویان مسلمان مهیا شود و آنها را به ایتالیا فراخوانید. موسولینی از دکتر اظهار نظر مبتکرانه دیگری نیز خواست. وی گفت: جمعیت هر شهر را معین کنید و نگذارید که از حد خود فراتر رود. و اشخاصی که بیشتر از حد در آنها هستند، برای آنها محل سکونت در شهر دیگری در نظر بگیرید. موسولینی با تعجب گفت: چه مصلحتی در این مساله وجود دارد. دکتر گفت: هرچقدر که جمعیت‌های شهرها اضافه شود، نیروی تهذیبی و اقتصادی آن کم خواهد شد، و جنجال و فتنه جای نیروی فرهنگی را خواهد گرفت. دکتر گفت: این نظریه شخصی من نیست، بلکه پیغمبر ما ۱۳۰۰ سال پیش خود تجاوز کرد، به‌جای اینکه به افراد بیشتری اجازه سکونت داده شود، فرمودند شهر جدیدی ساخته شود. با شنیدن این حدیث، موسولینی از صندلی خود برخاست و دستش را روی میز زد و گفت چه فکر جالب و مبتکرانه‌ای.

کدام یک از این سه روایت درست است. گفتن این مساله ممکن نیست. ولی نمی‌شود این حقیقت را انکار کرد که، اقبال طی ملاقات با موسولینی به‌شدت تحت تاثیر شخصیت وی قرار گرفت. وی در نامه خود خطاب به آل احمد سرور مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۷ میلادی می‌نویسد:^{۴۶}

"شما نقایصی در مطالبی که من درباره موسولینی نوشتم، می‌بینید. درست می‌گویید، ولی اگر در او هر دو خصوصیات "شیطان و ولی" جمع باشد، چه کاری از دست من برمی‌آید و اگر شما یا موسولینی ملاقات کنید، این گفته مرا تصدیق خواهید نمود، که در نگاهش یک برندگی غیرقابل بیان است. که آن را فقط می‌توانیم به‌اشعه آفتاب تعبیر کنیم. حداقل این

احساس را دارم."

اقبال می‌گوید: نگاه نافذ موسولینی را می‌توان به‌نگاه بیماران روانی و جنایتکاران تشبیه کرد. این نگاه نافذ علامت اضطراب است. و در این عالم بی‌قراری است که می‌شود مرتکب جرم و قتل شد.

به‌رحال هنگامی که اقبال با موسولینی ملاقات کرد، دیکتاتور ایتالیا در اوج قدرت و به‌عنوان نجات‌دهنده ملت خود معروف بود. او در ملت ایتالیا روح جدیدی دمیده بود، و به‌سبب سخترانیهای پرجوش و خروش سینه‌های نوجوانان مملو از آرزوها شده بود. هرکس مشغول کارهای سازنده بود. کشور به‌سوی ترقی پیش می‌رفت، و اقبال یقین داشت که جنب‌وجوش جوانان ایتالیایی و عمل آنها و بلندپروازیهای ایشان همه نتیجه فیض نظر و کرامت موسولینی بوده است. ولی در سال ۱۹۳۵ میلادی وقتی که موسولینی به‌حبشه حمله کرد و آن کشور کوچک را تصرف کرد، از چشم اقبال افتاد، و اقبال او را مانند یک گرگ درنده وحشی مجسم کرد.

پس از به‌قتل رسیدن موسولینی، هر کس نعش او را در شهر میلان می‌دید، نمی‌توانست باور کند، این همان موسولینی است که بالاخره باعث نباهی و فتنای ملت ایتالیا شد و چند سال پیش به‌نام منجی ایتالیا او را ستایش می‌کردند. اقبال در زندگی خود تحت تاثیر شخصیت‌های سیاسی قرار می‌گرفت که بعدها به‌دلایل مختلف از کار خود مایوس می‌شد. برای مثال از امان‌الله خان انتظار داشت که روح جدیدی در افغانستان بدمد، ولی او مجبور شد از کشور خود فرار کند. به‌همین صورت از محمد نادرشاه انتظار داشت که روح اعتلای اسلامی را در افغانستان بدمد ولی او را در کابل به قتل رساندند. اقبال تحت تاثیر مصطفی کمال آتانورک و رضاشاه پهلوی نیز قرار گرفت، ولی سرانجام از آنها نیز ناامید شد، و در ناامیدی گفت:

ترجمه شعر:

از نوای من گریبان لاله شکافت
نسیم صبح در جستجوی چمن است اینک

در مصطفی و در رضاشاه نمود آن نیست
روح شرق در تلاش بدن است اینک
وجود من نیز مستحق تنبیه شدن است اما
زمانه در جستجوی دار و رسن است اینک

در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی، بعضی از روزنامه‌های رم، تصاویری را از اقبالی منتشر ساختند و یا مقاله‌هایی از وی را به چاپ رساندند. ترجمه ایتالیایی چند قسمت از شعر سیسیلی و اقتباساتی از بیانات اقبال در آکادمی سلطنتی نیز منتشر شد. یکی از خانمهای سرشناس سیسیل چند بار برای دیدن اقبال آمد و از او خواست برای مدت یک‌ماه به سیسیل برود و در آنجا اقامت کند تا بدین وسیله بتواند آثار تمدن اسلامی در سیسیل را به او نشان دهد. ولی اقبال به خاطر کمبود وقت این دعوت را رد کرد. آشنای زمان دانشجویی اقبال در لندن "بارونس و کنتس ناپل کارینوالی" در رم به ملاقات او آمدند. بعضی از دوستان عقیده دارند، کنتس کارینوالی^{*} باعث ملاقات اقبال با موسولینی شد. کنتس کارینوالی خواست به افتخار اقبال میهمانی ترتیب دهد. اقبال به شرطی این دعوت را پذیرفت که بهترین خانمهای رم در آن شرکت داشته باشند. این ضیافت بزرگ در شب ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی در ویلای کارینوالی برگزار شد.^{۲۷} عصر همان روز یکی از اعضاء مجلس ایتالیا از ناپل به نام "بیرن رابرتو ریکاردی" برای دیدن اقبال به پیمپتی محل اقامت وی رفت و از او دعوت کرد به ناپل برود، تا بتواند ویرانه‌های پیمپتی و آتشفشان وزوو را ببیند. اقبال به اصرار وی آن دعوت را پذیرفت.

صبح روز ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی، اقبال و غلام رسول مهر به ناپل رسیدند، پسر بیرن ریکاردی از آنها استقبال کرد. از آنجا به پیمپتی رفتند و مدت دو ساعت در خرابه‌ها می‌گشتند. به خاطر بازاران شدیدی که می‌بارید، آنها موفق نشدند که به قله کوه سیوویس بروند. عصر آن روز از موزه ناپل

* اقبال این بار نیز با دوست قدیمی خویش شوخی کرد. در آن زمان کنتس کارینوالی خانم مسنی بود.

بازدید کردند . شام را با بین ریکاردی در منزل او صرف کردند . او کسی بود که به شوق دیدار اقبال از رم به ناپل آمده بود . سپس بین ریکاردی آنها را به ایستگاه رساند و در حدود ساعت ۱۱/۳ شب ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی ، اقبال به اتفاق غلام رسول مهر از شهر ناپل حرکت کردند و روز بعد به "برندزی" رسیدند .

عصر روز ۲۹ نوامبر ۱۹۳۱ در میان باد و باران شدید ، اقبال ، غلام رسول مهر و مولانا شفیع داودی (که آنجا ملاقات شد) با کشتی ویکتوریا "برندزی" را به قصد اسکندریه (مصر) ترک کردند ، و پس از دو روز سفر دریایی ، ساعت ۹ صبح روز اول دسامبر ۱۹۳۱ به اسکندریه رسیدند . در بندر نمایندگان مخصوص ، شاهزاده عمر طوسون ، چند تن از اعضای جمعیت الشبان المسلمین ، صدیق محمد نارو ، مولانا شوکت علی و دیگر دوستان که قبل از رسیدن آنها مستقیماً از رم به آنجا آمده بودند ، برای استقبال آنها حاضر بودند . اعضاء جمعیت الشبان المسلمین* پرچم حمل می کردند . آنها با فریاد شادی از او استقبال نمودند و نمایندگان روزنامهها از اقبال و دوستانش عکس گرفتند ، آنگاه همه سوار بر اتومبیل پرنس عمر طوسون شدند و به قصر شاهی رفتند . دفتر ملاقاتهای شاه فواد را امضاء کردند . سپس به محل اقامت پرنس عمر طوسون رسیدند . و کمی استراحت کردند . پرنس عمر طوسون خود در اسکندریه نبود ، ولی تمام تسهیلات لازم را جهت میهمانان فراهم کرده بود . بعد از شهر اسکندریه بازدید کردند ، به دفتر شبان المسلمین رفتند . با بعضی از علماء ملاقات کردند و با روزنامه نویسیها مصاحبه نمودند . سپس ساعت ۳ با قطار به قصد قاهره حرکت کردند ، ساعت ۶ بعد از ظهر به مقصد رسیدند . در ایستگاه چند تن از اعضای شبان المسلمین ، چند نماینده مجلس ، مدیران جراید و مجلات ، مسلمانان هندوستانی مقیم قاهره و دانشجویان هندوستانی جامعه الازهر برای استقبال از آنها آمده

* یعنی جمعیت جوانان مسلمان

بودند، تا وقتی که اقبال در قاهره بود، محل اقامتش در هتل متروپولیتن بود. شام آن شب را در معیت دکتر عبدالحمید سعیدی نماینده مجلس صرف کردند. در آنجا شیخ الازهر، مفتی الازهر، محمدعلی پاشا، وزیر اوقاف اسبق و دیگر بزرگان را ملاقات کرد. نمایندگان روزنامه‌ها از اقبال خواستند که برای جوانان مصری پیامی بفرستد، وی گفت: من از جوانان مصر انتظار دارم که به پیغمبر (ص) اسلام وفادار بمانند. ساعت ۱۱ شب به هتل بازگشتند.

اقبال احساس کرد در مصر نیز همین طرز فکر حکمفرماست که مسلمانان در راه آزادی هندوستان سد ایجاد می‌کنند. تا زمانی که وی آنجا بود، سعی کرد این استنباط نابجا را از اذهان دور نگاهدارد، و مصریان را از سیاست جداگانه مسلمانان هندی و یا موقعیت سیاسی آنها آگاه سازد. بعضی از شخصیت‌های مهم علمی مصر منتظر ورود اقبال بودند، از میان آنها، لطفی بی‌جمعه وکیل مشهور و نویسنده کتاب‌های متعدد فلسفی بود که بیشتر وقت خود را در قاهره با اقبال گذراند.

صبح روز ۲ دسامبر ۱۹۳۱ میلادی، محمد صدیق نارو و محمود احمد عرفانی با اتومبیل امام‌دین، اقبال را برای بازدید از آثار قدیمی بردند. از اهرام بازدید کردند که ده میل با قاهره فاصله داشت. در باغ‌های زیبای کناره دریای نیل گشتند. در آنجا منازل جدید فراوانی در حال ساخته شدن بود. آنگاه به بازدید خود ادامه دادند. هرم بزرگ، هرم متوسط، هرم کوچک را دیدند. بعد از اهرام مجسمه ابوالهول را بازدید کردند، هنگام بازگشت بمقصر العینی رفتند، که یک بیمارستان بسیار بزرگ می‌باشد و به نام علامه بدرالدین عینی* معروف است. در بازارهای این منطقه قدم زدند. ناهار را در منزل تاجر شام محی‌الدین الحضی صرف کردند. در آنجا با دکتر عبدالرحمن شهبندر کسی که سالها بود علیه استعمار قرائسه

* بدرالدین عینی (متوفی ۱۴۵۱ میلادی) در مصر متولد شد. مجلس درس او در حلب بود. مدتی قاضی قاهره بود. کتاب معروف او عقد الجمان فی تاریخ اهل زمان می‌باشد.

جهاد می‌کرد، ملاقات کردند. اقبال دکتر شهیندر را از اوضاع صحیح هندوستان آگاه کرد. سپس بحث آنها در مورد اوضاع کشورهای عربی و آینده آنها ادامه پیدا کرد. ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر به هتل بازگشتند. چند نفر منتظر دیدار آنها در هتل بودند.

در همین وقت یکی از مشهورترین فضلا^۱ مصر سید محمد ماضی ابوالعزائم به همراه دو پسر خود آمد. اقبال با دیدن آنها در آن هتل بسیار شرمنده شد و گذت شما چرا زحمت کشیدید، من خودم برای زیارت شما می‌آمدم. وی گفت:

"این ارشاد پیغمبر (ص) است که می‌فرمایند: اگر به زیارت شخصی بروید که با دین تمسک داشته باشد، خوشحال خواهم شد. لذا من به این دلیل به اینجا آمده‌ام، تا آقای من از من راضی باشد."

اقبال با شنیدن این حرف وی بی‌تاب شد و بعد سکوت اختیار کرد، سید ابوالعزائم تا دیر وقت نزد او ماند و به او ارشاداتی کرد. اقبال نیز در نهایت آرامش به نصایح او گوش می‌داد. وقتی او رفت اقبال نتوانست خود را نگه دارد و سیل اشک از چشمهایش جاری شد و گفت:

"چه زمانهای شده است که مردم، فرد گناهکاری مانند مرا دیندار می‌دانند و برای پیروی از ارشاد پیغمبر (ص) و خوشنودی وی به ملاقات من می‌آیند."

کمی بعد پروفیسور علی بی عبدالرزاق برای ملاقات وی آمد. وی در یکی از نوشته‌هایش در مورد جدایی دین و سیاست بحث کرده بود. که علماء علیه او فتوی صادر کردند. اقبال نقطه نظر خویش را در مورد این مسأله به وی گفت، و زیانهای چنین جدایی را برشمرد. در این هنگام مصطفی نحاس^۲ پاشا، رئیس حزب الوفد^۳ به اقبال تلفن زد و گفت منتظر اوست. اقبال

* مصطفی نحاس (۱۹۶۵-۱۸۷۶ میلادی) از سیاستمداران مصری است که بین سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۵۰ چندین بار نخست‌وزیری این کشور را به عهده گرفت.

** در ۱۹۱۸ این حزب زغلول پاشا حزب وقدر را تاسیس کرد. این حزب یک حزب سیاسی مصر بود.

برای دیدن وی بمبیت‌الامه رفت. مصطفی نحاس پاشا با نهایت خلوص جلو آمد. در وقت دیدار وی اقبال را با اعضای دیگر حزب وفد و چند تن از وزرای دیگر معرفی نمود. گفتگوی آنها در مورد سیاست مصر و هندوستان بود. سپس اقبال به منزل احمد زکی پاشا شیخ‌العروبه رفت، منزل او در ساحل دریای نیل واقع شده بود. وی شام را با او صرف کرد. سخن درباره مسأله فلسطین و کامیابی مؤتمر اسلامی بود.

ناهار روز ۳ دسامبر ۱۹۳۱ را در منزل میرزامهدی بی ایرانی صرف کردند. مولانا شوکت‌علی، مولانا شفیق داودی، شیخ ازهر و دیگر دوستان نیز دعوت داشتند. آنها ساعت ۴ در میهمانی جای احمد زکی پاشا شرکت کردند. ساعت ۵ به منزل محمود پاشا عبدالرزاق رفته، در آنجا با محمود پاشا رئیس حزب الاحرار، محمد علی پاشا، دکتر حسنین هیکل مدیرالسیاسة و دیگر فضلا ملاقات شد. هنوز آنجا بودند که فرزند سید ابوالعزائم یا ماشین برای بردن اقبال آمد، و گفت که پدرش ایشان را دعوت کرده است. اقبال به منزل سید ابوالعزائم رفت. افراد زیادی از دوستان اقبال نیز حضور داشتند. طبق معمول سید ابوالعزائم با حالت نصیحت آمیزی گفت: هنگامی که مسلمانان چند صد هزار نفر بودند، حکومت‌های بزرگ جهان قدم‌های آنها را می‌بوسیدند. و امروز که آنها چهل میلیون نفر هستند، همه جا کفار بر آنها مسلط شده‌اند. دلیلش این است، مسلمانان، اسلام را رها کرده و از روح آن جدا شده‌اند. سپس بمقلب اقبال اشاره کرد و گفت: "در این قلب محبت اسلام و شیفتگی خاصی نسبت به رسول الله (ص) به نظر می‌رسد."

با اشاره سید ابوالعزائم شخصی با لهجه مصری بسیار زیبا سوره فتح را تلاوت کرد.

هنگامی که اقبال برای رفتن آماده شد، مریدان سید ابوالعزائم با فریاد "زنده باد اقبال" او را مشایعت کردند.

روز ۴ دسامبر ۱۹۳۱، اقبال برای بازدید از موزه قاهره رفت. ابتداء

آثار دوران فراغت را دید. و سپس از اشیاء استخراج شده از مقبره توت آخ آمون دیدن کرد. جسد مومیایی شده فرعون زمان حضرت موسی (ع) که در دریا غرق شده بود، نیز در آنجا نگاهداری می شد. ولی با در نظر گرفتن اعتراض قبطیها در این ایام، آن را به نمایش نگذاشته بودند. آنگاه به قسمتی از موزه رفتند که مربوط به دوره عربها و یادگارهایی از تمدن اسلامی بود. از این اشیاء قلمدان امام غزالی و شمشیرهای سلاطین عثمانی مانند محمد فاتح، سلیمان اعظم و سلیم یلدرم را می توان نام برد.

پس از بازگشت ساعت ۴ به میهمانی جای که از طرف جمعیت رابطه الهندیه تدارک دیده شده بود، رفتند. صدیق نارو، و محمود احمد عرفانی در آن جلسه به اقبال خیر مقدم گفتند و لطفی بی جمعه و منیر الحضی نیز بیاناتی ایراد کردند. اقبال ضمن بیان سخنان تشکر آمیز از اعضای جمعیت، اظهار امیدواری کرد که روابط هندوستان و مصر مستحکمتر شود. ساعت ۷ بعد از ظهر اقبال به منظور ایراد سخنرانی جهت اعضای حزب جوانان مسلمان به دفتر این حزب رفت. سالن مملو از اهل علم بود. اقبال به زبان انگلیسی سخن گفت. برای شام شب در منزل محمد علی پاشا دعوت داشتند. اقبال با وی در رابطه با موضوعات مختلف گفتگو کرد. که می توان از جمله فتوحات اسلامی در دوران گذشته، دلایل زوال و نابودی مسلمانان عهد حاضر و امور سیاسی هندوستان را نام برد.

صبح روز ۵ دسامبر ۱۹۳۱ میلادی، سید ابوالعزائم اتومبیل خود را با راننده فرستاد تا اقبال با آن از قسطنطین (دارالخلافة اسلامی قدیمی) مصر دیدن کند. لذا اقبال و غلام رسول مهر، در معیت شیخ محمود احمد عرفانی به قسطنطین رفتند، و قبل از هر جا جامعه "عمرو بن العاص" را دیدند. در این مسجد یکی از اصحاب پیغمبر نماز خوانده بود و مردم آن مکان را مقدس می شمردند. فقط دو ستون مسجد سالم بود. ولی به دلیل اینکه بعضی از افراد ضعیف الاعتقاد شایعه کرده بودند که تمام ستونهای مسجد اسلام را قبول کرده و این دو ستون کافر مانده اند، پس از هر نماز، نمازگزاران بآن

ستونهای لگدمی زدند، تاجایی که دولت مصر مجبور شد برای حفاظت از آنها دوزش را نرده آهن بکشد. در شمال مسجد کاخهای پادشاهان عیسوی یا ویرانه‌های کلیساهای آنها موجود بود و در جنوب، شهر فسطاط باقی بود. کمی دورتر قبرستان سلاطین مملوک* و خانواده‌های خدیو مصر بود. اقبال در آنجا فاتحه خواند، سپس بر مزار امام شافعی رسید. مزار در یک اطاق مربع شکل که سقف آن گنبدی شکل بود، قرار داشت. روی دیوارها نقش و نگار بود. قبر تقریباً ۶ فوت از زمین بالاتر نبود و پارچه سبزی روی آن را پوشیده بود. در اطراف آن نرده زده بودند. اقبال بیرون نرده‌ها نشست و برای مدت طولانی به تلاوت قرآن پرداخت. سپس ضمن زیارت هزار خانواده خدیو از چند مسجد تاریخی نیز دیدن کردند.

مدیر جامعه الازهر، محمد خالد حسنین بی منتظر او بود. اقبال مدتی همراه دانشجویان به درسهای تفسیر حدیث و منطق گوش داد. قسمت جدید جامعه را که در آنجا به دانشجویان علوم جدید را تدریس می‌کردند، نیز مشاهده کردند و بخشهای فیزیک و شیمی و غیره را نیز بازدید کردند. یکی از اساتید جامعه در مورد اقبال قصیده‌ای سروده بود، که آن را خواند. آنگاه دانشجویان فریاد زدند "زنده باد دکتر اقبال، زنده باد شاعر هندی". سپس اقبال برای ملاقات شیخ الازهر، شیخ مصطفی المرافی رفت که در دفترش منتظر او بود. وی ضمن اظهار نظر خود درباره جامعه گفت: راه همان است، اما گویا قافله سالار عوض شده است. به همین جهت اگر شما به خواسته‌های کاروان موجود، آنطور که وضع کنونی اقتضاء می‌کند، توجه نکنید، هرگز به هدف نمی‌رسید و موفق نخواهید شد. هنگام بازگشت از جامعه الازهر غذا را در منزل آقای محمد رمضان صرف کرد. سپس به‌مخانه سید ابوالعزائم رفت و برای چند ساعت در محفل وی مستفیض گردید. آنگاه

* مالیک، بردگانی بودند ترک، چرکسی و مغولستانی که بعضی از آنها به فرمانروایی هم رسیدند و در مصر، سلسله مالیک و بحری، چرکسی را تشکیل دادند. آنها به وسیله محمد علی پاشا حکمران مصر، قتل عام شدند.

بموتل رفت . جمدهائیش را بست و همراه آهن فرستاد .
سپس در مهمانی جای دکتر شهیندر شرکت کرد . بسیاری از دوستان
نیز از جمله احمد زکی پاشا و علی بن عبدالرزاق ، لطفی بی جمعه ، دکتر
منصور فهیمی ، منیرالحضی ، احمد جمال پاشا الغزی و دیگران منتظر وی
بودند . پس از پایان مهمانی ، مستقیماً به ایستگاه راه آهن رفت . در آنجا
بسیاری از دوستان مصری و هندوستانی برای خداحافظی با او آمده بودند .
ساعت شش قطار بمقصد فلسطین حرکت کرد .

در قلب اقبال نقشی پاک نشدنی از محبت و شفقت مصریها به وجود
آمده بود که به هنگام خداحافظی با خود می برد .^{۲۸}

قطار در ایستگاههای بنها^{*} ، رزقارق و اسماعیلیه توقف کرد و پس از
سه ساعت اقبال و غلام رسول مهر به قنطره رسیدند . در ایستگاه اسماعیلیه
گروهی از مسلمانان پنجابی برای خیرمقدم به اقبال آمده بودند . هنگامی که
قطار همراه افتاد ، آنها با فریاد زنده باد ، اقبال را بدرقه کردند . در
قنطره قرار شد قطارشان را عوض کنند . از آنجا قطار با گذشتن از مناطق
ریگزارها خان یونس ، غزه و مجدل به لد^{**} رسید . در لد آنها بار دیگر قطار
خود را عوض کردند . آنگاه قطار در کنار دریای رم پیش رفت و به طرف
منطقه کوهستانی دور زد . از لد به بعد ریزش باران آغاز شد . این منطقه
فلسطین بی اندازه شاداب و زیبا بود . تمام شب را در سفر بودند .

ساعت ۹/۳۰ صبح روز ۶ دسامبر ۱۹۳۱ ، اقبال به بیت المقدس
(اورشلیم) رسید . ریزش باران ادامه داشت . برای استقبال از وی مفتی
سید امین الحسینی ، مولانا شوکت علی و گردانندگان مؤتمر اسلامی به ایستگاه
آمده بودند . جلسات مؤتمر اسلامی در ساختمان روضه المعارف که به حرم
مقدس متصل بود ، تشکیل می شد . بدین ترتیب برای تمام شرکت کنندگان

* شهری در مصر
** بندری در مصر

*** Ludd

در هتلهای نزدیک این عمارت جای گرفته بودند. بعضی از مدعوین در هتل پالاس اقامت گزیدند. جمعی دیگر که شامل مولانا شوکت علی، مولانا شفیع داودی و رؤوف پاشا می شد، در روضه المعارف ماندند. اقبال و غلام رسول مهر در گراند هتل اطاق گرفتند. تا ۶ دسامبر ۱۹۳۱، بیشتر شرکت کنندگان به بیت المقدس رسیده بودند. این مؤتمر از طرف مفتی سید امین الحسینی و دوستان وی برای رسیدن به نصب العین اتحاد اسلامی تشکیل شده بود. و دولتی اسلامی کسی را دعوت نکرده بود. در این مؤتمر بیشتر کشورهای اسلامی و نمایندگان خطه های اسلامی شرکت داشتند. نمایندگان مسلمان مراکش، ریف، الجزایر، تونس، نیجریه، سودان، مصر، طرابلس، سوریه، عراق، اردن، فلسطین، حجاز، یمن، حضرموت، ایران، ترکیه، ترکستان چین، ترکستان شوروی، بخارا، قفقاز، اورال، یوگسلاوی، هندوستان، سریلانکا و جاوه جهت شرکت در این مؤتمر گرد آمده بودند. در بین شرکت کنندگان، دانشمندان، سیاست دانان و بزرگان دین و مجاهدان آزادیخواه نیز حضور داشتند.

اولین جلسه کنفرانس مؤتمر روز ۶ دسامبر ۱۹۳۱ ساعت ۴ بعد از ظهر در سالن وسیع روضه المعارف تشکیل شد. در این موقع باران به شدت می بارید. جلسه معارفه مدت یک ساعت به طول انجامید. شرکت کنندگان را به یکدیگر معرفی کردند. پس از اتمام جلسه، اقبال به همراه دیگر شرکت کنندگان و در معیت مدعوین به طرف مسجد اقصی حرکت کردند. جمعی با یکدیگر به زبان عربی نغمه هایی می خواندند. در راه اقبال بر مزار مولانا محمد علی توقف کرد، فاتحه خواند و سپس به مسجد اقصی رسیدند. نماز مغرب را همانجا خواندند. پس از نماز در مسجد اقصی محفل اسراء^{***} منعقد شد و در

*** نزدیک مدیترانه.

*** در ۲۷ رجب سال دوازدهم بعثت حضرت پیامبر (ص) به دستور خدای تعالی، اول به بیت المقدس و آنگاه به آسمانها رفت. این شب مبارک برای مسلمانان بسیار مقدس است و شب عبادت می باشد. در شبه قاره در این شب و شب برات (۱۰ شعبان) مجالس جشن و

آن قرآن کریم را تلاوت و نعت خوانی کردند. چند نفر از آنها سوره اسراء را تفسیر کردند تا محفل به پایان رسید. وقت نماز عشاء رسیده بود. در این هنگام مسجد کاملاً "مملو از نمازگزاران شده بود. همه با هم نماز عشاء را اقامه کردند. پس از اتمام نماز، مفتی سیدامین الحسینی ضمن ایراد خطبه اول خود گفت:

"مقصود از تشکیل این مؤتمر این نیست که ما بخواهیم بهامت یا دینی دست درازی کنیم، بلکه هدف ما این است که مسلمانان یک جان و یک صدا برای مصالح خود کوشش کنند".

سپس وی اهداف مؤتمر را چنین بیان کرد.

- ۱- کوشش برای ایجاد اتحاد و همکاری بین مسلمانان.
- ۲- رشد اخوت صحیح اسلامی.
- ۳- جلب توجه مسلمانان به فرائض اسلامی و اجتماعی.
- ۴- نجات دین اسلام از عوارض، محفوظ نگه داشتن افکار از الحاد و توسعه تمدن اسلامی.

پس از وی اقبال و چندتن دیگر از شرکت کنندگان بیانات مختصری ایراد کردند. و از گردانندگان مؤتمر تشکر کردند. در پایان دکتر عبدالحمید سعید از مصر با در نظر گرفتن اهمیت و بزرگی مجلس از اعضاء خواست بیاخیزند و با خداوند میثاق نمایند که برای حفاظت از اماکن مقدسه از جان خود نیز خواهند گذشت، با سخنان وی همه به پا خاستند و عهد کردند، و با فریاد بلند "الله اکبر" ساعت ۱۰ شب جلسه به پایان رسید.

در ۷ دسامبر ۱۹۳۱، جلسه مؤتمر تشکیل شد. برای انتخاب رئیس و منشی جلسه از عملکرد عربها استفاده شد، یعنی در آن مجمع شخصی یا کسی که از همه مسن تر بود، به ریاست انتخاب گردید، و دونفر کم سن ترین نیز به عنوان منشی جلسه برگزیده شدند. مفتی سیدامین الحسینی به اتفاق

آتش‌بازی برگزار می‌کنند. (آیه یک سوره بنی اسرائیل) "سحان الذی اسرى بعبده لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصا...". شب اسراء را شیعیان شب معراج می‌گویند.

آراء رئیس دائمی مؤتمر شد و اقبال، محمد علی یاسا (مصر) سید ضیاء الدین طباطبائی (ایران) و سید محمد زبارة (یمن) به عنوان نایب رئیس انتخاب گردیدند. آنگاه منشی ها انتخاب شدند. پس از پایان رای گیری، نامه ها و تلگرافهای تبریک را که از جهان اسلام رسیده بود، خواندند. سپس بنا به پیشنهاد مولانا شوکت علی کمیته ها تشکیل شدند. وظائف آنها تهیه گزارش و تنظیم قراردادها در موارد و مسایل مختلف بود. هفت کمیته به شرح زیر بودند: کمیته راه آهن حجاز، کمیته مسجد اقصی، کمیته انتشارات، کمیته تبلیغ دین، کمیته اماکن مقدسه، کمیته قانون اساسی و کمیته مالی. اقبال در جلسات مؤتمر از ۷ دسامبر لغایت ۱۴ دسامبر ۱۹۳۱ شرکت کرد. و در این دوران وی در مورد گزارشات یا قطعنامه های ارائه شده پنج کمیته اظهار نظر می کرد. برای مثال، کمیته راه آهن حجاز به این عقیده بود که راه آهن حجاز متعلق به مسلمانان است و بایستی از تصرف دولتهای غیر اسلامی خارج گردد، و در اختیار یک شورای بین المللی اسلامی قرار گیرد. کمیته مسجد اقصی نظر داده بود: باید دانشگاهی در بیت المقدس تاسیس شود که دانشجویان مسلمان تمام جهان اسلام را از دانشگاههای خارجی بی نیاز سازد. اقبال در مورد ایجاد این دانشگاه، با اعضای کمیته اختلاف نظر داشت. او با تشکیل یک دانشگاه به سبک قدیم که فقط در آن علوم دینی تدریس کنند، مخالف بود. به نظر وی لازم بود در این دانشگاه علوم جدید و قدیم هر دو به اقتضای زمان تدریس شوند. در ثانی از نظر وی این فکر غیر قابل عمل بود، زیرا حتی فکر این را هم نمی شد کرد که دانشجویان مسلمان سراسر جهان به خاطر آموزش فقط به سوی این دانشگاه روی آورند. سوم اینکه از نظر وی و از نظر تعلیماتی بیت المقدس از آن اهمیتی برخوردار نبود که، مدینه منوره، قاهره، تهران و دمشق برخوردار بودند. ضمناً در بیت المقدس خطر صهیونیستها نیز وجود داشت، که می توانست امنیت و آرامش شهر را برهم زند.

نظر کمیته مالی بیشتر در مورد مسایلی بود که بتوان از آن پولی به

دست آورد. کمیته انتشارات پیشنهاداتی در مورد چاپ مجلات بهزبانهای عربی و انگلیسی، چاپ مقاله‌ها در روزنامه‌ها، تالیف کتب و تهیه سخنرانیها داشت. کمیته اماکن مقدسه، نظرش این بود که یهودیان را در تمام جهان اسلام محاصره اقتصادی نمایند. برای اینکه بتوانند فلسطینی‌ها را از قروض صهیونیستها نجات دهند. بانک کشاورزی تاسیس نمایند، آگاه نمودن دنیای اسلام از خطر صهیونیستها، جلوگیری از ورود یهودیان بهفلسطین و مخالفت با کمیسیون دیوارگریه از جمله پیشنهادات بودند.

علاوه بر گزارشات و قراردادهای ارائه شده این کمیته‌ها، در مورد مسایل دیگر جهان اسلام نیز بحث شد و برای حل آنها، راهنمایی‌هایی نیز کرده شد که مورد بررسی قرار دادند. در آن زمان کشورهای استعمارگر اروپا و روسیه شوروی بر بیشتر کشورهای اسلامی تسلط داشتند. بهمین جهت نمایندگان مراکش، الجزایر و تونس از عملکرد حکام فرانسوی مفصلاً "صحبت کردند و نمایندگان ترکستان روس داستانهای ظلم و ستم روس کمونیست را به‌سمع شنوندگان رساندند.

اقبال در دوران اقامتش در بیت المقدس از محل آموزش یتیمان و معلولین مسلمان، دارالایتام، و دیگر قسمتهای آن بازدید کرد. و در آنجا به‌سرودی که بهزبان عربی توسط پیشاهنگان فلسطین خوانده شد، گوش داد. یک شب دانشجویان مسلمان نمایشنامه فتح اندلس را به‌نمایش گذاشتند که اقبال بسیار خوشحال شد. حاضرین اصرار کردند که اقبال نیز شعر خود را به‌سمع آنها برساند. لذا اقبال به‌تناسب با موقعیت در مورد فاتح اندلس چند شعر فارسی خواند، ترجمه عربی این اشعار را یک عالم عراقی به‌عهده داشت.

روابط عربیها و یهودیان بیت المقدس بی‌اندازه تیره بود. دولت انگلستان به‌صهیونیستها کمک می‌کرد و نظر به‌اینکه آنها از وضع مالی خوبی برخوردار بودند، مسلمانان فلسطین مستضعف نمی‌توانستند با آنها مقابله کنند. یهودیان با سرعت سرسام‌آوری مناطق ساحلی و دیگر مراکز را تصرف

کردند و زراعت و تجارت فلسطین را نیز تحت کنترل خود گرفتند. یهودیها با مؤتمر نیز مخالفت کردند، ولی بهمت مفتی سیدامین الحسینی نهتها کنفرانس تشکیل شد، بلکه گامیاب نیز گردید.

در بیت المقدس، اقبال اماکن مقدس از آن جمله "کوزیتون" کهطبق روایت حضرت عیسی در آنجا وعظ کرده بود، روضه بستان حضرت مریم (ع)، بستان جسمانیه، جایی که حضرت عیسی دستگیر شد و قبر فرزندان حضرت زکریا (ع) و حضرت داود (ع) و اماکن دیگری را نیز زیارت کرد. اقبال تا ۱۴ دسامبر ۱۹۳۱ در جلسات کنفرانس شرکت کرد، ولی موفق نشد در جلسات کمیته قانون اساسی و کمیته تبلیغ دین شرکت کند. زیرا که آنها پس از عزیمت وی تشکیل شدند.

عصر روز ۱۴ دسامبر ۱۹۳۱، اقبال با ایراد سخنرانی تودیع یا نمایندگان خدا حافظی کرد. خطبه به زبان انگلیسی بود. ولی ترجمه عربی آن را استاد عبدالرحمن عزام انجام داد.

اقبال گفت: "متأسفانه نمی توانم تا پایان کنفرانس اینجا باشم و به دلیل اینکه آشنایی کامل به زبان عربی نداشتم، متأسفانه نتوانستم از جلسات و مباحث آن استفاده کافی ببرم. آرزوی من این است که یکبار دیگر اماکن مقدسه فلسطین را که سرزمین انبیاء است، زیارت کنم. من به شما برای داشتن چنین روح اخوت و مودتی که بهرای العین می بینم، تبریک می گویم. لازم است که ما جوانانمان را همراه راست هدایت کنیم. اسلام اینک از دو طرف با خطر مواجه است، یکی از سوی الحاد و ماده گرایی و دیگر از طرف ملی گرایی. وظیفه ما است که این روزها با خطرات مقابله کنیم و مطمئن هستیم که روح اسلام می تواند خطرات را منهدم سازد. قومیت وطنی یا ملی گرایی چیز بدی نیست. ولی اگر در آن اعتدال نشود و افراط و تفریط باشد، ممکن است الحاد و کمونیزم در آن راه یابد. من به شما نصیحت می کنم، قلباً "مسلمان شوید. من از دشمنان اسلام نمی ترسم بلکه

از خود مسلمانان می‌ترسم . یک حدیث بی اندازه زیبا از حضرت رسول (ص) به یادم آمد . ایشان می‌فرمایند: **«انا حظیک من الانبیاء و انتم حظی من الامم»** وقتی فکر می‌کنم از شرم و یشماتی سرم به زیر می‌افتد . آیا ما مسلمانان در حال حاضر قابل آن هستیم که حضرت رسول (ص) به ما افتخار کند ، البته اگر آن نوری که حضرت محمد (ص) به ما عنایت فرموده‌اند ، بار دیگر در قلبمان روشن سازیم ، آنوقت است که لیاقت آن را می‌یابیم . حضرت محمد (ص) به ما افتخار کنند . مسئولیت مؤتمر بسیار زیاد است و باید کارهای زیادی را انجام دهد . مخصوصاً "استرداد راه‌آهن حجاز و تاسیس جامعه اسلامی" . اگر ما با روح حقیقی اسلام و اخوت عجمین شویم و سعی نماییم ، قادر می‌شویم به اهداف خویش دست یابیم . هنگامی که بهوطن خویش بازگشتید ، روح اخوت و برادری را همه جا بگسترانید . و به جوانان خویش توجه خاصی مبذول دارید . آینده ما به آنها بستگی دارد . من خدا را شکر می‌کنم ، آن روحی که فقط در جوانان ایتالیا دیده بودم ، در جوانان عرب نیز مشاهده کردم .

نوجوانان عرب از روحیه والایی برخوردارند ، و براین عقیده‌ام که آینده اسلام وابسته به آینده عرب است و آینده عرب بستگی به اتحاد آن دارد . هنگامی که اعراب متحد شوند ، اسلام پیروز خواهد شد . برای همه ما واجب است که برای این کار کوشش کنیم . خداوند ما را کامیاب و موفق خواهد گردانید ."

قبلاً "نیز اقبال در مورد اتحاد اعراب در "جاوید نامه" نظر خود را از زبان مهدی سودانی **«اظهار داشته بود ، گویا این کتاب اقبال زیر چاپ بود .**

* این حدیث بمنظرمی آید غلط باشد و در متن "انا حظیک من الانبیاء و انتم حظی من الامم" آمده است .

** من یکی از انبیاء هستم و شما از امتان هستید .

*** نامش سید محمد احمد بود (۱۸۸۵-۱۸۴۴ میلادی) . ی مدت چهار سال از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۴ سودان را از دست ستمکارانه انگلیسها و خدیو مصر آزاد نمود .

گفت ای روح عرب بیدار شو
 ای فواد ای فیصل ای ابن سعود
 زنده کن در سینه آن سوزی که رفت
 خاک بطحا خالدی دیگر بزای
 ای نخیل دشت تو بالنده تر
 ای جهان مومنان مشک فام
 زندگانی تا کجا بی ذوق سیر
 بر مقام خود نیایی تا به کی
 از بلا ترسی؟ حدیث مصطفی است
 اقبال در دوران اقامتش در فلسطین به شدت تحت تاثیر جوش و خروش
 اعراب فلسطین قرار گرفت و بعدها چنین نوشت :

از آن سوزی که اینک نیز زمانه فارغ نیست
 می دانم که آن آتش در وجود توست
 دوی تو نه در ژنواست و نه در لندن
 شاهرگ فرنگ در مشت یهودان است
 من شنیدم که ملتها در غلامی راه نجات دارند

پرورش و لذت خودی در نمود است
 صبح روز ۱۵ دسامبر ۱۹۳۱، اقبال و غلام رسول مهر از بیت المقدس
 حرکت کردند. مفتی سید امین الحسینی، سید ضیاء الدین طباطبایی، سعید
 شامل و دیگر دوستان برای خدا حافظی با آنها به ایستگاه آمده بودند.
 ساعت شش بعد از ظهر قطار به قنطره رسید از آنجا با اتومبیل دکتر سلیمان
 به بندر پورت سعید رسیدند. در دوران سفر، حال اقبال بد شد، ولی یک
 روز بعد از معالجه دکتر سلیمان، وی بهبودی خود را نمودست آورد. شام
 شب ۱۶ دسامبر ۱۹۳۱ را آنها در منزل دکتر سلیمان و همسر آلمانی اش
 صرف نمودند.

شب ۱۷ دسامبر ۱۹۳۱ میلادی، در میهمانی صدیق محمد نارو شرکت

کردند . در آنجا بود که اطلاع یافتند کشتی در بندر لنگر انداخته است .
لذا نزدیک ساعت دوازده همان شب آنها سوار بر کشتی پلنسان شدند .

ساعت چهار صبح روز ۱۸ دسامبر ۱۹۳۱ کشتی از بندر پورت سعید حرکت کرد . مهاتما گاندی با این کشتی به هندوستان می‌رفت . علاوه بر ایشان شخصیت‌های معروف و مشهور دیگری نیز مسافر این کشتی بودند . مثلاً " شاهزاده‌های حیدرآباد دکن ، اعظم جاه و معظم جاه به همراه همسرانشان ، شاهزاده در شهبسوار ، شاهزاده نیلوفر و همسر سلطان معزول ترکیه عبدالمجید خان که مادرزن اعظم جاه و معظم جاه بود ، سراجیر حیدری و خانمش و چند نفر دیگر .

کشتی برای چند ساعت در بندر عدن لنگر انداخت و آقای اقبال برای گردش بیرون آمد .

صبح ۲۸ دسامبر ۱۹۳۱ ، کشتی بمبئی رسید . برای استقبال از اقبال مولانا محمد عرفان و بعضی از اعضای جنبش خلافت در بندرگاه حضور یافته بودند . نزدیک ساعت ۱۰ اقبال به مهمانسرای خلافت رسید . عطیه قبضی بار دیگر به افتخار وی در ایوان رفعت میهمانی ترتیب داد .

اقبال تمام روز را در مهمانسرا به استراحت پرداخت . هنگام عصر برای نیم ساعت به ایوان رفعت و از آنجا همراه آهن رفت . قطار ساعت ۷/۳ از بمبئی حرکت کرد . چند تن از دوستانش برای بدرقه وی آمده بودند . اقبال قبل از ترک بمبئی برای مخبرین حراید در مورد قانون اساسی و خودمختاری استان سرحد ، بیاناتی ایراد نمود .

عصر روز ۲۹ دسامبر ۱۹۳۱ قطار به دهلی رسید . حافظ محمد صدیق مولتانسی حاکم دهلی ، میهمانی شامی تدارک دیده بود ، افراد زیادی برای استقبال آمده بودند . در ایستگاه ، سیاست‌مهای نیز به اقبال تقدیم شد و شام را نیز همتا صرف کرد . قطار از دهلی حرکت کرد و ساعت ۴ نیمه شب در لدهیانه توقف کرد . در آنجا نیز دوستان اقبال با حلقه‌های گل

منتظر بودند. اقبال در این موقع خوابیده بود. به همین جهت ایشان را بیدار نکردند. در ایستگاه امرتسر نیز همین کیفیت به چشم می خورد. ساعت ۸ صبح روز ۲۰ دسامبر ۱۹۳۱ قطار به لاهور رسید. ایستگاه ملو از جمعیت بود که حتی امکان نداشت افراد بتوانند سیاست‌نامه‌های خویش را بخوانند. تعداد زیادی حلقه‌های گل به گردن اقبال آویختند و او با همان کیفیت رهسپار منزل شد.^{۵۰}

اول ژانویه ۱۹۳۲، خبرنگار روزنامه نظامی و شهری برای ملاقات وی به منزلش آمد و سئوالاتی در مورد سفر به فلسطین مطرح کرد. اقبال گفت:^{۵۱}

"سفر فلسطین در زندگی من یکی از دلچسب‌ترین رویدادها بوده است. در دوران اقامت در فلسطین با نمایندگان کشورهای اسلامی ملاقات کردم و بسیار تحت تاثیر جوانان عرب سوریه قرار گرفتم. در این جوانان، نور خلوص و دیانتی دیدم که هرگز در دیگران بجز جوانان فاشیست ایتالیا مشاهده نکرده بودم. من بعضی از اماکن مقدس مشترک میان اسلام و مسیحیت و صهیونیستها را زیارت کردم. خصوصا "بسیار تحت تاثیر محل تولد حضرت عیسی قرار گرفتم. یقین دارم که بالاخره طرح تصرف فلسطین توسط صهیونیستها ناکام خواهد ماند. کنفرانس به صورت چشمگیری موفق بود. در این اجتماع عظیم‌الشان بیشتر نمایندگان کشورهای اسلامی شرکت داشتند. شرکت کنندگان جنب و جوش فوق العاده‌ای درباره مسایل اخوت، وحدت اسلامی و آزادی کشورهای اسلامی از خود نشان می دادند. . . . من عضو چند کمیته بودم، که بمنظور بحث و بررسی بعضی از پیشنهادات تشکیل شد. . . . در یکی از کمیته‌ها من با تاسیس دانشگاه به طرز جامعه فدیمی الازهر در اورشلیم مخالفت کردم، و براین مساله تاکید نمودم، که طرح داده شده برای دانشگاه کاملا "باید با مسایل جدید تطبیق داده شود. نمی توانم بگویم چه موضوعی پیش آمده که طرفدار تاسیس هیچ نوع دانشگاهی

* Civil and Military Gazette

در اورشلیم نیستیم. رویتر یک تلگراف فرستاده بود که مفهوم آن این بود. حقیقت این است که این جزو آرزوهای غایی من است که عرب زبانها نه تنها یک دانشگاه بلکه دانشگاههای متعددی تاسیس نمایند، و علوم جدید را به زبان عربی منتقل سازند."

اقبال در پاسخ به سئوالات نمایندگان مذکور در مورد میزگرد روشن ساخت که:

"من از کنفرانس استعفاء نکردم. بلکه فقط از هیئت اسلامی کناره گیری کرده بودم. و این عمل من طبق تصمیمات متخذه کنفرانس اسلامی سراسر هندوستان انجام شد. بحث و بررسی درباره انتخابات جداگانه برای مسلمانان و مسایل استان سرحد و سند به پایان رسیده است. وزیر اعظم و سرسیمول هور در مجلس عوام انگلستان در این موارد بیانه های روشنی ارائه داده اند و اینک تنها مسائلی که باید حل شود، مساله اکثریت قاتونی مسلمانان پنجاب و بنگال است."

اقبال وقتی به وطن بازگشت، اوضاع هندوستان را آرام ندید. شکست دومین کنفرانس میزگرد درباره حل مساله فرقه ای باعث شد که آینده سیاسی مسلمانان هندوستان نامعلوم گردد. کنگره تصمیم داشت، علیه دولت انگلستان نهضت عدم همکاری را آغاز نماید. در استان سرحد، عبدالغفار خان و برادرش دکتر خان صاحب، کسانی که جماعتشان در ۱۹۳۰ وابسته به کنگره شد، در زندان بودند و دولت اعتراض حامیان آنها را به شدت سرکوب می کرد. از طرف دیگر نهضت کشمیر در اوج خود بود، و مسلمانان کشمیر مورد ظلم حکام قرار می گرفتند. به همین صورت در ایالت الور نیز بین مسلمانان اختلاف نظر دیده می شد. مسلمانان الورا اختلافات قدیمی داشتند. برای مثال حکام دولتی مساجد را تحت کنترل داشتند، تعلیم زبان اردو و فارسی از سال ۱۹۱۰ میلادی به بعد ممنوع اعلام شده بود. برای تعلیمات مذهبی محدودیتهای فراوانی وجود داشت. مسلمانان نقش مهمی در امور کشور نداشتند. برای پایان دادن به شکایتهای مسلمانان

الور جماعت انجمن خادم الاسلام را تاسیس نمودند . مهاراجه الور برای آن محدودیتهایی قابل شد . مسلمانان تظاهرات اعتراض آمیز برپا کردند . حکام دولتی به آنها تیراندازی کردند . اوضاع آنچنان وخیم شد که مسلمانان هجرت از مرکز را شروع کردند ، و حکام دولتی نیز اموال مهاجرین را ضبط و تصرف می کردند . در جلسه کنفرانس اسلامی که ۲۲ مارس ۱۹۳۱ تشکیل شد ، تصمیم گرفته شد که شکایات مسلمانان الور را هیئتی به سرپرستی مولانا شعیب داود ، نزد مهاراجه الور مطرح نمایند . ولی مهاراجه حتی به هیئت اجازه ملاقات نداد . در ژوئن ۱۹۳۲ کنفرانس اسلامی ضمن مخالفت و اعتراض به عملکرد مهاراجه ، خواست که برای انجام تحقیقاتی در مورد اوضاع ، کمیته ای بی طرف تشکیل شود . ولی مهاراجه هیچ اهمیتی به خواسته آنها نداد . سپس از طرف کنفرانس اسلامی در این رابطه یادداشتی به نایب السلطنه هند داده شد ، که در آن ظلمهای مهاراجه را بر شمرده بودند .
بالاخره مهاراجه از حکومت خلع گردید .^{۵۲}

نظر به اینکه کنفرانس اسلامی این روزها بزرگترین عامل حرکت های لازم در مورد حقوق مسلمانان بود ، بدین جهت برای بررسی مسایل عمومی جلسات این مجمع سیاسی اکثرا " در دهلی و شمله منعقد می شد . به محض بازگشت ، اقبال مجبور بود به عنوان عضو مجلس عمومی در جلسات آن شرکت نماید . علاوه بر این او در همین سال یعنی ۱۹۳۲ میلادی به عنوان رئیس کنفرانس اسلامی سراسر هند انتخاب شد . در اصل کنفرانس اسلامی سراسر هند در سال ۱۹۲۸ میلادی به نام کنفرانس اسلامی احزاب تشکیل شده بود ، و اقبال را می توان یکی از بانیان آن به شمار آورد . ابتدا در کنفرانس اعضاء مختلف جماعت های سیاسی مسلمانان جمع شده بودند ، ولی این فقط به صورت یک کنفرانس باقی ماند و به شکل یک اداره سیاسی منظم درآمد ، و تا سال ۱۹۳۴ میلادی در سیاست مسلمانان عملکرد بی نهایت فعالی داشت ، در آن دوران ، مسلم لیگ در حال پراکندگی بود . و کمیته خلافت زیاد اهمیت نداشت . اگرچه جمعیت های اسلامی به تعداد زیادی بودند . ولی به صورت

انفرادی نقش مهمی نداشتند. از میان آنها حزب ملی گرای اسلامی یا جمعیت علمای هند، طرفدار مسلمانان نبودند، بلکه یا کنگره هم‌صدا شده بودند. کنفرانس مسلمانان دارای مجلس عمومی و شورای اجرایی بود، که در شهرهای استانهای مختلف شعبه داشت.

اقبال به‌منظور شرکت در مجلس عمومی کنفرانس، صبح روز ۸ ژانویه ۱۹۳۲ به‌دهلی رسید. سید نذیر نیازی تا عصر با او بود، وی همان شب به‌لاهور بازگشت.^{۵۴} در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۲ بار دیگر تصمیم گرفت به‌دهلی سفر کند، اما به‌سبب ناراحتی بیماری نقرس، قادر نشد کفش بپوشد. بدین جهت از طریق غلام رسول مهر از مجلس اجرایی و سید عبدالله هارون به خاطر عدم شرکت در جلسه کمیته عذرخواهی کرد.^{۵۵}

در فوریه ۱۹۳۲ کتاب مشهور اقبال به‌نام "جاویدنامه" منتشر شد. فکر چاپ این کتاب از سال ۱۹۲۷ در ذهن او بود. ولی از سال ۱۹۲۹ میلادی نوشتن آن را آغاز کرد.^{۵۶} درباره آن، سال گذشته به‌هنگام ایراد سخنرانی در انجمن هند در لندن گفته بود: حقیقتاً "این کمدی الهی" آسیا است. موضوع این کتاب این است که شاعر با گذشتن از سیارات مختلف با روح شاه‌پیر آشنا می‌شود و با آنها سخن می‌گوید. سپس به‌بهشت می‌رود و بالاخره در مقابل خدا حاضر می‌شود. در این کتاب در مورد مسایل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی، اخلاقی و اصلاحی بحث شده است. در رویدادها از دو شخصیت اروپایی استفاده شده است. اول "کچنر" و دوم "نیچه" شخصیت‌های دیگر همه آسیایی هستند. در این معراج‌نامه و با نمایش آسمانی، مولانای روم^{۵۷} رفیق راه اقبال بود.

در فوریه ۱۹۳۲ روزنامه‌های هندوستان این خبر را منتشر ساختند که کمال مصطفی آتاتورک در مورد تلاوت قرآن کریم به‌زبان ترکی و اقامه نماز دستوراتی داده است. این خبر در مسلمانان هند ولوله به‌پا کرد. آنگاه

*)kitchener

بیر رومی را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز

این سؤال پیش آمد. آیا مسلمانان می‌توانند به‌غیر از زبان عربی به‌زبان دیگر نماز اقامه کنند؟ در این رابطه یک روزنامه‌نگار به‌ملاقات اقبال آمد و مصاحبه او را در مجله هفتگی انگلیسی‌زبان "لایت" در ۱۶ فوریه ۱۹۳۲ منتشر ساخت. از اقبال سؤال شد: آیا در تاریخ اسلام مثال یا سندی از قانون صادر شده مصطفی کمال وجود داشته است؟

اقبال پاسخ داد: زمانی امام ابوحنیفه فتوی داده بود، هر مسلمانی می‌تواند به‌زبان خود نماز بخواند. ولی بعدها هنگامی که در بستر مرگ بود، فتوی خود را لغو کرد. ابن طومارت، کسی که در آفریقای غربی معروف به مهدی بود، نیز چنین قانونی صادر کرد، و هنگامی که میدان وی اسپانیا را فتح کردند، به‌زبان بربری اذان دادند، از نظر اقبال این کار مصطفی کمال را نمی‌شد عملی مترقی به‌حساب آورد، بلکه کاری مرتجعانه بود. تمام مذاهب زمان قدیم ملی بودند. به‌همین جهت هدف از وادار کردن مردم به‌خواندن نماز به‌زبان ترکی این بود که اسلام را از سطح برون مرزی آن به زیرآورد و در سطح ملی نگاه‌دارند، و یا اسلام را مانند آدمهای زمان قبل از اسلام بنگرند. اقبال گفت: به‌عقیده شخص من نظر به‌اینکه زبان عربی زبان وحی است، بدین جهت نماز که جزو فرائض واجب است، حتماً باید به‌زبان عربی اقامه شود. البته درمورد عبادات دیگری که فرض می‌باشد و جزو فرائض واجب به‌شمار نمی‌روند، فقها می‌توانند نظر خود را اظهار نمایند، که آیا آنها را به‌زبان خود می‌شود انجام داد یا خیر؟^{۵۷}

در اواخر فوریه ۱۹۳۲ نواب بهوپال، اقبال را به‌دهلی دعوت کرد. مساله این بود که مهاراجه "هری سنگه" برای حل مساله کشمیر از نواب درخواست کمک کرده بود، و نواب بهوپال در این مورد تصمیم گرفت با اقبال مشورت کند. از نظر بعضی از اقبال‌شناسان، در این رابطه اقبال قبلاً نیز در ژوئیه ۱۹۳۱ به‌بهوپال رفته بود. در نتیجه گوشه‌های اقبال برای حل مساله کشمیر، کمیسیون تحقیق گالانسی کار خود را آغاز نمود. نویسنده

*) Light

(جاوید) موفق نشد سندی از همکاری اقبال در این مورد ، و سفر وی به بهوپال در ژوئیه ۱۹۳۱ و تشکیل کمیسیون به دست آورد . درست است که اقبال تصمیم گرفته بود ، در ژوئیه ۱۹۳۱ به بهوپال برود ، همانطور که از نامه های وی به نام غلام رسول مهر مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۱ و مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۳۱ مشخص است.^{۵۸} از این نوشته ها معلوم می شود ، قرار بود در ۲۶ ژوئیه ۱۹۳۱ در " شمله " مسئله کشمیر با دولت هند بررسی شود و نیز پس از اتمام کار ، اقبال در ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۱ به لاهور بازگردد . سپس وی تصمیم داشت به همراه غلام رسول مهر از لاهور به بهوپال برود . ولی آیا واقعا آنها به بهوپال رفتند ؟ در این مورد نمی توان چیزی گفت . بهرحال اگر هم رفته باشند ، با وساطت نواب بهوپال در گفتگوهای جهت ایجاد تفاهم و مصالحت با مهاراجه هری سنگه به نتیجه ای نرسیده اند .

در این رابطه او حتما " خیال داشت که به دعوت نواب بهوپال پاسخ مثبت داده ، به دهلی برود . ولی به دلیل بیماری نویسنده (جاوید) موفق نشد سفر کند . در نامه خود به غلام رسول مهر مورخ ۲۹ فوریه ۱۹۳۲ چنین نوشت:^{۵۹}

" من امروز آماده بودم که به دهلی بروم ، ولی جاوید تب شدیدی دارد و شب گذشته حرارت بدن او به ۱۰۵ رسید . امروز دکتر او را معاینه کرد و او مشکوک به مالاریا یا تب روده است . نتیجه کامل با معاینه فردا صبح معلوم خواهد شد . در این وضع نگران کننده ، برای من ممکن نیست به سفر بروم . دکتر نیز همین موضوع را گفته است . شما از طرف من از عالیجناب عذرخواهی کنید . و بگویید که به حکم ایشان آماده سفر بودم ، ولی این اتفاق ناگهانی مرا متوقف کرد . دیگر چه بگویم بسیار مضرب هستم " .

لذا اقبال به دهلی نرفت و اگر هم کسی رفته باشد ، این غلام رسول مهر بوده که به جای وی به دهلی رفته است . لازم به یادآوری است که هنگام تشکیل کمیسیون اقبال بمریاست کنفرانس مسلمانان انتخاب شده بود ، و کنفرانس مسلمانان به تشکیل کمیسیون گالانسی معترض بود .

نا آنجا که به‌نویسنده (جاوید) مربوط می‌شود ، پس از معاینه ، دکتر یارمحمد خان بیماری او را تب و نوبه تشخیص داد . طبق یادداشت‌های نویسنده (جاوید) وی مدت یازده روز یا بیشتر تب می‌کرد . و به‌سبب بیماری او اقبال و سردار بیگم بسیار نگران بودند . بالای سر نویسنده (جاوید) پول می‌گذاشتند و برای بازیافتن سلامت وی ، سردار بیگم اشرفی می‌داد که در موقع تولد جاوید دوستان مختلف اقبال به‌او هدیه کرده بودند . سردار بیگم عقیده داشت ، اگر برای کودک بیمار پول صدقه بدهند ، رفع قضا و بلا خواهد شد .

اقبال مرتب سؤال می‌کرد . آیا جایی از بدنت درد می‌کند؟ و اگر نویسنده (جاوید) با سر می‌گفت ، نه . وی می‌گفت ، پسرم با زبات جواب بده . سرت را تکان نده . هنگامی که نویسنده (جاوید) بهبود یافت و از بستر بیماری برخاست ، به‌دلیل ضعف عمومی بدن ، قادر به‌راه رفتن نبود . وی با کمک سردار بیگم و دختر عموی خود و سیمه بیگم ، که آن روزها در منزل آنها مقیم بود ، راه می‌رفت . آن وقت نویسنده (جاوید) تقریباً " هفت سال و نیم داشت و منیره بیگم تقریباً " یک‌سال و نیمه بود . هنگامی که نویسنده (جاوید) سعی دارد گذشته‌ها را به‌خاطر آورد ، فقط چند چیز از آن دوران به‌یادش می‌آید . اگرچه این نقوش بسیار تار هستند . مثلاً " رفتن به‌مدرسه برای اولین بار در اکتبر ۱۹۲۹ و با در همین مواقع ملاقات مولانا محمدعلی با اقبال و صحبت‌های راحت و بی‌ریای آنها با هم ، تولد منیره بیگم ، طبخ غذای منزل توسط سردار بیگم با کمک و سیمه بیگم و یک زن مسن به‌نام رحمت بی ، نگاه‌داری منیره بیگم توسط دختران محله تازه مسلمان شده ، آنها تلاوت قرآن مجید و خیاطی و غیره را از سردار بیگم یا سیمه بیگم می‌آموختند و در کارهای منزل نیز به‌آنها یاری می‌دادند . از میان همسایگان می‌توان خانم ثروتمندی (بیوی صاحبه) را نام برد که اکثراً " به‌دیدار سردار بیگم می‌آمد و فرزند کوچکش معین با نویسنده (جاوید) بازی می‌کرد . یکی دو خانم دیگر نیز به‌منزل آنها رفت و آمد می‌کردند . نویسنده (جاوید)

به‌ندرت مشاهده کرده که سردار بیگم از منزل خارج شود. نویسنده (جاوید) بیشتر اوقات خود را با سردار بیگم می‌گذراند. و بعضی وقتها همسراه مادرش به‌منزل عمه (که سردار بیگم را مانند مادر بزرگ کرده بود) و برادر بزرگش خواجه عبدالغنی که بسیار بها و علاقه داشت، به‌موجی دروازه می‌رفتند. سردار بیگم خواجه عبدالغنی را داماد کرد. ولی آنها بچه‌دار نشدند، خواجه عبدالغنی تاجر فرش بود و بیشتر اوقات در تابستان به دلهوزی یا مسوری برای فروش فرش می‌رفت. وی علاقه و محبت خاصی به نویسنده داشت. نویسنده (جاوید) نیز قلباً "بها و علاقه داشت. در کنار منزل اقبال در خیابان میکلود خانهای که نویسنده (جاوید) بیشتر دوران کودکی‌اش را در آن سپری کرد، یک قبرستان بود. اینک دیگر نام و نشانی از آن باقی نمانده است. نویسنده (جاوید) به‌همراه بچه‌های محله‌نومسلمانان و یا یکی دو نفر از دختران همسایه در همین قبرستان بازی می‌کردند. بعضی از اوقات در دالان بغل منزل کریکت بازی می‌کردند. و یا روی پشت بام بادبادک هوا می‌کردند. همیشه اشخاصی بودند که برای ملاقات اقبال به منزل آنها می‌آمدند. علی‌بخش و رحما، آنها را نزد اقبال می‌بردند. منشی طاهرالدین در منشی‌خانه می‌نشست. در مهمان‌خانه بیرون شیخ مختار احمد زندگی می‌کرد. او در دبیرخانه شهری پنجاب مشغول به‌کار بود. وی چند سال در همین مکان اقامت داشت. ولی پس از ازدواج، منزلی در خانه‌های دولتی گرفت. وسیمه بیگم نیز پس از ازدواج به‌همراه شوهرش در سیالکوٹ اقامت گزید. فیروز راننده اقبال را با اتومبیل به‌دادگاه عالی می‌برد. در رابطه با شغل وکالت، اقبال گاهی اوقات از لاهور نیز خارج می‌شد.

سردار بیگم خانمی قدیمی بود. وی نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت و در ماه مبارک رمضان همیشه قرآن مجید را تلاوت می‌کرد. وی بسیار ضعیف‌الاعتقاد بود. از جن، روح، سایه، جادو و غیره وحشت داشت. روز تولد نویسنده (جاوید) همیشه گوسفند قربانی می‌کردند. او خود به

نویسنده (جاوید) غذا می داد ، زیرا فکر می کرد اگر جاوید خودش غذا بخورد ، سیر نخواهد شد . لذا نویسنده (جاوید) هشت یا نه ساله شده بود ، ولی هنوز عادت نکرده بود خودش غذا بخورد . اقبال و سردار بیگم همیشه بر سر این مساله باهم اختلاف داشتند ، و اقبال از این مساله همیشه ناراحت بود ، که وقتی نویسنده (جاوید) بزرگ می شود ، باز هم نتواند خودش غذا بخورد ، چه خواهد شد ؟ ولی حرف او هیچ اثری بر سردار بیگم نداشت . البته تغییر اندکی به وجود آمد و آن اینکه وقتی غذا برنج بود ، قاشقی پهلوی بشقابش می گذاشتند ، ولی باز هم خود او به جاوید غذا می داد .

اقبال عادت داشت همیشه آهسته به منزل وارد می شد ، بدین سبب غالباً " کسی از ورود وی مطلع نمی شد . بنابراین وقتی سردار بیگم به نویسنده غذا می داد ، تمام هوش و حواسش به در بود ، مبادا اقبال بیاید و این حالت را ببیند . وقتی که صدای پای آهسته اقبال را می شنید ، دستش را می کشید و قاشق را به دست نویسنده (جاوید) می داد و جاوید نیز مشغول غذا خوردن می شد .

جاوید در کودکی بسیار شیطان بود . و علاقه زیادی به درس خواندن نداشت . به همین جهت او همیشه از سردار بیگم کتک می خورد . بی شک او تمام آسایش زندگی را برای وی فراهم می ساخت ، ولی گاهی نیز با نگاه قهر به او می نگریست . نویسنده (جاوید) به یاد ندارد مادرش به وی اظهار محبت کرده باشد ، آنطور که یک بچه از مادر خود توقع دارد . البته آنطور که شنیده بود ، مادرش غالباً " در خواب او را می بوسید که متوجه نشود . شاید به همین خاطر بعضی از اوقات در کودکی فکر می کرد که مادرش مادر واقعی او نیست ، بلکه مادر ناتنی است . اما کس دیگری جرات نداشت که به جاوید کوچکترین اهانتی بکند . اگر اقبال نیز گاهی از اوقات به خاطر شیطنت جاوید می خواست که دست به رویش بلند کند ، او مداخله می کرد و نمی گذاشت . یک بار جاوید بدون اینکه به کسی بگوید با چند نفر از دوستانش به سینمای

نزدیک منزل خودشان رقت . ساعت نه شب بود و فیلم هنوز تمام نشده بود ، بدین سبب جاوید نیز تا دیروقت به منزل نرسید . خانواده به شدت نگران شده بودند ، و بعد از سردار بیگم ، اقبال بسیار ناراحت بود . نزدیک ساعت ۹/۳۰ شب ، وقتی جاوید آهسته آهسته به منزل آمد ، مشاهده کرد که در منزل محیط نگران کننده ای به وجود آمده است . خبر رسیدن او مانند برق در منزل پیچید . جاوید ناگهان خود را در مقابل پدرش دید . اقبال از شدت عصبانیت می لرزید ، و خواست او را کتک بزند ، ولی با وساطت سردار بیگم ، جاوید تنبیه نشد . در یک طرف اقبال بود و طرف دیگر جاوید ، اقبال با حالتی عصبانی دستش را بلند می کرد تا جاوید را بزند ، ولی سردار بیگم به او می چسبید ، دستش را می گرفت ، سپس دست دیگرش را بلند می کرد ، او بار دیگر مداخله می کرد . جاوید از ترس به پاهای وی چسبیده بود . این حالت سه چهار دقیقه ادامه داشت . تا حدی که وقتی اقبال دید سردار بیگم در حالت آشفتگی قرار گرفته ، به خنده افتاد .

به هر حال نویسنده (جاوید) از دست اقبال بسیار کم کتک خورده است . تشر اقبال برای او کافی بود . نویسنده بارها به خاطر یا برهنه بودن در تابستان ، بد رفتاری با خدمه ، و شیطنست ، از طرف پدر و مادر خود شامت شد .

اقبال وقتی که بسیار عصبانی می شد ، این حرفها را می گفت : احمق ، بی شعور و گاهی اوقات که خیلی عصبانی می شد ، به جای اینکه پنجابی یا اردو صحبت کند ، به انگلیسی صحبت می کرد .

جاوید یکی دوبار که اوقات اقبال را تلخ کرد ، با کفش کتک خورد . ولی وقتی که او را با کفش می زد ، از طرف چرم و نرم آن می زد . جاوید در کودکی یک آنه در روز پول توجیبی دریافت می داشت و وقتی آن را خرج می کرد ، هر چه هم سردار بیگم می گفت ، اقبال به او پول اضافی نمی داد . یک بار شیرینی فروش از مقابل منزل آنها گذشت ، جاوید دلش شیرینی خواست ، اما جیبش خالی بود . شیرینی فروش به او گفت می تواند در ازای

یک ظرف مسی یا برنجی به او شیرینی بدهد . جاوید آهسته به طرف اطاق اقبال رفت و داخل شد ، و قطعه برنجی بادبزنی فلزی که پست میز بزرگ بود ، برداشت و به شیرینی فروش داد . و شیرینی گرفت . ولی فیروز سوfer ، شاهد این صحنه بود و بماقبال ماجرا را گفت . اقبال جاوید را بمناطقش احضار کرد . او روی صندلی راحتی خود به حالت نیمه درازکش بود . وقتی که جاوید را دید بلند شد و سه چهار ضربه سیلی به او زد .

عصر یک روز تابستان جاوید چشمانش را بسته بود . و به دنبال سردار بیگم می کرد که او را بگیرد . او در آن حال می دوید تا به دالان زنانه رسید . در آنجا پایش پیچ خورد و با صورت به زمین افتاد ، در نتیجه لب پایین او پاره شد و خون آمد . اتفاقاً "درست" در همان لحظه اقبال وارد شد ، وقتی که دید از دهان جاوید خون می آید از حال رفت . یک شب تابستان هم که جاوید خواب بود ، طوفان شدیدی آمد و دیوار کالج دیال سنگه خراب شد و روی افرادی که در اطاق خفته بودند ، ریخت . همه جا پر از گرد و غبار شد . در نتیجه این حادثه سرادربیگم ، جاوید و چند نفر دیگر زخمی شدند . در منزل اجازه داده نمی شد سروصدایی بلند شود ، اگر جاوید همراه دوستانش در دالان بیرون کریکت بازی می کردند ، به آنها دستور داده می شد که اینجا بازی نکنید و جاوید نیز با ناراحتی از آنجا می رفت ، بعضی اوقات اقبال خود در بازی شریک می شد . یک بار وی در اطاق نشسته بود ، جاوید چنان ضربه های به توپ زد که به شدت شیشه شکست و درون اطاق افتاد ، از آن روز به بعد بازی کریکت برای وی ممنوع شد . بعضی اوقات هنگامی که جاوید روی پشت بام در حال بادبادک* هوا کردن بود . اقبال نیز آهسته به پشت بام می رفت ، و بادبادک را از او می گرفت و خود هوا می کرد ، اما مدتی بود که زندگی خانوادگی اقبال در درجه دوم اهمیت قرار گرفته بود . او بیشتر اوقات خارج از لاهور به سر می برد ، و یا اگر در منزل بود ، ملاقاتهای

* این تفریح در پاکستان بسیار متداول است و در ۸ فوریه مراسمی برگزار می شود که بستنی می گویند یعنی مسابقه بادبادک هوا کردن .

وی پایان نداشت. صبحانه، ناهار، جای عصر، شام شب را در سینی می گذاشتند و بهاطاق وی می بردند، علی بخش از او پذیرایی می کرد. ولی مراجعین در آن وقتها هم او را رها نمی کردند.

در ۶ مارس ۱۹۳۲ مجلس علمی مجمع تحقیقات اسلامی برای اولین بار در زندگی اقبال، در سالن Y.M.C.A. روز اقبال را برگزار نمود. در این بزرگداشت بعضی از دستداران اقبال بیاناتی ایراد نمودند و یا مقاله‌هایی ارائه دادند. روز بعد یعنی عصر ۷ مارس ۱۹۳۲ به افتخار اقبال در رستوران "لورینگز" میهمانی جای ترتیب داده شد. در این میهمانی محترمین شهر شرکت داشتند.^{۶۰}

در سال ۱۹۳۲ میلادی اقبال به عنوان رئیس کنفرانس مسلمانان هند انتخاب شد. و در ۲۱ مارس ۱۹۳۲ در جلسه افتتاحیه کنفرانس اسلامی که در خارج دروازه دهلی در لاهور تشکیل شده بود، به نام رئیس کنفرانس سخنانی ایراد کرد. این سخنرانی دومین مدرک سیاسی مهم اقبال است. که هیچ فرد مشتاق امور سیاسی شبه قاره نمی تواند آن را نادیده بگیرد.^{۶۱} در ابتدای خطبه، وی ضمن تشکر از حاضرین گفت:

"من از شما سپاسگزارم که در این مرحله حساس بهمن اعتماد کرده‌اید، ولی یقیناً نمی توانم برای انتخاب چنین فردی که یک ایده آلیست است و دیگر هیچ، به شما تبریک بگویم. شاید فکر کرده‌اید که در این مرحله نیاز به فردی است که بصیرت داشته باشد. زیرا که اگر بصیرت نباشد، ملتها نابود و تپاه می شوند". سپس گفت: "تا آنجا که به اصول اساسی سیاست ما مربوط است، چیز جدیدی به شما ارائه نمی کنم. در آن موارد قبلاً" نیز در سخنرانیهای مسلم لیگ کل هند، اظهار نظر کرده‌ام."

در خطبه مفصلاً "از عملکرد دو میزگرد صحبت کرد و از سیاست دولت انگلستان انتقاد نمود، و ضمن تفسیری بر روش مخالفت آمیز مهاتما گاندی

*) Young men Christian Association

و یا کنگره با مسلمانان اعلام داشت، علاقهای به تشکیل مرکز فدرالی ندارد. سپس درباره سخت گیریهای دولت انگلستان در استان سرحد و کشمیر و ایجاد تفرقه در مسلمانان آنجا گفت:

"تمام این مسایل زمینهای است برای آن طوفانی که ممکن است نه تنها هندوستان، بلکه همه آسیا را دربرگیرد. این نتیجه همان اندیشههای سیاسی است که انسان را مانند شیء می داند که فقط قابل استثمار است. و بها و فرصت آن را نمی دهند که مانند یک شخصیت واقعی از طریق نیروهای تهذیبی رشد کند. ملت آسیا یقیناً "علیه استثمار اقتصادی غربی که در شرق رایج شده است، بهپا خواهند خاست. آسیا از فهمیدن نظام سرمایه داری جدید غربی و انحصارطلبی غیرمنضبط آن قاصر است. ولی دینی که شما نماینده آن هستید، اهمیت و ارزش یک فرد را به رسمیت نمی شناسد، و آن را تحت نظمی می آورد که هرچه دارد در راه خدا و خدمت به انسانها مصرف نماید. هنوز امکانات آن به پایان نرسیده، بلکه در حال حاضر تیزتر قادر است دنیای جدیدی خلق کند که در آن رابطه اجتماعی انسان نه وابستگی به ذات و نسل و رنگ او دارد و نه به سرمایه، بلکه با طرز زندگی او رابطه برقرار می کند. در یک چنین دنیای جدیدی که فقیر بر امیر مالیات می بندد، جهانی که اجتماع انسانی مبنی بر مساوات روحها است و نه مساوات شکم، جایی که اختلافات طبقاتی مانع از ازدواج یک دختر و پسر از طبقات فقیر و غنی نیست، جایی که ملک شخصی یک امانت است و اجازه داده نمی شود که سرمایه انباشته گردد، تا طبقه مستضعف بتواند بر سرمایه دار پیروز گردد. اما با کمال تاسف باید گفت این بلند نظری شما در اوهام فرسوده علماء و فقهای تنگ نظر بهدام افتاده است، و نیاز به آزادی دارد. از نظر معنوی ما در زندانی از افکار و احساسات خود محبوس می باشیم که طی قرون متمادی بدور خود حصار کشیده ایم. برای ما پیرمردها شرم آور است که نتوانستیم نسل جوان را آماده سازیم تا در مقابل بحرانهای اقتصادی، سیاسی، و حتی دینی که در حال به وجود آمدن در عصر حاضر است،

ایستادگی نمایند . لازم است افکار کتونی ملت‌ها را کاملاً "تغییر دهیم . تا آنها بار دیگر نور آرزوهای بلند و خواسته‌های جدید و اهداف تازه را مشاهده و احساس کنند درسی که تجربه گذشته به‌شما آموخته ، باید به دل‌تان بنشیند . پس از یک گروه و یا اجتماع توقع نداشته باشید . اگر شما می‌خواهید که شاهد رسیدن به‌اهداف خویش باشید "خودی" خود را در ذات خویش متمرکز کنید و از تپش آن خاک خود را پخته‌تر سازید . یکی از گفته‌های موسولینی این بود ، "هر کس آهن دارد ، نان دارد" من می‌گویم : "هر کس خود آهن شود ، او همه‌چیز دارد" بنابراین محکم شوید و سخت کوشش کنید . این راز اصلی زندگی فردی و اجتماعی است . هدف اصلی این است که در قانون اساسی تدوین شده برای هندوستان ، ما دارای چنان مقام و منصبی باشیم که در این کشور بتوانیم طبق سنن اسلامی سرنوشت خود را بسازیم و آینده خویش را کامل کنیم . در پرتو این هدف لازم است نیروهای توسعه‌طلب بیدار شوند و نیروهای سرکوب شده آنها را حرکت و جنبشی دهند . شعله حیات را نمی‌شود از شخص دیگری به‌عاریت گرفت . فقط می‌توان آن را در آتشکده روح خود روشن ساخت ."

اقبال در رابطه با برنامه سیاسی آینده مسلمانان یک لایحه پنج ماده‌ای ارائه داد . اول آنکه به‌جای تشکیل احزاب سیاسی گوناگون ، مسلمانان هند تحت لوای یک حزب سیاسی درآیند . این حزب تحت هر نامی که می‌خواهد باشد ، ولی در تمام کشور شعبه داشته و در قانون آن ، آنقدر گنجایش باشد تا افرادی از هر مکتب فکری بتوانند به‌عضویت آن درآیند و حامیان هر گروهی در آن بهره‌بری برسند و به‌صواب دید خود ، طبق نظریات یا راه‌حلیها برای راهنمایی ملت خط‌مشی صحیح را نشان دهند .

دوم آنکه حزب مرکزی حداقل پنج میلیون روپیه به‌عنوان پشتوانه ملت جمع‌آوری کند .

سومین نکته این بود ، برای راهنمایی حزب مرکزی ، دسته‌های جوانان داوطلب تشکیل شود . وظیفه آنها این باشد که صادقانه خدمت نمایند ،

آداب و رسوم و سنن را اصلاح کنند . و کار تنظیم تجارت ملی در شهرها و روستاها را انجام دهند .

چهارم ، در تمام شهرهای بزرگ شبه قاره ، واحدهای مختلف فرهنگی برای زنان و مردان تشکیل شود که رابطه‌های با امور سیاسی نداشته باشند . و فقط وظیفه آنها شناساندن نقش اسلام در تاریخ ادیان و تمدن انسانها و عملکرد آینده آن به نسل جوان باشد .

پنجم آنکه مجلسی از علماء تشکیل شود و وکلایی آگاه به علم فقه جدید نیز در آن مجلس حضور داشته باشند .

هدف از این پیشنهادات ، حفظ قوانین اسلامی ، توسعه و تفسیر آن بمقتضای زمانه است . این مجلس باید آنقدر اقتدار داشته باشد که هیچ قانونی بدون تصویب آن بمجلس مقننه ارائه نشود .

در این رابطه اقبال گفت :

"بدون در نظر گرفتن ارزش علمی این طرح برای مسلمانان هند ، باید توجه داشته باشیم که در دنیای جدید مسلمان و غیرمسلمان بهارزش بی انتهای فقه اسلامی پی ببرد . همچنین نظام سرمایه‌داری که مدتها است از کار نظارت بر امور اقتصادی انسانها دست برداشته است ، نیز باید به اهمیت و فایده آن پی ببرد ."

کنفرانس مسلمانان کل هند به ریاست اقبال در اجلاس دو روزه خود طرحهای مختلفی را که داده شده بود ، تصویب نمود . مثلاً "اینکه در کارهای دولت مرکزی ۱/۳ و در ارتش ۵۰٪ مسئولیتها بمسلمانان واگذار شود . چون مسلمانان از نتایج به دست آمده از کنفرانس میزگرد لندن مطمئن نیستند . بنابراین در رابطه با مسایل فرقه‌ای ، انگلستان هرچه زودتر تصمیم خود را اعلام نماید . اگر این اعلام تا اواخر ژوئن ۱۹۳۲ به دست شورای اجرایی مسلمانان کل هند نرسد ، شورا حق دارد در ۳ ژوئیه ۱۹۳۲ جلسهای تشکیل دهد ، که هدف آن برنامه‌ریزی برای اقدامات لازم خواهد بود . و اینک به تمام استانهای هند انگلیسی خودمختاری استانی داده شود . و برای حل

مساله کشمیر ، اعضای مسلمان کمیسیون گالانسی با مشورت جماعت مسلمانان
انتخاب شوند و غیره و غیره . . .^{۶۲}

مسلم لیگ، کنفرانس مسلمانان چندین بار در قطغننامه‌های خود خواسته
بودند ، حق اکثریت مسلمانان بنگال و پنجاب به رسمیت شناخته شود . اقبال
طرفدار پرریا قرص این طرح بود . لذا وی در سخنان خود به نام رئیس
جلسه نه‌تنها بر این خواسته تاکید کرد ، بلکه تهدید کرد که اگر به‌نیازهای
مسلمانان جامه عمل نپوشند ، اقدامات لازم انجام خواهد شد . هندوها و
سیکها با این درخواست شدیداً "مخالف" بودند . بدین جهت پس از خطبه
اقبال ، سم‌پاشی خود را در مخالفت با این طرح گسترش دادند . اقبال نیز
در جواب این زهرپراکنی آنان به‌اتفاق چند تن از دوستانش در ۲۰ آوریل
۱۹۳۲ یک بیانیه مشترک صادر نمود که در آن چنین آمده بود:^{۶۳}

"ما از چند هفته گذشته تاکنون علناً" مشاهده می‌کنیم که علیه
پیشنهاد جایز مسلمانان بنگال و پنجاب مبنی بر درخواست حق اکثریت
تبلیغات بی‌نهایت سوئی ادامه دارد . . . ما قضاوت این مساله را به‌دنيا
واگذار می‌کنیم . در چنین اوضاعی هندوها و سیکها از مسلمانان می‌خواهند
شش استان و مرکز خود را در اختیار اکثریت هندو قرار دهند ، با اکثریت
مسلمانان در پنجاب و بنگال شدیداً "مخالفت می‌کنند ، پس چطور می‌خواهند
در تمام هندوستان نقش نیک‌نیتی اکثریت هندوها را ایفاء کنند و تا چه
حد در قلوب مسلمانان نسبت به آنها اعتماد ایجاد خواهد شد ."

در ۸ ژوئن ۱۹۳۲ میلادی ، جلسه عمومی کنفرانس مسلمانان در شمله
تشکیل شد . اقبال ریاست آن را به‌عهده داشت و با ارائه چند طرح در
رابطه با ریاست الور و خودمختاری استانها موافقت شد .^{۶۴} در همین ماه یکی
از استادان انگلیسی رشته تاریخ دانشگاه پنجاب ، تحت تاثیر هندوها
پیشنهاد کرد ، تاریخ اسلام که جزء مواد درسی لیسانس B.A می‌باشد ، حذف
شود . با وجود مخالفت نمایندگان مسلمان در مجلس سنا این پیشنهاد با
اختلاف یک رای تصویب شد . مسلمانان پنجاب از این موضوع بسیار ناراحت

شدند و در جلسات مختلف از این تصمیم‌گیری شدیداً انتقاد نمودند. در این ضمن جلسه دیگری برای مسلمانان توسط موسسه تحقیقات اسلامی در محوطه خارجی موجی دروازه در ۱۱ ژوئن ۱۹۳۲ میلادی تشکیل شد. که ریاست آن را اقبال به‌عهده داشت. وی در سخنرانی خود گفت:^{۶۵}

"تا به‌امروز من فکر می‌کردم، پرده‌های عمیقی قلبهای جوانان مسلمان را احاطه کرده، و مانند غیرمسلمانان با تازیخ و تمدن اسلام آشنا نیستند. چند ماه پیش موقعیتی دست داد تا به‌مصر و فلسطین سفر کنم. از مشاهده واقعیاتی در آنجا متوجه شدم که آن پرده‌های غفلت برجیده شده است. . . . در کنفرانس اسلامی فلسطین شرکت‌کنندگان جوانی را با ریشهای تراشیده مشاهده نمودم که ملیس بهکت و شلووار بودند، آنها از نظر علم و فضل و تکنیک در کارهایشان به‌بعضی از موثویها برتری داشتند. . . . آقای بروس پیشنهاد کرد که -رس تاریخ اسلام را از دروس گروه تاریخ حذف کنند. . . . در رشته تاریخ، تعداد دانشجویان زیاد است. به‌همین جهت پیشنهاد شده است که از این رشته تاریخ اسلام حذف شود. هنگامی که عقل انسان شرارت را آغاز نماید، با کمک احساسات و تحریکات داخلی خود برای رسیدن به هدف کوشا می‌شود. اسدلال آقای بروس این است که مردم هندوستان باید تاریخ هندو-تان را بخوانند. از نظر من این ادعا غلط است که کسی تاریخ ملت خود را نشناسد، زیرا واقعیت این است که تاریخ از نظر اجتماعی نوعی حرکت روح انسان است. روح انسانی محل محدودی ندارد، بلکه تمام عالم محل آن است. اگر آن را در یک ملت بدانند، ثابت می‌کند که آنها تنگ‌نظر هستند. هنگامی که به‌ایتالیا رفتیم، با شخصی به‌نام شاهزاده "کیتانی" دیدار کردم، او به‌تاریخ اسلام عشق می‌ورزد، و آنقدر در مورد تاریخ کتاب نوشته بود و به‌قدری روی این کار سرمایه گذاشته است که هیچ حکومت اسلامی قادر نیست ترتیبی جهت ترجمه آنها اتخاذ نماید.

* نویسنده تاریخ دانشگاه پنجاب J.F. Bruce

وقتی که از او سؤال کردم ، شما چرا تا این حد به تاریخ اسلام علاقه نشان می دهید ، پاسخ داد ، تاریخ اسلام زنها را مرد می سازد .

همانطور که قبلاً ذکر شد ، در جلسه کنفرانس مسلمانان که در ۲۱ و ۲۲ مارس ۱۹۳۲ تشکیل شد ، طرحی بدین مضمون به تصویب رسید ، که اگر دولت انگلستان موضع خود را در مورد حل مسأله فرقه‌ای تا اواخر ژوئن اعلام نکند ، شورای اجرایی کنفرانس مسلمانان جهت اتمام هرگونه اقدامات لازم جلسه‌ای در ۳ ژوئیه ۱۹۳۲ تشکیل خواهد داد .

اقبال به نام رئیس کنفرانس و با مشورت چند تن از اعضای مجلس عمومی مهلت تشکیل جلسه مزبور را تا آخر ژوئیه تمدید کرد . احزاب و گروه‌های مختلف از این مسأله بسیار ناراحت شدند و اقبال را متهم کردند که روشن او دیکتاتوری است و یا وی به‌اشاره دولت انگلیس تاریخ این جلسه را به تعویق انداخته است . نتیجتاً در ۴ ژوئیه ۱۹۳۲ بعضی از اعضای کنفرانس مسلمانان در الله‌آباد جلسه‌ای تشکیل دادند و در آن به اعلامیه اقبال مبنی بر تعویق تشکیل جلسه اعتراض نمودند . ضمناً "مولانا حسرت موهانی و چند تن دیگر از زعماء پیشنهاد نمودند که در کنفرانس مسلمانان انجمن جدیدی تشکیل شود .

اقبال به‌جای اینکه از تشکیل جلسه اعتراض‌آمیز علیه خود و یا تشکیل انجمن جدید در کنفرانس مسلمانان اظهار نارضایتی نماید ، در بیانیه خود مورخ ۶ ژوئیه ۱۹۳۲ ضمن تایید پیشنهاد مولانا حسرت موهانی ، به انجمن جدید خیرمقدم گفت و اظهار داشت : این طرز کار عیناً "مطابق با پیشنهاد خود اوست . که در سخنانش به نام رئیس کنفرانس مسلمانان ارائه داده بود . یعنی در قانون سیاسی مسلمانان آنقدر گسترش باشد که افرادی از هر مکتب فکری فرصت آن را بیابند تا اقتدار حاصل کنند .

اقبال اظهار داشت ، جلسه به‌صورت آمرانه به تعویق نیفتاده است ، بلکه در جلسه مجلس اجرایی که خود در آن شرکت نداشت ، به مولانا شفیق داودی به نام دبیرکل اختیار داده بودند ، اگر تا تاریخ ۳ ژوئیه ۱۹۳۲

اعلام تصمیم حل مسایل فرقه‌ای نشود، وی با صلاحدید خود خواهد توانست که جلسه شورای اجرایی را به تعویق اندازد. اقبال گفت: ^{۶۶}

"اگر تصمیماتی که جهت حل مسایل فرقه‌ای اتخاذ می‌شوند، با منافع مسلمانان مخالف باشد، وظیفه مسلمانان است که با دولت به مبارزه بپردازند. ولی من این توصیه را نمی‌کنم که خود هر نوع اقدامی را آغاز کنند. فقط به این خاطر که دولت در وقت مقرر تصمیمات اتخاذ شده خود را در مورد مسایل فرقه‌ای اعلام نکرده است. پس از اظهار واقعیات به این واضحی، مسلمانان خواهند توانست تخمین بزنند که پیشنهاد من مبنی بر به تعویق انداختن جلسه شورای انتظامی تا چه حد تحت تاثیر اشاره شمله قرار داشته است. من هرگز در زندگی خصوصی و عمومی از فکر شخص دیگری پیروی نکرده‌ام. و در زمانی که پای منافع جامعه به میان می‌آید، اگر شخص بخواهد تحت تاثیر فکر دیگران واقع شود، من او را برای اسلام و انسانیت دشمن غدار به‌شمار می‌آورم.

من این مساله را باید به وضوح بگویم، اشخاصی که برای به تعویق انداختن این جلسه تقاضا کرده‌اند، روش آنها را نباید این طور تعبیر کرد که در عملکرد قطعنامه لاهور (اگر عملکرد آن ضرورت داشته باشد) از دیگران عقب خواهند ماند. و تا وقتی که ضرورت آن دیده نشود، لیگ باید نیروهای خود را نگه دارد. این عاقلانه نیست، تمام نیروهای خود را صرف مسایل غیر ضروری بنماییم. بلکه باید آن را برای مسایلی ذخیره نمود که واقعا "از درجه اهمیت بیشتری برخوردار است.

در این دوران مولانا شفیع داودی از پست خود استعفاء نمود، چند روز بعد، بنیان‌گزاران کنفرانس مسلمانان جدید با اقبال ملاقات نمودند و نظر او را مبنی بر به تعویق انداختن جلسه شورا در آن مرحله تایید نموده، مناسب خواندند.

^{۶۷} عبدالمجید سالک ضمن تفسیری بر آن واقعه چنین می‌نویسد:

"این طوفان خیلی زود فرونشست و رهبران تازه این انجمن جدید

با اقبال ملاقات نموده، به خدمت ایشان عرض کردند که در آن اوضاع به تعویق انداختن جلسه شورا بسیار مناسب بوده است. و به خاطر اینکه دولت انگلستان به درخواست گروه‌های مختلف هندوستان، مسئولیت حل مسأله فرقه‌ای را به عهده گرفته، به همین جهت ما باید منتظر رای نهایی انگلیسها باشیم. غرض اینکه خلوص و اثر شخصیت علامه اقبال اجازه نداد که کنفرانس نسبت به وی نظر مخالف اتخاذ کند و سرانجام همه با وی متفق شدند".

در ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۲ اقبال به منظور شرکت در جشن عید میلاد نبی (ص) به جالندر رفت. مردم آنجا گردهمایی عظیمی برپا داشتند. سپس جلسهای تشکیل شد که اقبال در آن در مورد سیرت حضرت رسول اکرم (ص) چنان گفتار جامعی ایراد نمود که قلب و روح مردم جالندر تازه شد. سپس به افتخار اقبال، میهمانی جای ترتیب دادند، و سپاسنامه‌ای نیز به وی تقدیم نمودند. عصر همان روز اقبال به لاهور بازگشت.^{۶۸}

در دومین میزگرد سیکها با قطعنامه‌ای که در جلسه اقلیتها به تصویب رسیده بود، مخالفت کردند. آنها به این مسأله شک داشتند که در تصمیماتی که جهت حل مسایل فرقه‌ای اتخاذ خواهد شد، حقوق آنها محفوظ نخواهد ماند. به همین جهت، آنها در این مورد بیانیه‌های مختلفی منتشر ساختند، و خود را آماده می‌ساختند، به هنگام اعلام تصمیمات متخذه، تظاهرات اعتراض‌آمیزی نیز برپا کنند. هدف آنها ضرر رساندن به منافع مسلمانان بود. اقبال در مورد این تصمیم آنها، بیانیه‌ای در ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۲ منتشر ساخت که در آن ضمن تشریح موضع مسلمانان گفت:^{۶۹}

"هرچقدر مسلمانان هند برای حفظ منافع اجتماعی خود مضطرب هستند، به همان اندازه نیز برای ترقی کشور بی‌قراری می‌کنند... در مرکز و در استانهایی که در اقلیت هستند، اصول و قوانین دولت اکثریت را به رسمیت می‌شناسند. به شرط اینکه آنها را از آن منافع جایز محروم نکنند. در بعضی دیگر از استانها به خاطر اینکه در اکثریت هستند، از آن بهره‌مند می‌باشند".

کنفرانس مسلمانان، اقبال از شرکت در بحث و گفتگوهای مسالمت‌آمیز با سیکها امتناع ورزید و در بیانیه مورخ ۱۰ اوت ۱۹۳۲، طرز کار خود را جهت تصمیم‌گیری مجلس عمومی ارائه نمود.^{۷۲} لذا گفتگو برای ایجاد تفاهم بین سیکها و مسلمانان نیز ناکام ماند.

در ۱۶ اوت ۱۹۳۲ نخست‌وزیر انگلستان تصمیمات اخذ شده در مورد مسایل فرقه‌ای را اعلام نموده، که به سبب آن در تمام شبه‌قاره (هند) زدو خورد شروع شد. در ۱۷ اوت ۱۹۳۲ در جلسه مجلس عمومی به ریاست اقبال، قطعنامه‌ای درباره اوضاع کشمیر و اعتراض به دستگیری آزادیخواهان و استخلاص آنها به تصویب رسید. ولی نهضت کشمیر همچنان ادامه داشت.^{۷۳} در ۲۳ اوت ۱۹۳۲، مجلس عمومی، جلسه دیگری به ریاست اقبال در دهلی تشکیل داد. که در آن قطعنامه‌ای در مورد حل مسایل فرقه‌ای به تصویب رسید. در ۲۴ اوت ۱۹۳۲ اقبال در تأیید این طرح بیانیه مهمی منتشر نمود، و در آن انتقادات و اعتراضات خویش را در مورد تصمیمات اخذ شده در رابطه با حل مسایل فرقه‌ای، ارائه نمود. اولین اعتراض این بود، که در شورای پنجاب به مسلمانان اکثریت، کرسیهای مشخصی داده نشده است، در حالی که به سیکها امتیازات بیشتری داده‌اند، علاوه بر آن، برای احراز بعضی از کرسیها محدودیت قایل شده‌اند که باید انتخابات مشترک انجام شود. دومین اعتراض این بود، با وجود آنکه مسلمانان در بنگال اکثریت دارند، ولی حق آنها پایمال شده و به غیر مسلمانان امتیاز زیادتری داده‌اند. سومین اعتراض این بود، در بنگال، پنجاب و سرحد به افراد غیر مسلمان در عین حالی که اقلیت دارند، امتیاز بیشتری داده شده است. در صورتی که در استانهای اکثریت هندو نشین به اقلیت مسلمانان آنقدر اهمیت داده نشده است. برای تلافی کردن زیان مسلمانان در تصمیمات اخذ شده در مورد مسایل فرقه‌ای، اقبال دو پیشنهاد دیگر نیز ارائه داد. اول اینکه در بنگال دو مجلس تشکیل شود، و در مجلس بالایی کرسیهایی به تناسب با جمعیت‌های مسلمانان داده شود، و نیز کابینه در مقابل هر دو مجلس و اجلاس

پس از بیانات اقبال، اقداماتی انجام شد تا میان مسلمانان و سیکها تفاهم ایجاد شود. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۳۲، دوست قدیمی اقبال، سردار جوگندر سنگه یادداشتی برای او فرستاد مبنی بر اینکه فقط یک نماینده مسلمان می تواند در کنسولی پنجاب شرکت داشته باشد. اقبال این پیشنهاد را رد کرد. و بهوی نوشت که آنها خواستار حداقل پنجاه و یک درصد از کرسی شورا برای مسلمانان هستند.^{۷۰}

سپس سردار جوگندر سنگه طرح دیگری برای وی ارسال داشت. ولی اقبال آن را نیز با گفتن این مساله که، مسلمانان باید از اکثریت کامل در شورای پنجاب برخوردار باشند و بدون در نظر گرفتن این اصول بررسی هر نوع طرح و یا هر نوع مذاکراتی کاملا "بیجا است، رد کرد. اگرچه به گفته سردار جوگندر سنگه تمام این مکاتبات به صورت محرمانه انجام شده بود، ولی خود وی آن را به همراه بیانیه‌ای در تاریخ ۴ اوت ۱۹۳۲ در روزنامه‌ها منتشر ساخت. بهر حال گفتگو برای ایجاد تفاهم بین سیکها و مسلمانان در شمله نیز ادامه یافت، زیرا سیکها از طریق این گفتگوها خیال داشتند اعلام نظر دولت انگلستان را در مورد حل مساله فرقه‌ای به تعویق بیندازند. بدین سبب، در ۷ اوت ۱۹۳۲، مجلس عمومی کنفرانس مسلمانان جلسه دیگری در دهلی به ریاست اقبال تشکیل داد. در این جلسه قرار بود، رهبران مسلمان گفت و شنود خود را با سیکها، تا وقتی که دولت انگلستان در مورد حل مسایل فرقه‌ای، تصمیمات متخذه را اعلام ننماید، به تعویق بیندازند و نیز تصمیم گرفته شد که به دولت انگلستان گوشزد نمایند که هر چه زودتر نتایج به دست آمده را اعلام کند. ضمناً این مساله نیز به تصویب رسید که اگر به حداقل خواسته‌های مسلمانان جامه عمل نپوشانند، کمیته مجلس عمومی که شامل افراد زیر خواهد بود، برای آینده راه حلی اتخاذ نموده و آن را به مجلس عمومی ارائه دهد.

اقبال (رئیس)، مولانا مظهرالدین، مولانا حسرت موهانی، سید حبیب، غلام رسول مهر، حسن ریاض و ذاکر علی عضو^{۷۱}. طبق قرارداد

مشترک آنها مسئول شناخته شود. به این صورت است که مسلمانان خواهند توانست بباکثرتیت قابل توجهی در بنگال دست یابند. دوم اینکه اختیارات حقیقی استانها هرچقدر ممکن است بیشتر شود. و مرکز فقط اختیار مختصری داشته باشد.^{۷۴}

مهاتما گاندی علیه اختصاص دادن نیابت جداگانه به (اجهوتها) طبقه پایین جامعه هندو، در تصمیمات اتخاذ شده در مورد مسایل فرقه‌ای در ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۲ اعتصاب غذا کرد. ولی قبل از اعتصاب غذا، در این رابطه وی با وزیر هند و نخست وزیر انگلستان مکاتبه نیز کرده بود. این مکاتبه به‌عنوان "مکاتبه گاندی و نخست وزیر" در روزنامه‌ها منتشر شد. اقبال در بیانیه خبری خود ضمن تفسیری بر این مکاتبات در ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۲ گفت:^{۷۵}

"این نامه‌ها از نظر روانشناسی شخصی بسیار دلپذیر هستند، و از نظر نوع آن تاکنون نوشته‌هایی این چنین بسیار کم دیده‌ام. در این نامه چیزی که بیشتر از هرچیز جالب به نظر من رسید، این بود که از نظر آقای مهاتما گاندی، صداقت کیش هندو شامل مسایل اخلاقی و مذهبی است. من شخصا "با افکار او موافقت دارم. ولی، با وجود این روزنامه‌های هندو از هیچ‌کاری جهت بد جلوه دادن من فروگذار ننمودند. من همیشه به این عقیده هستم که مسایل سیاسی، بخصوص در هندوستان، در مقابل مسایل اخلاقی و مذهبی بی‌محتوی و حقیقت می‌باشد.

برای من جای تعجب نیست، شخصی که شدیدترین مخالف قومیت متحد در هندوستان و بیداری اقلینهای هندوستان می‌باشد، با نهایت حسارت به‌ویژه برای حفظ قوم هندو آنان را حمایت کرده است. این اوضاع برای روشن نمودن ذهن مسلمانان کافی است. آن مهاتما بی‌حک در سراسر کشور به‌همه تاکید می‌کرد، به قومیت متحده هند جذب شوند، امروز می‌بینید در نتیجه این اعلامیه درباره فرقه‌ها، قوم هندو پراکنده خواهد شد. طبق این اعلامیه در مجالس مقننه امکان دارد، طبقاتی از فرقه‌ها نمایندگی محدود

را به دست آورند که قرنیه در نزد خود مهاتما گاندی مورد ظلم و ستم طبقات بالایی هندو بوده‌اند. اگر انتخابات جداگانه برای طبقات پایین هندو به معنی نابودی ملت هندو باشد، پس معنی انتخابات مختلط این است که هر اقلیتی این را بپذیرد، از صفحه جهان پاک خواهد شد.

به نظر من روش مهاتما گاندی، نمایانگر آنست، اقلیتی که احتیاج دارد وجود جداگانه خود را تثبیت نماید، از انتخابات جداگانه نباید دست بردارد. تا آنجایی که به تهدید خودکشی گاندی مربوط می‌شود، اسلام خودکشی را در هر وضعی که باشد، نشانه ضعف دانسته است. معاذالله اگر مسلمانان هندی نیز پایند سیستم طبقاتی مانند هندوان بودند و در میان آنها هم یک طبقه بزرگ اچھوتها وجود داشت، آنها نیز مانند طبقات بالای هندوان، همان رفتاری را می‌کردند که هندوها با طبقات زیردست و پایین خویش طی سالها انجام داده‌اند. و اگر من نیز مجبور می‌شدم، همان کاری که گاندی کرد بکنم، به جای اینکه دولت انگلستان را تهدید کنم، به ملت خود گوشزد می‌کردم و به جای اینکه کوشش کنم، طبقه پایین جامعه را از حقوق خود محروم سازم، ملت خود را مجبور می‌کردم، در مدت معینی با اچھوتها از نظر مساوات مذهبی و اقتصادی کنار بیایند. اگر طبقات بالای هندو در حقیقت خیرخواه طبقات پایین (اچھوت) هستند، همین خیرخواهی را آنها یقیناً "در این چنین سوگند گاندی خواهند یافت".

به‌رحال درباره نیابت جداگانه به اچھوتها، دولت انگلستان در تصمیمات متخذه جهت حل مسایل فرقه‌ای، تحت عنوان "عهدنامه پونا" تغییراتی به وجود آورد. اقبال در بیانیه خود در رابطه با میثاق پونا در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۲ گفت: "از این نظر نه فرقی در نیابت جداگانه طبقات پایین هندو به وجود آمد (آنها به مذهب هندو نزدیک شده‌اند) و نه اینکه آنها اختلافات طبقاتی را کنار گذاشتند"^{۲۶}.

به‌دلیل اینکه هندوها و مسلمانان هر دو از تصمیمات اخذ شده،

غیر مطمئن بودند. به همین جهت مولانا شوکت علی فکر کرد: بهترین موقع است که می توان بار دیگر جهت ایجاد تفاهم بین هندوها و مسلمانان کوشش کرد. لذا به همراه شیخ عبدالمجید سندی با مولانا ابوالکلام آزاد و پاندیت مدن موهن مالویه از بمبئی گفتگوهای خود را آغاز نمودند. خبر این گفت و شنودها در روزنامه منتشر شد. اقبال به عنوان رئیس کنفرانس مسلمانان، به همراه بعضی از دوستان در ۶ اکتبر ۱۹۳۲ یک بیانیه مشترک صادر کرد که در آن چنین آمده بود:^{۷۷}

"مسلمانان هند همیشه خواستار متحد شدن به قومی بودند که در اکثریت می باشند و این حقیقت را همه کسانی می دانستند که طی ده سال گذشته کوششهایی را مشاهده نمودماند که برای تفاهم و مستحکم کردن فرقه های ایجاد کرده بودند. ما استنباط می کنیم مساله انتخابات مختلط و جداگانه را عنوان کردن، در این اوضاع و احوال مناسب نیست... زیرا یقین داریم که ملت ما در این زمان حساس حاضر نیست که این حفاظت (حفظ انتخابات جداگانه) را از دست دهد.

ما با بررسی پیشنهادهای که رهبران دیگر اقوام با توجه به امور ارائه داده اند، مخالف نیستیم. ولی می خواهیم این مساله را روشن سازیم که لازم است این پیشنهادات از طرف قومی که در اکثریت می باشند، ارائه شود. این مذاکرات ادامه داشت، تا مولانا شوکت علی، و شیخ عبدالمجید سندی اعلام کردند، در ۱۵ اکتبر ۱۹۳۲ کنفرانسی متشکل از رهبران مسلمان در لکهنو تشکیل خواهد شد. اقبال نیز جهت شرکت در این کنفرانس دعوت شد. وی در پاسخ از طریق تلگراف مورخ ۸ اکتبر ۱۹۳۲ چنین نوشت:^{۷۸}

"کوشش برای عقد قرارداد دوطرفه قابل ستایش است. ولی اگر هندوها طرحهای قطعی ارائه ندهند، تشکیل کنفرانس برای رهبران مسلمان زیان آور خواهد بود. متأسفانه من در این وضع نمی توانم شرکت داشته باشم. درخواست من اینست که شما در پیشنهادات کنفرانس تجدید نظر به عمل آورید."

در ۸ اکتبر ۱۹۳۲ اقبال در مورد این موضوع بیانیهای از طریق روزنامه
ارائه داد که در آن ضمن بهمیان آوردن ذکری از این تلگرافها و پاسخها
گفت:^{۷۹}

"عدم وجود پیشنهاد قطعی از طرف رهبران هندو، این سؤال را در
مغز من به وجود می آورد که برای بحث در چه مواردی ما را جهت شرکت در
کنفرانس دعوت می کنند؟ مسلمانان هند همیشه آمادگی خود را جهت ایجاد
تفاهم با دیگر فرقهها اعلام کرده اند. ولی راهی که اینک اختیار کرده اند،
راهی نیست که بشود از طریق آن با هندوها به تفاهم رسید. بلکه از این
راه در صف خود ما بار دیگر تفرقه ایجاد خواهد شد، که با مشکلات فراوان
آن را دور کرده ایم، و معمولی شمردن مسأله روش انتخابات و تکرار آن با
وجود اینکه مسلمانان نظر خود را در آن مورد ارائه داده اند، آنطور که در
قطعنامه های کنفرانس مسلمانان و انجمن اسلامی مشاهده می شود، یک راه
بسیار غیرعقلانه و غیرمنطقی می باشد. من فکر می کنم کنفرانس پیشنهاد
شده برای منافع مسلمانان و هندوستان مضر و باعث اتلاف وقت خواهد
بود. امیدوارم که داعیان این کنفرانس در فکر خود تجدید نظر به عمل
آورند."

در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۲ کنفرانس پیشنهاد شده در لکهنو تشکیل شد.
و فقط این مسأله در آن به تصویب رسید که مسلمانان، زمانی در مورد
انتخابات فکر خواهند کرد که سیزده خواسته آنها توسط فرقه اکثریت به
رسمیت شناخته شود. سپس کمیتهای جهت مذاکرات هندوها و سیکها تشکیل
شد، و اعضای آن با رهبران هندو و سیک به گفتگو پرداختند. ولی این
کوشش برای ایجاد تفاهم بین هندوها و مسلمانان و یا سیکها و مسلمانان
ناکام ماند. اقبال در بیانیه مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۳۲ ضمن تفسیری بر قطعنامه
کنفرانس لکهنو گفت:^{۸۰}

"این طرح عملاً همان موضعی را در قبال گفتگوهای فرقه های اختیار
کرده که من برگزیده بودم. یعنی اینکه پیشنهادات قطعی باید از طرف فرقه

اکثریت ارائه شود... و اینک نوبت هندوها است که آمادگی خود را جهت مذاکرات مسالمت‌آمیز اعلام دارند."

به‌گفته عظیم حسین: پدرش فضل حسین بار دیگر به‌دولت پیشنهاد داد که اقبال جهت شرکت در سومین میزگرد فرستاده شود. براساس تجربه سال گذشته، دولت انگلستان اگرچه راضی شد، اقبال را جهت شرکت در سومین میزگرد بفرستد، ولی با بی‌میلی کامل بوده است.^{۸۱} سرظفرالله‌خان می‌نویسد: ایشان به‌دولت انگلستان در مورد کاندید کردن اقبال نظر داده بود. زیرا در این دوران فضل حسین در مرخصی بود و به‌جای ایشان سرظفرالله‌خان مرتبه قائم‌مقامی شورای نایب‌السلطنه را داشت. دولت انگلستان به‌این مسأله اعتراض داشت که چرا اقبال در دومین میزگرد سکوت اختیار کرده و در جلسات کنفرانس عملاً "شرکت نکرد. ولی بالاخره دولت انگلستان پیشنهاد سرظفرالله‌خان را پذیرفت."^{۸۲}

حقیقت این است که اقبال شدیداً "از بازده کار دومین میزگرد انتقاد نمود و به‌نام رئیس کنفرانس مسلمانان از عملکرد دولت انگلستان نیز شدیداً اظهار نارضایتی کرد. بدین سبب آنها راضی نبودند او را در میزگرد آینده شرکت دهند. ولی در ضمن اهمیت اقبال را در امور سیاسی مسلمانان هند نیز نمی‌توانستند نادیده بگیرند، لذا دولت انگلستان با بی‌میلی او را جهت عضویت در سومین کنفرانس میزگرد نامزد کرد. قبل از رفتن به‌سومین میزگرد، اقبال در تشریح موضع سیاسی خود نامه مهمی به‌دبیر "همدم لکهنو" نوشت:^{۸۳}

"همدم همیشه به‌مسلمانان توصیه‌های مفید کرده است، بدین سبب همه برای این حسن نظر از شما متشکرند. من خوب به‌یاد دارم که این شما بودید که بار دیگر پیشنهاد کردید، برای ایجاد تفاهم بین هندوها و مسلمانان کوشش شود. خدمت شما عرض کرده‌ام، شاید یک چنین موقعیتی پس از "عهدنامه پونا" به‌وجود آید، آن وقت در فکر خود خیال می‌کردم امکان دارد فرقه اکثریت پیشنهادی به‌مسلمانان بدهند. ولی متأسفانه چنین

نشد. پانديت مدن مالوی نيز همان راهی را اختيار کرد که قبل از وی مهاتما گاندي اختيار کرده بود. بهر حال شما حتماً تلگراف آقای محمد علی جناح را خوانده‌ايد. ایشان نيز بر این عقیده‌اند که پيشنهاده و تفاهم بايد از طرف هندوها ارائه شود. خواه بر اساس انتخابات مختلط باشد. من بر این عقیده هستم که در اهداف کنفرانس لکهنو، مسلمانان در خواسته‌های خود که تاکنون چندین بار آن را اعاده نمودند، تجدید نظر به عمل آورند. بخصوص در اصول انتخابات. در چنین اوضاعی این کار بی اندازه دال بر ضعف سیاسی مسلمانان است. علاوه بر آن با این کار بين مسلمانان شکاف تفرقه و پراکندي باز خواهد شد. و اتحاد فکری که آنها با مشکلات فراوان به دست آورده‌اند، از بين خواهد رفت. کسی این مساله را انکار نمی‌کند که در تصميم دولت هرچه می‌خواهد باشد، مسلمانان پنجاب با پنج یا هفت رای اکثریت دارند. در نظام آینده، استان سرحد درجه مساوات خواهد گرفت. امکانات جدا شدن سند نيز نزدیکتر شده است. و به همراه آن انتخابات جداگانه نيز برجای خود استوار مانده است، که به عقل ناقص من پایه و اساس تمام خواسته‌های مسلمانان است. دولت انتخابات جداگانه را غیر مشروط نگاه داشته و به مسلمانان اجازه داده است، سرنوشت آینده خود را به دست گیرند. خواه در اکثریت و یا در اقلیت جذب شوند. بهر حال در بعضی از مناطق، به طور جداگانه زندگی کنند و روی پای خود بایستند. اگر امروز مسلمانان قبل از هر وقت از انتخابات جداگانه دست بردارند، تاریخ نگار آینده از پاک شدن مسلمانان از نظر سیاسی، هرگز انگلستان را شامت نخواهند کرد، بلکه مسلمانان را مجرم خواهند شناخت. زیرا که آنها در نظام جمهوری به عنوان اقلیت با دست خویش، نابودی خود را فراهم کردند. جای تاسف است تعدادی از رهبران ما که جمعی از علماء دین نيز از جمله آنان می‌باشند، خیال می‌کنند انتخابات فقط یک راه نمایندگی هست و بس. تا آنجا که از تاریخ گذشته مسلمانان هند و عواطف و آمیال حاضر اقوام، آسیا و دسیسه‌بازیهای سیاسی کشورهای غربی اطلاع

دارم ، بهاین مساله كاملاً "معتقدم كه بايد تا مدتی در آينده مسلمانان هندوستان وابسته به انتخابات جداگانه باشند . به نظر من انتخابات جداگانه نيز با تصور غربی ها در مورد قوميت (فكر قوميت غربی يك بیماری معنوی است) متناقض نيست . و با وجود آن امكان دارد ، بين اقوام هندو اتحاد به وجود آيد . در اروپا نيز بايد اين هدف را تمام شده تصور كرد . ولی اين نيز ممكن است لباسی كه اروپا از تن بيرون كرده . اقوام شرق آن را به تن كنند و يا همان مصائب و مشكلاتي روبرو شوند كه اروپا با آنها روبرو شده بود . من خيال داشتم در اين مورد مفصلاً نظريات خویش را ارائه كنم . ولی فردا عصر عازم اروپا هستم و كارهای زيادی مانده تا قبل از رفتن انجام دهم . بنابراین بهمين چند سطر كفايت می كنم . مختصراً اينكه ارائه طرح تفاهم از طرف گروهی ، مخصوصاً زمانی كه همه از خواسته های آنها مطلع هستند ، ثابت كننده خلوص و وطن پرستی نيست ، بلكه يك حيله سياسی است ، و مقصود اينست : اكثريست كه وظيفه اش به دست آوردن اعتماد اقليتها است ، خود نيز برای آن حاضر نيست . در اوضاع كنونی بازگو كردن مساله فرقه ها نه خدمت به مسلمانان به شمار می آيد و نه به كشور ."

اقبال در ۱۷ اكتوبر ۱۹۳۲ اداره معارف اسلامی را بنیان نهاد و به همراه چند تن از دوستانش در مورد اهداف ، مقاصد ، طرحهای گسترش جهت معارف اسلامی ، طرز كار و غيره ، بيانیه مفصلي ارائه داد . قسمت تمهیدی اين بيانیه قابل توجه است . می فرماید :

"در دوران حاضر در همه خطه های دور و نزديك ، اسلام و تمدن اسلامی دچار يك انقلاب عظيم است . اقدام اجتهادی تركيه ، دور تجدد ايران ، جوش اصلاحات در مصر ، مشكل غرب افغانستان . غرض اينكه به هر كجای اين دنياي اسلامی نظر افكنيم ، شوری از زندگی برپا است . تمام اين تغييراتی كه در کشورهای اسلامی به وقوع می پيوندند ، برای مسلمانان هندوستان لبريز از شور و حال و نويد زندگی است و در حقيقت پيام بيداری برای آنان است . اين پيام بيداری چيست ؟- از نقطه نظر علمی اگر پيام و

اثرات آن را تجزیه نماییم، آنگاه موقعیت آن را نیز می‌یابیم که نتایج مهمی را مشاهده کنیم. از جمله (حداقل از نظر تاریخی آنها) حفاظت از گذشته‌های اسلام را می‌توان نام برد. یعنی اینکه علاوه بر تفکر درباره مسایل اخلاقی، اقتصادی و فرهنگی، در مورد تاریخ گذشته مسلمانان هندوستان و دنیای اسلام، بیشترین توجهات خود را مبدول داریم. زیرا برای بیرون آوردن مسلمانان از جمود و سکون در حال حاضر و دمیدن روح تازه معنوی در آنها راهی بهتر از این نیست."

سومین میزگرد در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۲ کار خود را شروع کرد. ولی اقبال یک ماه قبل از آن تاریخ یعنی ۱۷ اکتبر ۱۹۳۲ عازم اروپا شد. او خیال داشت قبل از رفتن به لندن، چند روز در بعضی از مراکز علمی اروپا اقامت کند. به دلیل اینکه سفر وی از مردم لاهور مخفی بود، لذا فقط چند تن از دوستانش برای مشایعت از وی به راه آهن آمدند. سیدامجدعلی به عنوان دبیر موقت هیئت اسلامی با اقبال همسفر بود. قبل از حرکت با ترن فرانکتر وی در پیام خود به روزنامه نگاران گفت: از مسلمانان توقع دارد که بر حکمت عملی خود که در قطعه نامه‌های کنفرانس مسلمانان هند و مسلم لیگ درج است، پابرجا بمانند. سپس اضافه کرد:^{۸۵}

من چیزی بهتر از این فکر نمی‌کنم که بتوانم به مسلمانان بگویم. اصول بیان شده در قرآن را مد نظر داشته باشید " هنگامی که تصمیم به کاری گرفتید، فوراً شروع به کار کنید و به خدا توکل داشته باشید".

وقتی اقبال به بمبئی رسید، صلاح‌الدین سلجوقی، کنسول افغانستان از وی استقبال کرد، و او را همراه خود برد. اقبال در مدت اقامت کوتاهش در بمبئی، مدتی با عطیه بیگم و شوهرش فیضی رحمن گذراند، سپس به همراه سیدامجدعلی با کشتی "کنته روسو" عازم اروپا شد. کشتی طبق معمول در بندر عدن توقف داشت، ولی اقبال از کشتی خارج نشد، زیرا حالش

* آیه ۱۵۲ سوره آل عمران: "فاذا عزمتم فتوکل علی الله..."

خوب نبود. و در کابین بم‌استراحت پرداخت. کشتی به بندر ونیز در ایتالیا رسید. و از آنجا اقبال توسط قطار عازم پاریس شد. در پاریس سردار امراؤ-سنگه، از وی استقبال کرد و او را در هتل مستقر نمود. در آن هنگام سردار امراؤ سنگه شیرگل به همراه همسر مجار و دو دختر خود (امرتا و اندرا) در پاریس اقامت داشتند. اقبال با همه آنها دیدار و همراه سردار امراؤ سنگه شیرگل و سید امجد علی برای دیدن مزار ناپلئون رفت. روز بعد با مستشرق معروف فرانسوی "لویی میسنیون" ملاقات کرد و چند ساعت با او تبادل نظر نمود، او تصمیم داشت، فیلسوف فرانسوی، برگسان را نیز ملاقات کند ولی خیر یافت او برای چند روز از پاریس خارج شده و به یک روستا رفته است. بنابراین قرار شد پس از بازگشت از میزگرد لندن با وی ملاقات کند.

پس از چند روز اقامت در پاریس، اقبال و سید امجد علی با قطار به لندن رفتند. "خالد شیلدریک" انگلیسی کسی که تازه مسلمان شده بود، در ایستگاه ویکتوریا بم‌استقبال آنها آمد. وی به اقبال مجموعه گفتارهای سیاستمدار مشهور انگلستان، "جان برایت" را هدیه کرد. خالد شیلدریک از اقبال خواست قبل از شرکت در مباحث میزگرد، آن کتاب را حتماً مطالعه کند. جان برایت همان شخصی بود که در ۱۸۵۷ میلادی در مجلس انگلستان ضمن بیاناتی گفت: قبل از خارج شدن انگلستان از هند، باید حداقل پنج ایالت آزاد در آنجا به وجود آید. به گفته سید امجد علی، اقبال شبانه روز به خواندن آن کتاب پرداخت.^{۴۶}

در سومین میزگرد نماینده‌های از طرف کنگره شرکت نکرد. محمد علی جناح را جهت شرکت در این کنفرانس کاندیدا نکرده بودند. به همین جهت او نیز حضور نداشت. اقبال در این کنفرانس فقط به عنوان ناظر شرکت کرد و در امور آن چنان که باید و شاید سهمی نداشت. او را عضو کمیته آموزش گروه "انگلیسی هند" نمودند. ولی او در هیچ کدام از جلسات آن شرکت

*) Anglo Indian

نکرد . موضوع این بود که کلیه مباحث سومین میزگرد ، در مورد فدراسیون هند و یا دولت مرکزی بود و اقبال نیز علاقه‌ای به فدراسیون نداشت . در ضمن او مخالف ایجاد دولت مرکزی بود . نظرش این بود که به‌استانها ، خودمختاری کامل داده شود ، و هر استان فقط با وزیر هند در لندن ارتباط داشته باشد . در این رابطه وی در سراسر دوران برگزاری کنفرانس فقط یک سخنرانی ایراد کرد . در تایید موضوع سخنانش بدین سبب از گفته‌های جان برایت استفاده کرد که از طرح وی زعمای انگلستان ناراحت نشوند . بلکه آن را به‌عنوان انعکاس صدای بلند و گویای یکی از مستشاران خود بشمارند . در وقت برگزاری کنفرانس چودهری رحمت علی و بعضی دیگر از دانشجویان کمبریج ، بروشور "حالا و دیگر هیچ وقت" که در مورد طرح پاکستان بود ، میان شرکت‌کنندگان پخش کردند .

رهبر اچھوتها دکتر امبیدکر در سومین میزگرد شرکت داشت . وی در کتاب خود به‌عنوان "پاکستان یا تقسیم هند" ضمن تفسیری بر سخنرانی اقبال می‌نویسد:^{۸۸}

"اگر مخالفت با ایجاد یک دولت مرکزی مشترک را بعد خصوصی و اساسی طرح پاکستان قرار دهیم ، فقط یک نماینده را خواهم یافت ، بدون اینکه نامی از این طرح به‌میان بیاورد ، آن را تایید کرده است و آن نیز سرمحمد اقبال است . کسی که در سومین میزگرد اظهار داشت : هندوستان نباید حکومت مرکزی داشته باشد ، و اینکه استانها باید خودمختار و آزاد بوده ، رابطه مستقیم با وزیر هند در لندن داشته باشند ."

در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۲ خانم فارقوهرسن از طرف انجمن ملی انگلستان جهت بزرگداشت اقبال میهمانی ترتیب داد . در این میهمانی شرکت‌کنندگان هندو و مسلمان در میزگرد و بعضی از شخصیت‌های مقتدر انگلستان شرکت داشتند . خانم فارقوهرسن ضمن معرفی اقبال گفت:^{۸۹}

ما ایشان را دارای صفات فوق‌العاده می‌شناسیم . او می‌تواند با بصیرت شاعرانه خود ، آینده را تا دوردست بنگرد و با دقت نظر و فکر عمیق

فیلسوفانه قادر است اصول پنهان در مسایل انسانی را آشکار نماید . و به سبب دارا بودن صلاحیتهای انسانی لازم ، او را کاندیدای شرکت در میزگرد نمود هاند .

سپس لرد لمینگتن* خلاقیت شاعری وی را ستایش نمود و خدمات او را جهت بیداری دنیای اسلام برشمرد . و در آخر از اقبال خواست برای حاضرین صحبت کند . اقبال در سخنرانی کوتاه خود اظهار داشت . همه ما با این هدف گردهم آمدیم که با همکاری دولت انگلستان برای هندوستان قانون وضع کنیم . باید چنان قانون پایداری وضع شود که دچار ناکامی نگردد . هندوستان کشور بزرگی است و هزاران سال است ، مردمی با ادیان و زبانهای مختلف در آن زندگی می کنند ، لازم است اهداف کنفرانس روشن شود ، باید اعتماد وجود داشته باشد . برای اینکه اعتماد ، اعتماد به وجود می آورد . فضای خوشبینی در کنفرانس دیده می شود . مسلمانان جرات دارند ، و آنها همیشه با انگلستان روابط خالصانه داشته و وفاداری خود را ثابت کرده اند . لذا توقع دارند که به هنگام اتخاذ رای نهایی خواسته های مسلمانان مد نظر قرار گیرد ، و از خواسته های آنها حمایت شود .

سپس اقبال در ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۲ در یکی دیگر از جلسات انجمن ملی انگلستان بیاناتی ایراد نمود . این جلسه در اطاق شماره ۱۰ تشکیل شد که در آن اعضای هردو ایوان** ، مجلس انگلستان ، سفرای خارجی ، و اعضاء دیگر هیئت اسلامی حضور داشتند . اقبال گفت : اصولی که مد نظر مسلمانان قرار دارد ، آنقدر ساده است که امکان ندارد مردم انگلستان تحت تاثیر آن قرار بگیرند . شما می دانید مسلمانان بیش از ۷۰ میلیون در هندوستان زندگی می کنند . نیمی از این جمعیت انبوه ، تقریباً در تمام کشور گسترده هستند و نیم دیگر در قسمتهایی فشرده می باشند . به ویژه در آن استانهایی که در مناطق هند غربی واقع شده اند . در بنگال ۵۷ درصد

* Lord Lamington

** House of Commons دارالعوام House of Lords دارالابرا

مسلمان است. در سند تقریباً ۷۳ درصد و در استان سرحد ۹۵ درصد. وضع مسلمانان این است. آنان یک سنت تاریخی مخصوص و یکنواخت دارند و این چیز در هیچ قوم دیگر هندوستان یافت نمی‌شود. آنها می‌خواهند زندگی خود را طبق تمدن و فرهنگ اسلامی بگذرانند و پیشرفت نمایند، این همان چیزی است که در پس آن مطالبات و نیازهایشان می‌باشد. این خواسته‌ها در کنفرانس مسلمانان هند و مسلم لیگ هند، به‌عنوان قطعنامه‌هایی داده شده است.

سیس اقبال با توجه به چهارده ماده، درخواستهای مسلمانان را برشمرده و در پایان سخنرانی خود گفت: مدت چهار یا پنج سال است که به‌منظور حل مسایل فرقه‌های پیشنهاد ایجاد یک کشور مسلمان وسیع را در هند غربی ارائه داده‌ام، اگرچه این پیشنهاد شامل تمام خواسته‌های مسلمانان نبود، ولی نظر شخص من نیز همین است که این تنها راه حل ممکن است. من تا آنوقت صبر می‌کنم که تجربه، معقول بودن یا غیرمعقول بودن آن را ثابت نماید.

درست است که پیشنهاد اقبال را با علاقه نگرستند، ولی با توجه به آن "کوتمین" در ۱۹۳۲ میلادی نوشت:

"روز بروز ساختن یک هندوستان متحد و مقتدر غیرممکن می‌شود. و به‌نظر می‌رسد که به‌جای آن در شمال و شمال غرب آن چنان کشور اسلامی پر قدرتی ایجاد خواهد شد که یقیناً نظری به هندوستان ندارد. و بیشتر توجهش به طرف دنیای اسلام مبدول خواهد شد، که در کنار این کشور مسلمان واقع است."

بهرحال به‌گفته اقبال "لرد لوتھیان" تحت تاثیر پیشنهاد وی قرار گرفت و گفت: اگرچه طرح اقبال تنها راه حل ممکن مساله هندوستان می‌باشد، ولی این کار ۲۵ سال وقت می‌خواهد تا به‌انجام برسد و اثبات شود!^{۹۱}

*) Lord Lothian

اقبال در دوران اقامت خود در لندن در جلسه انجمن ارسطو مقاله فلسفی خود را به زبان انگلیسی به عنوان "آیا دین ممکن است؟" خواند. هنگامی که او در لاهور بود، از وی دعوت شد تا مقاله‌ای ارائه دهد. اقبال نیز یک ماه قبل از عزیمت به اروپا آن را نوشته بود. اینک این مقاله در کتاب انگلیسی سخنرانیهای وی در مورد تشکیل جدید الهیات اسلامی موجود است.

قبل از ترک انگلستان، یکی از مصاحبه‌های اقبال به نام "مقام زن در شرق" در روزنامه "لیوریپول پوست" منتشر شد. در اصل موضوع گفتگو "حقوق زن در اسلام" بود، اقبال در این مصاحبه نظر خود را در حمایت از حجاب زنان مسلمان بیان نمود. و نیز گفت که در اسلام تعدد زوجات جایز است. ولی وظیفه نیست. لذا ایده آل اسلام یکبار ازدواج است. وی گفت طبق قوانین اسلامی، دولت یک کشور اسلامی می‌تواند حکمی را که تا اندازه‌ای موجب نابودی زندگی اقتصادی می‌شود، لغو کند. علاوه بر آن تحت قوانین اسلامی، یک زن، خواه دوشیزه باشد، خواه بیوه، می‌تواند برای حفاظت از حقوق خود از اموال خود، نگهداری نماید و نیز می‌تواند کارهای خود را شخصا انجام دهد. و از دادگاهها قانونا "چاره‌جویی کند". یا به قول فتوهای بعضی از مفتیان او می‌تواند حتی بمقام خلافت (رهبری کشور) نیز انتخاب شود. یادآور می‌شویم که در آن زمان تحت قوانین انگلستان، زنها از نظر قانونی افرادی در زمره مهجورین و یا نابالغها بودند. به همین جهت نه می‌توانستند از اموال خود نگهداری کنند و نه می‌توانستند مصدر کاری شوند، و نه حق داشتند به دادگاهها شکایت کرده، چاره‌جویی نمایند. زیرا از نظر قانون، آنان همردیف دیوانه‌ها و یا افراد صغیر بودند. اقبال روشن ساخت که یک شوهر مسلمان علاوه بر اینکه باید مهریه همسر خود را عندالمطالبه بپردازد، کفیل و مسئول نان و نفقه او نیز هست. برای دستیابی به این حقوق، همسر حق دارد تمام اموال شوهر را در تصرف خود داشته باشد. سپس گفت، همانطوری که به یک شوهر مسلمان حق طلاق داده

شده است، به همین صورت همسر نیز حق دارد که خواستار جدایی شود. او حتی می‌تواند این حق را هنگام عقد به‌برادر، پدر یا شخص غریبه دیگری کلاً "تفویض نماید"^{۹۲}.

سومین میزگرد در ۲۴ دسامبر ۱۹۳۲ به‌تمام رسید. ولی اقبال تا ۳۰ دسامبر ۱۹۳۲ در لندن ماند. از لندن برای سردار بیگم زیورآلات چندی خرید که شامل یک گردنبند و چند انگشتری می‌شد. نویسنده (جاوید) نیز نامه‌ای به‌وی در دوران اقامتش به‌لندن نوشته بود، و از او خواست هنگام بازگشت برایش یک گرامافون بیاورد. اقبال برای نویسنده (جاوید) گرامافون نخرید، ولی نامه جاوید خطاب به‌اقبال در انگلستان الهام‌بخش شعری به‌نام "جاوید" بود.

ترجمه شعر:

مقام خویش در دربار عشق پیدا کن

زمانه‌ای جدید صبح و عصری تازه پیدا کن

خدا گر دل فطرت‌شناسی به‌تو دهد

از سگوت لاله و گل کلامی پیدا کن

ممنون شیشه‌گران فرنگ مباش

از سفال هند، مینا و جام پیدا کن

من شاخ تاک هستم و غزل من ثمر من است

از ثمر من می‌لاله‌فام پیدا کن

راه من راه اغنیاء نیست، راه فقر است

"خودی" خود را مفروش و در فقر نام پیدا کن

از نامه اقبال مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲ خطاب به‌نویسنده (جاوید)

پیدا است که او خیال داشت از انگلستان به‌اسپانیا، آلمان و اطریش نیز برود.^{۹۳} ولی سفر او به‌آلمان و اطریش ممکن نشد. اقبال در ۳۰ دسامبر

۱۹۳۲ بار دیگر از لندن به‌پاریس رفت.

در پاریس در اصل دو شخصیت مورد نظر اقبال بودند. یکی

"لویی میسینیون" و دیگری "برگسان". لویی میسینیون تحقیقاتی در مورد منصور حلاج کرده بود و کتاب حلاج را به عنوان "لطواسین" که به زبان عربی بود، به همراه یک مقدمه مدلل و حواشی مفید در سال ۱۹۱۳ میلادی به چاپ رسانده بود. اقبال با او از طریق همین کتاب آشنا شد و با خواندن آن نظر اقبال در مورد حلاج تغییر یافت و نامه نگاری و مکاتبه بین آنان آغاز شد. به گفته میسینیون، اقبال در نامه خود مورخ ۱۸ فوریه ۱۹۳۲ به وی نوشته بود: هنگامی که به پاریس رفت او را خواهد دید. اقبال به همراه این نامه یک نسخه از کتاب جدیدش به نام "جاویدنامه" را نیز ارسال داشت. میسینیون می نویسد: ملاقات وی با اقبال در پاریس در اول نوامبر ۱۹۳۲ صورت گرفت و بیشتر صحبت‌های آنها در مورد حلاج بود، که اهمیت زیادی برای شخصیت وی قایل می شدند. در این ملاقات سیدامجدعلی و سردار امراؤسنگه شیرگل نیز حضور داشتند. در اطاقی که آنها نشسته بودند (احتمالاً کتابخانه میسینیون) در اطراف همه جا مملو از کتاب بود. میسینیون ضمن بیان نظر خود درباره این ملاقات می گوید:

"چندین قرن پیش از اقبال بعضی از متفکران مسلمان هندوستان نظر خود را در مخالفت با وحدت وجودی صوفیه (مکتب ابن عربی) اظهار داشته‌اند. نظریه وحدت وجودی درباره نابودی اخروی صوفیه جوهر فکر هندوها را تشکیل می دهد. مکتب وحدت شهود از سیدعلی همدانی* شروع می شود، و تا سرهندی و شاه ولی الله دهلوی امتداد پیدا می کند.

اقبال در ملاقاتش با من در پاریس اقرار کرد که طرفدار وحدت وجودی نیست، بلکه طرفدار وحدت شهودی است.

اقبال بدین سبب به برگسان اعتقاد داشت، زیرا که نظر وی در مورد واقعیت زمان با استدلالی که اقبال درباره همین موضوع در دوران دانشجویی خود در یک مقاله ارائه داده بود، مطابقت داشت. استدلالی که وی به

* سیدعلی همدانی (متوفی ۱۴۵۱ میلادی) از عرفا و صوفیه بنام می باشد. او از همدان به کشمیر رفت و در آنجا رحل اقامت افکند و طریقه همدانی را بنیان نهاد.

دلیل ایراد منطقی که استادش میک تیگرت از آن گرفته بود، آن را از بین برد. اقبال شاید هدفش از ملاقات با برگسان این بود که از اعتراضاتی که به آن نظریه وارد شده بود، او را مطلع سازد. تعیین تاریخ ملاقات وی با برگسان در پاریس معلوم نیست، احتمال دارد که این دیدار در هفته اول ژانویه ۱۹۳۳ انجام گرفته باشد. در این زمان برگسان بسیار ضعیف بود و به علت ابتلاء به چند بیماری قادر به راه رفتن نبود. بدین جهت بدون صندلی چرخدار نمی توانست حرکت کند. ملاقات با مردم را نیز ترک کرده بود. ولی اشتیاق دیدار اقبال برای او خوشایند بود. ملاقات آنها دو ساعت به طول انجامید. در این گفت و شنود در مورد نظریه زمان برگسان مفصلاً بحث شد. در این دیدار اقبال حدیثی از حضرت رسول (ص) در مورد خداوند نقل کرد: "لاتسبوا الدهر ان الدهر هو الله" با شنیدن این حدیث برگسان بسیار تحت تاثیر قرار گرفت، و مکرراً "از اقبال می پرسید: آ! این نقل قول واقعا درست است. گفتگوی آن دو توسط سردار امراؤسنگه شیرگل انجام شد. وی از تمام گفتگوها یادداشت برمی داشت. ولی آنقدر بدخط نوشته شده بود که بعداً "برایش مشکل شد آنها را بخواند. بنابراین با کمال تأسف سندی از این گفت و شنود در دست نیست. اقبال مساله ملاقات با برگسان را در نامه های متعددی به شخصیت های مختلف نوشته است. مثلاً "در سال ۱۹۳۳ در نامه ای به سرویلیام روتنهن^{۹۵} ستاین نوشت:

"در پاریس با برگسان ملاقات نمودم و در مورد مسایل فلسفی گفتگوهای دلپذیری انجام دادیم. برگسان گفت: حاصل فلسفه "برکلی" این است. ماده به تمام و کمال خود در ادراک کشف می شود. ولی در مورد ذهن اینطور نیست. این راه دیگری است برای ارائه نمودن افکار برکلی. گفتگوی ما دو ساعت به طول انجامید. برگسان پیر شده و بسیار بیمار است. ملاقات با دیگران را نیز کنار گذاشته است. ولی ایشان لطف کرد و مرا پذیرفت.

*) Rothenstein

متاسفانه دوستی که همراه من بود، از این گفتگوها یادداشت برداشت. اما بعداً نتوانست خط خود را بخواند."

اقبال در نامه خود مورخ ۱۷ مارس ۱۹۳۳ به لرد لوتیهان در مورد این ملاقات نوشت:^{۹۶}

"در مدت اقامت در پاریس برگسان را دیدم، گفتگوی ما در مورد فلسفه جدید و تمدن، مدت دو ساعت طول کشید. اندکی از این وقت را درباره برکلی تبادل نظر نمودیم. کسی که بر مبنای فلسفه اش، بعضی از فیلسوفهای فرانسوی مشاهدات قابل توجهی ارائه نموده‌اند."

و نیز در نامه خود به داوآرد تامپسن^{۹۷} مورخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۳۳ می‌نویسد:

"در سخنرانی خود به نام "آیا دین ممکن است؟" از زبان روانشناسی جدید سعی نمودم مسلک خودمان را به دیگران بشناسانم. پروفسور برگسان کسی که این گفتار مرا مطالعه کرده بود، در ملاقات با من اعتراف کرد که فلسفه خود ایشان نیز در همین خط حرکت می‌کند."

سید نذیر نیازی در کتاب خود به نام "در حضور اقبال" می‌نگارد: وی از اقبال سؤال کرد؟ آیا هنگامی که برگسان را دیدید، یادداشتی از آن گفتگوها برداشتید یا خیر؟ فرمود: امراؤسنگه همراه من بود، گفت و شنود نیز از طریق ایشان انجام شد و او نیز از این گفتگوها یادداشت برمی‌داشت، ولی آنقدر بدخط نوشته بود که نتوانست خط خودش را بخواند. وی اضافه کرد، در این ملاقات درباره برکلی نیز خیلی صحبت شد، به اهمیت برکلی در زمان حاضر بسیار افزوده شده است. سپس گفت: یادداشت‌های این گفتگو را برای هنرمند مشهور فرستادند (در اینجا منظور از هنرمند مشهور دختر امراؤسنگه شیرگل، امرتا شیرگل است). ولی معلوم نیست که آیا آنها نزد وی هستند و یا از بین رفته‌اند. اقبال درباره این سؤال سید نذیر نیازی که آیا نظریه زمان خود را نیز با برگسان مطرح کرد؟ گفت: بله در آن مورد

*) Edward Thompson

نیز صحبت کردیم و برگسان نیز از این مساله که من آن را از بین برده بودم ، اظهار تاسف کرد.^{۹۸}

تاریخ دقیق حرکت اقبال از پاریس به ماهرید (اسپانیا) نیز در دست نیست . ولی امکان دارد در ۵ یا ۶ ژانویه ۱۹۳۳ از پاریس بمادرید رسیده باشد ، و در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳ بمپاریس بازگشته باشد . پس مدت اقامت وی در اسپانیا تقریباً "سه هفته بوده است".^{۹۹}

در مادرید یک دختر لاغر اندام نیز همراه وی بود ، که ممکن است به عنوان منشی یا مترجم نزد وی انجام وظیفه می کرده است . خیرنگاران در مادرید اشتباهاً "فکر کردند او دختر اقبال است . ذکر این دختر در گزارش خیری مادرید و یا نامه اقبال خطاب به عطیه فیضی مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۳ به میان آمده است . وی به عطیه فیضی نوشت:^{۱۰۰}

"در اسپانیا منشی خصوصی من که یک دختر انگلیسی بود ، ناگهان روش خود را تغییر داد ، و به جای اینکه به نام یک منشی برای من کار کند ، مثل یک مرید شروع به خدمت به من کرد . من دلیل این تغییر ناگهانی او را سؤال کردم ، گفت : به او ثابت شده که من یک موجود آسمانی هستم . حالا برای من ممکن نیست که تشریح احساسات خود را به طور مثبت انجام دهم . البته به طور منفی می توانم این کار را بکنم و آن این است که من احمق نیستم ."

این دختر انگلیسی را اقبال کجا و کی به عنوان منشی خود انتخاب کرد ، و یا مردم او را به اقبال منسوب کردند و شایعه پراکندند ، معلوم نیست ؟ در این مورد گفته چودهری خاقان حسین قابل ملاحظه است:^{۱۰۱}

"یک روز اقبال رویدادی از سفر به اسپانیا را تعریف کرد که ممکن است به ندرت کسی از مسایل پشت پرده آن آگاه باشد . وی گفت در دوران اقامتش در لندن برای ملاقات با نواب بهوپال رفته بود ، نواب به او گفت : اقبال چرا به اسپانیا نمی روی ؟ بهایشان گفتم اگر من نیز نواب بهوپال بودم تا حالا رفته بودم . حرف عوض شد . روز بعد در هتل چکی بمبلغ شش

هزار روپيه از طرف جناب نواب به دستم رسيد . من متوجه شدم ، اين چك را براي هزينه سفرم فرستاده است . لذا در روزنامه براي يك منشي آگهي دادم ، سپس خانمي را انتخاب كردم و تفصيلات سفر را شرح دادم و بهاو گفتم از هنگام عزيمت تا پايان سفر نبايد با من صحبت كند . تمام مبلغ چك را نيز حوال او كردم و عازم سفر شديم . او آنقدر خوب و كارداران بود كه در تمام طول سفر ، هيچ مشكلي پيدا نكردم . وي مكان بسيار خوبي را براي اقامت انتخاب كرد ، مساله قابل توجه درباره اين منشي اين بود كه وي پس از آشنائي كامل با عادات و اخلاق اقبال ناگهان روش خود را تغيير داد و به عنوان يك مريد به خدمت وي پرداخت . هنگامی كه علامه دليل تغيير ناگهانی وی را جویا شد ، پاسخ داد ، به منظر من شما يك مخلوق آسمانی هستيد ."

مهمترین سئوالی كه پیش می آید این است كه چودھری خاقان حسین چه ارتباط و نزدیکی با اقبال داشت كه او در مورد سفرش به اسپانیا و بخصوص این مساله با وی سخن گفته بود و حتی شخص دیگری از این مساله آگاهی نداشت ؟ از نامه های اقبال پیداست كه او خیال داشت مستقیماً از لاهور به اسپانیا برود . به همین جهت دلیلی نداشت كه به گفته نواب بهوپال و یا پس از دریافت چك وی به مبلغ شش هزار روپيه به اسپانیا برود . دوم اینکه به چه سبب وی لازم دانست برای این سفريك منشی زن انتخاب كند . بهر حال پاسخ به این سئوالات مشكل است . آیا آن دختر انگلیسی از لندن به همراه او آمده بود ، یا در پاریس همسفر او شده بود و یا در مادرید با او ملاقات کرده بود ؟ نظر نویسنده (جاوید) این است كه این شخص با آژانس اطلاعاتی انگلستان رابطه داشته ، ممكن است كه او از لندن به همراه اقبال آمده باشد . با توجه به اینکه آن دختر از لندن تا پاریس به همراه اقبال بود چرا ذكری از آن دختر به میان نمی آید ؟ ممكن است در پاریس یا مادرید اتفاقی بهاو برخورد کرده باشد و پس از اینکه متوجه شده كه او نیز به اسپانیا می رود و یا اینکه چون به زبان اسپانیولی آشنایی نداشت از وی خواسته كه

او را به‌عنوان منشی یا مترجم به‌همراه خود ببرد. در آن ایام در دوران سفر به اروپا یک سیاح و جهانگرد ممکن بود که با افراد مختلف آشنا شود و اقبال نیز هرچه باشد یک سیاح بود. مساله دیگری که وی به‌سمع بسیاری از دوستان رسانده بود، این بود. در کابین قطاری که وی با آن از پاریس به لندن می‌رفت، دو قمارباز نیز بودند. آنها خیلی زود توانستند چند مسافر ساده‌لوح را بیست پوند سرکیسه کنند. اقبال با توجه بسیار حیل‌های آنها را زیر نظر گرفته بود. هنگامی که قماربازها به‌وی نیز گفتند، بیا با هم ورق بازی کنیم. اقبال دعوت آنها را قبول کرد. و تا رسیدن به لندن بیست پوند از آنها برد. هنگامی که از قطار پیاده شد، آن دو قمارباز خواستند پول‌های باخته شده را پس بگیرند و شروع به‌زبان بازی کردند و از سخاوتمندی و دست‌ودل‌زدی هندوها تعریف کردند. ولی اقبال به آنها گفت: شما حقه‌باز هستید، الان به‌پلیس گزارش می‌دهم. با شنیدن این حرفها، فوراً از آنجا دور شدند.^{۱۰۲}

ممکن است که آژانس اطلاعاتی انگلستان از سفر اقبال به اسپانیا راضی بوده است. او سال گذشته هنگامی که به ایتالیا رفته بود، با موسولینی ملاقات داشته و این بار او تصمیم داشت علاوه بر اسپانیا به آلمان و اتریش نیز برود. همان‌طور که موسولینی رهبر ایتالیا بود، به‌همان صورت هیتلر نیز در ژانویه ۱۹۳۳ صدراعظم آلمان شده بود. اسپانیا با فاشیستهای ایتالیا و نازیهای آلمان رابطه داشت. اقبال آن موقعیت را داشت که در اسپانیا با رئیس‌جمهور ملاقات کند. و سپس اگر وی به آلمان می‌رفت، امکان داشت بتواند هیتلر را نیز ببیند. دیدار یک شخصیت مهم سیاسی مسلمان از هندوستان با چنین افرادی در اروپا برای سازمان اطلاعاتی انگلستان بسیار لازم بود. به‌مرحال وقتی که در مادرید روش آن دختر تغییر کرد، اقبال شک کرد شاید او با سازمان مخفی اطلاعات انگلستان رابطه داشته باشد.

در این سفر اروپا، اقبال به دیدن از فرانسه و اسپانیا اکتفا کرد. و طبق برنامه قبلی خود به آلمان و اتریش رفت. مخصوصاً در ژانویه ۱۹۳۳

به دلیل به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان این کشور بسیار نا آرام بود. ممکن است که او با در نظر گرفتن این فکر که سازمان اطلاعاتی انگلستان کارهای او را زیر نظر دارد، از فکر سفر به آلمان و اطریش صرف نظر کرده باشد.

در مادرید میزبان اقبال در اصل پروفیسور "آسین پیلاکیوس*" بود. وی در مورد "کمدی الهی" دانته و اسلام کتابی به رشته تحریر در آورده بود. در دوران اقامت اقبال در لندن، پروفیسور آسین از وی دعوت کرد به دانشگاه مادرید بیاید و سخنرانی کند. به محض ورود به مادرید اقبال از وزیر آموزش و پرورش آنجا دیدن کرد. پس از چند روز اقامت در مادرید، او به "اندلس" جنوب اسپانیا رفت، در بازگشت چند روز دیگر در مادرید توقف نمود و با آن استادان و دانشورانی ملاقات کرد که همه آنها به مکتب فکر ابن عربی ارتباط داشتند، یا موضوع تحقیقی آنها تمدن اسلام بود. در مادرید وی با محمود خضیری که یک محقق عرب بود و در آن روزها در آنجا درباره فقه اسلامی تحقیق می کرد، ملاقات نمود. چند سال بعد توسط عبدالله چغتایی معلوم شد که محمود خضیری درباره خواجه نصیرالدین طوسی مقاله‌ای در دست تهیه دارد. اقبال به وی پیشنهاد کرد، علاوه بر نوشته‌های طوسی و کتاب اقلیدس او، کتابهای معاصرین دیگرش را نیز مطالعه کند. زیرا که از این تحقیق در خواهد یافت، ریاضیدانان مسلمان از قرون وسطی به این نتیجه رسیده بودند که ممکن است ابعاد یک مکان از سه بعد بیشتر باشد.^{۱۰۳}

در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۳۳ درباره موضوع "اسپانیا و فلسفه اسلام" در ساختمان جدید دانشگاه مادرید، سخنرانی کرد. رئیس جلسه پروفیسور آسین پیلاکوس" بود. وی اقبال را به حضار معرفی کرد. گزارش جلسه در روزنامه "الدیبیت" مادرید منتشر شد.^{۱۰۴}

اقبال از قرطبه، غرناطه، اشبیلیه و طلیطله بازدید کرد و از خرابه‌های

*) Asinplácios

کاخ حدیقه‌الزهرة (کاخی که عبدالرحمن اول به‌عشق زن خود زهرا روی کوه ساخته بود) نیز دیدن کرد . ولی مکانی که به‌دل او نشست مسجد قرطبه بود .

همانطور که داستانهای مختلفی در مورد ملاقات اقبال با موسولینی وجود دارد ، بهمین صورت ، نمازی که اقبال در تحیت مسجد قرطبه در آنجا خواند ، نیز روایات مختلفی وجود دارد . حقیقت این است که زیارت مسجد قرطبه باعث شد احساسی به‌اقبال دست دهد که تا آن زمان در او سابقه نداشت . ضمن ذکر این رویداد ، وی به‌غلام رسول مهر ، چنین نوشت : در دوران زندگی خود حتماً "از قرطبه دیدار کند" ^{۱۰۵} سپس کارت پستالی از قرطبه برای نویسنده (جاوید) فرستاد و نوشت : من خدا را شکر می‌کنم که زنده ماندم و این مسجد را دیدم . این مسجد از تمام مساجد جهان جالب‌تر است . خدا کند وقتی بزرگ شدی چشمانت به‌نور این مسجد روشن شود . این دعای اقبال ۴۲ سال بعد ، وقتی تحقق یافت که نویسنده (جاوید) در اوت ۱۹۷۵ در سفر به‌اسپانیا به‌قرطبه آمد و نه‌فقط مسجد قرطبه را زیارت کرد ، بلکه رویوی محراب ایستاد و تعظیم کرد ، جایی که شاید اقبال در آنجا نماز خوانده بود .

اقبال تقریباً "اولین مسلمانی بود که پس از تغییر مسجد قرطبه به کلیسا ، پس از گذشت قرن‌ها در ژانویه ۱۹۳۳ در آنجا دو رکعت نماز خواند . به‌هر حال چند روایت مختلف که در مورد نماز خواندن وی مشهور است . به شرح زیر می‌باشد :

عبدالمجید سالک می‌نویسد : اقبال آنچنان تحت تاثیر شان و شوکت مسجد قرار گرفت که ناگهان دلش خواست در آنجا نماز بخواند . و از راهنمای خود در این مورد سؤال کرد ، وی گفت : از اسقف بزرگ می‌پرسم و می‌آیم . او از طرفی رفت و اقبال نیت کرد و نماز را آغاز نمود و پیش از آمدن وی نماز را به‌تمام رساند ^{۱۰۷} سیدامجد علی می‌گوید : اقبال طی نامه‌ای به‌وی نوشته بود ، که قبل از ادای نماز در آنجا اذان نیز گفته است ^{۱۰۸} .

باتوجه به این ادعا فقیرسید وحیدالدین می نویسد: اقبال تقریباً
پس از هفت صد سال در مسجد قرطبه برای اولین بار اذان داده است^{۱۰۹}
ملکم دارلینگ می گوید:^{۱۱۰}

"اقبال داستان شیرینی از دوران اقامتش در اسپانیا برایم نقل کرده
است. او گفت به دیدار مسجد قرطبه رفته که اینک به کلیسا تبدیل شده است.
و از راهنمای خود اجازه خواسته در آن محل نماز بخواند. زیرا زمانی آن
مکان مسجد بوده است، راهنما نیز گفته راهب کلیسا از مسأله راضی نخواهد
بود. ولی او اهمیت به حرف راهنما نداد و سجدهاش را پهن کرد. در این
میان یک پدر روحانی برای اعتراض به نزد وی آمد. اقبال به راهنمایش
گفت، به پدر روحانی بگو، یک بار هیئتی از مسیحیان خواسته های خود را
نزد رسول خدا (ص) در مدینه مطرح کردند، حضرت محمد (ص) آنها را
در مسجد نبوی نگهداشت. هنگامی که موقع عبادت شد، مسیحیها تردید
داشتند، آیا می توانند در مسجد عبادت کنند. وقتی که سرور کائنات (ص)
از این مسأله آگاه شد، به آنها اجازه داد با خیال راحت عبادت کنند.
وقتی که پیامبر ما به مسیحیان اجازه می دهند در مسجد عبادت کنند، آیا
من اجازه ندارم در این مکان که روزی مسجد بوده، نماز بخوانم. پدر
روحانی جوابی برای او نداشت. لذا اقبال شروع به نماز خواندن کرد.
هنگامی که نمازش تمام شد، دید همه پدرهای روحانی کلیسا برای دیدن
وی در آن حال جمع شده اند. حتی یکی از آنها عکسی نیز از آن منظره
گرفت. سپس اقبال گفت: تقریباً "من اولین مسلمانی هستم که پس از گذشت
چهارصد سال در این مکان نماز خواندم".

در این مورد محمودالرحمن مقاله ای از طرف امتیاز محمودخان در
روزنامه جنگ راولپندی مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۷۴ منتشر ساخت که در آن
می نویسد: اقبال از دوران اقامتش در لندن خیال داشت، مسجد قرطبه را
ببیند و هرطور شده در آن نماز بخواند. ولی چون مسجد تبدیل به کلیسا
شده بود و نمی شد در آن اذان گفت و نماز خواند. برای حل این

خواسته ، بهاستاد خود پروفیسور آرنولد رجوع کرد (لازم به یادآوری است که آرنولد دو سال پیش یعنی در سال ۱۹۳۰ میلادی دارفانی را وادع گفته بود) و با کوششهای آرنولد اجازه یافت در مسجد قرطبه نماز بخواند . فقط بهاین شرط که وقتی وارد مسجد می شود ، درها را ببندند و بر آنها قفل بزنند . همانطور هم شد . این داستان در اینجا به پایان نمی رسد بلکه چنین ادامه می یابد^{۱۱۱} .

" اقبال همانطور که قرار بود وارد مسجد شد و با آواز بلند اذان گفت . اقبال می گوید : آن احساس سرور و شادمانی که در آن هنگام بهم دست داد ، هرگز فراموش نمی کنم . پس از سالها برای اولین بار در مسجد صدای الله اکبر با طنینی دلپذیر بر محراب و منبر پیچید . پس از اذان اقبال سجاده را پهن کرد و شروع به نماز خواندن نمود . در حین نماز حالتی به او دست داد که به هنگام سجده بیهوش بر زمین افتاد . در این وقت در عالم رویا دید که بزرگی وارد شد و او را خطاب قرار داد و گفت : اقبال تو مثنوی من را با دقت مطالعه نکرده ای ، آن را بی دریبی بخوان ، و پیام من را به دیگران برسان . هنگامی که اقبال بیهوش آمد ، حال طبیعی خود را بازیافت "

می توانیم از طریق دو گفته اقبال به این سؤال پی ببریم که کدامیک

از این روایتها حقیقت دارد و چندتا افسانه است .

وقتی که به لاهور بازگشت و از ایستگاه به منزل می رفت ، بعضی از دوستانش همراه وی بودند ، موضوع صحبت سفر اسپانیا شد . وی ضمن ذکر این مساله که مسجد قرطبه بی نظیر است ، گفت^{۱۱۲} :

" از نظر من مسجدی به این عظمت و زیبایی در جهان ساخته نشده است . مسیحیها پس از فتح قرطبه در جاهای مختلف این مسجد محرابهای کوچکی درست کردند که پیشنهاد می شود آنها را خراب کنند و مسجد را به حالت اولیه خود برگردانند . من در معیت مسئول آثار قدیمی به آنجا رفتم . به اجازه خصوصی در آن نماز خواندم . پس از تسلط مسیحیها در

قرطبه که تقریباً "چهارصد و پنجاه سال از آن می‌گذرد، در این عبادتگاه اسلامی این اولین نماز اسلامی بوده است".

سپس وقت صحبت با عبدالرشید طارق، ضمن به‌میان آوردن ذکر از عمارات تاریخی مسلمانان در اسپانیا گفت:^{۱۱۲}

"من در اسپانیا از آثار تاریخی مسلمانان بازدید کردم، در مسجد قرطبه، که فضایش قرن‌ها است از اذان خالی است، با اجازه مقامات نماز خواندم. در سجده، خدا را صدا کردم که الله، این همان سرزمینی است که در آن مسلمانان تا قرن‌ها حکمروایی کردند. دانشگاه‌های بزرگ تاسیس نمودند و اروپا را با علم و فضل آشنا نمودند. مسلمانانی که از هیبت آنها دل‌شیران به‌لرزه می‌افتاد، و اروپاییان تحت احسان آنها قرار داشتند. امروز من فردی از همان قوم هستم که در مسجد ساخته شده با دست خود آنها با اجازه اغیار نماز می‌خوانم".

لذا روشن است که اقبال با اجازه مخصوص دولت اسپانیا در معیت رئیس آثار قدیمی برای خواندن نماز بمان مسجد رفته است. بهمین خاطر با خود سجاده به‌همراه برده بود. و یا ممکن است از طریق پروفیسور آسپین و یا وزیر آموزش و پرورش دولت اسپانیا در دوران اقامتش در مادرید اجازه‌نامه دریافت کرده باشد. آنها عکاس نیز به‌همراه داشتند، که عکسهای متعددی از او در حال نماز خواندن درون مسجد گرفتند. این عکسها تاکنون چندین بار در روزنامه‌ها چاپ شده‌اند، و بسیار مورد توجه واقع گشته‌اند. شاید دولت اسپانیا به‌خاطر تبلیغات برای کشور خود این جازه را به‌وی داده بود. ولی هر کس مسجد قرطبه را زیارت کرده، حتماً "مشاهده نموده که در میان ستونهای فراوان آن دهها محراب، کوچک ساخته‌اند که تاکنون خراب نشده است. البته زیباترین قسمت مسجد، قسمت محراب بزرگ است، که علاوه بر ستونهای آن تمام قسمتهای دیگرش نیز طلائی است. زیرا که روی آنها، طلاکنده‌کاری شده است و تاکنون در شکل اصلی خود محفوظ مانده است. بیرون مسجد، مناره آن قرار دارد که بسیار زیبا است،

و برای اذان دادن از آن استفاده می شده است. اینک روی آن، ناقوس آویزان کرده اند و طبق عقیده کاتولیکهای رومی، مواقع بخصوصی در روز ناقوس را به صدا درمی آورند. مسجد قرطبه در عهد خود مانند دیگر مساجد و با عبادتگاههای عمومی مسلمانان، عبادتگاهی روشن و تابنده بود. مقدار نفتی که برای روشن کردن چراغهای آن استفاده می شد، تقریباً "۳۱۴ من، ۳۱/۲ من موم برای شمع و ۳۴ سیر کتان سالانه بوده است. فضای آن اینک مانند سایر عبادتگاههای مسیحیان تاریک است. و کسی که در درون آن تشسته باشد، با صدای گرفته ازگ از ویرانی آن خونی به دلش می آید. و دلش می گیرد. شب هنگام تمام درهای مسجد را می بندند، نویسنده (جاوید) هنگام شب در اطراف مسجد قرطبه طواف کرد. و پس از فرارسیدن وقت مخصوص در تاریکی کامل، صدای ناقوس را شنید که از مناره شنیده می شد. او احساس کرد، آن یک ساختمان آسیب دیده است. هر کس یک بار عظمت و شوکت مسجد و سپس ویرانی و فضای تیره و تاریک آن را ببیند، هرگز نمی تواند آن منظره را فراموش کند. نویسنده (جاوید) پس از بازگشت از سفر اسپانیا، جهت انجام فریضه حج عمره به مکه معظمه مشرف شد. مدینه منوره را نیز زیارت کرد. ولی باز هم در روشنایی، رونق و اذانهای مسجد الحرام منظره تیره و تاریک مسجد قرطبه از جلوی چشمش دور نمی شد. بهر حال ممکن است، یکی از پدران روحانی به نماز خواندن اقبال در مسجد اعتراض کرده باشد. و اقبال نیز مساله رفتن گروه مسیحیان را به مدینه به سمع آنها رسانده باشد، و این نیز ممکن است، هنگامی که وی در حال خواندن نماز بوده و یا از او عکس می گرفتند، گروهی از پدران روحانی برای مشاهده آن منظره جمع شده باشند. البته این حقیقت دارد، که اقبال این نظم خود را در مسجد سروده است:

در همین جا نماز من است و در همین جا وضوی من

در نواهای من خون جگر من است

شاهکارهای عظیم هنرمندان مسلمان در اندلس، اقبال را بسیار

تحت تاثیر قرار داد و او نیز درباره آنها به شخصیت‌های مختلف نظر خود را اعلام کرد. مثلاً "در نامه خود خطاب به شیخ محمد اکرام مورخ ۲۷ مارس ۱۹۳۳ می‌نویسد:

"من از سفر اندلس بسیار لذت بردم، آنجا علاوه بر سرودن اشعار بسیار، در مسجد قرطبه نیز شعری سرودم که آن را منتشر خواهم ساخت. الحمراء تاثیر زیادی بر من نداشت، ولی با زیارت مسجد احساسی بهم دست داد که قبلاً هرگز در زندگی‌م چنین احساسی نداشتم".

پروفسور عمید احمدخان می‌نویسد: اقبال ضمن به‌میان آوردن ذکری از هنر معماری اسلامی در مورد مسجد قرطبه گفت:^{۱۱۵}

"در بعضی از ساختمان‌های اندلس کیفیت مخصوص هنر معماری اسلامی دیده می‌شود و همانطور که پایه‌های عقیدتی ملت‌ها سست شدند، این هنر نیز روبه‌افول نهاد. در سه ساختمان آنجا من فرق بخصوصی مشاهده کردم. به‌نظر می‌رسد که قصر زهرا کار دیوها باشد، و مسجد قرطبه کار دیوهای متمدن. ولی الحمراء فقط کار انسان‌هاست. من قسمتهای مختلف ایوانهای الحمراء را دیدم تا هرجا که چشم کار می‌کرد، روی دیوارها کلمه "هوالغالب" نوشته شده بود. در دل گفتم: اینجا در هر طرف خدا غالب است. اگر انسانی را ببینم درباره آن حرفی بزنم".

همانطور که قبلاً ذکر شد، اقبال در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳ به پاریس بازگشت. از نامه وی مورخ اول فوریه ۱۹۳۳^{۱۱۶} خطاب به غلام رسول مهر روشن است که اقبال از طریق "اقبال شیدایی" توانست شماره‌های گذشته روزنامه انقلاب را در پاریس به دست آورد. به این ترتیب موفق شد از اوضاع سیاسی هندوستان باخبر شود. بالاخره او طبق برنامه خود در ۱۰ فوریه ۱۹۳۳ از ونیز با کشتی "کونتسوردی" حرکت و در ۲۲ فوریه ۱۹۳۳ به بمبئی رسید. هنگام خروج از گمرک جعبه جواهرات سردار بیگم را از چمدان

* یعنی شگفت‌انگیز و خارق‌العاده.

خارج کرد و در دست گرفت ، تا به‌مامور نشان دهد ، یکی از دوستانش به‌وی
گفت : حداقل انگشترها را به‌انگشت خود کن ، تا مجبور نشوی گمرک بدهی ،
ولی او قبول نکرد و هرچقدر که گمرک آنها شد ، پرداخت کرد و از گمرک
خارج شد . در بمبئی مصاحبه‌ای با نماینده مجله "خلافت" انجام داد . در
این مصاحبه درباره چگونگی سفرش به‌اسپانیا سخن گفت :^{۱۱۷}

"نمی‌توانم احساسات خود را با کلمات بیان کنم ، فقط این را بگویم
همانطور که برای یهودیها فلسطین سرزمین موعود است ، به‌همین صورت
برای عربها نیز سرزمین اسپانیا سرزمین موعود است . کشوری به‌این زیبایی ،
با این وسعت و اینقدر آرامش‌بخش ."

در جای دیگر در مورد سفر اندلس گفت :^{۱۱۸}

"من از قرطبه ، غرناطه ، اشبیلیه ، طلیطله ، مادرید بازدید کردم
و علاوه بر مسجد تاریخی قرطبه و غرناطه ، قصر الحمراء و ویرانه‌های
مدینه‌الزهرا را نیز دیدم . این قصر را که شهرت جهانی دارد ، عبدالرحمن
اول برای همسرش که او را عاشقانه دوست داشت ، روی کوه ساخت . این
روزها در آن حفاری ادامه دارد . در قرن دوازدهم میلادی یک مسلمان برای
اولین بار در این مکان هواپیمایی را که ساخته بود ، به‌پرواز درآورد ."

در ۲۵ قوریه ۱۹۳۳ اقبال با ترن فرانکیر به‌لاهور رسید ، در ایستگاه
علاوه بر نویسنده (جاوید) افراد بسیاری برای استقبال از وی حضور داشتند .^{۱۱۹}

خواجه فیروزالدین وکیل دادگستری روی سکو قرار گرفت و از طرف
"جمعیت اسلام" خیرمقدم گفت و خدمات او را در رابطه با طرفداری از
حقوق مسلمانان هند در سومین کنفرانس میزگرد ستود . سپس اضافه نمود :
نظام سیاسی مسلمانان هنوز اقتضاء می‌کند که اقبال برای تکمیل آن همکاری
کند . در پاسخ اقبال ضمن تشکر گفت :^{۱۲۰}

"شما با زندگی گذشته من به‌خوبی آشنا هستید ، آرزوی من همیشه این
بوده که مسلمانان از عقب‌ماندگی بیرون بیایند ، و به‌بلندی برسند .
اختلافات و ضعفهایی که در آنها دیده می‌شود ، از بین برود . تا آنجا که

از دستم برمی‌آمد در سومین کنفرانس میزگرد، کوشش کردم حقوق اسلامی مسلمانان حفظ شود. و کلمه‌های به‌زیان نیاوردم که ضرری به‌منافع مسلمانان برساند. . . . برای خاطر خدا به‌تمام اختلافات خود اعم از سیاسی و مذهبی پایان دهید و با هم متحد شوید".

پس از خروج از ایستگاه، اقبال همراه دوستانش به‌منزل آمد، و بیشتر گفتگو درباره سفر او به اسپانیا بود. بارها از مسجد قرطبه صحبت کرد، و این‌طور به‌نظر می‌رسید که مسجد قرطبه برای همیشه در دل او جای گرفته است.

"پایان"



فهرست منابع و مآخذ

فصل پانزدهم

- ۱- ناممهای اقبال، گردآورنده رفیع الدین هاشمی، صفحات ۱۶۵ و ۱۶۶.
 - ۲- تشکیل پاکستان، از ریچارد سائمنر (انگلیسی) صفحه ۳۱ - اقتباس از نوشته‌های سرسید.
 - ۳- سفینه حیات، تالیف منشی غلام قادر فرخ، صفحات ۲۲ و ۲۳. نامه اقبال به تاریخ ۲۸ مارچ ۱۹۰۹.
 - ۴- آئینه اقبال، گردآورنده محمد عبدالله قریشی، صفحات ۱۹۶، ۱۹۸ تا ۲۰۰، ۲۰۱.
 - ۵- اقبال در دو سال آخر عمر، صفحات ۳۹، ۴۶، ۱۹۳.
 - ۶- این حرف را چوهدری محمد حسین به‌نویسنده (جاوید) در دوران زندگی خود گفته بود:
- درباره شاعری اقبال از ابتدا سلسله گزارشات محرمانه دولت انگلیس ادامه داشت. و از نظر امتحان شعرش "تصویر درد و شمع و شاعر" را طبق درخواست پلیس مخفی پنجاب و شعبه اطلاعات و انتشارات ترجمه شد. بایگانی محرمانه دولت پنجاب برای شرح این مطلب دیده شود.

- مقاله‌ای در آنجا دیده می‌شود که شعر اقبال از دیدگاه گزارشات مخفی دولت از "حفیظ رومانی" - نوای وقت - نشر خصوصی، به یاد اقبال، ۲۱ آوریل ۱۹۸۳.
- ۷- کتاب یادداشتهای چوهدری محمد حسین در دست‌فرزندش چوهدری نفیس احمد باجوه است.
- ۸- کرایه منزل ۱۳۰ روپیه در ماه بود که در آن زمان زیاد بود. رجوع شود به ملفوظات اقبال، گردآورنده محمود نظامی، صفحه ۲۰۸.
- ۹- زمیندار، ۳۰ آوریل ۱۹۲۶.
- ۱۰- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحه ۱۴.
- ۱۱- همچنین صفحه ۲۶۹، به استناد زمیندار ۵ اکتبر ۱۹۲۶.
- ۱۲- اقبال و شورای پنجاب، از محمد حنیف شاهد، عکس نوشته اقبال در مقابل صفحه ۷ و صفحه ۷۴.
- ۱۳- همچنین، صفحه ۷۴.
- ۱۴- زمیندار، ۲۴ اکتبر ۱۹۲۶.
- ۱۵- اقبال و شورای پنجاب، از محمد حنیف شاهد، صفحات ۱۹ و ۲۰.
- ۱۶- زیب النساء معروف به جیبی یک روسی بود و در شهر مشهور بود که مولوی محرم علی چشتی با او رابطه دارد. محمد حنیف شاهد مصرع دوم را چنین نوشته است. اگرچه جایی برای اجازه پیدا نمی‌شود. این شخص مورد اعتماد است. اقبال و شورای پنجاب، صفحه ۱۸.
- ۱۷- طبق گفته میان امیرالدین، سر محمد شفیع و تقریباً "همه اقوامش که آرائین نامیده می‌شوند، طرفدار ملک محمد دین بودند. شخصی از این اقوام شاید در حق اقبال از رای خود استفاده کرده باشد. جزمیان عبدالعزیز وکیل. نواب سردوالفقار علی خان هم طرفدار ملک محمد دین بود. رجوع شود به "یادایم" صفحه ۴۹، همچنین صفحات ۲۵ تا ۲۷، ۳۱ تا ۴۰، ۷۴. "اقبال در مجلس" گردآورنده حق نواز، صفحه ۲۰.
- ۱۸- اقبال و شورای پنجاب، از محمد حنیف شاهد، صفحات ۴۶ تا ۵۹.

- ۱۹- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۱۶ و ۱۷.
- ۲۰- اقبال و شورای پنجاب، از محمد حنیف شاهد، صفحات ۵۴، ۶۴ تا ۶۶.
- ۲۱- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل صفحات ۱۸ و ۱۹. اقبال و شورای پنجاب گردآورنده محمد حنیف شاهد، صفحات ۶۶ و ۶۷.
- ۲۲- نویسنده (جاوید) این لطیفه را از حفیظ خالندهری شنیده است.
- ۲۳- صفحات ۶۹ تا ۷۴.
- ۲۴- روزگار فقیر از فقیر وحیدالدین، جلد اول صفحات ۱۰۳-۱۰۴.
- سرگذشت اقبال، از عبدالسلام خورشید، صفحه ۲۰۶.
- ۲۵- اقبال و شورای پنجاب، از محمد حنیف شاهد، صفحه ۷۵. در این راه‌پیمایی میان امیرالدین و سیدافضال علی حسنی اقبال را همراهی می‌کردند.
- ۲۶- همچنین، صفحات ۷۵ و ۷۶.
- ۲۷- همچنین، صفحات ۷۷ و ۷۸.
- ۲۸- همچنین، صفحات ۷۸، ۷۹. ذکر اقبال، از عبدالمجید سالک صفحات ۱۳۴، ۱۳۵.
- ۲۹- اقبال و شورای پنجاب، از محمد حنیف شاهد، صفحه ۷۹.
- ۳۰- فضل حسین، (انگلیسی) صفحات ۳۱۸، ۳۱۹.
- ۳۱- اقبال در دو سال آخر عمر، صفحه ۲۷۴.
- ۳۲- کارنامه سیاسی اقبال، از محمد احمدخان، صفحات ۱۵۴، ۱۵۵.
- ۳۳- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۲۰ تا ۲۲.
- ۳۴- اقبال نامه، گردآورنده شیخ عطاءالله، بخش اول، صفحات ۲۰۷، ۲۰۸.
- ۳۵- همچنین صفحه ۲۰۹.
- ۳۶- اقبال و شورای پنجاب، از محمد حنیف شاهد، صفحات ۸۵، ۸۱.
- اقبال هر سال به عضویت این کمیته‌ها انتخاب می‌شد. در ۱۹۲۹ وی عضو شورای ایالت پنجاب و کمیته حکومت محلی درآمد. در ۱۹۳۰ عضو شورای پزشکی پنجاب شد.

- ۳۷- همچنین ، صفحه ۸۱ .
- ۳۸- گفتار اقبال ، گردآورنده محمدرفیق افضل ، صفحات ۲۲ و ۲۳ .
- ۳۹- اقبال و شورای پنجاب ، از محمدحنیف شاهد ، صفحات ۸۲ تا ۸۶ .
برای متن انگلیسی رجوع شود به سخنرانیها و بیانات اقبال ، گردآورنده
ای . آر . طازق (انگلیسی) صفحات ۵۶ تا ۶۱ .
- ۴۰- کارنامه سیاسی اقبال ، از محمداحمدخان ، صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۳ .
- ۴۱- همچنین صفحه ۱۰۴ .
- ۴۲- اقبال و انجمن حمایت اسلام ، از محمدحنیف شاهد ، صفحات ۱۱۰
تا ۱۱۳ .
- ۴۳- هندوستان در سالهای ۲۷-۱۹۲۶ میلادی ، از رش سروک ویلیامز
(انگلیسی) صفحات ۱۶ تا ۱۹ ، ۴۷ . ناسیونالیزم و اصلاح آن در
هند ، از اسمیت (انگلیسی) صفحات ۳۳۶ تا ۳۴۶ .
- ۴۴- گفتار اقبال ، گردآورنده محمد رفیق افضل ، صفحات ۲۶ تا ۲۸ .
- ۴۵- کارنامه سیاسی اقبال ، از محمداحمدخان ، صفحات ۱۶۲ ، ۱۶۳ .
- ۴۶- همچنین ، صفحه ۱۶۶ .
- ۴۷- همچنین ، صفحات ۱۵۵ ، ۱۵۶ .
- ۴۸- گفتار اقبال ، گردآورنده محمدرفیق افضل ، صفحه ۳۲ .
- ۴۹- همچنین ، صفحه ۳۷ .
- ۵۰- مکاتب اقبال به نام گرامی ، گردآورنده عبدالله قریشی ، صفحات
۲۴۱ ، ۲۴۲ .
- ۵۱- گفتار اقبال ، گردآورنده محمدرفیق افضل ، صفحات ۳۹ تا ۴۶ .
- ۵۲- روزگار فقیر ، از فقیر سید وحیدالدین ، جلد دوم ، صفحه ۳۰ .
سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید ، صفحه ۲۷۶ . بیکر واقعه توهین
به رسول (ص) در کراچی در سال ۱۹۳۳ پیش آمد . شخصی به نام
نتهورام در کتاب خود به شان حضرت رسول اکرم (ص) توهین کرد و
او را یک جوان هزاره‌ای به نام عبدالقیوم به قتل رساند . عبدالقیوم هم

- مانند علم‌الدین اعدام شد. وقتی جمعی از مسلمانان از نایب‌السلطنه می‌خواستند که به‌او تخفیف دهد. عبدالقیوم گفت من شهادت را خریدم و مرا از حلقه اعدام نرهانید. لذا او را اعدام کردند. اقبال تحت تاثیر این رویدادها قرار گرفت و در کتاب خویش "ضرب‌کلیم" شعری به نام لاهور و کراچی سرود. برای شرح بیشتر ملاحظه نمایید، روزگار فقیر، از فقیر سید وحیدالدین، جلد دوم، صفحات ۳۵ تا ۳۹.
- ۵۳- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۴۶ تا ۴۸.
- ۵۴- سخنرانیها و بیانات اقبال، گردآورنده ای. آر. طارق (انگلیسی) صفحات ۶۲ تا ۶۴.
- ۵۵- همچنین، صفحات ۶۵ تا ۶۹.
- ۵۶- روزنامه انقلاب، ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۷.
- ۵۷- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۴۸ و ۴۹.
- ۵۸- همچنین، صفحات ۴۹ تا ۵۱.
- ۵۹- همچنین، صفحات ۵۲، ۵۳.
- ۶۰- کارنامه سیاسی اقبال، از محمد احمد خان، صفحه ۱۷۰.
- ۶۱- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۵۳ تا ۵۶.
- ۶۲- همچنین، صفحات ۵۷ تا ۶۰.
- ۶۳- همچنین، صفحات ۶۱ تا ۶۴.
- ۶۴- همچنین، صفحه ۶۴.
- ۶۵- همچنین، صفحه ۶۵.
- ۶۶- ذکر اقبال، از عبدالمجید سالک، صفحه ۱۳۹.
- ۶۷- روزنامه انقلاب، ۹ فوریه ۱۹۲۸.
- ۶۸- نامه‌ها و بیانات اقبال، گردآورنده ای. آر. طارق (انگلیسی) صفحات ۷۰، ۷۱.
- ۶۹- همچنین، صفحات ۷۲ تا ۷۸.
- ۷۰- اقبال و انجمن حمایت اسلام، از محمد حنیف شاهد، صفحات ۱۳ تا ۱۱.

- ۷۱- کارنامه سیاسی اقبال، از محمد احمد خان، صفحه ۱۶۸.
- ۷۲- ذکر اقبال، از عبدالمجید سالک، صفحات ۱۴۰، ۱۴۱.
- ۷۳- سخنرانیها، مقالات و بیانیه‌های اقبال، گردآورنده لطیف احمد شیروانی (انگلیسی) صفحات ۲۰۴، ۲۰۵.
- ۷۴- برای خلاصه یادداشتها، ملاحظه نمایید کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمد خان، صفحات ۱۸۱، ۱۸۲.
- ۷۵- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۹.
- ۷۶- همچنین صفحات ۶۶ تا ۶۹.
- ۷۷- گزارش نهر، بخش سوم (انگلیسی) صفحات ۳۷، ۳۸.
- ۷۸- گفتار اقبال گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحه ۷۰، ۷۱.
- ۷۹- روزنامه انقلاب، نوامبر ۱۹۲۸.
- ۸۰- این مقاله در مجله فرهنگ اسلامی حیدرآباد دکن در شماره آوریل ۱۹۲۹ منتشر گردید. برای متن انگلیسی رجوع شود به خطبات اقبال گردآورنده شاهد حسین زراقی (انگلیسی) صفحات ۱۰۳ تا ۱۱۳.
- ترجمه اردوی آن از داود رهبر در انوار اقبال، گردآورنده بشیر احمد دار صفحات ۲۴۷ تا ۲۶۷.
- ۸۱- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمد خان، صفحه ۱۹۷.
- ۸۲- همچنین، صفحات ۱۱۷، ۱۱۸.
- ۸۳- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحه ۷۳.
- ۸۴- همچنین، صفحات ۸۴ تا ۸۶.
- ۸۵- همچنین، صفحه ۹۸.
- ۸۶- همچنین، صفحات ۹۹، ۱۰۰.
- ۸۷- سخنرانیها و بیانیه‌های اقبال از ای. آر. طارق (انگلیسی) صفحات ۷۹ تا ۸۲.
- ۸۸- این نامه در روزنامه چاپ شده است. نویسنده (جاوید) بریده آن

- خریده را در دست دارد. ولی تاریخ نشر و اسم روزنامه مشخص نیست.
- ۸۹- گفتار اقبال، گردآورنده محمدرفیق افضل، صفحات ۸۷ تا ۹۱.
- ۹۰- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمد خان، صفحه ۱۲۱.
- ۹۱- "آقای جناح راستگو" از سید شمس الحسن (انگلیسی) صفحات ۴۹، ۵۰.
- ۹۲- اقبال وانجمن حمایت اسلام از محمد حنیف شاهد، صفحات ۱۱۵، ۱۱۶.
- ۹۳- گفتار اقبال، گردآورنده محمدرفیق افضل، صفحات ۹۱ تا ۹۴.
- ۹۴- همچنین، صفحات ۹۴ تا ۹۷.
- ۹۵- همچنین، صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۲.
- ۹۶- همچنین، صفحات ۱۰۲ تا ۱۰۵.
- ۹۷- همچنین، صفحات ۱۰۵، ۱۰۶.
- ۹۸- سخنرانیها و بیانیتهای اقبال، گردآورنده ای. آر. طارق، صفحات ۸۳ تا ۸۷.
- ۹۹- "آقای جناح راستگو" از سید شمس الحسن (انگلیسی)، صفحات ۵۰ تا ۵۲.
- ۱۰۰- روزگار فقیر از فقیر سید وحیدالدین، جلد اول، صفحه ۱۲۲.
- ۱۰۱- گفتار اقبال، گردآورنده محمدرفیق افضل، صفحه ۱۰۹.
- ۱۰۲- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمد خان صفحه ۲۰۶ به استناد تریبیون اول ژانویه ۱۹۳۱.
- ۱۰۳- گفتار اقبال، گردآورنده محمدرفیق افضل، صفحات ۱۱۰، ۱۱۱.
- ۱۰۴- همچنین، صفحه ۱۱۲.
- ۱۰۵- همچنین، صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۶.
- ۱۰۶- کارنامه سیاسی اقبال، از محمد احمد خان، صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۴.
- ۱۰۷- اقبال و انجمن حمایت اسلام از محمد حنیف شاهد، صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۴.
- ۱۰۸- کارنامه سیاسی اقبال، صفحه ۱۵۱.
- ۱۰۹- سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۲.

- ۱۱۰- "نظریه ایالت مسلمان جداگانه" سخنرانی نواب سردار الفقار علی خان در اجلاس کنفرانس خلافت کل هند در لاهور دسامبر ۱۹۲۹، گردآورنده، محمد رفیق افضل (انگلیسی)، صفحه ۶.
- ۱۱۱- سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحات ۲۹۸، ۲۹۹، به استناد روزنامه انقلاب ۲۱ نوامبر ۱۹۳۰.
- ۱۱۲- همچنین، صفحات ۳۰۱، ۳۰۲.
- ۱۱۳- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمد خان، صفحه ۲۱۶.
- ۱۱۴- "آقای جناح راستگو" از سید شمس الحسن (انگلیسی)، صفحات ۵۲ تا ۵۶.

۱۱۵- رحیم بخش شاهین به استناد نامه‌ای از اقبال مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۰ کوشش کرده است که این اثر را منعکس نماید که اقبال جهت شرکت در انتخابات استانی از سهمیه "انباله" می‌خواست کاندیدا شود. رجوع شود به "یک‌نامه نادر از اقبال". مجله اقبال ریویو، ژانویه ۱۹۸۲، صفحات ۵۴، ۵۵. لیکن درست ممکن است که توسط این نامه اقبال خواسته باشد بداند که در انتخابات آینده شورای پنجاب چه نوع کسانی و چه کاندیداهای مسلمان و وابسته به کدام مکتب فکر سیاسی ممکن است پیروز شوند.

فصل شانزدهم

- ۱- انوار اقبال ، گردآورنده بشیر احمد دار ، صفحه ۳۱۷ .
- ۲- متعلقات خطبات اقبال ، گردآورنده دکتر سید عبداللہ ، صفحات ۱۷ تا ۲۰ .
- ۳- اقبال نامہ ، گردآورنده شیخ عطاء اللہ ، بخش اول ، صفحه ۱۵۵ .
- ۴- همچنین ، بخش دوم ، صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۴ .
- ۵- همچنین ، بخش اول ، صفحه ۱۴۸ .
- ۶- همچنین ، بخش اول ، صفحه ۱۴۸ .
- ۷- همچنین ، بخش اول ، صفحه ۱۴۳ ، تشکیل جدید الہیات اسلامی از محمد اقبال (انگلیسی) ، صفحات ۸۰، ۷ .
- ۸- اقبال نامہ ، گردآورنده شیخ عطاء اللہ ، بخش اول ، صفحه ۲۰۹ .
- ۹- همچنین ، بخش دوم ، صفحه ۲۸۱ .
- ۱۰- همچنین ، بخش دوم ، صفحه ۲۱۶ .
- ۱۱- همچنین ، بخش دوم ، صفحه ۳۴۸ .
- ۱۲- همچنین ، بخش اول ، صفحه ۵۰ .
- ۱۳- همچنین ، بخش اول ، صفحه ۱۴۷ .

- ۱۴- همچنین ، بخش اول ، صفحه ۱۴۴ .
- ۱۵- گفتار اقبال ، گردآورنده محمدرفیق افضل ، صفحات ۱۰۳ ، ۱۰۴ . در بعضی از اشعار اقبال که به فارسی وارد و گفته ، درباره جمهوریت انتقاد شده است .
- ۱۶- رجوع کنید به نامه‌ای از اقبال برای خواهرش به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۱۹ که زنده‌رود ، جلد دوم ، صفحه ۲۶۵ از آن اقتباس شده است .
- ۱۷- اقبال نامه ، گردآورنده شیخ عطاءالله ، بخش اول ، صفحات ۴۹ ، ۵۰ ، ۱۱۶ تا ۱۸۷ .
- ۱۸- نقوش اقبال ، شماره سپتامبر ۱۹۷۷ ، صفحه ۵۷۲ .
- ۱۹- اقبال نامه ، گردآورنده شیخ عطاءالله ، بخش اول ، صفحه ۱۴۵ .
- ۲۰- نقوش اقبال ، شماره سپتامبر ۱۹۷۷ ، صفحات ۵۵۰ تا ۵۷۱ . مقاله‌ای به‌عنوان رویدادهای سفر اقبال و خطباتش از محمدعالم مختارحق .
- متملقات خطبات اقبال، گردآورنده سید عبدالله ، صفحات ۱۷ تا ۴۵ . دختری که در محل "باسن برج" با پدرش برای استقبال اقبال وارد ترن شد ، خانم حجاب امتیازعلی تاج بود ، او شرح این ملاقات را خودش بیان نموده است . رجوع کنید به اقبال درون خانه از خالد نظیر صوفی ، صفحات ۱۸۳ تا ۱۹۴ .
- ۲۱- متن انگلیسی تمام سخنرانی ، رجوع شود به نوشته‌ها و نامه‌های اقبال ، گردآورنده بشیر احمددار (انگلیسی) ، صفحات ۵۰ ، ۵۱ .
- ۲۲- انوار اقبال ، گردآورنده بشیر احمددار ، صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۶ .
- ۲۳- گفتار اقبال ، گردآورنده محمدرفیق افضل ، صفحات ۷۵ تا ۸۴ . در چاپ و نشر این سخنرانی روزنامه انقلاب اشتباه "نوشت که زنان می‌توانند به‌عنوان زائیدن بچه اجرت طلب کنند . اقبال توسط یک نامه این را تصحیح کرد .
- ۲۴- داستان دکن از علامه اقبال ، از میر محمود حسین ، میسور صفحه ۷ .

- ۲۵- همچین ، صفحات ۱۰، ۹ .
- ۲۶- همچین ، صفحه ۱۰ .
- ۲۷- همچین ، صفحات ۵، ۴، ۳ .
- ۲۸- انوار اقبال ، گردآورنده بشیر احمد دار ، صفحه ۲۲۹ . روبروی صفحه ۲۲۹ عکس نوشته اقبال موجود است .
- ۲۹- داستان دکن از علامه اقبال ، از میر محمود حسین ، میسور ، صفحات ۱۳، ۱۴ .
- ۳۰- اقبال و حیدرآباد ، صفحه ۱۴ .
- ۳۱- همچین ، صفحات ۱۴ تا ۱۶ ، اقبال و بزم اقبال حیدرآباد ، از عبدالرؤف عروج ، صفحات ۴۰ تا ۴۲ .
- ۳۲- مجله نقوش اقبال ، شماره سپتامبر ۱۹۷۷ ، صفحات ۵۷۲ تا ۵۷۵ ، اقبال در دسامبر ۱۹۲۹ دوباره به علی گره رفت .
- ۳۳- مکتوبات اقبال ، گردآورنده ، سید نذیر نیازی ، صفحات ۴۵ ، ۴۶ .
- ۳۴- همچین ، صفحه ۲۴ .
- ۳۵- همچین ، صفحات ۴۲، ۴۳ .
- ۳۶- همچین ، صفحه ۲۵ .
- ۳۷- رجوع کنید به مقدمه از مترجم ، صفحه یک ، تشکیل جدید الهیات اسلامی (اردو) .
- ۳۸- دیناچه تشکیل جدید الهیات اسلامی (اردو) .
- ۳۹- تشکیل جدید الهیات اسلامی (اردو) ترجمه سید نذیر نیازی ، صفحه ۱۲ . نویسنده در ترجمه طبق متن اصلی اصلاح نموده است .
- ۴۰- همچین ، صفحه ۲۲ ، در این صفحه با اندکی تغییر .
- ۴۱- همچین ، صفحه ۱۴۰ .
- ۴۲- همچین ، صفحات ۱۴۵، ۱۴۶ .
- ۴۳- همچین ، صفحات ۱۹۳، ۱۹۴ .

۴۴- همچنین ، صفحات ۲۲۷ ، ۲۲۸ .

۴۵- همچنین ، صفحات ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۳۶ ، ۲۵۴ ، ۲۶۰ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ .

۴۶- همچنین ، صفحه ۲۴۶ .

۴۷- همچنین ، صفحه ۲۶۸ .

۴۸- همچنین ، صفحه ۲۷۱ .

فصل هفدهم

- ۱- کتاب اللهند از بیرونی، ترجمه انگلیسی ای. سخاو، جلد اول، صفحات ۱۷۹، ۱۷.
- ۲- منتخب التواریخ از ملابدایونی، ترجمه انگلیسی از دبلیو. ایچ. لو، جلد دوم، صفحه ۳۷۵.
- ۳- ارتقای پاکستان از شریف الدین پیرزاده (انگلیسی) صفحات ۳۷ تا ۱۲۰.
- ۴- همچنین دیباچه.
- ۵- "کوشش برای پاکستان" از اشتیاق حسین قریشی (انگلیسی)، صفحات ۱۱۷ تا ۱۱۹.
- ۶- اقبال نامه، گردآورنده شیخ عطاءالله، بخش دوم، صفحه ۲۳۰.
- ۷- تصورات اصلاحی و مذهبی سرسید احمد خان، از جی. ایم. ایس. بلجان (انگلیسی)، صفحات ۷۶، ۷۵.
- ۸- شاهراه پاکستان، از چوهدری خلیق الزمان (انگلیسی)، صفحه ۲۳۸.
- ۹- ایم. ای. ایچ. اصفهانی، نامه‌ای برای سردبیر پاکستان تایمز نوشت که به تاریخ ۷ مه ۱۹۶۷ چاپ شد.

- ۱۰- کارنامه سیاسی اقبال، صفحات ۹۱۳، ۹۱۴.
- ۱۱- آقای جناح راستگو (انگلیسی) صفحه ۵۲، خطبه اللہ آباد، همچنین رجوع شود به چند نوشته نادر از بشیر احمد دار، صحیفه شماره اقبال، بخش دوم، صفحات ۱ تا ۱۰.
- ۱۲- مجله نقوش شماره اقبال، سپتامبر ۱۹۷۷، صفحات ۴۹۹ تا ۵۰۴.
- ۱۳- آقای جناح راستگو (انگلیسی)، صفحه ۵۲.
- ۱۴- مجله نقوش شماره اقبال، سپتامبر ۱۹۷۷، صفحات ۴۹۹ تا ۵۰۴.
- ۱۵- همچنین، صفحه ۵۰۳.
- ۱۶- نوشته‌ها و گفته‌های اقبال، گردآورنده ای. آر. طارق (انگلیسی) صفحه ۴۱.
- ۱۷- سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحات ۳۲۳، ۳۲۴.
- ۱۸- همچنین، صفحات ۳۲۴، ۳۲۵.
- ۱۹- همچنین، صفحات ۳۲۶، ۳۲۷.
- ۲۰- همچنین، صفحه ۳۲۸.
- ۲۱- نامه اقبال، به تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۳۰ به نام سید نذیر نیازی. مجله فنون شماره اقبال، دسامبر ۱۹۷۷، صفحه ۱۵.
- ۲۲- سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحه ۳۲۸: شریف الدین بیرزاده در کتاب ارتقای پاکستان (انگلیسی) خود ذکری از پیشنهادات تقسیم هند، برادر پیرمانند، پروفیسور جی. آرابهیانکر و نواب سردوالفقار علیخان موجود نیست. این طرحها قبل از پیشنهاد اقبال ارائه شده بود.
- ۲۳- فنون شماره اقبال، دسامبر ۱۹۷۷، صفحه ۱۵.
- ۲۴- سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحه ۳۲۹.
- ۲۵- همچنین، صفحه ۳۲۹.
- ۲۶- همچنین، صفحه ۳۳۰.
- ۲۷- گزارش کمیته اقلیتها (اولین کنفرانس میزگرد) صفحات ۴۳، ۴۴.

- ۲۸- همچنین، صفحات ۶۱۰، ۶۰۶.
- ۲۹- مکتوبات اقبال، گردآورنده سید نذیر نیازی، صفحات ۵۴، ۶۴، ۶۶، ۶۷.
- ۳۰- نامه‌های اقبال به جناح، منتشر شده در ۱۹۴۳ میلادی (انگلیسی)، صفحات ۲۱ تا ۲۳.
- ۳۱- سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحات ۳۳۰، ۳۳۱.
- ۳۲- نامه‌های اقبال، گردآورنده سید نذیر نیازی، صفحه ۶۷.
- ۳۳- سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحه ۳۳۱.
- ۳۴- نامه‌های اقبال، گردآورنده سید نذیر نیازی، صفحه ۵۵.
- ۳۵- صفحات ۶۱۴ تا ۶۹۰.
- ۳۶- سرود رفته، صفحات ۱۸۱ تا ۱۹۱.
- ۳۷- همچنین، صفحات ۱۷۶، ۱۷۷.
- ۳۸- باقیات اقبال، گردآورنده محمد عبدالله قریشی، صفحه ۲۰۶.
- ۳۹- سرود رفته، گردآورنده غلام رسول مهر، صفحات ۵۵ تا ۵۷.
- ۴۰- همچنین، صفحات ۱۳۹، ۲۰۰.
- ۴۱- علامه اقبال در اروپا و مقالات دیگر از سعید اختردرانی (دست‌نوشته منتشر نشده).
- ۴۲- فضل حسین، یک شرح حال سیاسی (انگلیسی) صفحات ۳۱۹.
- ۴۳- صفحات ۲۷۴، ۲۷۵.
- ۴۴- آثار اقبال، گردآورنده غلام دستگب رشید، حیدرآباد دکن، صفحات ۲۲، ۲۳.
- ۴۵- اقبال‌نامه، گردآورنده چراغ حسن حسرت، صفحه ۲۹.
- ۴۶- اقبال‌نامه، گردآورنده شیخ عطاءالله، بخش دوم، صفحات ۱۲۶، ۱۲۷.
- ۴۷- مجله افکار، نوامبر ۱۹۸۱، یک نوشته منتشر نشده اقبال از سلیم‌الدین قریشی.
- ۴۸- ملفوظات اقبال، گردآورنده محمود نظامی، صفحه ۷۹.

- ۴۹- فضل حسین ، یک شرح حال سیاسی (انگلیسی) صفحات ۳۱۹ تا ۳۲۱ .
- ۵۰- جوهر اقبال ، گردآورنده انجمن اتحاد جامعه ملی اسلامی دهلی ،
صفحات ۳۸ ، ۳۹ .
- ۵۱- فضل حسین ، یک شرح حال سیاسی (انگلیسی) صفحات ۳۲۰ ، ۳۲۱ .
- ۵۲- کارنامه سیاسی اقبال ، صفحه ۶۵۴ .
- ۵۳- قومیت متحد و اسلام از مولانا حسین احمد مدنی ، صفحه ۹ .
- ۵۴- جوهر اقبال ، گردآورنده انجمن اتحاد جامعه ملی اسلامی دهلی ،
صفحات ۴۰ ، ۴۱ .
- ۵۵- اقبال نامه ، گردآورنده شیخ عطاءالله ، بخش دوم ، صفحات ۲۳۹ ، ۲۴۰ .
- ۵۶- نوشته‌ها و گفته‌های اقبال ، گردآورنده ای . آر . طارق (انگلیسی) ،
صفحه ۱۰ .
- ۵۷- اقبال نامه ، گردآورنده شیخ عطاءالله ، بخش دوم ، صفحه ۱۸۱ .
- ۵۸- ملفوظات اقبال ، گردآورنده محمود نظامی ، صفحه ۲۰۸ .
- ۵۹- سخنرانیها و بیانات اقبال ، گردآورنده شاملو (انگلیسی) ، صفحه ۱۶۸ .
- ۶۰- اقبال و تصوف ، گردآورنده آل احمد سرور ، سری نگر ، صفحه ۶۹ .
- ۶۱- مجله اردو شماره اقبال ، نشر جدید ، صفحه ۱۹۶ .
- ۶۲- کارنامه سیاسی اقبال ، صفحات ۶۶۰ ، ۶۶۱ .
- ۶۳- صحیفه شماره اقبال ، بخش اول ، صفحه ۱۶۶ .
- ۶۴- مجله اردو شماره اقبال ، نشر جدید ، صفحه ۱۹۵ .
- ۶۵- آثار اقبال ، گردآورنده غلام دستگیر رشید ، حیدرآباد دکن ، صفحه ۲۸ .
- ۶۶- مجله اردو شماره اقبال ، نشر جدید ، صفحه ۲۳۵ .
- ۶۷- همچنین ، صفحات ۳۱۴ تا ۳۱۶ .
- ۶۸- صفحات ۲۰۴ تا ۲۰۶ .
- ۶۹- صفحات ۱۹۸ ، ۱۹۹ .
- ۷۰- صفحات ۵۸ ، ۵۹ .
- ۷۱- برای اقتباس : رجوع کنید ، اقبال در دو سال آخر عمر از عاشق حسین

- تالوی، صفحه ۵۵۸ و با کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمد خان،
صفحات ۸۳۱ تا ۸۳۳.
- ۷۲- نامه‌ها و نوشته‌های اقبال، گردآورنده بشیر احمد دار (انگلیسی)،
صفحات ۱۱۷، ۱۱۸.
- ۷۳- همچنین، صفحات ۱۱۹، ۱۲۰.
- ۷۴- صفحه ۲۹۸.
- ۷۵- صفحه ۳۲۶.
- ۷۶- چوهدری رحمت در دیباچه می‌گوید: این چاپ سوم از این کتاب است
و پیش از این یکبار در ۱۹۳۵ و دیگر در ۱۹۳۹ میلادی برای اعضای
جنش ملی پاکستان پلی‌کی شد.
- ۷۷- پاکستان (انگلیسی) صفحه ۲۱۴.
- ۷۸- همچنین، صفحه ۲۱۹.
- ۷۹- همچنین، صفحه ۲۲۱.
- ۸۰- سخنرانیها و بیانات اقبال، گردآورنده ای. آر. طارق (انگلیسی)،
صفحه ۳۸.
- ۸۱- اصل دست‌نوشته اقبال به انگلیسی در موزه موجود است.
- ۸۲- انوار اقبال، گردآورنده بشیر احمد دار، صفحات ۲۰۸، ۲۰۹.
- ۸۳- نامه‌ها و نوشته‌های اقبال، گردآورنده بی. ای. دار (انگلیسی)،
صفحه ۷۵. پاکستان یا تقسیم هند (انگلیسی) صفحه ۳۲۹.
- ۸۴- سخنرانیها و بیانات اقبال، گردآورنده ای. آر. طارق (انگلیسی)،
صفحه ۲۱۶.
- ۸۵- اقبال، نظریات سیاسی او در چهارراه، گردآورنده ای. حسن، علی‌گه
(انگلیسی).
- ۸۶- همچنین، صفحه ۷۲.
- ۸۷- همچنین، صفحه ۸۰.
- ۸۸- همچنین، صفحات ۸۱، ۸۲.

- ۸۹- روزنامه خنگ، شماره اقبال، ۲۱ آوریل ۱۹۸۲.
- ۹۰- نوشته‌های اقبال به نام جناح، منتشر شده ۱۹۴۳ میلادی (انگلیسی) صفحات ۱۷، ۱۸.
- ۹۱- همچنین صفحات ۱۸، ۱۹، ۲۳.
- ۹۲- همچنین رجوع کنید به دیباچه صفحات ۴ و ۵.
- ۹۳- سخنرانیها و نوشته‌های جناح، گردآورنده جمیل‌الدین احمد، جلد دوم (انگلیسی)، صفحات ۱۴۶، ۱۴۷.
- ۹۴- این نامه‌ها تا به حال منتشر نشده است و در نزد آقای طارق رحیم وکیل می‌باشد.

فصل هیجدهم

- ۱- اقبال نامه، گردآورنده شیخ عطاءالله، بخش اول، خط نوشته اول فوریه ۱۹۳۱ به نام عباس علی خان لمعه، صفحه ۲۶۸.
در نظر محمد دین تاثیر و سید عبدالواحد معینی، نامه های اقبال به نام لمعه جعلی است. رجوع کنید به مجله نیرنگ خیال، شماره "تاثیر" ژانویه ۱۹۷۰، صفحه ۷۴، نقش اقبال از سید عبدالواحد معینی، صفحه ۱۸۴.
- ۲- مکتوبات اقبال، گردآورنده سید نذیر نیازی، صفحه ۵.
- ۳- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۱۱۶ تا ۱۱۸.
- ۴- اقبال و بهوپال از صہبا لکهنوی، صفحه ۴۲ تا ۴۹. صہبالکهنوی می نویسد که چند ماه بعد، اقبال دوباره به بهوپال رفت و این دوره نیز در همان سلسله بود. ولی درباره شرح مفصل آن چیزی مستند نمی توان گفت. پروفیسور عبدالقوی دستوی می گوید: که در ژوئیه ۱۹۳۱ دوباره به بهوپال رفته بود. زیرا مهاراجه هری سنگه برای حل مساله کشمیر از نواب بهوپال کمک خواسته بود. و نواب بهوپال جهت حل و فصل این

- مساله برای مشورت ، اقبال را به بهوپال دعوت کرده بود . ولی در این موقع وی در بهوپال کجا اقامت کرده بود و تا چندروز در آنجا بود ، معلوم نیست ! اقبال و دارالاقبال بهوپال از عبدالقوی دسنوی بهاستناد سیفیه یادگار اقبال ، جلد هفتم ، سیفیه کالج بهوپال صفحه ۱۰۸ . طبق بیان دکتر صابر آفاقی ، اقبال در روز ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۱ به بهوپال و دهلی رفت ، ولی نتیجه‌ای از این ملاقاتهای اقبال و نواب بهوپال درباره مساله کشمیر عاید نشد . اقبال و کشمیر ، صفحات ۸۳ ، ۸۴ همچنین رجوع شود به انوار اقبال ، گردآورنده از بشیر احمد دار ، صفحات ۹۶ ، ۹۷ .
- ۵- گفتار اقبال ، گردآورنده محمدرقیق افضل ، صفحات ۱۱۸ ، ۱۱۹ .
- ۶- همچنین ، صفحات ۱۱۹ ، ۱۲۰ .
- ۷- همچنین ، صفحات ۱۲۰ ، ۱۲۱ .
- ۸- همچنین ، صفحات ۱۲۵ ، ۱۲۹ .
- ۹- سخنرانیها و نوشته‌ها و بیانات اقبال ، گردآورنده لطیف احمد شیروانی (انگلیسی) ، صفحه ۲۰۷ .
- ۱۰- گفتار اقبال ، گردآورنده محمدرقیق افضل ، صفحه ۱۲۲ ، رئیس دانشکده ویتیکر بود و او با وجود اعتراضات دانشجویان مسلمان یک استاد دانشگاه به نام پروفیسور صدیقی را از کار برکنار کرده بود . رجوع شود به انوار اقبال ، گردآورنده بشیر احمد دار ، صفحه ۹۶ .
- ۱۱- همچنین ، صفحه ۱۲۴ (گردآورنده) بشیر احمد دار .
- ۱۲- اقبال و کشمیر از صابر آفاقی ، صفحات ۷۸ ، ۷۹ ، آئینه اقبال ، گردآورنده محمد عبدالله قریشی ، صفحه ۲۲۴ .
- ۱۳- آئینه اقبال ، گردآورنده محمد عبدالله قریشی ، صفحات ۲۲۵ ، ۲۲۶ .
- ۱۴- گفتار اقبال ، گردآورنده محمدرقیق افضل ، صفحه ۱۳۹ ، علاوه بر آن رجوع شود به آئینه اقبال ، گردآورنده محمد عبدالله قریشی ، صفحات ۲۲۴ تا ۲۲۶ . اقبال و کشمیر از صابر آفاقی صفحات ۷۹ ، ۸۰ .
- ۱۵- گفتار اقبال ، گردآورنده ، محمدرقیق افضل ، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۲ .

۱۶- همچنین ، صفحه ۱۳۲ .

۱۷- همچنین ، صفحه ۱۳۳ .

۱۸- همچنین ، صفحه ۱۳۲ . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به آئینه اقبال ، گردآورنده محمد عبدالله قریشی ، صفحه ۲۲۵ . در تابستان سال ۱۹۳۷ اقبال می خواست نویسنده (جاوید) را همراه خود به وادی کشمیر ببرد ولی برای ورود او به کشمیر محدودیت قایل شده بودند . تقریباً " در ژوئیه ۱۹۳۷ درباره این محدودیت با حکومت کشمیر مکاتباتی آغاز گردید ولی بعد از مدت زیادی پاسخ رسید که این محدودیت ملغی شده است و او می تواند وارد خطه کشمیر شود ولی تا آن وقت تعطیلات فصل تابستان تمام شده بود و هوا هم تغییر نموده بود و ممکن نشد که به کشمیر بروند . سال بعد ، قبل از آغاز فصل تابستان اقبال دارفانی را وداع گفت . در این مورد مکاتباتی با مقامات ایالت کشمیر شده بود . این مکاتبات در موزه اقبال موجود است .

۱۹- فضل حسین ، یک شرح حال سیاسی (انگلیسی) صفحه ۳۱۹ . محمد احمد خان می نویسد : عظیم حسین بطوری این انتصاب را ذکر نموده است که از آن این چنین برمی آید که فقط بنا بر سفارش سرفضل حسین نایب السلطنه اقبال را برای این مهم انتخاب نموده اند . در صورتی که مساله این طور نبود . زیرا که اقبال در سیاست مسلمانان هندوستان از مکتب فکر مخصوصی پیروی می کرد . کارنامه سیاسی اقبال ، صفحات ۲۷۹ ، ۲۸۱ .

۲۰- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی ، صفحه ۱۰ . مکتوبات اقبال ، گردآورنده سید ندیر نیازی ، صفحه ۷۳ .

۲۱- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی ، صفحات ۱۰ ، ۱۱ .

۲۲- مکتوبات اقبال ، گردآورنده سید ندیر نیازی ، صفحه ۷۶ .

۲۳- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی ، صفحه ۱۲ . گفتار اقبال ، گردآورنده محمد رفیق افضل ، صفحات ۱۳۴ ، ۱۳۵ .

۲۴- سفرنامه اقبال ، از محمد حمزه فاروقی ، صفحات ۱۳ ، ۱۴ ، گفتار اقبال

- گردآورنده محمدرفیق افضل، صفحات ۱۳۵ تا ۱۳۷.
- ۲۵- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی، صفحات ۱۷ تا ۱۹.
- ۲۶- نامه و نوشته‌های اقبال، گردآورنده بی. ای. دار (انگلیسی) صفحات ۵۴ تا ۶۲.
- ۲۷- گفتار اقبال، گردآورنده محمدرفیق افضل، صفحات ۱۳۸ تا ۱۴۴.
- ۲۸- همچنین، صفحه ۱۳۷.
- ۲۹- همچنین صفحات ۱۳۷، ۱۳۸.
- ۳۰- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی، صفحات ۲۹، ۳۰.
- ۳۱- اقبال نامه، گردآورنده شیخ عطاءالله، بخش اول، صفحه ۱۸۱.
- ۳۲- روزنامه دان ۸ مه ۱۹۸۲ (انگلیسی) طبق گفته هوبوهم از این ۴۰ نامه، ۳۸ نامه از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ به زبان آلمانی نوشته شده است. بعد از آن چنین برمی‌آید که اقبال به زبان آلمانی آن تسلط قبلی را نداشت. یا اینکه این زبان را فراموش کرد. دو تا از این نامه‌های آلمانی، کارت پستال است. عکس یک کارت پستال مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۰۷ لندن پیش فقیر سید وحیدالدین بود که در کتاب "اقبال با تصاویر" (انگلیسی) به چاپ رسیده است. برای ترجمه اردور رجوع شود به صحیفه شماره اقبال، بخش دوم، صفحه ۱۳۶. ایماویگی ناست در سال ۱۹۶۰ میلادی بدرود حیات گفت. در زبان آلمانی مانند زبان اردو لفظ "جناب" و "شما" فرق دارد.
- ۳۳- در این نامه اقبال ذکر کرده است که در اروپا سکونت اختیار کند. از این نامه مشخص می‌شود که این موقعی نوشته شده است که اقبال دچار پریشانی و اضطراب شدید روانی بود. اگر این نامه‌ها را احساساتی تصور کنیم، باید گفت که در آن دوران اقبال حقیقتاً "احتیاج به کسی داشت که همفکر او باشد. این احتیاج او را خانمهایی روشنفکر و فاضل مانند عطیه فیضی و ایماویگی ناست برطرف ساختند.

۳۴- از این دونا مه انگلیسی ، یک نامه را این چنین خطاب می نماید : "خانم ویگی ناست عزیز". دومی "خانم ویگی ناست عزیز" که از مطالعه آن چنین برمی آید ، اقبال زبان آلمانی را داشت فراموش می کرد و وقتی که در سومن میزگرد لندن در سال ۱۹۳۲ شرکت نمود ، موقع بازگشت از راه فرانسه به اسپانیا رفت . ولی به آلمان نرفت و در نتیجه با ایما ویگی ناست ملاقات ننمود .

۳۵- اقبال نامه ، گردآورنده شیخ عطاءالله ، بخش دوم ، صفحات ۳۳۸ ، ۳۳۹ .
سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی ، صفحات ۷۳ تا ۱۰۶ .

۳۶- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی ، صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۸ . موضع اقبال اصولاً "درست بود زیرا در ۱۹ نوامبر ۱۹۳۱ در قطعنامه مجلس اجرایی (قوه مجریه) مسلمانان کل هند ، دهلی این پیشنهاد او به تصویب رسید . برای نامه اقبال خطاب به سرآقاخان مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۳۱ ، رجوع کنید به نامه ها و نوشته های اقبال ، گردآورنده بی . ای . دار (انگلیسی) صفحات ۸ ، ۹ . علاوه بر آن همچنین گفتار اقبال ، گردآورنده محمد رفیق افضل ، صفحات ۲۵۵ تا ۲۶۱ . کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمد خان ، صفحات ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۷ ، یادداشتها و روزنوشته های میان فضل حسین ، گردآورنده وحید احمد ، مرکز تحقیقات پاکستان (انگلیسی) صفحات ۶۹ ، ۷۰ .

۳۸- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی ، صفحات ۳۰ تا ۳۳ .

۳۹- همچنین ، صفحات ۳۳ تا ۴۹ . دانشجویان مسلمان کمبریج که آنها با اقبال ملاقات کردند و اطلاعاتی درباره کلمه پاکستان خواجه عبدالرحیم در دوران حیات خویش به نویسنده (جاوید) دادند .

۴۰- همچنین ، صفحات ۵۴ تا ۶۳ . گفتار اقبال ، گردآورنده محمد رفیق افضل ، صفحات ۲۳۹ تا ۲۴۵ .

۴۱- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی ، صفحات ۵۰ تا ۵۲ . در اجتماع خانمها که در خانه لیدی لارنس تشکیل شد . اقبال طی آن به خانمهای

انگلیسی پیام داد. گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحه

۲۵۲

۴۲- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحه ۲۵۱.

۴۳- همچنین، صفحات ۲۴۵ تا ۲۵۱.

۴۴- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی، صفحات ۱۱۳ تا ۱۳۱. گفتار

اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۲۶۱ تا ۲۶۵. سیاحت

اقبال، گردآورنده حق نواز، صفحات ۱۴۴ تا ۱۵۵، بعضی از

سوانح نگاران اقبال نوشته‌اند که اقبال در سال ۱۹۳۲ میلادی بعد از

سومین کنفرانس میزگرد به ایتالیا مسافرت کرد. این درست نیست. به

طور مثال رجوع شود به ذکر اقبال از عبدالمجید سالک، صفحه ۱۸۲،

سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحه ۴۱۹.

۴۵- روزگار فقیر، جلد اول، صفحات ۴۸، ۴۹.

۴۶- اقبال نامه، گردآورنده شیخ عطاءالله، بخش دوم، صفحه ۳۱۴.

۴۷- چند جواهر اقبال از عبدالحقید، صفحه ۵۱، زنده رود جلد دوم،

صفحه ۱۷۶. گفته شده خانم ثروت‌مند مذکور از ناپل همین کنتس

کارنیوالی بود.

۴۸- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی، صفحات ۱۳۲ تا ۱۵۵. سیاحت

اقبال، گردآورنده حق نواز، صفحات ۱۵۸ تا ۱۶۸.

۴۹- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی، صفحه ۱۶۱. همچنین صفحات

۱۵۶ تا ۱۸۶. قبل از جنگ جهانی اول، فلسطین یک قسمت از امپراطوری

عثمانی بود، ولی بعد از جنگ جهانی اول بمجمع اتفاق ملل آن را به انگلستان

داد. دولت انگلستان توسط اعلامیه بالفور جنبش صهیونیستها را

در سال ۱۹۱۷ میلادی به رسمیت شناخت. این بدین معنا بود که

فلسطین وطن یهودیها خواهد شد. پس در ۱۹۱۷ میلادی یهودیان

از کشورهای مختلف به فلسطین مهاجرت کردند و زندگانی خود را در

آنجا شروع کردند. در ۱۹۲۵ میلادی جمعیت یهودیها در فلسطین

۱۰۸ هزار نفر بود، ولی در ۱۹۴۸ تعداد آنها به ۷۰۰ هزار نفر رسید. عربهای ساکن فلسطین خواستار آن بودند که در فلسطین یک ایالت عرب نشین آزاد تشکیل شود. بدین منظور آنها با جنبش صهیونیستها مخالفت ورزیدند. همچنان که در فلسطین به جمعیت یهودیها اضافه می‌گردید، بین آنها و عربهای فلسطین سلسله درگیریهایی آغاز شد. به‌رحال یهودیها بنابر وضع اقتصادی خوب و امکانات رفاهی مناسب، در یکی از مناطق فلسطین برای خود حکومت تشکیل دادند. سرانجام در ۱۹۴۷ میلادی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که طبق آن مقرر گردید که فلسطین به دو قسمت تقسیم شود. قسمتی در اختیار عربها و قسمت دیگر متعلق به یهودیان باشد، علاوه بر آن طبق این قطعنامه، بیت المقدس یا اورشلیم در اختیار سازمان ملل متحد قرار گرفت. ولی این قطعنامه نه مورد قبول عربها واقع شد و نه یهودیها. در ۱۹۴۸ میلادی دولت انگلیس این منطقه را خالی کرد و در همین سال، حکومت یهودی اسرائیل استقلال خود را اعلام نمود. نزاع فلسطین نه تنها تا به حال ادامه دارد، بلکه وضع آن نیز بسیار حساس و خطرناک شده است.

۵۰- سفرنامه اقبال از محمد حمزه فاروقی، صفحات ۱۸۷ تا ۱۸۹.

۵۱- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۱۴۵ تا

۱۴۷.

۵۲- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمد خان، صفحات ۴۲۳، ۴۲۴.

۵۳- مکتوبات اقبال، گردآورنده سید نذیر نیازی، صفحات ۷۹، ۸۰.

۵۴- انوار اقبال، گردآورنده بشیر احمد دار، صفحات ۹۸، ۹۹.

۵۵- مکتوبات اقبال، گردآورنده سید نذیر نیازی، صفحه ۳۱. اقبال از نظر

جوهدری محمد حسین، گردآورنده محمد حنیف شاهد، صفحه ۲۰۳.

۵۶- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحه ۲۴۴.

۵۷- حیات اقبال، از مسعود الحسن، جلد اول (انگلیسی)، صفحات ۲۹۴،

- ۵۸- انوار اقبال، گردآورنده بشیر احمددار، صفحات ۹۶، ۹۷.
- ۵۹- همچنین، صفحه ۹۹.
- ۶۰- حیات اقبال از مسعود الحسن، جلد اول (انگلیسی)، صفحات ۲۹۵، ۲۹۶.
- ۶۱- سخنرانیها و بیانات اقبال، گردآورنده ای.آز. طارق (انگلیسی)، صفحات ۳۳ تا ۵۵.
- ۶۲- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمدخان، صفحات ۳۳۹، ۳۴۲، ۴۱۸.
- ۶۳- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۱۴۸ تا ۱۵۱.
- ۶۴- کارنامه سیاسی اقبال، از محمد احمدخان، صفحات ۳۴۸، ۳۴۹.
- ۶۵- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۴.
- ۶۶- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمدخان، صفحه ۳۵۱.
- ۶۷- ذکر اقبال، صفحات ۱۶۶، ۱۶۷.
- ۶۸- همچنین، ۱۷۷.
- ۶۹- سخنرانیها و بیانات اقبال، گردآورنده شاملو (انگلیسی)، صفحه ۱۷۸.
- ۷۰- همچنین، صفحات ۱۷۸، ۱۷۹.
- ۷۱- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمدخان، صفحات ۳۵۵، ۳۵۶. ذکر اقبال از عبدالمجید سالک، صفحات ۱۶۸، ۱۶۹.
- ۷۲- سخنرانیها و بیانات اقبال، گردآورنده شاملو (انگلیسی)، صفحه ۱۸۰.
- ۷۳- کارنامه سیاسی اقبال، از محمد احمدخان، صفحه ۴۲۰.
- ۷۴- سخنرانیها و بیانات اقبال، گردآورنده شاملو (انگلیسی)، صفحات ۱۸۲ تا ۱۸۵.

۷۵- گفتار اقبال، گردآورنده محمدرفیق افضل، صفحات ۱۵۵ تا

۱۵۷

۷۶- همچنین، صفحات ۱۵۷-۱۵۸

۷۷- همچنین، صفحه ۱۵۹

۷۸- همچنین، صفحات ۱۵۹، ۱۶۰. تلگرافی دارای همین مطلب در

جواب تلگراف شیخ عبدالمجید سندی فرستاده شد، و نیز صفحه ۱۶۰. در این دوران دکتر انصاری برای اقبال تلگرافی فرستاد که طی آن به او پیشنهاد شده بود، همانطور که به شکایات اجهوتها توجه شده است، همانگونه بر خواسته‌های مسلمانان نیز ترتیب اثر داده شود. لذا برای حل مساله هندو، مسلمان و سیک، یک کنفرانس مشترک باید تشکیل شود. اقبال طی تلگراف خود مورخ ۱۰ اکتبر ۱۹۳۲ به او جواب داد که کنفرانسی که وی می‌خواهد، برای برپا داشتن آن لازمست که از طرف اکثریت پیشنهادات حسن تفاهم ارائه شود. همچنین، صفحات ۱۶۰، ۱۶۱. سردار سلیمان قاسم‌متها، تلگرافی مورخ ۱۱ اکتبر ۱۹۳۲ برای اقبال فرستاد و طی آن اعلام داشت که کنارگیری اقبال از کنفرانس لکهنو زیان‌آور است. جواب این تلگراف نیز در چنین کلماتی داده شد. همچنین صفحه ۱۶۱.

۷۹- کارنامه سیاسی اقبال، از محمد احمدخان، صفحات ۳۷۰، ۳۷۱، به

استناد سخنرانیها و بیانات اقبال، گردآورنده شاملو، صفحات ۱۸۶،

۱۸۷

۸۰- همچنین، صفحه ۳۷۳، و استناد به صفحات ۱۸۷، ۱۸۸.

۸۱- فضل حسین، یک شرح حال سیاسی (انگلیسی)، صفحه ۳۱۹.

۸۲- تحدیث نعمت، چاپ سال ۱۹۷۱، صفحه ۳۱۴.

۸۳- گفتار اقبال، گردآورنده محمدرفیق افضل، صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۵.

۸۴- ایضا "صفحات ۱۶۹ تا ۱۷۲ زیرنویس.

۸۵- همچنین صفحه ۱۶۲.

۸۶- سومین میزگرد و اقبال، از رحیم بخش شاهین، اقبال ریویژ ژوئیه- اکتبر ۱۹۷۷، صفحات ۸۷ تا ۹۳.

۸۷- کارنامه سیاسی اقبال از محمد احمدخان، صفحات ۳۸۱ تا ۳۸۳.

۸۸- چاپ ۱۹۴۵ میلادی، صفحه ۳۲۹.

۸۹- نامه‌ها و نوشته‌های اقبال، گردآورنده بی. ای. دار (انگلیسی)، صفحات ۶۹ تا ۷۶.

۹۰- سالهای سرنوشت (یعنی هندوستان از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۲ میلادی)، (انگلیسی)، صفحات ۲۳۸ تا ۲۴۰.

۹۱- نوشته‌های اقبال به‌جناح (انگلیسی) چاپ ۱۹۴۳ میلادی، صفحه ۲۱ به‌جای ۲۵ سال در ظرف ۱۵ سال پاکستان استقلال یافت.

۹۲- نامه‌ها و نوشته‌های اقبال، گردآورنده بی. ای. دار (انگلیسی) صفحات ۶۳ تا ۶۷ ترجمه اردو به‌نام آئینه اقبال، گردآورنده محمدعبدالله قریشی، صفحات ۱۳، ۱۴.

۹۳- انوار اقبال، گردآورنده بشیر احمددار، صفحات ۱۰۵، ۱۰۱.

۹۴- ملاحظه شود مقاله: حکیم الامت علامه اقبال، از نظر مستشرق فرانسوی لوئی ماسینون از محمد اکرام چغتائی، نوای وقت ۴ نوامبر ۱۹۸۰.

۹۵- نامه‌ها و نوشته‌های اقبال، گردآورنده بی. ای. دار (انگلیسی)، صفحه ۱۰۳. همچنین رجوع کنید به اقبال ریویو. ژوئیه و اکتبر ۱۹۷۷، صفحه ۱۰۵.

۹۶- نامه‌های (خطوط) اقبال، گردآورنده رفیع‌الدین هاشمی، صفحه ۲۲۵.

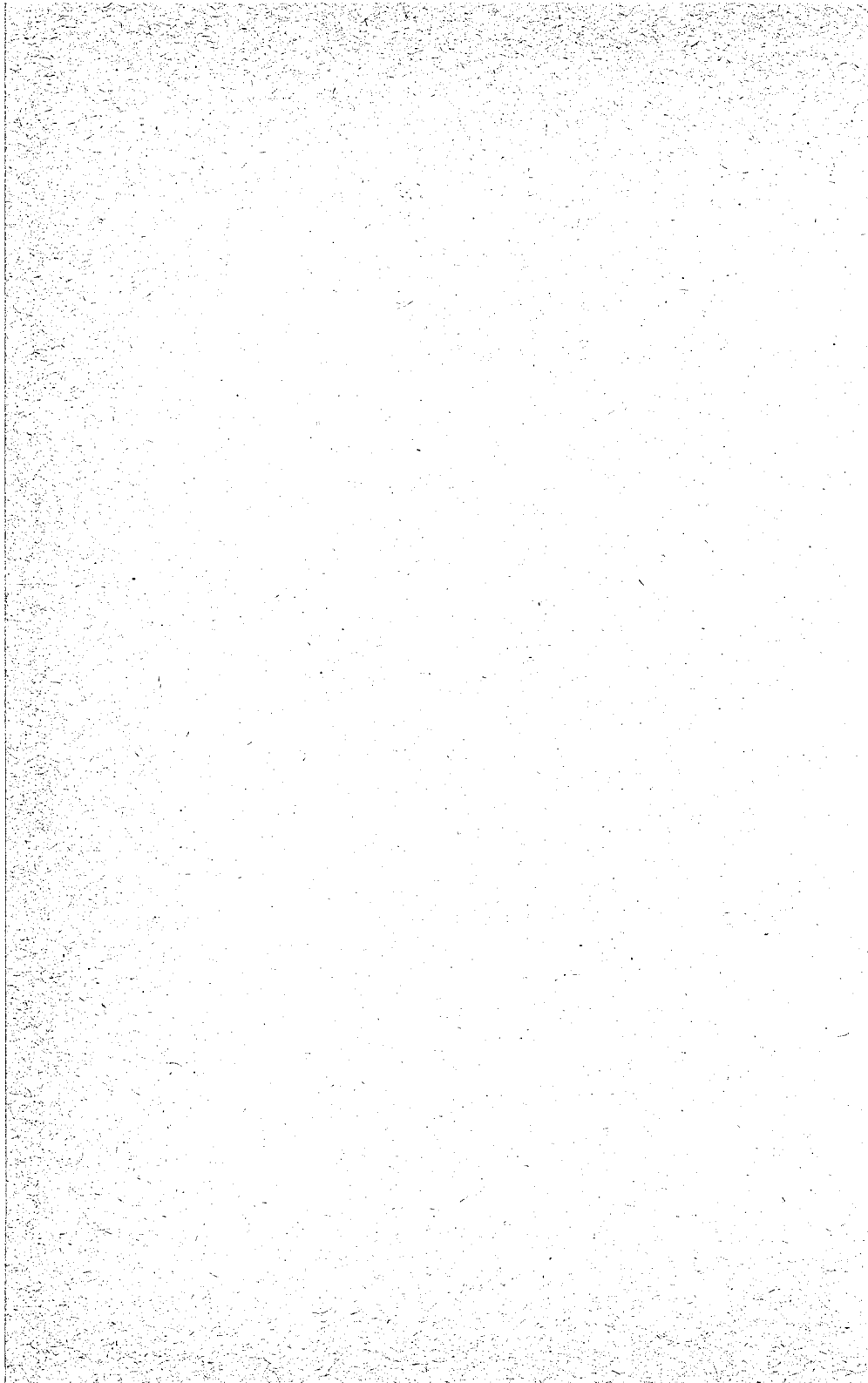
۹۷- نظریات سیاسی اقبال در چهارراه، گردآورنده ای. حسن علی‌گه (انگلیسی)، صفحه ۷۴.

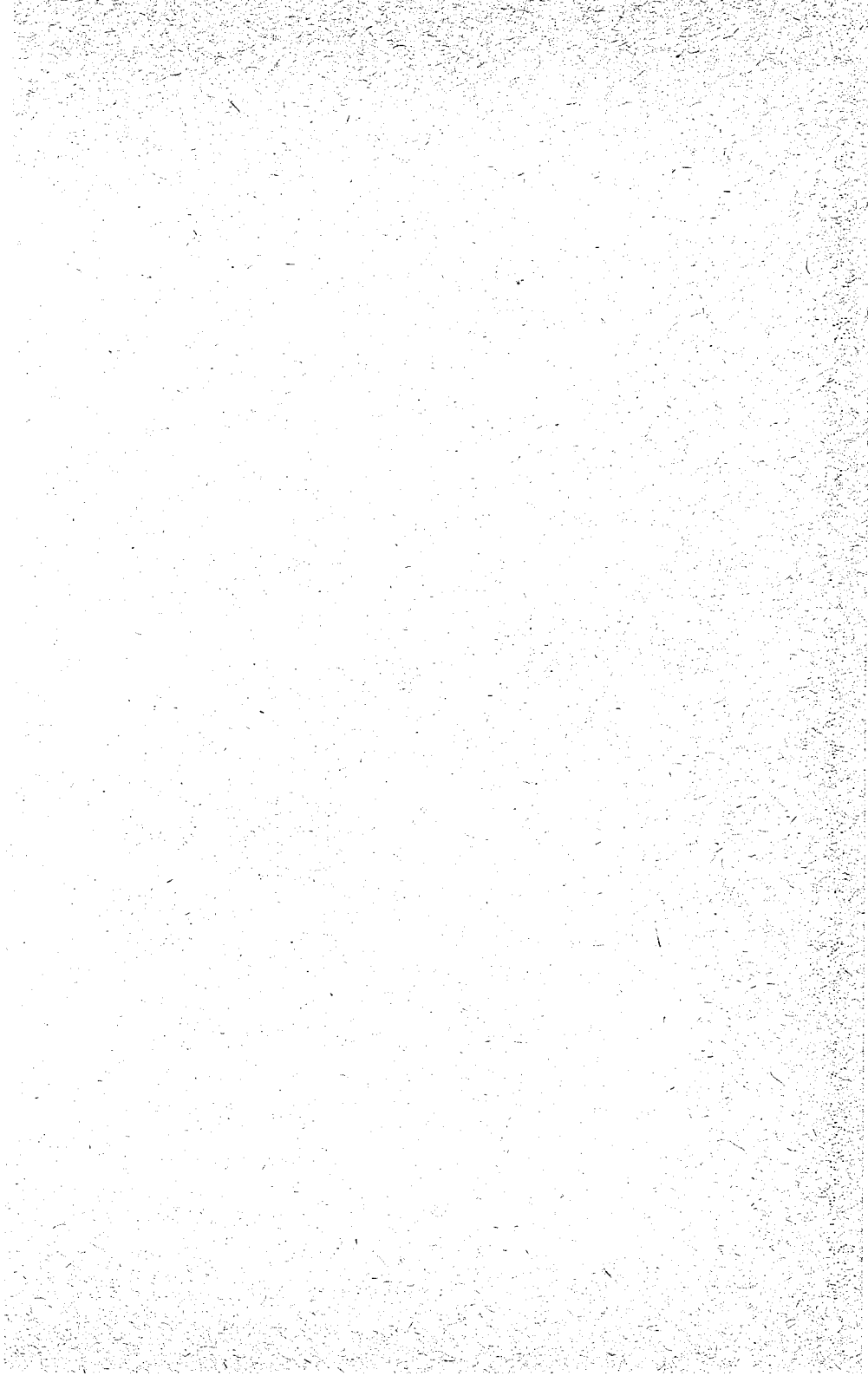
۹۸- صفحات ۲۰۵، ۲۰۶.

۹۹- نامه‌های (خطوط) اقبال، گردآورنده رفیع‌الدین هاشمی، صفحه ۲۲۴.

- ۱۰۰- نامه‌ها و نوشته‌های اقبال، گردآورنده بی. ای. دار (انگلیسی)، صفحات ۷۸، ۱۱، ۱۰.
- ۱۰۱- یاد اقبال از صابر کلوروی، صفحات ۱۸، ۱۹. این روایت ساختگی در کتاب اقبال و بهوپال از صہبا لکهنوی هم مندرج شده است. ولی این درست نیست.
- ۱۰۲- همچنین، صفحه ۱۸، رجوع شود به ملفوظات اقبال، گردآورنده ابواللیث صدیقی، صفحات ۲۶۹، ۲۷۰.
- ۱۰۳- اقبال نامه گردآورنده شیخ عطاءالله، صفحات ۳۴۳، ۳۴۴. انوار اقبال، گردآورنده بشیر احمد دار، صفحه ۱۰۳. نامه‌های (خطوط) اقبال، گردآورنده رفیع الدین هاشمی، صفحه ۲۲۶.
- ۱۰۴- نامه‌ها و نوشته‌های اقبال، گردآورنده بی. ای. دار (انگلیسی)، صفحات ۷۷ تا ۷۹.
- ۱۰۵- گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل، صفحه ۱۶۵.
- ۱۰۶- نامه‌های (خطوط) اقبال، گردآورنده رفیع الدین هاشمی، صفحه ۲۲۳.
- ۱۰۷- ذکر اقبال، صفحه ۱۸۲.
- ۱۰۸- سرگذشت اقبال از عبدالسلام خورشید، صفحه ۴۱۹.
- ۱۰۹- روزگار فقیر، جلد اول، صفحه ۱۴۸.
- ۱۱۰- نوای وقت ۱۰ مه ۱۹۵۹ مقاله: روز اقبال در لندن.
- ۱۱۱- یاد اقبال از صابر کلوروی، صفحه ۱۹. اقبال ریویو ژوئییه- اکتبر ۱۹۷۷، صفحات ۱۱۰، ۱۱۱. اوراق گمشده، گردآورنده رحیم بخش شاهین، صفحات ۳۳۲ تا ۳۳۴.
- ۱۱۲- آئینه اقبال، گردآورنده محمد عبدالله قریشی، صفحات ۱۸، ۱۹.
- ۱۱۳- ملفوظات اقبال، گردآورنده ابواللیث صدیقی، صفحه ۲۷۴.
- ۱۱۴- اقبال نامه، گردآورنده شیخ عطاءالله، جلد دوم، صفحات ۳۲۱، ۳۲۲.
- ۱۱۵- ملفوظات اقبال، گردآورنده ابواللیث صدیقی، صفحات ۱۵۷، ۱۵۸.
- ۱۱۶- انوار اقبال، گردآورنده بشیر احمد دار، صفحات ۱۰۱، ۱۰۲.

- ۱۱۷- آئینه اقبال، گردآورنده محمد عبدالله قریشی، صفحه ۱۵.
- ۱۱۸- اقبال ریویو ژوئیم اکتبر ۱۹۷۷، صفحه ۱۲۳. به استناد حرف
اقبال، صفحات ۱۹۳، ۱۹۴.
- ۱۱۹- برای اسامی اشخاص سرشناس رجوع شود، آئینه اقبال، گردآورنده
محمد عبدالله قریشی، صفحات ۱۷، ۱۸، ۱۹.
- ۱۲۰- همچنین صفحات ۱۷، ۱۸. گفتار اقبال، گردآورنده محمد رفیق افضل،
صفحات ۱۶۶، ۱۶۷.







این عکس برای اولین بار در این کتاب چاپ شده است



علامه اقبال در میان دانشجویان پاکستانی در کمبریج جوهدری
رحمت علی و خواجہ عبدالرحیم در دو طرف اقبال نشسته اند



این تصویر در سال ۱۹۳۱ از علامه علامه اقبال برداشته شده است



علامه اقبال در جلسہ مؤتمر اسلامی بیت المقدس نمائندہ
اسلام آباد میں۔ (عکس: امداد علی شاہ)



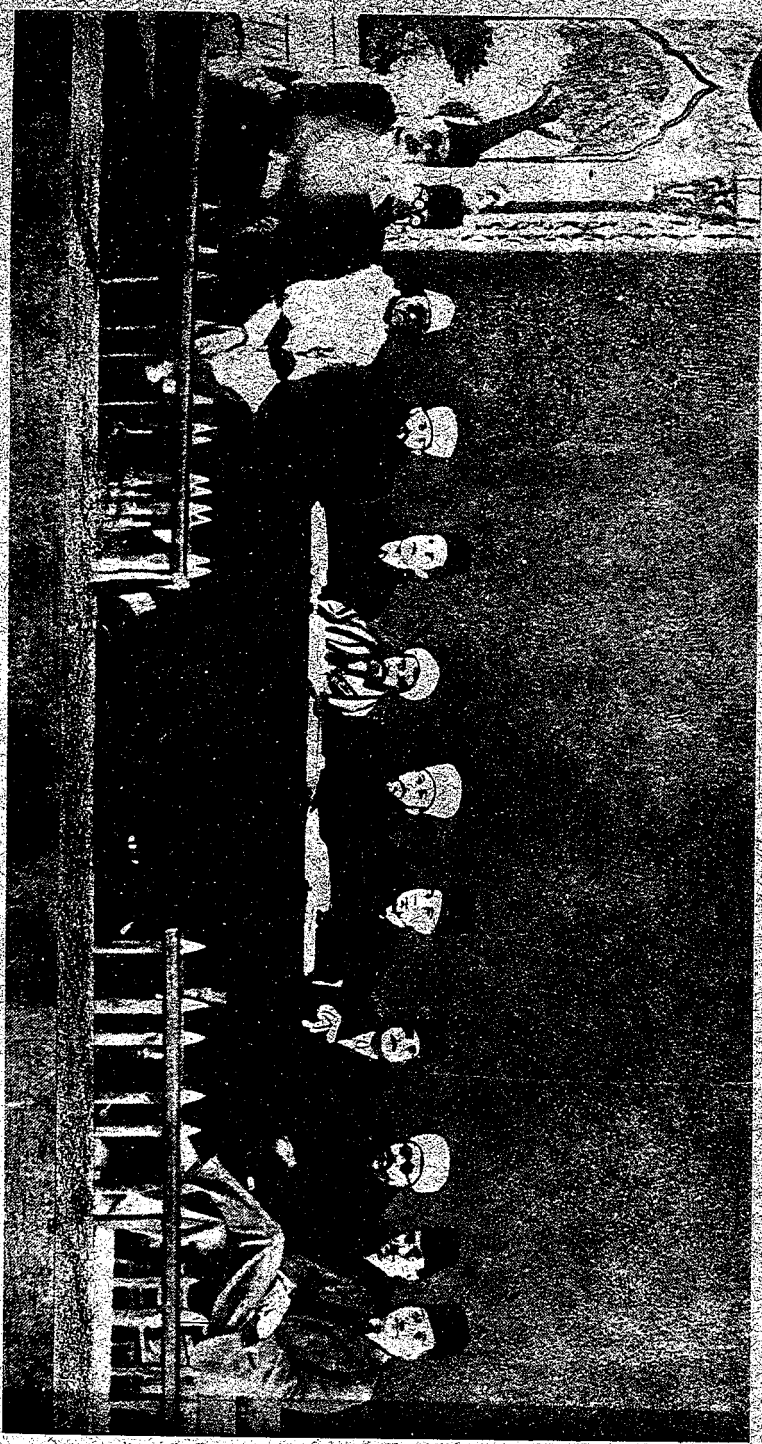
مسافرت به انگلستان علامه اقبال در لیسن ۱۹۲۲ میلادی

اعضای شرکت کننده در سومین میز گرد لندن ۱۹۳۲ میلادی





جلسه کفریات جهانی اسلامی در سبک الشهدا ۱۳۳۱ میلادی



علامه اقبال جانشانی سایر اعلیٰ مقامات ایرانی
مؤتمر اسلامی بیت المقدس ۱۹۲۱ میلادی



تصویری از علامه اقبال

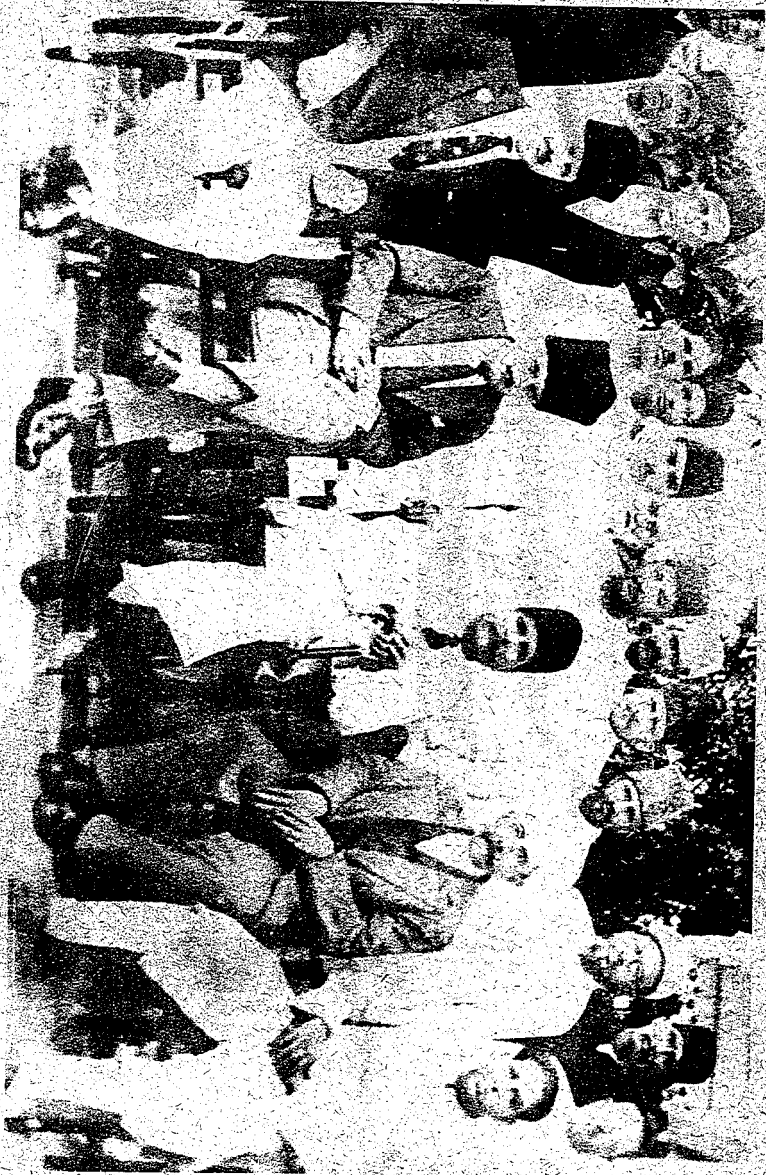
علامه اقبال در سال ۱۹۰۸ میلادی در لندن



اقبال در شیستان مسجد قرطبه



علامه اقبال در مسجد قرطبة ۱۹۳۳ میلادی

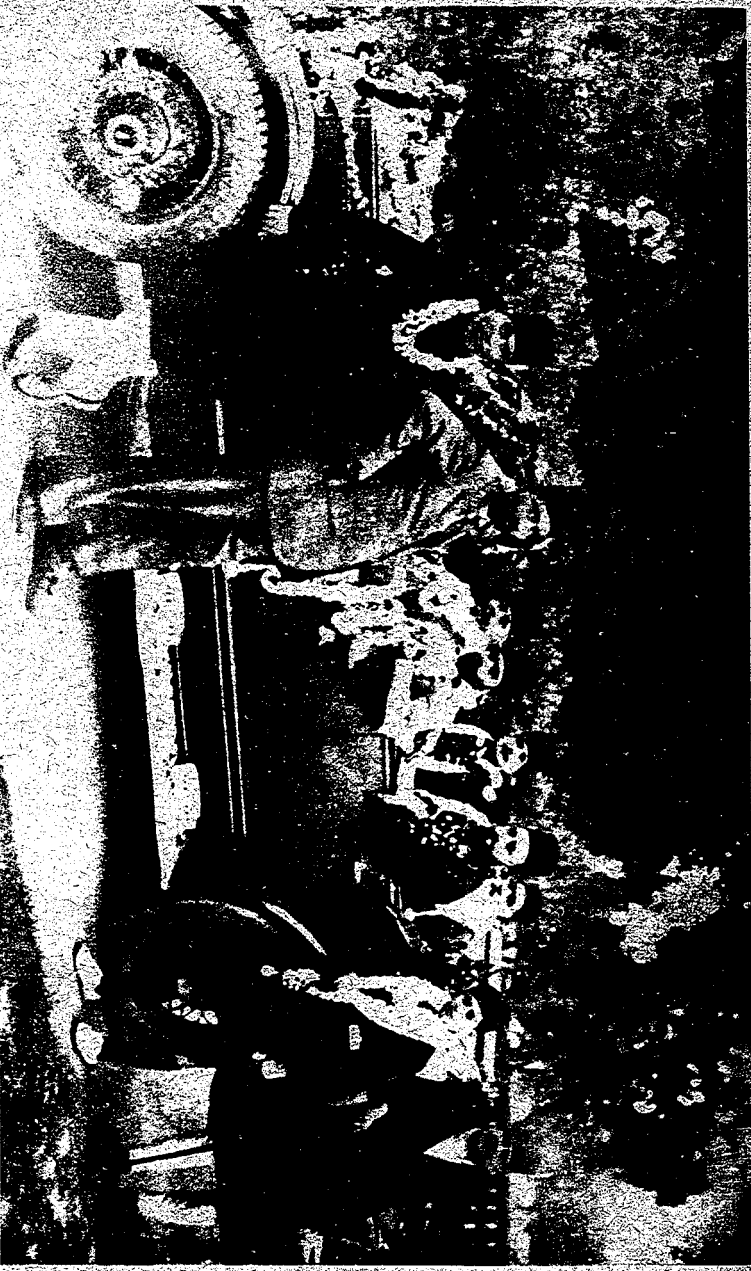


افسالیان در بهمنی ۱۳۳۱ میلادی



علامہ اقبال پر فضائی حملے کے بعد اسرائیلی سربراہان

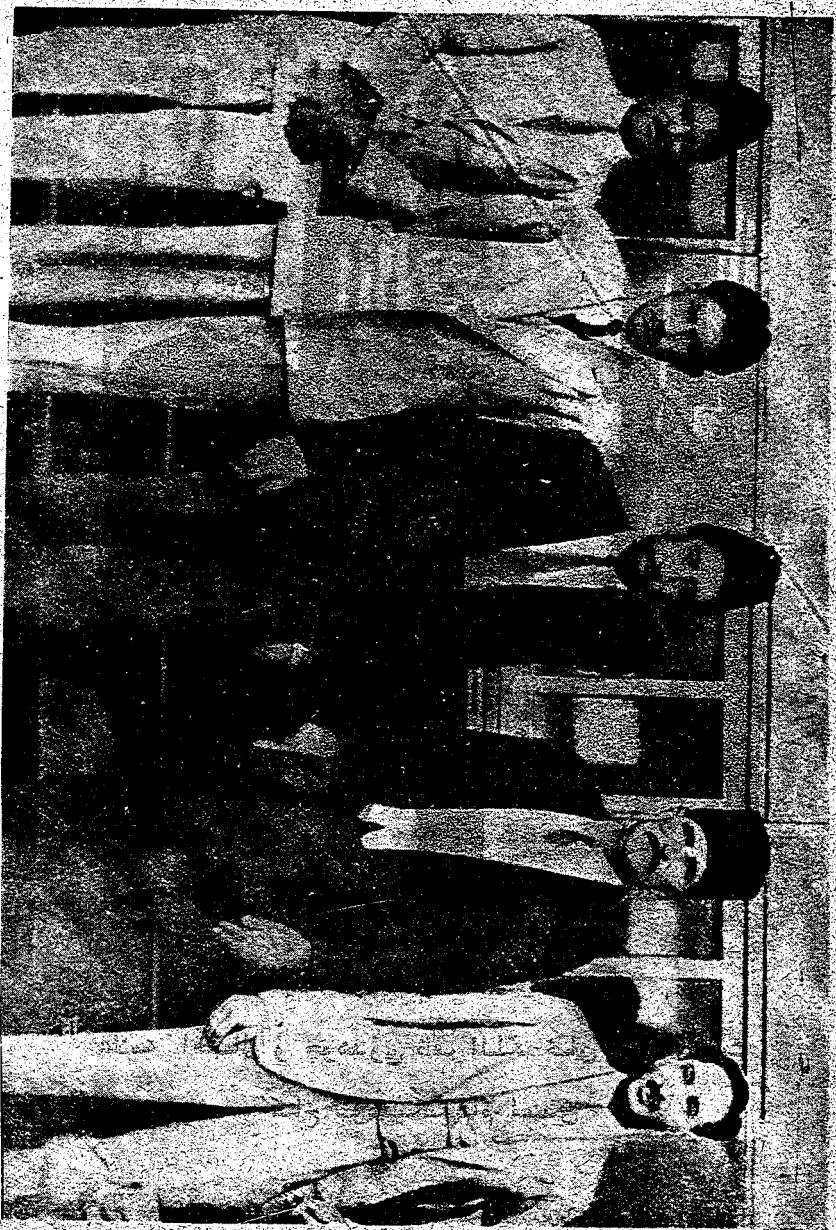
پر لندن میں منعقد ہونے والے اجلاس میں شرکت کر رہے ہیں۔



ورود علامه اقبال جهت شرکت در اجلاس حزب مسلم لیگ در آلہ اہل
علامہ اقبال طی ایراد خطبہ ای تأسیس کشور مستقل مسلمانان را



علامه اقبال و جوہدری ظفر اللہ خان در ضیافت
کاخ بوکینگھام لندن



اقبال هنگام ترک لندن ۱۹۳۱ میلادی